

جینس ملو کرد



<https://t.me/kurdistanbooks>

کریس کوچرا

ترجمه : ابراهیم یونس



Kurdistan Books

کانالی تیلیگرامی کتبخانهی کوردستان :

<https://t.me/kurdistanbooks>

[@kurdistanbooks](https://t.me/kurdistanbooks)

کریس کوچرا

جنبش ملی کرد

ترجمه ابراهیم یونسی



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران - ۱۳۷۷

ئین اثر ترجمه‌ای است از:

Chris Kutschera
Le Mouvement
National Kurd
1979, Flammarion, Paris

جنبش ملی کرد

نوشته کریس کوچرا، ترجمه ابراهیم یونسی

چاپ دوم: ۱۳۷۷، لیتوگرافی: امید، چاپ: توبهار،

صحافی: زرین کار، تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

مؤسسه انتشارات نگاه: خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، تلفن ۶۴۶۶۹۴۰

ISBN: 964-0174-46-9

شابک: ۹۶۴-۶۱۷۴-۴۶-۹

درباره نویسنده

کریس کوچرا^۱، نویسنده پاکدل فرانسوی در سال ۱۹۳۸ تولد یافته و روزنامه‌نگار است. با همسرش که عکاس است چندین رپرتاژ سیاسی در مطبوعات فرانسوی و خارجی منتشر کرده است. از آن جمله اند: بیافرا، ۱۹۶۹؛ خلیج فارس، ۱۹۷۰-۱۹۷۸؛ سودان؛ ۱۹۷۱، کردها، ۱۹۷۱-۱۹۷۵؛ شلی، ۱۹۷۶، و فلسطینی‌ها، ۱۹۷۶-۱۹۷۸.

کتاب حاضر، جنبش ملی کرد، به قلم او است. وی چنانکه گفتیم روزنامه‌نگار است و مؤرخ نیست و بنابراین خواننده نباید کتاب حاضر را در مقام تاریخ محض بخواند و توقع تجزیه و تحلیل‌ها و موشکافی‌های تاریخی از آن داشته باشد. خاصه‌ای که در کتاب حاضر جلب توجه می‌کند پاکدلی و انصاف نویسنده است که بی‌جان‌بگیری از زورمندان یا سیاست‌های خاص و حتی بیشتر با همدلی و همدردی با ستم‌دگان وقایع را بازمی‌گوید.

فهرست مطالب

۱. مقدمه مترجم ۷
- بخش اول - ناسیونالیسم کرد
۱. امیر بدرخان، در شاه کردستان ۲۱
۲. خصوصیت فرانسه ۳۵
۳. جریان‌های عمده ناسیونالیسم کرد ۳۸
۴. مشاجره در درون جنبش کرد ۴۰

بخش دوم - سالهای سرکوب

- ۵۳ ۱. شورش کردستان ترکیه
۵۹ ۲. سمکو
۷۳ ۳. شورشهای شیخ محمود
۹۹ ۴. شورش شیخ سعید (۱۹۲۵)
۱۱۵ ۵. جمهوری آزارات
۱۳۵ ۶. آخرین شورشهای شیخ محمود
۱۴۵ ۷. شیخ احمد بارزان
۱۵۳ ۸. شورش درسیه

بخش سوم - مبارزه برای استقلال

- ۱۶۷ ۱. نخستین شورشهای بارزانی و ظهور احزاب
۲۲۹ ۲. حزب دموکرات کردستان ایران
۲۳۵ ۳. حزب دموکرات کردستان عراق
۲۴۹ ۴. از انقلاب عراق (۱۹۵۸) تا برخورد با قاسم
۲۶۵ ۵. جنگ قاسم
۲۸۵ ۶. میان پرده نخست
۲۹۳ ۷. جنگ اول بعث
۳۰۵ ۸. میان پرده دوم
۳۱۷ ۹. جنگ عارف
۳۲۷ ۱۰. میان پرده سوم
۳۳۵ ۱۱. جنگ دوم بعث
۳۴۷ ۱۲. آتش بس طولانی
۳۷۵ ۱۳. جنگ سوم بعث
۳۹۷ ۱۴. توافق الحزیره (۶ مارس ۱۹۷۵)

بخش چهارم - ترانزانه و چشم انداز

- ۴۱۷ ۱. جنبش کرد در ترکیه
۴۲۷ ۲. حزب دموکرات کردستان ایران
۴۳۳ ۳. وضع در عراق، در سال ۱۹۷۶
۴۳۷ ۴. فرجام سخن
۴۴۳ ۵. منابع و مآخذ

مقدمه

اخیراً کتابی بر اساس یکی از قصص معروف شاهنامه استاد طوس منتشر شد که در آن نویسنده محترم پس از برشمردن علل و موجبات روی کار آمدن ضحاک، و قصه برآمدن یک جفت مار از دوشهای او و تفریق این ماران از مفر سر جوانان مردم، به راهنمایی ایلیس، و تدبیر دو «آزاده نژاده‌ای» که در لباس خوانسالاری و خوالیگری به خدمت ضحاک پیوسته‌اند، در قصه آمدن فریدون می‌نویسند. «و اما سئوالی دیگر، چرا فریدون یکی از جمله جوانان از مرگ جسته سر به کوه و بیابان نهاده‌نیست؟ چرا این جوانان در صحنه‌های بعدی داستان ضحاک ظاهر نمی‌شوند و به یاری فریدون نمی‌آیند؟ چرا این دسته‌های دوپست نفری که با گاو و گوسفندشان از شهر و شهریان بریده و سر به کوه و بیابان نهاده‌اند به هم نمی‌پیوندند و چون سیل بلا به سوی ضحاک سرازیر نمی‌شوند؟ چرا این کردان بیابان‌نشین در پی حشم و غنم افتاده‌اند و به فکر خونخواهی برادران بی‌گناه خود نیستند؟ این فراموشکاری خاصیت کوه و بیابان است و با مهاجرت از موج خیز مصائب رخت خود را بدر بردن؟ یا زائیده طبیعت آسان گیر و نقش‌پذیر جوانی؟ جواب این چراها را بر عهدۀ ذهن کنجکاو شما دوستان جوانم می‌گذارم...

غرض من در این جا پاسخ گفتن به نویسنده کتاب یا ایراد گرفتن به کار زیبای ایشان نیست. کار ایشان براسنی بالرش است، دست مریزادا و اما در باب نکاتی که در بند پیش گفته فرموده‌اند مطالبی هست که می‌خواستم من باب اطلاع هم شده خدمتان عرض کنم. نخست این که به گمان این بنده آن روزگار هم مثل امروز، فریدون‌ها هیچ وقت در میدان نبودند، گوشه‌ای مخفی یا معتکف می‌شدند تا دیگران ضحاک زسان را از میان بردارند و آنها را با سلام و صلوات بیاورند و بر تخت بنشانند. اما وای، همین که بر تخت می‌نشستند دیگر همه چیز را فراموش می‌کردند و همه کرده‌ها را به حساب خود می‌گذاشتند و برای اینکه به دیگران نشان دهند که خودشان بوده‌اند و بر خود متکی بوده‌اند و مرشد و راهبری نداشته‌اند دست به تاراج مال و ریختن خون مردم می‌گشودند...

بنده با اجازه نویسنده محترم کتاب مواردی را در پیوند با این برادران رفته و بازنیامده و به خونخواهی برنخاسته نقل می‌کنم که گمان می‌کنم به بازگفتن بیارزند:

(...بهر حال یار دیگر تذکر این نکته درباره ضحاک از قول موریه^۱ (سفر دوم ۱۸۱۲) شایان توجه است که در آن زمان در روز ۳۱ ماه اوت هر سال در دماوند جشنی به افتخار آزاد شدن ایران از جور و ستم آن پادشاه ظالم برپا می‌کردند که به جشن کردی معروف بود...^۲)

چنانکه از گزارش ریچ برمی‌آید جشنها و تفریحات هوای آزاد همیشه در سلیمانیه معمول بوده است. و من اغلب داستانهایی درباره جشن بهارهای می‌شنیدم که منشأی باستانی داشته و نوعی ساتورنالی^۳ بوده و در ایام جنگ (جهانی اول) یا اندکی پیش از آن ترک شده بود. در اعتدال زمینی که منطبق با آغاز سال نو ایران باستان است تمام اهالی از شهر خارج می‌شدند و به چشمه‌های سرچاره می‌رفتند. در این جشنی که برپا می‌شد شاه هرج و مرج به حکومت نصب می‌شد. این فرمانروا اختیاراتی وسیع داشت و موقتاً بسیاری از قواعد آداب سلوک را بازگونه می‌کرد و امور عادی را مختل و معلق می‌نمود. ساتور توفیق وهبی در یادداشتی که بر فولکلور کردی نوشته و در مجله سومر وابسته به اداره کل باستانشناسی عراق به چاپ رسیده به اجمال به این رسم اشاره می‌کند:

صبح روز مقرر مردم سلیمانیه شهر را ترک می‌کنند و در جشنگاه گرد می‌آیند. شاهی را بر تخت می‌نشانند، درباریان و محافظان را تعیین می‌کنند. شاه سوار بر گاو و در حالی که دو باربان از پیش رو او روانند در میان جماعت به اردوگاه می‌آید؛ چادر می‌زنند، دیوان برپا می‌کنند و دیگرها را بار می‌گذارند، عده‌ای که پوست بز و گوسفند پوشیده‌اند در تمام مدت جشن که سه روز به درازا می‌انجامد، نقش دامهای خانگی را بازی می‌کنند. مردم بی‌هیچ اعتراضی از پادشاه فرمان می‌برند. شاه، بر مردم - خواه در این گردهمایی باشند یا نباشند - مالیات می‌بندد. این شخص تا جشن دیگر همچنان عنوان پادشاهی را حفظ می‌کند. به گمان من این جشن در حقیقت یادگار شورش فریدون علیه ضحاک ماردوش ستمگر است، که در جریان آن چنانکه در شاهنامه فردوسی می‌بینیم فریدون ضحاک را برانداخت و سلطنت ایران را بازپس گرفت. کردها می‌گویند فریدون سوار بر گاو نیروهای خود را در جنگ با

1. Morier

۱. کرد و کردستان، نوشته نیکین، ترجمه محمد لاسی، صفحه ۶۵ - چاپ اول، نشر نیلوفر.

۲. (روم باستان) جشن کیوان که در ۱۰ سپتامبر برگزار می‌شد.

ضحاک رهبری کرده.

نوروز ۱۹۵۹ء

پانزده روز پس از سرکوب شورش موصل، کردها در سلیمانیه با شکوه هرچه تمام‌تر نوروزه یعنی روز اول سال خورشیدی ایرانی را جشن می‌گیرند. شهر را با تصاویر عظیم ژنرال قاسم و بارزانی و پهلرمان ملی کرده یعنی شیخ سعید و شیخ محمود آذین می‌بندند.

کردها کارناوال چندین ده هزار نفری عظیمی را با مشارکت سازمانهای جوانان و کشاورزان و اتحادیه‌های کارگری تدارک می‌بینند. در این گردهمایی رهبران حزب نطق‌های غزایی در ستایش از ژنرال قاسم و جمهوری عراق و یگانگی کرد و عرب ایراد کردند و به ملت و همچنان تحت ستم کرده درود فرستادند!

این جشن عظیم با نمایش خیابانی افسانه ایرانی شورش کاوه آهنگر علیه ضحاک پایان پذیرفت. این نمایش بر روی صحنه‌های متحرک اجرا شده، در این نمایش کاوه مظهر مردم کرد و ضحاک مظهر امپریالیسم انگلیس و آمریکا و تعصب ناصری بوده.

این مباحث در کتاب مورد بحث آمده روایت فردوسی بزرگ است از افسانه‌های باستانی، این مواردی که بنده نقل کردم، موارد زنده‌ای هستند که هنوز هم در میان مردم ما - یعنی مردم کرد - زنده‌اند و به حیات خود ادامه می‌دهند. با این تفصیل آیا بعید می‌نماید که اطلاع افسانه پرداز ملی از برادران کوهی کامل نبوده باشد، و همین مردم بوده باشند که فریدون را سوار بر گاو آورده و بر تخت سلطنت نشاندند؟ آیا این موارد زنده دال بر این معنا نیست؟ بگذریم... استعمارگران و آزمندان خارجی و سودجویان داخلی، با استفاده از

بی‌توجهی برادران، وضع را چنان آشفته‌اند که برادران فارس هنوز هم بر ما به چشم سبط گم‌شده تاریخ می‌نگرند - معلوم نیست کیستیم: از کجا آمده‌ایم؟ چرا آمده‌ایم؟ مدرک... - مدرک نداریم، آمده‌ایم دیگر، خودمان هم نمی‌دانیم چرا، زیرا فردوسی به همین نکته با اشاره بسنده کرده و گذشته و رفته... باز روانش شاد که به هر حال پیشینه‌ای افسانه‌ای برای ما دست و پا کرده. به زعم دیگران جن‌زاده‌ایم، جزو نژادهای قفقازی هستیم - یعنی که هنوز تکلیفمان معلوم نیست، و معلوم نیست جزو کدام مقوله یا شاخه‌ایم و زبانی که بدان سخن می‌گوییم - اگر خیلی جانب لطف و بزرگواری را رعایت کنند - خرده زبان است،

۱. کردها، ترکها، عربها، نوشته ادوندره، ترجمه ابراهیم یونسی، صفحه‌های ۹۷، ۹۸، چاپ روزبهان.

۲. جنبش ملی کرد، نوشته کریس کوچرا، صفحه‌های ۲۰۶ و ۲۰۷، چاپ فلاماربون، پاریس.

لهجه است...

محدثین و مورخین، خلافت هم البته بی‌کار نبوده‌اند، یک الهامه شرقی به شیوه خود دلیل نامرادی کردن را شرح می‌دهد. آورده‌اند که وقتی محمد پیغمبر اسلام (ص) ظهور کرد همه شاهان و شاهزادگان جهان در ابراز اطاعت و عرض خدمت به او بر یکدیگر پیشی گرفتند. اوغوزخان که بر ترکان سلطنت می‌کرد یک شاهزاده کرد اهل بغداد را که ضمن نام داشت به نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر به محض دیدن آن غول هیولا که چشمانی گویا و رنگ و روی کدوری داشت وحشت‌زده شد و از ملتیت او پرسید. وقتی فهمید که طرف کرد است دست دعا به درگاه خدا برداشت و از او خواست که هرگز نگذارد چنین دشمن هولناک یک روز بدل به یک ملت متحد شود. و این است دلیل نفاقهای بی‌پایانی که در میان کردن وجود دارد.^۱

این گروه به این هم اکتفا نمی‌کردند بلکه به پیروی از مرحوم غزالی طوسی برای از بین بردن هرگونه پیشینه‌ای - یادم هست - جوانان را تشویق به تیراندازی به مجسمه‌ها و آثار بازممانده، گبری می‌کردند، چندان که در پایکولی و طاقستان یا سرپل ذهاب و دیگر جاها اثری را نمی‌باید که از عواقب شوم این تشویقات و تبلیغات مصون مانده باشد.

... باری، این چیزها را بیگانگان می‌گویند و برادران دانشمند ما ترجمه و تکرار می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند، و متأسفانه در این میان هستند کسانی که خود خاستگاه کردی دارند و کردتبارند، و باز در همین خط گام می‌زنند... اینها کمترین کوششی در روشن کردن ذهن آشفته هموطنان ما نکرده‌اند. به فرهنگ لغات مراجعه می‌کسی می‌خواهی بدانی آزارات کجاست و به چه معنا است. می‌بینی فرهنگ نویس محترم همان گفته‌های دیگران را تکرار کرده که به، آزارات از لغت عبری آزاراط آمده و کوهی است در ترکیه که به آن آغری‌داغ می‌گویند! نویسنده محترم چنین عبارتی که مشخصات دقیق نواده هشتم آشیز سلطان طغرل سلجوقی را به شرح و یادکر جزئیات خصال و احوال او وصف می‌کند و حتی کشف می‌کند که طبع شعر هم داشته و رباعی، نیک می‌سروده چون به سرزمین کردن ایرانی می‌رسد از آن به آغری‌داغ و واقع در ترکیه، باد می‌کند و هیچ نیازی نمی‌بیند به اینکه خود در این باب تأملی کند تا دریابد این آزارات چیست و از کجا آمده است، یا این، آغری، چه موجودی است او فراموش نکیم که این آزارات همان هسرا و راد، یعنی کوه بخشنده است، که در عربی شده است جبل الجودی، آغری، داغ همان کوه

۱. کورد و کردستان، واسیلی نیکیتین، صفحه‌های ۳۸۱ و ۳۸۲.

آگری (با یای خفیف است)، و آگر در کردی به معنی آتش است، و این کوه آتشفشان بوده است.) در کار زنده‌یاد رشید یاسمی هم همین نقص هست، او نیز، با اینکه خود کرد است چیزهایی در همین مایه میگوید: وی برای اینکه شبهه‌ای در کار نباشد و کرد و فارسی در بین نباشد حتی از این حد هم فراتر می‌رود و می‌گوید که زبان کردی در واقع وجه کج و کوله شدهٔ زبان فارسی است؛ فارسی‌ای است از شکل افشاده، چنان که فارسیها مثلاً می‌گویند، برف، کردها می‌گویند بفر، فارسیها می‌گویند روز کردها می‌گویند روز، فارسیها می‌گویند ماه کردها می‌گویند مانگ - چه کنند. بیچاره‌ها کوهی اند، زبانشان نمی‌گردد...

حتی شادروان استاد مجتبی مینوی، با آن وسعت دانش و حدت ذهن، در تحقیقی که در باب منشاء و خاستگاه قصهٔ تاجر ونیزی (نمایشنامهٔ معروف شکسپیر) کرده پس از نقل روایتی از داستان در اشاره به مأخذ آن در پانویس می‌گوید: «عین این قصه را آقای محمد مکرری در مجلهٔ یادگار سال پنجم شمارهٔ ۶ و ۷ ص ۴۷ تا ۴۸ از کتاب ریاض‌الخلود نقل کرده است و صاحب ریاض‌الخلود که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری بوده است آن را از مکارم‌الاخلاق روایت کرده ولی محل واقعه را در شهر سدوم صغیر، واقع در کوهسار شهر زور گرفته، و به قول او پل مذکور بر رود کلویم واقع بوده، و بعد از آنکه شهر را فرشته از بین برده بود فوراً بدل به دریایی شد که آنرا زره بحر میگویند.

شادروان مینوی با تمام دقتی که در تعقیب مأخذ داستان مورد توجه خود دارد، و با تمام وسواسی که در توجه به ریشهٔ صحیح الفاظ و لغات علی‌العموم و ضبط درست آنها به خرج می‌دهد در اینجا اندک مکث و تأملی نکرده تا به ما بگوید این زره بحر چیست و کجا است، و چرا زره بحر؟ و آقای مکرری که خود تبار کردی دارد متأسفانه با اینکه شاید دانسته باشد که این زره بحر همان دریاچه مریوان است کمترین نکتهٔ روشنگری در این باب نگفته. این، مشابه همان برخوردی است که در سخن از شادروان یاسمی در تحریف لغات بدان اشاره داشتیم. اولاً نویسنده محترم باید می‌نوشت که زره نیست بلکه ذریا یا زری است (با دال معجمه و یای خفیف، نه زریه چنانکه شادروان بهار در صفحهٔ ۲۱۴، بخش تبدیل نامها از پهلوی به فارسی، جلد یکم سبک‌شناسی آورده است). معتران محلی هنوز این لفظ را ذریا تلفظ می‌کنند و کلمه را در مجموع ذریاوار میگویند. بحر مورد ندارد؛ راست است، جزء دوم کلمه، یعنی پسوند «واوه» اغلب در محل «بار» هم تلفظ می‌شود، اما این «بار» بحر

۱. پانزده گفتار، نوشتهٔ مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم، ۱۳۴۶، زیربوس صفحه

نیست.

این باره یا «واره همان واره» - پسوند فارسی است به معنی سان و نظیر و مانند. بنابراین دریاوار یعنی دریاوار، یعنی مانند دریا، یعنی دریاچه. شهر زور هم اصلاً شهروزور نیست. تلفظ این واژه در کردی شاره‌روز است که چنانکه شادروان بهار در صفحه ۲۱۵ جلد یکم سیکشناسی میگوید در اصل سه‌ارزور بوده به معنی جنگل سیاه، و به گمان این بنده جنگل سیاه با کوهسار بالا (زور) - در مقابل زیر: معادل جور و جبر در گیلکی، و زیر و زیر در فارسی) شادروان بهار توضیحی هم بر این نکته می‌افزاید و میگوید که غالباً در لهجه پهلوی شمالی حرف سین به جای شین و در لهجه پهلوی جنوبی برعکس مستعمل بوده است، و شگفت اینکه شادروان بهار نیز خود به تقلید از دیگران این لفظ را شهر زور آورده است! (این شارزور دشتی است در استان سلیمانیه، کردستان عراق).

من نمی‌دانم شادروان ذبیح بهروز وقتی پیشنهاد می‌کند به جای «تانکه» لفظ «رواندزه» به کار رود تا چه اندازه بر قصه‌ای که دربارهٔ این محل در دیار ما شایع است و وفوف دارد یا ندارد. نویسندهٔ محترم، در همین حاشیهٔ مرز مصنوع، در کردستانی که از آن به عنوان کردستان عراق یاد می‌شود، جایی است به نام «رواندزه» که اگر هم درس خواندگان ما بیشتر با آن آشنا نبوده باشند دست‌کم پس از سقوط سلطنت خاندان هاشمی در عراق و برخورد بین عربها و کردها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی نباید با آن ناآشنا باشند. این نام‌زان پس نیز، در جریان جنگ ایران و عراق، به کرات و دفعات در مطبوعات ظاهر شده است. هرچند من حتی یکبار هم ندیدم که مطبوعات ما این نام را درست ضبط کرده باشند. با این درآمد توقعی بیجاست اگر از این دوستان کتاب خوانده انتظار داشته باشیم دامن همت بر کمر زده باشند و به محل رفته باشند و در منشاء این قصه یا قصه‌هایی از این دست تحقیق و تبیی کرده باشند. این نام را در مطبوعات ما همیشه «رواندوزه» ضبط کرده‌اند، هنوز هم می‌کنند. اینجا همان محلی است که در زمان حمله اعراب به ایران - جایگاه آن برادران رفته و بازنیامده بوده - و هر روز، ناپوده شده انگاشته می‌شده: مدافعان «روز» هنگام می‌زدند و با فرود آمدن شب می‌گریختند، و محل را به دشمن باز می‌گذاشتند، اما شگفتا اعراب بامدادان چون چشم از خواب می‌گشودند مدافعان را همچنان، با کسی جابجایی، در پیش روی خویش می‌دیدند - این محل هنوز هم هست، هنوز هم همچنان رواندزی است که بود - نمی‌دانم آن را هم کوییده است یا نه، اما تا این اواخر بود، و در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به تمام معنا رواندز بود. گاه هر روز صحنهٔ یکبار صدها تانک و لشکرهای پیاده با پشتیبانی هوایی و واحدهای توپخانه بود: حکومت‌های بعث، بویژه حکومت صدام، این دز روان را

صدها بار کوبیدند، و دز روان همچنان از نام و پیشینه خود دفاع کرد و مطوعات ما همچنان رواندوزه‌ش خواندند. **فلادزی** (با پای خفیف) یکی دیگر از همین جاهاست، و در مطوعات ما همیشه قلمه دیزه بوده - در حالی که دزه همان قلمه بوده که کردها لفظ کردی خود را نگه داشته بودند، و عربها لفظ عربی خود را تحمیل کرده بودند (نازاه‌گر لفظ قلمه عربی باشد، و صورت تحریف شده‌ای از قلات کردی و کلات خراسانی و کلای مازندرانی باشد) اما مطوعات ما و برادران ایرانی درست همان چیزی را تحریف کرده‌اند و می‌کنند که کردها نگه داشته‌اند.

و اما تنها رواندز نبود که در برابر اعراب ایستاد. مردم همین شهر کوچک ما - بانه - پس از گذشت چهارده قرن هنوز در بعضی نقاط کردستان به مصحابه کُش، معروف‌اند، و تازه بانه‌جایی بوده که امیرش به اختیار، دین اسلام را پذیرفته، و امیر اختیارالدین لقب گرفته بود... برادر دانشمند، استاد محترم^۱ کردها - این برادران رفته و باز نیامده - با توجه به وضع و موقع جغرافیایی خود همیشه سپر برادران^۲ مانده بوده‌اند، و همیشه از آن زمان که تاریخی در وجود آمده و خواننده و شنیده و دیده‌ایم - سپر و ضریبگیر این برادران بوده‌اند - از آشور و یونان و روم گرفته تا خلفای عباسی و مصطفی کمال و صدام... کردها را می‌بینیم که عقب‌نشینی ده هزار یونانی را بدل به هزیمت می‌کنند: قوای روم نخست از کردستان می‌گذرد و وقتی به برادران دیگر می‌رسد که تمام جنبش و تحرکش را از دست داده است. استاد محترم^۳ کردها برخلاف این یکی برادران همیشه ضحاکها و الفراسیابهای خود را داشته‌اند. و دارند؛ و شگفتا در بیشتر موارد، به شهادت تاریخ، و اخیراً به شهادت نسل ما، کبخسروها و فریدون‌های این یکی برادران، ضحاکها و الفراسیابهای آنها را پاری کرده‌اند. از پیمانهای قسطنطنیه و ارزروم و زهاب چیزی نمی‌گویم. نمونه‌های تازه‌تر به ذهن نزدیکتراند. در آغاز دههٔ بیست میلادی شیخ محمود برزنجی در کردستان جنوبی بر انگلیسها می‌شورد، و اعلام سلطنت می‌کند...

هر ناظر بی‌غرضی طبعاً با خود می‌اندیشد که رسیدن آن برادران به قدرت در بخشی از سرزمینهای متصرفی خلافت سابق، طبعاً به سود ایران و برادران این دیار است و انتظار دارد برادران اگر کمکی به تثبیت و تقویت حکومت آن برادران نکنند دست‌کم از ۱۰۰۰ به خوشحالی خشک و خالی اکتفا کنند! اما نه، حکام این سوی مرز با برادران مسلکی خود - یعنی الفراسیاب و ضحاک - هم پیمان می‌شوند؛ البته خوشحال هم می‌شوند، اما این خوشحالی از جهت دیگری است: خوشحال‌اند از این که ضحاک - به پاری انگلیس - آن برادر را از میدان بدر کرده است، چندان که در نیمهٔ ژوئن ۱۹۳۱ سفیر ایران در آنکارا

موضوع همکاری بین سه دولت ذی‌علاقه (در سئواله) را نزد سفیر بریتانیای کبیر عنوان می‌کند و بر اهیت تسلیم شیخ محمود تأکید می‌ورزد. (کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، صفحه ۱۰۴) این، پیش درآمد پیمان سعدآباد است. چندی پس از شکست قیام شیخ محمود و شیخ سعید قیام آزارات رخ می‌دهد، رضاشاه با موافقت با ورود ارتش ترکیه به خاک ایران و تعرض به کردها از خاک ایران به شکست این جنبش باری می‌کند. پیمانهای بغداد و ستورا هم که اطلاع دارید، که رکن اساسی آنها همکاری فریدون یا ضحاک و افراسیاب در سرکوب عناصر مخرب موجود در سه کشور مزبور بود (یعنی همکاری برادران، با ترکیه و عراق در سرکوب اقلیتهای کرد ایرانی دو کشور هم‌پیمان). اما پینید همین شیخ محمودی که ایران از تسلیم شدنش اظهار خوشحالی می‌کند درباره این برادران چه می‌گوید:

«عقیده شیخ محمود این بود که ایرانیها به اصطلاح سرنخ را گم کرده‌اند و از راه غلط به سئواله نگاه می‌کنند، چرا که کردها اصولاً با ایرانیها هم‌نژادند و تمایلی جلیبی به همکاری با ایران دارند، بنابراین دولت ایران امکانات زیادتری در جلب همکاری کردها برای پیشرفت سیاست ملی خود در قبال دشمنان دارد تا دول دیگر. حال اگر دولت ایران از مردمی که اصولاً با آنها تمایل به همکاری دارند دچار آسیب شود آن را جز به ضعف سیاسی یا بی‌اطلاعی نمی‌توان نسبت داد.

«سئوالی که همیشه باید در ایران مطرح شود این است که چرا باید دولت ایران از امکان تحرک عوامل کرد بوسیله خارجی‌ها علیه خود نگران باشد و حال آنکه اگر دولت ایران پیشدستی کند و مثلاً عوامل ناراضی کرد عراق را برضد عراق تقویت کند دولت عراق را با نگرانیهایی به مراتب سخت‌تر از آنچه خود با آن روبرو است مواجه خواهد کرد. آن وقت این عراقی‌ها خواهند بود که برای خاموش کردن غائله از ایران تقاضای ابراز حسن نیت خواهند کرد نه بالعکس.»^۱

و اما بعد، فریدونها و زعمای آن یکی برادران در عرصه برادری با آن برادران رفته و باز نیامده گامهای دیگری هم برداشته‌اند. کرد بینوا جلو تهاجم ترکها راه از هر دو سو، هم از شرق و هم از غرب می‌گرفت و سینه سپر می‌کرد و زاد بومش را با هر کوششی که بود نگه می‌داشت، و مهاجم را پس می‌راند. اما چندی که می‌گذشت با عاشقانه شدن روابط فریدونها و افراسیابها، فریدون وقت به عوض آنکه اقوام ایرانی را به گرد هم آورد مردم

۱. خاطرات سیاسی غلامرضا مصور رحسانی، انتشارات روان چاپ اول ۱۳۶۴، صفحه ۱۵۴.

کرد را به بهانه‌های مختلف از جایگاهشان می‌کند و برای جلب خرسندی خاطر افراسیاب وقت. آنها را با خفت و خواری و تحمیل صدمات و مشقات فراوان به دیارهای دور کوچ می‌داد و برای برهم زدن ترکیب جمعیت به جایشان مهاجران ترک می‌آورد، تا گویا به انکای همکیشی یاورش باشند و دعاگو! راستی، برادر دانشمند، هیچ به این حرفه‌های ترک‌نشین موجود در دل سرزمین کردستان توجه فرموده‌اید؟ هیچ از خودتان پرسیده‌اید این کردهای کنار تجن یا خراسان یا حتی جزایر و بنادر کیستند و از کجا آمده‌اند؟ - اینها را حکام برادران دیگرشان آورده‌اند تا خیال افراسیابها و ضحاکهای زمان آسوده باشد. ترکیه کردها را به آناتولی تبعید می‌کرد، و به جایشان ترک می‌آورد؛ شاه ایران کردها را به خراسان و دیگر جاه‌ها می‌کوچاند و به جایشان ترک می‌آورد؛ شاه ایران کردهای جوانرود را تبعید می‌کرد، عراق هم کردهای کرکوک و سایر مناطق را تبعید می‌کرد و به جایشان عرب می‌نشانند...

آری، برادر دانشمند، آن وقتها هم مثل امروز بود. آنها - آن برادران - فردوسی و رودکی و بیهقی را داشتند، که شعر می‌گفتند و با یک بیت دل از امیر بخارا می‌ربودند و او را از مجلس می‌گساری به جایی که خاطرخواه دوست بود می‌بردند - کردینوا از این نغزها نداشت. یکی از بزرگان می‌گوید: «یک قوم زنده که مدنهارا در قید اسارت یک فاتح خارجی مانده است به ناچار همه نیروهای خود را، همه کوشش‌های خود را علیه این دشمن خارجی بکار می‌برد. زندگی درونش طلع می‌شود، و توانایی پرداختن به رهایی اجتماعی از او سلب می‌گردد. می‌فرماید خوب، در این صورت فرهنگ مبارزه و مقاومت باید بالیده باشد. بنده عرض می‌کنم ولی دربار سلطان محمود یا امیر نصری بیخ گوش ما نبود - آنچه بود کردستان بود، و کردستان - و فرهنگ مقاومت و مبارزه او همین ایات حماسی است که بنام حیران و لاوژ و جز اینها دهان به دهان می‌گردد، و همین نامهایی که تحریف می‌شوند. کردینوا که همیشه با ضحاک‌ها و افراسیاب‌ها روبرو بوده مثل روزگار ما، سینه را جلو حکومت زور و قوم زورگو سپر می‌کرده، تیرش را می‌انداخته - تیر از چله کمان یا لوله تفنگ می‌گذاشته، مسیری فرضی در فضا می‌یسوده، سینه دشمن را می‌شکافته یا نمی‌شکافته، و طینش می‌مرده، و چه بسا که عمر تیرانداز هم با مردن طین تیر بسر می‌آمده و دیگر نه از تیرانداز نامی باز می‌مانده و نه از تیرش آوازی؛ نه شاعری بوده تا فوحانش را برساند و سله بگیرد، نه هم تماشاچسانی که به شیوه بلقان امروز برایش هورا بکشند و جایزه بگیرند یا تاریخ بنویسند - چون می‌دانید جایزه را به تماشاچی می‌دهند. باید راه یعنی و تبلیغ کنی، و خود را به رخ بکشی - و گرنه هر تلاشی هم که بکنی، هر کار هم که کرده

باشی هر اندازه ارزنده - بیهوده است و تازه نتیجه این همه سیر کردنها و جنگیدنها چه بوده است؟ چنان که عرض کردم هنوزاز جنگ نیاوده و مهاجم راجنانهک باید نشانده، سروکله برادره پیدامی شد و جل و پلاش را بارگاو بالاغش می کرد و دست زن و بیسه اش رامی گرفت و او را به تخن می فرستاد، تا در برابر پیشروی ترکان حائلی باشد! و ترکان را به جای او در مسل می نشاند تا روی برادرها زیاد نشود و خدای ناکرده ادعای برادری و برابری نکنند، برای این برادران در این دنیای آشفته گرفتاری بی وجه ایجاد نکنند!

آخرین شاهکار را در این عرصه شاهنشاه جم جاهه زد: جنبش ملی کرد پانزده سال تمام سینه سپر کرد و جلو نهاجم ناسیونالیسم هلر عرب را گرفت، و هزاران تن تلفات داد. البته آن وقتها برادر بودند، و یکان نیره قوم آریاء بودند؛ اما وقتی این بازی که با مشارکت کی سینجر و نیکسون آغاز شده بود به پایان خود نزدیک شد و شاهنشاه جم جاه با ضحاک تازی به توافق نزدیک شد، می دانید چه فرمایش حکیمانه ای فرمود؟ فرمودند:

«ببیند اگر شیر را ببندم کار تمام است!» یعنی اگر صدام کج تایی نکند و با من کنار بیاید من کمکم را به کردان قطع می کنم و آن وقت کار تمام است. تازه به این هم اکتفا نکرد، تهدید کرد که اگر می کمک او باز به جنگ ادامه دهند آنگاه او و افراسیاب به یاری ضحاک خواهند شتافت و دمار از روزگاران برادران رفته و باز نیامده، درخواست آورد...

شاید بفرماید که خوب، اینها که نماینده مردم ایران نبودند. قبول، بنده یک سوال دیگر هم دارم: کدام شاعر یا نویسنده یا درس خوانده ای از این برادران، کوششهای آن برادران را ستود و به آنها دلگرمی داد؟ چند روشنفکر و شاعر از همانها که شب شعر ترتیبی دهند و انجمن ادبی درست می کنند با جز آنها، در این مورد قلم رانندند یا شعر سرودند؟

پس از قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزیره دیدیم و خواندیم که ضحاک چه کرد، و چه گونه روستاهای کردستان را کوید و چشمه ها را با تریق بش کور کرد و مردم را از شهر و دیارشان کوچاند و به جنوب عراق تبعید کرد. باز دیدیم که چگونه نوار مرزی را به عرض ده کیلومتر کوید تا برادران دوسوی مرز را از هم جدا کند، و فراموش نکنیم که شاه در گور شده هم به گردن گرفته بود که از این سو نیز چنین کند، تا خیال خودش و صدام آسوده تر باشد. ما چه کردیم، و چه گفتیم؟ شما می شناسید کسی را که در این مورد حتی یک تک بیت، یک نیم بیت گفته باشد که مثلاً، چشمه را با تریق بش کور نکنیم؟

صدومین بمباران شیبایی حلبچه را به تهران آوردند - من ندیدم و نشنیدم کسی از

برادران اینجا به دیدار آن برادران و خواهران مصدوم (صدام‌زده) رفته باشد و شاخه گلی یا آب‌نیایی به نشان برادری برایشان برده باشد؛ من ندیدم و نشنیدم که مطبوعات هم کسی را به این کار برانگیخته یا ضرورت انجام چنین کاری را یادآوری کرده باشند. خوب، شاید بگوئید، بیمارستان است، به بیمار می‌رسند. بله. ظاهراً فرض بر این است که می‌رسند، ولی واقعیت این است که در مواقع عادی هم - با قبول این فرض - باز با بیمار همراه می‌فرستند، و از بیمار عیادت می‌کنند، آخر گویا این چیزها - این اطراف خالی نکردن‌ها - در شرق مرسوم است، و بیمار شرقی است و در روحیه‌اش تأثیر دارد: کمترین تأثیرش این است که احساس بی‌کسی و بی‌پشت و پناهی نمی‌کند. چطور شد نرقیم؟ چطور شد نخواستیم به آن برادران بگوئیم، که خوب، حالا که به این صورت بازآمده‌اید بدانید که ما هنوز همچنان برادریم؟ چطور شد به آنها حتی حالی نکردیم که خواستیم بیاییم اما به همل و جهات فنی، آمدن‌مان به مصلحت نبود یا به مصلحت ندیدند و در عوض، این شاخه گل یا آب‌نیات را فرستادیم تا بدانید ما برادران در کنار تان هستیم و خانه، خانه شماست؟ راست است، شاخه گل یا آب‌نیات اثرگاز خردل یا سیانید را زایل نمی‌کند، اما به هر حال شاخه گل است و نشان عواطف و احساس و مهر برادری است.

دوستی از خارج از کشور تأثرات خود را از دیدن عکسهای وصف کرده بود - عکسهای مربوط به جنایت صدام در حلبچه - و این عکسها را در بروشوری دیده بود که در ایران چاپ شده بود، که من ندیده بودم، هرچند بسیار هم علاقه‌مند بودم - گویا در خارج از کشور توزیع شده بود.

و اما بعد، چند نفر از ما برادران خواستیم و پا پیش گذاشتیم و گفتیم آماده‌ایم کودکان بی‌سرپرست این صدامزدهگان را نگه داریم و سرپرستی کنیم؟ من نشنیده‌ام کسی چنین کرده باشد. اما شنیده‌ام که عده‌ای از برادران ثروتمند و فراری از کشور و مقیم اروپا و آمریکا، شماری از کودکان سیاهپوست را به فرزندی پذیرفته‌اند. ثواب قبول، ما که حدود با منافع‌الخير نیستیم، خداوند از بزرگی و برادری سیاهان کمکشان نکند!

فریدونها و جم‌های ما زمانی به یاد برادران رفته و بازنیامده می‌افتد که این برادران در جایی درخشیده باشند و وسیلهٔ تفاخری به دست داده باشند. آن وقت برای اینکه از این افتخار سهمی ببرند ادعای خود را عنوان می‌کنند: حالا این شخص خواه صلاح‌الدین ایوبی باشد یا کمال جنبلاط کرد دروژی (که آن وقت البتة لغت‌شناس محترم فوراً درمی‌یابد که جنبلاط تحریف جان‌پولاد فارسی است!) یا شیرگوه شاعر کرد... یا رانده و گریخته‌ای از مرگ جبهه... فرق نمی‌کند. کالی است فراری و راندهٔ بی‌نوايي که از چنگ دستگاه جور و

زور فریدون‌ها و ضحاکها و افراسیابها گریخته و به خارج از کشور پناه برده با کوشش و تلاش خود به جایی برسد و در عرصه‌ای گسل کند - آن وقت است که بولها به صدا درمی‌آید که: آی مردم، شادی کنید، پای بکوبید، فلان ایرانی در فلان عرصه نامزد دریافت فلان جایزه است! آه زیبا است، غرور آفرین است! بله، این که می‌بینی. این که نامزده دریافت فلان جایزه است کرد است، ایرانی است، از ما است!... و زبان کردی، به‌به، چه زبانی، چه زبان پاک و نیالوده‌ای و چه نژاد خالصی! - آری، این هم حرفی است و برای تحمل‌پذیر کردن ستم تسلای است...

خیلی دلم می‌خواست در اثر گرانیمایه این نویسنده محترم افلاً این نکته را می‌خواندم که کردهای عراق - دیگر بگذریم از کردهای ترکیه که به موجب قانون حتی حق کرد بودن ندارند و بر طبق افسانه‌ای البته ملی تیره‌ای از کوهیان دیگرند - هر ساله به جرم برپا کردن جشن نوروز گروه گروه راهی زندانها و تبعیدگاههای جنوب عراق می‌گردند...

در شب جشن نوروز آنها در کوهستانها برپا است، و ضحاکها و فریدون‌ها با دیدن شعله این آتشفشان، آتش می‌گیرند و آنها را حمل بر هم‌آوردخواهی می‌کنند، و اگر پایگاهی در آن حوالی باشد - که معمولاً هست و زیاد هم هست - آنها را گلوله‌باران می‌کنند، بدین امید که افروزندگان آنها را نابود کنند. استاد محترم آیا با این تفصیل و با توجه به وضع ارتباطی آن‌روزگار که افسانه یاد شده در آن باز گفته شده - و یقین داشته باشید که فردوسی از قصه‌رواندز علم و اطلاعی نداشت - محتمل نمی‌دانید که حماسه پرداز نامدار نیز چون ما که به این برادران کوه‌نشین بسیار نزدیکتریم و در عصری زندگی می‌کنیم که وسایل ارتباطی مسافت را عملاً از بین برده، از حقیقت قضیه ناآگاه بوده باشد؟ کرد هیچ گاه به میل و رضای خود از سرزمین خود مهاجرت نکرده است. شواهد تاریخی هم چنانکه ملاحظه فرمودید گویای این فراموشکاری و درخت خویش از موج خیز مصائب بدر بردن، نیست...

استاد محترم بنده چون جنابعالی را تاحدی می‌شناسم و می‌دانم که به کردان لطف دارید در این گفتار بیشتر جنابعالی را مخاطب قرار دادم. اگر جسارتی شده است یا سخن از سیر و سیرای طبیعی خود منحرف شده و صورت درد دل گونه بی‌ربط یافته است، امید عفو دارم.

بخش ۱

تولد ناسیونالیسم کرد

۱. امیر بدرخان، «شاه» کردستان

«منم که شاه کشورم، نه سلطان عثمانی - اگر او از من مقتدرتر است، در عوض من از او شریف ترم!» [۱]

این سخن گستاخی که نجیب زاده ای کرد در سده هفدهم به فرستاده پادشاه فرانسه اظهار کرده در حقیقت جوهر و چکیده عالم ذهن و فرازجویهای اشراف کرد محصولی فنودالیم آب ای مقدم است: اشراف زاده ای که رئیس یک قلعه یا ارباب یک دره است قانون خود را بر یک مشت افراد یا خانوار تحمیل کرده و خود را شریفتر از سلطان بزرگترین امپراتوری آسیا می داند... و بر او به چشم غاصب می نگرند... و دستخوش وسوسه بزرگی است تا تناسب قوا را بر هم بزند.

بدرخان بیگ که از اعقاب یکی از قدیمترین خاندانهای کردستان است و در ۱۸۲۱ امیر بوتان^۱ بود در خط این «سنت» گام نهاد - و در کشمکش فنودالی بین امیران کرد و سلطان نخستین کسی است که بعد قومیت را بر این کشمکشها افزود و به عنوان پدر ناسیونالیسم کرد در تاریخ جای گرفت.

این امیر و فنودالی بزرگ کرد واجد هیأت و رفتار درخویر این اقدام نیز بود: با جبهه زربفت و دستار بزرگ حریر و دستمالهای ابریشم به بزرگی یک متر و شلوار ابریشم راه راه و سرخ و سیاه و کفشهای نوک برگشته سر و نه سرخ، قباغه ای شاهانه داشت و روستاییان کرد وی را به دیده احترام و به چشم چیزی چون پیامبر «ثانی» می نگریستند. [۲]

وی با فرستادن هدایای گرانبها برای ملایان و کحک به تمام مسلمانانی که توانایی خرید سلاح نداشتند و دادن پول کافی بدانها برای تهیه تفنگ و سپر و شمشیر در حفظ این وجهه کوشا بود.

بینوایان و بیوگان و ناینبایان و ناتوانان هر چند گاه در فواصل معین گروه گروه در حیاط قلعه «درگوله»^۲ واقع در نزدیک جزیره گرد می‌آمدند و وی از بدره‌ای که در کنارش بود با دست و دلبازی به هریک به اندازه نیازش می‌بخشید و در یک روز معادل ۱۲۵ دلار بزدل می‌کرد، که آن زمان مبلغی معتنا به بود. [۳]

بدرخان مردی دیندار و دین‌باور بود و به قواعد و اصول دین به دقت عمل می‌کرد و بنا بر گفته مبلغان مذهبی آمریکایی که از او دیدار کرده‌اند نمازش را در ساعات مقرر می‌خواند و همانطور که وی خود به یکی از آنها گفته بود مردی «درست پیمان» بود.

کسانی که با او دیدار کرده‌اند بر نقش اندیشه اسلامی تقهیر «در تقویت و تحکیم اقتدار وی» نیز تأکید ورزیده‌اند؛ رؤسای متعددی که فرمان‌بردار او بودند اگر هم می‌خواستند جز آن باشند جرأت نداشتند انگشتی به مخالفت با او تکان بدهند. می‌گفتند: «خداوند این قدرت را به او داده و بیهوده است که ما بخواهیم آن را از او بگیریم.» [۴]

اما امیر بدرخان می‌دانست چگونه از چارچوب تنگ طایفه و قبیله بدرآید و برای نخستین بار در ازمنه جدید، حکومت و ملتی کرد پدید آورد - و همین است که وی را از یک امیر عادی کرد متمایز می‌کند.

با این همه اقدامات اولیه‌ای که در این زمینه به عمل آورد روشن نیست، و استخراج حکمی قطعی از آنها کار ساده‌ای نیست. وی خود در ۱۸۴۶ به «بدارکنندگان آمریکایی» گفته بود که هشت سال پیشتر یعنی «در سال ۱۸۳۸ هنوز امیری «ضعیف» [۵] و تهیاست و ناشناس بود.

محمود پاشا، امیر کرد سلیمانیه، که در ۱۸۲۰ خاندانهای بزرگ کرد را برای یک دیپلمات انگلیسی تعداد می‌کرد «سخن از این خاندان تنها به ویرانی جزیره، پایتخت امارت بیوتان، و «زوال این خاندانی که روزگاری باشکوه بوده» اکتفا می‌کند.

بنابر قول برخی منابع، بدرخان تا یکچند از سوی امیر دیبگری، یعنی امیر سیف الدین، امیر موروثی یونان، حکم می‌راند که پسر خود به نام ازد اشیر یا یزدان اشیر را پیش از رسیدن به جانشینی وی دربند کرده بود! [۶]

اما از سال ۱۸۲۸ - ۱۸۲۹ امیر بدرخان که در ۱۸۲۱ به قدرت رسیده بود خود را چندان نیرومند می‌بیند که دیگر به حکومت عثمانی سوار و تفنگچی ندهد، و می‌کوشد تا سایر رؤسا و بزرگان کرد، به ویژه همسایگان خود یعنی خان محمود امیر وان و نوره بیگ حکاری را به لزوم تأمین استقلال کردستان متقاعد کند.

امیر بدرخان پس از این که به زحمتی تهاجم عثمانیان را در سال‌های ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ دفع می‌کند در سال ۱۸۳۹ با سلفان پیمان می‌بندد. چند هفته پس از آن نیروهای ابراهیم پاشای مصر قوای سلطان را منهزم می‌کنند. شکست نیزیب^۴ (۲۱ - ۲۴ ژوئن ۱۸۳۹) برای کردها، که جز انتقام کشیدن از عثمانیان اندیشه دیگری در سر ندارند، در حکم علامتی برای شورش همگانی است.

پنج سال بعد، یعنی از ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۶، بدرخان در اوج شکوه و اقتدار خویش است: سکه می‌زند، در نماز جمعه به نامش خطبه می‌خوانند. اکنون اقتدارش از شرق، از مرزهای ایران درمی‌گذرد و از غرب به درون بین‌النهرین امتداد می‌یابد و از دروازه‌های دیار بکر تا دروازه‌های موصل را شامل می‌گردد، و ثروتش در حساب نمی‌گنجد.

متأسفانه از شیوه اداره کردستان در این دوران زودگذر حکومت وی چیز چندانی نمی‌دانیم، اما در این شکی نیست که راهزنی به تمام و کمال ناپدید شده و نظم کامل بر تمام کردستان حاکم بوده - مسافران اروپایی این عصر بر این نکته گواهی می‌دهند.

دو آمریکایی وابسته به هیأت‌های تبلیغی، به نام‌های ام‌ام. رایت^۵ و بریث^۶، که بدرخان آنها را به «درگوله» خواسته است در سال ۱۸۴۶ ظرف بیست و سه روز تمام کردستان را از اورمیه (رضائیه) در ایران تا جزیره ابن عمر، زیر پا می‌نهند و بی این که با کمترین دشواری روبرو شوند از جوله میرگ^۷ و سرچشمه‌های رود خابور^۷

۳. Nialh، شهرکی در استان گازی آنتپ (نبرد ۲۱ ژوئن ۱۸۳۹).

4. MM. Wright 5. Breathe 6. Djoulamerk (Djoulameg) 7. Khabour

و نواحی بسیار سخت و وحشی کردستان می‌گذرند.

یکی از مأموران کنسولی فرانسه که در ۱۸۴۵ از بوتان گذشته شاهد این تباین شگفت‌انگیزی بوده که بین نواحی تحت حکومت ترکان و «قلمرو» امیر بدرخان دیده است: «پس از طی مسافتی حدود ۵۰ فرسنگ از دیار بکر به دجله فرود می‌آیی و در دم از تفسیر منظر ناحیه در شگفت می‌شوی. کشتها بسیار بقاعده و مرتب، و ساختمان روستاها بهتر است، و می‌نماید که از رفاه بیشتری بهره‌مندند. این، قلمرو بدرخان است. وی ۲۵۰۰۰۰ پیاستر^۸ خراج به «باب»^۹ می‌دهد. قلمروش را خوب اداره می‌کند، امیری است سختگیر اما دادگر. بر قلمروش ایمنی کامل حکمفرماست، و در آن بهروزی و رفاهی به چشم می‌خورد که عیب خواهد بود اگر در ولایت مجاور تحت حکومت ترکان در پی اش چشم بگردانی. [۷]

بدرخان مردی است فرازجو و هوشمند و دلیر، و از همه امیران کرد هم‌عصر خود برتر است. بدبختانه مبلغان مسیحی که یکجمله با او نشست و برخاست داشته‌اند، از جمله دکتر رایت و بریث که بیش از چهار هفته با او بودند، از آنجا که سرنوشت مسیحیان کردستان مایه دلمشغولی و اشتغال خاطرشان بوده در باب مناسبات امیر بوتان با سلطان عثمانی و نقشه‌هایی که از برای کردستان داشته چیزی از او نپرسیده‌اند.

در سال ۱۸۴۶ امیر بدرخان که پیشتر یعنی در سال ۱۸۴۳ نواحی مسیحی نشین را اشغال کرده بود اقدام به تعرض دومی علیه نستوریلن کرد که عواقب مرگباری از برای او داشت: سلطان عثمانی، در پی اعتراضهای شدید پاریس و لندن، لشکری را به تنبیه او فرستاد. امیر که در قلعه خود در نبروح^{۱۰} تحصن گزیده بود در اوت ۱۸۴۷ خود را تسلیم عثمان پاشا کرد. او را به کاندیا^{۱۱} و سپس به دمشق تبعید کردند، و در ۱۸۶۸ (یا ۱۸۷۰) در دمشق وفات کرد. [۸]

مورخان درباره وی به اختلاف داوری کرده‌اند: کشتارهایی که از مسیحیان کرد به کاستن از نقش او در چشم مورخان چون نیکیبتین^{۱۲} که معتقد است

8. Piastre

۹. باجالی = دربار عثمانی

10. Evrah

۱۱. Candie، شهری در جزیره کرت.

۱۲. Bull (بازیل)

«اخلافش» نقش وی را برجسته‌تر از آنچه بوده فرا نموده‌اند مساعدت بسیار کرده‌است.

از سوی دیگر مورخان واقع‌بین‌تر (از جمله ایگلتن)^{۱۳} برآنند که وی یک کرد ملی‌گرا بود، اما در عین حال معتقدند که مقاصدش هرگز به درستی شناخته نخواهند شد.

اما از نظر بسیاری از کردهایی که امروزه در احزاب ترقیخواه فعالیت می‌کنند بدرخان چیزی جز یک فتوادل بزرگ نیست. با این همه امیر بدرخان بی‌گفت وگو یکی از قهرمانان استقلال‌گردد سده نوزدهم است: وی بر تمام اخلاف خود یک برتری انکارناپذیر دارد: از روزگاران افسانه‌ای، وی تنها کردی است که با همه کوتاهی مدت حکومتش اقتدار خود را بر تمام کردستان، از کردستان ایران گرفته تا دجله، گسترده.

اقتدار و حسن دادگری و حیثیت و وجهه‌اش چنان بوده که هشتاد سال بعد پسران و نوادگانش، که خود وزن و اهمیت چندانی نداشتند، در اقدام به گردآوری روستاییان و اعیان کرد به دور خویش به نام استقلال کردستان، از نام او استفاده می‌کردند.

امیر بدرخان نخستین کردی هم بود که اثرات آنچه را که بعدها صورت برخورد و رفتار عادی قدرتهایی اروپایی را نسبت به کردان یافت، تجربه کرد: بی‌تفاوتی اگر نه خصومت — اول به واسطه نسطوریها و ارمنیها، و بعدها به واسطه نفت!

بدرخان با تمام عظمتش باید که ناکامیاب می‌شد زیرا تا به آخر نرفت و خود را تسلیم مقاماتی کرد که امید هیچ چیز از آنها نداشت.

ویلیام ایگلتن مورخ جمهوری مهاباد، اظهار می‌دارد که صد سال بعد قاضی محمد رئیس جمهوری کوتاه‌عمر و کوچک مهاباد از سرمشق وی پیروی کرد، و متأسفانه در ۱۹۷۵ نیز ملامصطفی بارزانی به همان شیوه تأسی جست!

۱۳. شیخ عبیدالله شمدبنان

پس از تکلیف رؤسای کردی که با امیر بدرخان تبعید شدند جامعه کرد در واقع

«بی سر» شد و نصب حکام ترک به جای رؤسای موروثی کرد و کوششهای دولت عثمانی برای تحمیل یک دستگاه اداری مستقیم هیچ یک قادر به پر کردن خلأ عظیمی نشد که انهدام فئودالیت^۱ کرد در میان آورده بود.

دورانی از هرج و مرج و بی نظمی جانشین دوران نظم کاملی شد که کردستان دوران حکومت بدرخان به خود دیده بود.

سپس، در مجامع بسیار خشن روستایی طبقه جدیدی از «رهبران» ظهور می‌کنند. اینها «شیوخ» یعنی رؤسای مذهبی هستند، که نفوذ عظیمشان آنها را در نظر توده‌های مردم کرد جانشین امرای غایب یا نیازمند می‌سازد. افراد این طبقه در نیم سده بعد نقش سیاسی مهمی را ایفا می‌کنند.

شیوخ شمذینان (یا شمذینان) مدعی نسب از شیخ عبدالقادر گیلانی (۱۰۷۸-۱۱۶۶) بنیادگذار طریقت قادری‌اند.

شیخ عبیدالله که چندی پیش از ۱۸۳۰ تولد یافته و ثروت و حیثیتی عظیم از نیاکانش به ارث برده بود به زودی نشان داد که «بیش از آنها به این دنیای دنی علاقه‌مند است، و آرزومند است در عین حال که رئیس روحانی است رئیس دنیوی هم باشد.» [۹]

در جریان جنگ سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ روس و عثمانی، شیخ عبیدالله در رأس گروه کوچکی از کردان در جنگ مشارکت کرد، و به سختی از روسها شکست خورد، [۱۰] و دست خالی به خانه باز آمد، اما این امر مانع از آن نشد که به زودی به عنوان «رئیس ملت کرد» شناخته شود. [۱۱]

وی که مردی ساده و قانع و دادگر و پرهیزگار و بسیار مذهبی و سخت علاقه‌مند به بهروزی مردم کرد بود در چشم هم‌میهنان خود به صورت فرستاده خدا جلوه می‌کرد، و این امر در جریان قحطی و ویرانی بی سابقه ناشی از آخرین جنگ روس و عثمانی در ایالات شمالشرق کردستان به روشنی به چشم می‌خورد.

او خود براین باور بود، و هیچ رقیبی را تحمل نمی‌کرد، حتی در مناطقی دورافتاده‌ای چون بارزان.

شیخ عبیدالله که مردی بسیار ملت‌خواه بود معتقد بود که تنها درمان سیه‌روزی مردم کرد ایجاد کردستان مستقلی است که کردستان ایران و عثمانی را در خود متحد کند.

در نخستین بیانیه نوشته‌ای که از ناسیونالیسم کرد به است است شیخ عبدالله به یکی از نمایندگان قدرتهای غربی که با وی دوستی داشته می‌گوید: «امرا و رؤسای کردستان، خواه اتباع ترک یا ایران، و مردم کردستان، همه متفق الرأی اند براین که با این دو حکومت نمی‌توان کار را به این صورت ادامه داد و باید کاری کرد که دولتهای اروپایی متوجه قضیه شوند و تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورند ... مردم کرد منی جدا است ... ما می‌خواهیم که امور خودمان در دست خودمان باشد!» [۱۲]

شیخ عبدالله با این بیانیه در میان بنیادگذاران ناسیونالیسم کرد جای می‌گیرد... اما دو شورشی که وی به ترتیب در سالهای ۱۸۷۹ و ۱۸۸۰ در بادینان^{۱۵} و ایران رهبری کرد شورهای زودگذری بیش نبودند، و به ویژه لشکرکشی اش به ایران هیچ مایه سرفرازی نبود: با غارت کردن میاندوآب یکبار دیگر به دشمنان مردم کرد نشان داد که کردها «نمی‌دانند از روی قاعده و اسلوب بجنگند، و غارتگرانی بیش نیستند.» — و تهاجم به ایران موجب مداخله قدرتهای اروپایی به ویژه بریتانیای کبیر و فرانسه در امور عثمانی شد.

این تهاجم موجب شد ایالات متحد آمریکا دولت ایران را به رسمیت بشناسد و در ۱۸۸۲ نماینده‌ای سیاسی به دولت مزبور بفرستد تا او را از حمایت خویش از اتباع خود مطمئن سازد [۱۳] این نخستین نشان علاقه آمریکا در مورد ایران است، که در آینده دم به دم فزونی می‌یابد!

چهل سال پس از مرگ شیخ عبدالله، که در اکتبر ۱۸۸۳ در مکه روی داد، که در آن به حال تبعید بسر می‌برد، پسرش عبدالقادر و نوه‌اش سید طه به برکت حیثیت و نفوذ وی نقش مهمی در امور کردستان ایفا کردند.

۳. تأسیس باشگاههای کرد

تنها در این عصر یعنی در نخستین روزهای سده بیستم و پس از نیم قرن شورهای پراکنده است که «طبقه متوسطی» در کردستان ظهور می‌کند — این عده در حقیقت بورژواهای بزرگ و اعقاب به فقر گراییده لمرای تاریخی اند. رهبران جدید که عبث بودن این شورها و ضرورت متشکل کردن کردها را

دریافته‌اند در سال ۱۹۰۸ نخستین سازمانهای سیاسی کرد را بنیاد می‌نهند. از سال ۱۸۸۷ مدحت بیگ بدرخان نخستین مجله کردی به نام کردستان را در قاهره تأسیس کرده بود، که به شدت از سیاست عثمانی در کردستان انتقاد می‌کرد. پس از چندی یکی از برادرانش به نام عبدالرحمان بدرخان جای او را گرفت و مجله را متوالیاً در ژنو و فولکستون^{۱۶} (۱۸۹۲) منتشر کرد. در جریان جنگ جهانی اول، ثریا بدرخان، پسر امیر امین علی بدرخان است که مجله را در قاهره منتشر می‌کند.

در همان زمان، یعنی در ۱۸۸۹، حزب سیاسی جدیدی در ترکیه به نام «کمیته اتحاد و ترقی»^{۱۷} توسط چهارتن از فعالین تأسیس می‌شود که دو تن از ایشان کرد هستند. این دو تن عبارت‌اند از اسحاق سکوتی و عبدالله جودت. [۱۴] از جمله سایر کسانی که جلب آرمانهای نوگرا و اصلاح طلبانه «کمیته اتحاد و ترقی» می‌شوند و بدان می‌پیوندند یکی هم شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله است که در ۱۸۹۶ در توطئه علیه سلطان عبدالحمید مشارکت می‌کند.

دو شخصیت طراز اول دیگر، یعنی عبدالرحمان بدرخان و حکمت بابان، در ۱۹۰۴ در نخستین کنگره «کمیته اتحاد و ترقی» در پاریس شرکت می‌کنند. شگفت این که به مدت قریب به ده سال ناسیونالیستهای کرد و ترک در کنار هم در سازمان سیاسی واحدی فعالیت می‌کنند، و این همکاری تا پدید آمدن جنبش «ترکهای جوان»^{۱۸} در ۱۹۰۸ ادامه می‌یابد.

یکی از نخستین اقدامات انقلابیون برقراری مجدد مشروطیت لیبیرال سال ۱۸۷۶ بود: این زمان ماه عمل «کمیته اتحاد و ترقی» و تمام جنبشهای ملی گرایانه ترکیه است. و اعیان کرد اجازه می‌یابند به قسطنطنیه بازگردند، و در همین جا است که نخستین سازمان سیاسی کرد را بنیاد می‌کنند.

امین علی بدرخان و شیخ عبدالقادر شمعدینان و شریف پاشا و احمد زلفیق^{۱۹} پاشا در ۱۹۰۸ «جمعیت تعالی و ترقی کردستان»^{۲۰} و جمعیت دیگری را که سرشت مردمی تری دارد، به نام «جمعیت نشر معارف کرد»^{۲۱} تأسیس می‌کنند و مدرسه‌ای

۱۶. Folkestone شهری در جنوب شرقی انگلستان (استان کنت)، برکنار تنگه داور.

17. Comité de l'union et du Progrès 18. Jeune Turcs 19. Zulfik pacha

20. Kurdistan Taali ve Taraki Djemietî 21. Kurd Nechri Maarif Djemietî

کردی را در محله چنیرلی/ تاش^{۲۲} استانبول می‌گشایند.

در پاییز ۱۹۰۸ باشگاه امین علی بدرخان مجله تعاون و ترقی کرد^{۲۳} را با مقالاتی از اسماعیل حقّی بابان زاکه و سعید کردی و عبدالقادر شمدینانی منتشر می‌کند. این مجله به ویژه مطالبی درباره ضرورت دستیابی و تشکّل یک «زبان» خوب را که کلید آموزش و تمدن است منتشر می‌کند و بر غنای فولکلور در مقام ادبیات حقیقی و نانوشتۀ تأکید می‌ورزد.

رهبران کرد در برخی مقالات سیاسی تر، با احتیاط بسیار و در پوشش الفاظ، می‌فهمانند که آموزش ترکی برای کودکان کرد اتلاف وقت است، و تأسیس یک نیروی کرد و متشکل از هنگهای عشایری را پیشنهاد می‌کنند.

اقا لحن کلام همچنان پوشیده و احتیاط آمیز است.

باشگاههای کرد در بغداد و موصل و دیار بکر نیز گشوده می‌شوند.

اقا شگفت این که قسطنطنیه همچنان در مقام کانون قومیت کرد باقی می‌ماند. جمعیت کرد قسطنطنیه، به نسبت، بسیار ناچیز است: حدود ۳۰۰۰۰ نفر، و متشکل از قشر بسیار فقیر جمعیت یعنی آبکشان و باربران و مردمی از این گونه.

اقا تقریباً تمام امرای «معزول» کردی که توانسته اند از تبعید مصر یا کرت^{۲۴} به کشور بازآیند مجبور به اقامت بیش و کم تحت نظر در این شهر شده اند و قشر «نخبه و برگزیده» و با نفوذی را تشکیل می‌دهند که از مردم خود جدا مانده و به رغم خود بیش و کم ترک شده اند.

۴. خانواده بدرخان

در میان این قشر نخبه و برگزیده، اعقاب امیر بدرخان جای مهمی را اشغال می‌کنند. هیچ کس تاکنون ندانسته است که این امیر چند فرزند داشته است، و شمار فرزندان وی را به اختلاف، ۹۰ پسر (به گفته ماژور نوئل^{۲۵}) و ۴۰ پسر و ۱۴ دختر (به گفته تراتر^{۲۶} کنسول) و ۶۵ پسر (به گفته فیستون^{۲۷}) ذکر کرده اند.

امیر کامران بدرخان، نوّه «پادشاه کردستان» اغلب می‌گفت: «می‌گویند پدر

22. Tchenverli Tache

23. Kurd Tadvuum ve Taraki Gazetti

24. Crete

25. Noel

26. Trotter

27. Elphinaton

بزرگم ۹۹ بچه داشته... آنچه مسلم است این است که وقتی مرد ۲۱ پسر و ۲۱ دختر در قید حیات داشت... و من خودم پانزده یا شانزده عمو و همین تعداد عمه را می‌شناختم.» [۱۵]

به هر حال، هر چه بود، شماری از نوه‌های امیر بدرخان در جنبش ملی کرد نقشهای بیش و کم مهمی ایفا کردند.

پسران:

— عثمان و حسین (شورش سال ۱۸۷۹ را رهبری کردند) حسین سرانجام در ۱۹۱۰ اعدام شد؛

— مدحت بیگ، بنیادگذار مجلهٔ کردستان (شورش سال ۱۸۸۹ را رهبری کرد)؛

— کامل بدرخان^{۲۸}، با روسیان عهد اتفاق بست، و از سوی روسها در ۱۹۱۷ به حکومت ارزروم نصب شد. پس از آن در تفلیس زیست؛

— خلیل، نامزد حکومت ملاطیه شد؛

— حسن بدرخان، در انتخابات سال ۱۹۱۰ نامزد احراز کرسی نمایندگی پارلمان از کردستان شد. با برادرش حسین به نمایندگی برگزیده شد، اما شش ماه بعد در پی بازداشت حسین مخفی شد و سرانجام دستگیر شد، و در زندان سخت مورد بدرفتاری واقع شد، چندان که وقتی از زندان آزاد شد سلامتش را تقریباً از دست داده بود.

— عبدالرحمان، پس از مدحت سردبیر کردستان شد؛

— بحری با شیخ عبدالقادر همکاری کرد؛

— امین علی (۱۸۵۱ — ۱۹۲۶) حقوقدان، و یکی از بنیادگذاران باشگاه کرد در ۱۹۰۸ بود.

نوه‌ها:

— عبدالرزاق، پسر نجیب پاشا از پسران امیر بدرخان، فرماندار قسطنطنیه را در جریان نزاعی شخصی کشت و با تمام افراد خانواده‌اش تبعید شد و به روسیه پناه برد و در آنجا پرده دار^{۲۹} دربار تزار گردید. در سال ۱۹۱۸ در موصل به قتل رسید.

پسران امین علی:

ثریا (۱۸۸۳ - ۱۹۳۸)

جلالت (۱۸۹۳ - ۱۹۵۱)

کامران (۱۸۹۵ - ۱۹۷۸)

این بدرخانها و اعقاب امرای سوران و بابیان و اخلاف شیخ عبیدالله عبدالقادر وطه شمدينان - و دو ژنرال کردتبار به نامهای شريف پاشا و لطفی پاشا و چند تن ديگر از اعيان و بزرگان ديار بکر هسته رهبران ناسیونالیست کرد را تشکیل می دهند، و چندی بعد قدرتهای بزرگ با این عده سر و کار می یابند.

در اوایل سال ۱۹۰۹ هوا: اران سلطان اقدام به ضد انقلابی می کنند که رؤسای کرد میلی ۳۰ در آن مشارکت دارند. اما این ضد انقلاب توسط «ترکهای جوان» که کلیه مخالفتها را از میان برمی دارند سرکوب می شود. رهبران «کمیته اتحاد و ترقی» وعده هایی را که داده اند زیر پا می گذارند و دست به کار اجرای سیاست «ترک کردن» کردها می شوند و تمام باشگاهها و روزنامه ها و مجلات و مدارس کردی را می بندند.

امین علی بدرخان و شریف پاشا به مرگ محکوم می شوند، اما می گریزند. ثریا بدرخان که از قاهره بازگشته بود و انتشار مجله کردستان را ادامه می داد از نو ناچار از جلای وطن می شود.

در سال ۱۹۱۰ دو دانشجوی مدرسه کشاورزی هالکالی^{۳۱} به نامهای خلیل خیالی، اهل موتکی عمر^{۳۲}، و خدیری بیگ جمال پاشازاد، با همکاری فتواد بَمو^{۳۳} از مردم وان وزکی افندی از ديار بکر انجمن دانشجویانی «پیشرفته تر» از انجمنهای سابق تأسیس می کنند و بر آن نام هیوا^{۳۴} می نهند. این انجمن که در موصل به «هیوا» معروف است و تا آغاز جنگ جهانی اول به حیات خود ادامه می دهد موفق می شود مجله ای به نام روزی کرد^{۳۵} منتشر کند.

مجاهد سومی به نام زین^{۳۶} توسط گروهی از کردان شامل معدوح سلیم (دبیرکل

30. Milli

31. Halkali

32. Motki Omar

33. Temo

۳۱. در متن Hivi (هیوا، یا هیوا، به معنی امید)

۳۵. Roji Kurd (روز - روز).

۳۶. Jin (زیستن، زندگی)

آینده انجمن کرد (۳۷) و کمال فوزی بیگ (که در ۱۹۲۵ دربار بکر اعدام شد) و حمزه افندی منتشر می‌گردد.

در ۱۹۱۲ شاهد کوشی برای آشتی بین «ترکهای جوان» و ملی‌گرایان کرد هستیم. متعاقب این کوشش اغتشاشاتی در بوتان روی می‌دهد که در جریان آن سلیمان پدرخان بر دست پلیس کشته می‌شود.

پس از آن - در سال ۱۹۱۳ - با دیکتاتوری انور پاشا گسست بین «ترکهای جوان» و ملی‌گرایان کرد کامل می‌شود. سال پس از آن جنگ جهانی اول روی می‌دهد، که در طی آن کردها، بیش و کم، صادقانه در کنار عثمانیان با متفقین می‌جنگند، و بخشی از کردستان توسط نیروهای بریتانیا و فرانسه اشغال می‌شود.

پیروزی متفقین لحظه‌ای بی‌نظیر اما نه چندان افتخارآمیز را در تاریخ کرد ارائه می‌کند: برای نخستین بار رهبران کرد دیپلماسی مستقیم را تجربه می‌کنند: امپراتوری عثمانی مغلوب و محکوم به تجزیه است، و می‌نماید که به‌طور قطع در هم شکسته و خرده شده است، و رهبران کرد اجازه می‌یابند در کنفرانس صلح پاریس صدای خود را به گوشها برسانند، در عین حال می‌توانند در قسطنطنیه با نمایندگان قدرتهای بزرگ تماس بگیرند.

«کردستان» هنوز وجود ندارد، اما نمایندگانش بیش و کم از وضع و موقعی دیپلماتیک برخوردارند. بنا بر وعده‌های پرزیدنت ویلسن و اعلامیه‌های مکرر انگلیس و فرانسه برای کردها زمان «رهایی کامل و قطعی» فرا رسیده است - زمانی که بتوانند «دولتی ملی که اقتدار خود را از رأی و انتخاب آزادانه مردم گرفته باشد» تأسیس کنند.

اما این امید و انتظار بزرگ سرابی بیش نیست: استقلال کردستان هنوز درست در چشمرس قرار نگرفته که در قلمرومه و ابهام خیالی دست‌نیافتنی گم می‌شود. خودبینی و فواحی که دولتهای بزرگ (بریتانیا و فرانسه) و کوچک (ایتالیا و یونان) به القای آن می‌خواستند امپراتوری عثمانی را از هستی ساقط کنند در این میان سهم و مسئولیتی بسزا دارد.

اما رهبران کرد هم سادگی و ساده‌لوحی و بی‌کفایتی عجیبی در این عرصه از

خود بروز دادند: این بزرگان به بازیچه و آلت دست قدرتهای بزرگ بدل شدند.

۵. شریف پاشا

در پاریس یکی از دیپلماتهای عثمانی که ناگهان تبار کردی خود را به باد می‌آورد موفق می‌شود خود را به عنوان «رئیس هیأت نمایندگی کرد» بر کنفرانس صلح تحمیل کند.

شریف پاشا که در سلیمانیه تولد یافته و با شیخ محمود در مدرسهٔ باباخواجه درس خوانده بود در قسطنطنیه مدارج ترقی را در دستگاه عثمانی پیموده و به یکی از رجال دولت بدل شده بود، چندان که دیگر جز تبار، نشانی از کرد بودن نداشت. در پایان سال ۱۸۹۰ از سوی سلطان به سفارت عثمانی در استکهلم نصب شده و با بسیاری از دیپلماتهایی که از کرد بودنش کمترین علم و اطلاعی نداشتند هم‌پاله شده بود! [۱۶]

باورهایش هرگز مانعی در راه پیشرفتش نبود: ابتدا با رهبران «اتحاد و ترقی» متحد شد و پس از انقلاب سال ۱۹۰۸ چون از انتصاب وی به سفارت پاریس سر باز زدند با آنها درافتاد.

هنگامی که جنگ درگرفت شریف پاشا که مخالف اتحاد عثمانی با آلمان بود اجازه یافت در فرانسه اقامت کند، و وی بیشتر ایام جنگ را در آنجا و در ویلای شخصی خود به نام «مون کیف»^{۳۸} در مونت کارلو، بسر برد.

پسریکی از اعیان می‌نویسد: «وی «سینیور»^{۳۹}ی تمام عیار بود... مردی بود آسایش طلب، عاشق شامپانی و کلوبهای شبانه، زندگی خوش... ظاهراً پول زیادی داشت.» [۱۷]

اما انگلیسیها که از او خوششان نمی‌آمد تصویر دیگری از او به دست داده‌اند: «این شخص که در نزد ترکها به واسطهٔ لباسهای غربی که می‌پوشد به «شریف کج کلاه» معروف است مردی است بسیار جاه طلب... و فوق العاده کودن! بنا بر قول محافل ترک مقیم سویس، زیادی مالش تنها مایه و موجب اندک نفوذی است که در میان ترکان و مسلمانان دارد: با شاهزاده خانم مصری ثروتمندی ازدواج

کرده است...» [۱۸]

شریف پاشا پس از این که در سال ۱۹۱۴ به عبث با انگلیسیها تماس می‌گیرد در پایان جنگ از نو با آنها مربوط می‌شود و در ۳ ژوئن ۱۹۱۸ در مارسی^{۴۰} با سر پرسی - کاکس،^{۴۱} کمیسر کشوری بریتانیا و مسئول امور بین‌النهرین، دیدار می‌کند: (در این دیدار) سیاست «عمل انجام یافته» را موعظه می‌کند، و به سر پرسی کاکس می‌گوید بریتانیا از هم اکنون به کردها خودمختاری بدهد و مرکز اداری کردستان را «بی هیچ شک و تردیدی موصل قرار دهد» - که در بخشی بود که نظراً به فرانسه تعلق می‌گرفت! اما پس از پیمان مِتارکه مَدْرَس (۳۱ اکتبر ۱۹۱۸) به سویس می‌رود؛ در آنجا کنگره عثمانیان آزادیخواه را، به ریاست پرنس صباح‌الدین به اجلاس فرا می‌خواند و در محافل سیاسی اروپا خود را مدافع حقوق عثمانیان معرفی می‌کند. [۱۹]

آیا شریف پاشا استناد از «نام» کردستان را، یعنی این مردمی که ظاهراً علاقه کسی را بر نمی‌انگیختند، بیهوده پنداشته بود؟

نه، ابداً! بر تماسهای خود با لندن و پاریس می‌افزاید.

در لندن با سردی پذیرفته می‌شود، زیرا سیاست «عدم مرکزیت اداری» که پیشنهاد می‌کند به هیچ روی با سیاست دولت بریتانیا که مصمم به جدا کردن بخشهای غیرترک از امپراتوری عثمانی است انطباق ندارد: شریف پاشا مدافع خودمختاری کردستان در چارچوب امپراتوری عثمانی است که دست نخورده باقی بماند. [۲۰]

پاریس با گرمی بیشتری او را می‌پذیرد؛ در آنجا یکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه از این که می‌بیند خود را نامزد «امارت کردستان» کرده است هیچ تعجب نمی‌کند و او را تشویق می‌کند «خواستار خودمختاری تحت حمایت فرانسه گردد». [۲۱]

از آن لحظه شریف پاشا کوشش سستی ناپذیری را آغاز می‌کند و با تمام دولتها و رؤسای دول و سفرا تماس می‌گیرد.

در ۶ فوریه ۱۹۱۹ در زمینه حقوق و خواستهای مردم کرد تذکاریه ای به کلمانسو^{۴۲} رئیس کنفرانس صلح تسلیم می‌کند، و در تذکاریه خواستار ایجاد

40. Maraille 41. Sir Percy Cox

42. Clemencan (ژرز)، ۱۸۸۱ - ۱۹۲۹، نخست وزیر فرانسه در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۹ و ۱۹۱۷ -

کریس کوپر/ ۳۵

کردستانی خودمختار می‌گردد شامل ولایتهای دیاربکر، خرپوت (خارپوت)، بتلیس (بدلیس)، و موصل، به اضافه سنجاق اورفه^{۴۳}.

در این یادداشت شریف پاشا متذکر می‌شود که این حداقلی است که او پیشنهاد می‌کند، زیرا «کردستانی یکپارچه» باید از ارزروم بگذرد و کردستان ایران را نیز شامل شود!

چند هفته بعد در نامه‌ای به عنوان ویلسن و کلمانسو و لویید جورج^{۴۴} و اورلاندو^{۴۵}، خواستار ایجاد «دولت موقت کردستان» می‌شود، [۲۲] و یادداشت است که از بی یادداشت درباره‌ی مسأله‌ی کرد می‌فرستد. [۲۳]

خصوصیت فرانسه:

اما فرانسه به زودی با ایجاد یک «امارت کرد» ابراز خصوصیت می‌کند: این طرح را ساخته و پرداخته‌ی انگلستان و مغایر با منافع خویش می‌داند. اما شریف پاشا نقشه‌های خود را همچنان دنبال می‌کند و می‌کوشد نظر مساعد انگلیسها را جلب کند.

برخورد بریتانیای کبیر

در بیستم ماه مه ۱۹۱۹ شریف پاشا از لوئیس مالت^{۴۶}، سفیر بریتانیا در پاریس، می‌خواهد که نامزدی او را برای احراز... امارت کردستان به بالفور^{۴۷} اطلاع دهد! و خیلی زود «معامله» زیر را به بریتانیا پیشنهاد می‌کند:

بریتانیای کبیر استقلال کردستان را به رسمیت بشناسد و «در آنجا حکومتی مرکزی تأسیس کند که به نوبه‌ی خود حقوق تمام رؤسای کرد را در محدوده‌ی نظام فئودالی بپذیرد.»

در عوض، دولت بریتانیا «می‌تواند مطمئن باشد که در جریان تجدید سازمان اداری و اقتصادی و نظامی دست بالا را خواهد داشت، و البته با رعایت منتهای

43. Ourfa

Lloyd George (دیوید)، ۱۸۶۳ - ۱۹۴۵، نخست‌وزیر انگلستان در سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۲۲.

Orlando (ویلیام اورلاندو)، ۱۹۶۰ - ۱۹۵۲، نخست‌وزیر ایتالیا در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹.

46. Louis Mallet

Balfour (آرتور جیمز)، ۱۸۴۸ - ۱۹۳۰، نخست‌وزیر انگلستان در سالهای ۱۹۰۲ - ۱۹۰۵.

پرده پوشی — یعنی با همان پرده پوشی و احتیاطی که خاص مقامات بریتانیا است. «
 شریف پاشا با اعلام این مطلب که «تمام رؤسای کرد... و کلیه اعیان کرد
 مقیم قسطنطنیه او را به ریاست خویش برگزیده اند...» تأکید می‌کند که باید با دادن
 «مقرریهایی» نظیر آنچه به اعراب داده می‌شود این رؤسا را به خود جلب کنند — البته
 نه تنها آنها که در محل مقیم اند بلکه آنها هم که در قسطنطنیه زندگی می‌کنند.» [۲۴]
 اما انگلیسها با او راه نمی‌آیند.

چند هفته بعد یکی از کارمندان عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:
 «دولت بریتانیا بر این عقیده است که زیادی سن و اقامت درازش در پاریس مانع از
 آن شده است که بتواند در مقام ریاست کشور آینده کرد نقش بسزا ایفا کند.»!
 و فرانسویها دلایل و موجباتی دارند تا بر مبنای آنها به خود بقبولانند که
 شریف پاشا در انگلستان «به همه چیز دست یافته است.» [۲۵]
 بدبختی شریف پاشا این است که انگلیسها او را «یک فرانسوی خواه پروپا
 قرص و کهنه کار» می‌دانند!

با این همه مورتخان درباره این شریف پاشا که مردی است بسیار فرصت طلب،
 با نظر مساعد داوری می‌کنند: می‌گویند اگر او نبود صدای کردستان به گوش رؤسای
 دول و نخست وزیرانی که در کنفرانس صلح پاریس گرد آمده بودند نمی‌رسید.
 اما این سخن مطلقاً نادرست است: در واقع انگلیسها با جلوگیری از ورود
 سایر سخنگویان کرد به پاریس، به ایفای این نقش «یگانه» مساعدت بسیار کردند،
 چنانکه در بیروت و دمشق به دستور صریح کمیسر کشوری بغداد، مانع از حرکت دو تن
 از نمایندگان شیخ محمود، «پادشاه» کردستان جنوبی شده بودند، و سایر نمایندگان
 کردی هم که می‌خواستند از قاهره به کنفرانس بیایند «اجازه‌نامه» لازم را دریافت
 نکردند.

و اما بعد اندیشه سیاسی نبوغ آمیزی به ذهن شریف پاشا راه یافت، که موجب
 تباهی او شد! وی که مدام با سیاستمداران اروپایی و آمریکایی در تماس بود به زودی
 ضرورت حل و فصل خصومت بین کردان و ارمنیان را دریافت: این دو اقلیت خواستار
 سرزمین واحدی بودند، و ارمنیها از جریان افکار عمومی که مساعد به حالشان بود
 استفاده می‌کردند: مطبوعات اروپا هر روز از کشتاری که ارمنه طی یک قرن معروض
 آن بودند یاد می‌کردند.

باری، شریف پاشا، بوغوس نوبار^{۴۸} رئیس هیأت نمایندگان ارامنه را به امضای سندی مشترک برانگیخت. اما این شاهکار سیاسی، مشاجره شدیدی را در قسطنطنیه برانگیخت و شریف پاشا که بدین سان از اونیزی جسته بودند در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ ناگزیر از استعفا شد و از همه رؤیاهایی که برای «امارت» کردستان داشت چشم پوشید.

باشگاههای کرد قسطنطنیه

همین که پیمان تارکه جنگ امضا شد باشگاههای کرد فعالیت خود را از سر گرفتند. در پایتخت عثمانی دو شخصیت بر محافل ملی کرد چیره بودند: یکی ستانور عبدالقادر پسر شیخ عبدالله که هنگام تهاجم پدرش به ایران در ۱۸۸۰ نیروهای پدرش را رهبری کرده بود، و دیگری امین علی بدرخان که پس از مرگ با ناپدید شدن شماری از برادران ارشدش رئیس بلامعارض طایفه بدرخان بود.

این دو «جمعیت تعالی کردستان» را بنیاد کردند. و عبدالقادر رئیس و امین علی بدرخان نایب رئیس جمعیت بود. سایر اعضای عمده جمعیت عبارت بودند از کسانی چون رمزی بیگ از خر پوت، اکرم بیگ جمیل پاشا از آذربایجان، نجم الدین حسین، مدوح سلیم، دکتر شکری محمد، امین زکی بیگ، حسین امین بیگ نماینده سابق خر پوت، محمد بیگ، نماینده سابق ملاطیه، سرهنگ خلیل بیگ، از درسم (درسم)، محمود ندیم پاشا از اورفه، ژنرال مصطفی پاشا از سلیمانیه و ژنرال حمدی پاشا.

چنانکه می بینید انقلابی در میان این جمع نیست! رهبران جنبش ملی کرد، شخصیت‌های شاغلی هستند که اغلب صاحب مقامات عالی در ارتش و دستگاه حکومت عثمانی اند.

ستانور عبدالقادر حتی رئیس شورای حاکمیت^{۴۹} و لذا یکی از سیزده وزیر دولت داماد فرید تا هنگام سقوط این دولت پس از تصرف اسمیرنه^{۵۰} توسط یونانیها است (۱۴-۱۵ مه ۱۹۱۹). سرهنگ خلیل بیگ رئیس پلیس قسطنطنیه است! نیم قرن بعد امیر کامران بدرخان، یکی از پسران امین علی بدرخان می گوید: «بیشترشان

پایسی در اردوگاه کردان و پایسی دیگر در دستگاه عثمانی و اسلامی داشتند... می‌خواستند وزیر بشوند.» [۲۶]

به زودی باشگاههای کرد در شهرهای عمده کردستان عثمانی، شهرهایی مانند ملاطیه و ماردین و خرپوت و دیار بکر گشوده شدند.

۶. جریانهای عمده ناسیونالیسم کرد

اذا ملیون کرد، خواه در ولایات کردستان یا پایتخت عثمانی، سخت «متفرق» اند، و در میان آنها می‌توان سه جریان عمده را تشخیص داد:

— جریانی «ترک-کرد» و پان اسلامی که ملیون ترک از آن برای برانگیختن شورشی ضد انگلیسی در کردستان شمالی و جلوگیری از تشکیل آتی کشوری ارمنی استفاده می‌کنند؛ در ضمن از این نکته نیز غافل نیستند که در صورت ایجاد یک کشور کرد مانع از این گردند که کشور مزبور تحت حمایت و نفوذ بیگانگان قرار گیرد!

— جریانی خودمختاری طلب، که سناتور عبدالقادر نماینده عمده آن است؛

— جریانی «استقلال طلب» که رهبری آن با امین علی بدرخان است.

تمامی این سه جریان در دولت با بودن مصطفی عارف بیگ، وزیر کشور، در دستگاه حکومت تسهیل می‌گردد: این شخص دوست بدرخانیه است و خلیل بیگ را به حکومت ملاطیه نصب می‌کند و امین علی بدرخان را نامزد استانداری دیار بکر می‌نماید. [۲۷]

در جریان گفت و گوهایی که در سال ۱۹۱۹ در این زمینه صورت می‌گیرد از قرار، ملیون کرد بی‌میل نیستند یکچند «سنگ عثمانی» را بر سینه بزنند.

جلسات متعددی در دفتر وزیر اعظم (نخست وزیر) تشکیل می‌شود، که از سوی کردها این اشخاص در آن مشارکت دارند: سناتور عبدالقادر، امین علی بدرخان، مراد بدرخان، مولانزاد رفعت — و دو افسر کرد: سرهنگ دوم امین بیگ و سرگرد عونئی بیگ.

از سوی دولت، سخنگویان عمده عبارتند از حیدری زاد (شیخ الاسلام)، ابوک پاشا^{۵۱}، وزیر سابق جنگ، وزیر امور عاقه، و عونئی پاشا وزیر درباری.

ترکها با اعطای خودمختاری به کردستان، تحت حکم و اقتدار سلطان و پارلمان (با مشارکت نمایندگان کرد) موافقت می‌کنند.

حکام، ژاندارمها، مأموران محلی همه‌کرد خواهند بود. بخش اعظم عایدات محل در کردستان به مصرف خواهد رسید. کردها آزاد خواهند بود از مستشاران بیگانه استفاده کنند، اما این کشور کرد جزو لاینجزای امپراتوری عثمانی خواهد بود.

رهبران کرد تردید می‌کنند، در حسن نیت ترکان شک می‌کنند، و بیم دارند از این که روزی کردستان به ورطه افلاس عثمانی کشیده شود.

و اما ترکها — به زودی وعده‌های خود را فراموش می‌کنند. [۲۸]

مشاجره بین باشگاههای کرد و دولت عثمانی

اما خیلی زود کار گفت‌وگوهای محرمانه به مشاجرات آشکار می‌گردد، و دولت عثمانی مبارزه‌ای مطبوعاتی را علیه ملیون کرد سازمان می‌دهد.

از همه جالبتر مجله وفید^{۵۲} مقاله بلند بالا و شدیدالحنی علیه کردها منتشر می‌کند؛ در این مقاله می‌گوید: «امروزه سخن‌ساز کردن از استقلال کردستان جز به معنای کمک به پیروزیهای ارامنه نیست! کسانی که چنین اندیشه‌ای را تبلیغ می‌کنند... کمترین دلبستگی و پیوندی با مردم کرد ندارند... اگر داشتند به جای ایراد نطق و سخنرانی در قسطنطنیه به کردستان می‌رفتند و وقت خود را صرف اعتلای سطح فکر و دانش مردم کرد می‌کردند، که این همه جاهل و عقب‌مانده است: در چنین اوضاع و احوالی آنان که درخواست استقلال کردستان را می‌کنند بزرگترین دشمنان مردم کردند!» [۲۹]

رهبران کرد در مجله خود به نام زمین می‌کوشند بی‌آنکه به بحث و مشاجره دامن بزنند از کوششهای خود دفاع کنند. «اما قبول داریم که امپراتوری عثمانی لحظات دشواری را می‌گذرانند، اما از سوی دیگر آیا می‌توان متوقع بود که ملت کرد، که دردها و آلام قرون را تحمل کرده است، خواستار حقوق و بهبود وضع خود نباشد؟ هرگاه کردها شکوه‌های خود را اظهار کرده‌اند همیشه نام شورش بر آنها نهاده‌اند و مقامات به جای این که با داد‌گری و انصاف با این شکوه‌ها و خواسته‌ها برخورد کنند آنها را

«فرونشونده اند!» [۳۰]

دولت به موازات این جنگ مطبوعاتی، جریان «طومارنویسی» «خودجوشی» را نیز در استانهای کرد به راه انداخت. مندرجات این طومارها به مخالفت با جنبش استقلال کردستان باقیمومت بیگانه بود: در یکی از تلگرامهای رؤسای کرد بنلیس به عنوان دولت (۲ ژانویه ۱۹۲۰) گفته می‌شود: «برخی بدخواهان مردم کرد درخواستهایی دستجمعی به منظور بیان این خواست که کردستان تحت سلطه یک رژیم خارجی باشد تهیه و تنظیم کرده‌اند؛ این درخواستها مجعول اند و ما (به تهیه کنندگان) لعنت می‌فرستیم.»

سرانجام وزیر کشور از دادن اجازه فعالیت به «حزب دموکرات کردستان» سرباز می‌زند - این نامی است که بیست و پنج سال بعد بنیادگذاران حزب دموکرات کردستان در مهاباد بر حزب خود می‌نهند.

حزب دموکرات کردستان در واقع تجلی سیاسی «جمعیت تعالی کردستان» است؛ دبیر آن نجم‌الدین حسین است که پیش از اشغال قسطنطنیه از سوی نیروهای مصطفی کمال تذکاریه‌های متعددی برای دولت عثمانی و متفقین می‌فرستد.

مقامات عثمانی حتی تا آنجا پیش می‌روند که شماری از رهبران کرد از جمله حمزه بیگ، مدیر مجله کردی زین را بازداشت می‌کنند. حمزه بیگ محاکمه می‌شود و در پایان سال ۱۹۱۹ به مرگ محکوم می‌گردد، زیرا در جلسه‌ای خصوصی در ماردین گفته است که «کردها باید خود را آزاد کنند.» [۳۱]

پیدا است که در چنین شرایط و احوالی رهبران کرد از اظهار نظر صریح به سود استقلال کردستان پرهیز می‌کردند: منتظر بودند، تا یقین حاصل کنند که کنفرانس صلح سرانجام کردستان را به حکم و اختیار ترکان باز نخواهد گذاشت!

مشاجره در درون جنبش کرد درباره هدفهای غایی جنبش: خودمختاری یا استقلال؟ اما رهبران کرد به زودی ناچار می‌شوند از لاک خویشنداری بدر آیند: شریف پاشا، نماینده‌شان در پاریس، در بیستم دسامبر ۱۹۱۹ موافقتنامه‌ای را با بوغوس نوبار نماینده ارمنه در پاریس امضا کرده بود که می‌گفت: «دو ملت، که هر دو آریایی نژادند منافع واحدی دارند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند - یعنی استقلال و آزادیشان را.»
«و اما در خصوص داوری درباره سرزمینهای مورد منازعه... و مرزهای دو

کشور آینده... ما رسماً اعلام می‌کنیم که این مسائل را تماماً به تصمیم کنفرانس صلح بازمی‌گذاریم.» [۳۲]

این موافقتنامه که امکان خروج از کلاف سردرگم اختلافات کرد و ارمنی را به دست می‌داد و از سوی محافل دیپلماتیک اروپایی و آمریکایی حسن استقبال شده بود در قسطنطنیه چون بمب صدا کرد: این که کردها تقاضای استقلال کنند، باز یک حرفی، زیرا هیچ کردی هرگز حکم و نفوذ دینی سلطان - خلیفه را مورد شک و چون و چرا قرار نمی‌داد - اما این که بیایند و با ارمنیها پیمان ببندند، این دیگر بستن عهد با دشمنی بود که مورد کین و نفرت هر ترکی بود - این خیانت بود!

در دم در میان رهبران کرد تفرقه افتاد: موافقتنامه شریف پاشا - بوغوس نوبار، در حقیقت آنها را ناگزیر از این کرد که در مورد مسأله حساس و ظریف هدف غایی خود اظهار نظر کنند: خودمختاری یا استقلال؟

در ذهن بسیاری از آنها موضوع چندان روشن نبود... به همین جهت هم هست که نجم‌الدین حسین دبیرکل حزب (غیرمجاز) دموکرات کردستان طی درخواستی از «دولت فخیمه بریتانیا» می‌نویسد: «استقلال کردستانی واحد در محدوده مرزهای طبیعی و ملی آن... بهترین وسیله خواهد بود تا به یاری آن بتوان یک بار و برای همیشه به آشفته‌گیهای آسیای صغیر پایان داد.»

اما بی‌درنگ می‌افزاید: «کردها نخواهند توانست عاملی در تأمین صلح جهان باشند، مگر این که بتوانند در محدوده چنان مرزهایی وزیر پرچم کردستانی خودمختار زندگی کنند.» [۳۳]

امیر امین علی بدرخان بی‌درنگ خود را در رأس جناح هوادار استقلال کامل کردستان جای داد، و بخصوص در مصاحبه‌ای با روزنامه لوبوسفور^{۵۲} اعلام کرد: «ما همه سلطان را به عنوان خلیفه می‌شناسیم. اما جمعی - که نماینده جریان نیرومندتر جنبش اند - می‌خواهند از لحاظ سیاسی بکلی از ترکیه جدا شوند. دیگران که فرصت‌طلب‌اند و از این بیم دارند که اروپا آنها را رها کند جنبشی است که می‌خواهد ترکها را رودرروی ما قرار دهد و در حال حاضر به داشتن یک خودمختاری در چارچوب ترکیه خرسند است. اما این عده اقلیتی بیش نیستند... اکنون که همه از

اصول آقای ویلسن استفاده می‌کنند چرا این اصول را دربارهٔ کردستان به کار نبردیم؟ برخورد ما موجب نارضایی دولت مرکزی به ویژه نیروهای ملی است؟ در این باره چه می‌توانیم بکنیم؟...»

این عملی بود بسیار شجاعانه... و چندان موردپسند جناح «فرصت‌طلب» به رهبری سناتور عبدالقادر نبود!

عبدالقادر در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ الافدام (۲۷ فوریهٔ ۱۹۲۰) کوشید موافقتنامهٔ شریف پاشا و نوبار را بی‌اهمیت جلوه دهد، و گفت: «ترکها همکیشان و برداران عزیز ما هستند؛ با توجه به این که ما همه مسلمانیم کینه و دشمنی بین ما امکان‌پذیر نیست! ما فقط می‌خواهیم از حق رشد و تکامل آزادانه بهره‌مند باشیم. این که می‌گویند موافقتنامه‌ای به مخالفت با ترکیه بین شریف پاشا و بوغوس نوبار امضا شده پایه و اساسی ندارد. بحث در این باره که ما روزی به چنین کاری دست بزنیم مورد ندارد!»

پسر شیخ عبیدالله سپس می‌افزاید:

«امروز پنج یا شش ولایت کردنشین وجود دارد... باشد که دولت به این ولایات خودمختاری بدهد تا ما با استفاده از اشخاص شریف و دادگر هم خود را وقف توسعهٔ آنها کنیم. چنانکه گفتم ما هیچ خصومتی با ترکان نداریم، و حتی علاقه‌مندیم در دولت خودمختاری که خواستار تأسیس آن هستیم ترکان نیز مشارکت کنند...» (۱) [۳۴]

چند روز بعد شیخ عبدالقادر در مصاحبه‌ای دیگر، این بار با روزنامهٔ تصویر افکار ناشر افکار «اتحاد و ترقی» به همین موضوع عطف کرد: «این مطلقاً نادرست است که می‌گویند کردها می‌خواهند از ترکیه جدا بشوند. من خود موافق اندیشه‌های جدایی‌خواهانه نیستم. آیا ممکن است در این باره عقیده و نظری بجز این داشت؟ تنها وحدت مسلمانان است که می‌تواند ترقی و اعتلای آنها را تأمین کند. کردها، بخصوص نسبت به خلافت احترام زیادی در خود حس می‌کنند.

«همه به این جریان بسیار علاقه‌مندند، و من خود یکی از کسانی هستم که خواستار خودمختاری کردستانند، تنها من نیستم که چنین حتی را عنوان می‌کنم. «کمیتهٔ تعالی کردستان» نیز خواستار آن است. شما می‌دانید که این کمیته بنا بر اراده و خواست کردها تأسیس شده است. خطاهای دستگاه اداری عثمانی طی سالها

کرده‌ها را برآن داشته است که خواستار خودمختاری شوند. « [۳۵] و در دفاع از کوشش‌های شریف پاشا گفت: «این فعالیتها نه تنها به سود کرده‌ها بلکه به سود ترکیه هم هست.»

این گفته‌ها با همه نرمی و ملایمت خود توفانی در پارلمان عثمانی برانگیخت: نمایندگان کرد (هواخواه دولت) به گفته‌های سناتور عبدالقادر اعتراض کردند و حتی خواستار اخراج او از سنا شدند: مدعی بودند که عملش «نقض سوگند وفاداری است که نسبت به میهن و ملت و سلطان» یاد کرده است. [۳۶]

در یکم مارس ۱۹۲۰ نمایندگان نواحی کردنشین وان و ارزروم و ترابوزان و حکاری و بایزید لایحه اخراج او را به مجلس دادند! مجلس این لایحه را تصویب کرد و به سنا فرستاد. در جلسه‌ای که در پشت درهای بسته تشکیل شد عبدالقادر که سخت مورد حمله واقع شده بود مجبور شد گفته‌های پانزدهم مارس خود را تکذیب کند.

۷. تجزیه جنبش کرد

اما این اظهارات در درون باشگاه کرد نیز تلاطمی برانگیخت. به ویژه اعضای خاندان بابان به اعتراض علیه حرکات و رفتار رئیس جمعیت از عضویت باشگاه استعفا دادند.

در آغاز آوریل ۱۹۲۰ شیخ عبدالقادر از «اصناف کرد» مقیم استانبول که نماینده قشرهای بسیار پایین جامعه کرد مقیم پایتخت بود (آبکشان و باربران و از این گونه) اظهارنامه‌ای دریافت کرد حاکی از این که تنها او شایستگی این را دارد که به نام مردم کرد سخن بگوید!

از سوی دیگر گروه روشنفکرانی که در پیرامون امیر امین علی بدرخان گرد آمده بودند عبدالقادر را از ریاست خلع کرده از جمعیت اخراج کردند!

سرانجام تجزیه کامل شد، و دو سازمان ناسیونالیست کرد در قسطنطنیه آغاز به فعالیت کرد: «جمعیت اجتماعی کرد» به ریاست امین علی بدرخان، با مدوح سلیم در مقام دبیرکل، و جمعیت «کرد و کردستان» به ریاست عبدالقادر.

مخالفان عبدالقادر در به ویژه افراد خانواده بدرخان همیشه درباره او به انصاف داوری نکرده‌اند. تمام دیپلماتهای خارجی که وی با ایشان تماس داشته در واقع تحت تأثیر منات و استواری شخصیت وی قرار گرفته‌اند. وی که مردی سخت مذهبی بود به

حکم و اقتدار سلطان در مقام خلیفه احترام می‌گذاشت، و اعتقادات مذهبی او در جانبداریش از خودمختاری کردستان تحت حمایت ترکها طبعاً بی‌تأثیر نبود. اما پسر شیخ عبدالقادر دلایل و موجبات سیاسی تری برای محدود کردن خواستهای خود داشت.

وی در گفت‌وگویی با یک دیپلمات بریتانیایی وابسته به کمساریای عالی بریتانیا در قسطنطنیه، ضرب‌المثلی کردی را نقل می‌کند: «دشمنت حتی اگر یک مور است مادام که دشمن است نباید از او غافل بمانی» [۳۷] عبدالقادر به رغم شکست ترکها و اشغال بخشی از سرزمین عثمانی توسط نیروهای متفقین این نکته را نیک درمی‌یافت که تازه این اول کار است... و اگر متفقین برای مجبور کردن ترکها به پذیرش کامل شرایط صلح نیروهای کافی در اختیار نداشته باشند کردها با درخواست استقلال به خود صدمه می‌زنند!



برای عبدالقادر، دو چیز اصلی و اساسی بود: نخست تضمینهای مربوط به خودمختاری یا استقلال کردستان، دوم «وحدت کردستان». وی برخلاف امین‌علی بدرخان خودمختاری کردستانی واحد را تحت حمایت و سیادت عثمانی بر کردستانی مستقل اما آشفته ترجیح می‌داد.

سناتور عبدالقادر خود گُنه اندیشه خود را برام. دو روبروک^{۵۴} - یکی از فرستادگان کمیسر عالی بریتانیا در قسطنطنیه - آشکار می‌سازد: «اگر دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) خواستار این باشد که وی استقلال کردستان را اعلام کند، و از آن حمایت کند، وی چنین خواهد کرد، اما در شرایط و اوضاع نامعلوم حاضر اقدام به چنین عملی سودی در پی نخواهد داشت.» [۳۸]

۸ - در جست‌وجوی یک «حامی»

پس از یک ربع قرن مبارزه مسلحانه در راه کسب استقلال، و سرانجام دریافت این نکته که عمل نظامی بی‌پشتیبانی اقدام سیاسی و دیپلماسی نتیجه‌ای عاید

نخواهد کرد، رهبران کرد (که به طور عمده فرزندان و نوادگان رهبران سابق اند) یکسر به قطب مخالف می‌گرایند و بخش بیشتر فعالیت خود را صرف جلب نظر مابندگان قدرتهای اروپایی می‌کنند: در رأس این قدرتها بریتانیای کبیر است که به نظر می‌رسد سلطه و برتری خود را بر تمام آسیای مقدم گسترده است و سپس تا حدی فرانسه.

«هر کرد واجد شعوری این نکته را دریافته است که کردستان آینده بی‌یاری انگلستان قادر به زندگی و شکوفندگی نیست. ما آماده‌ایم سرزشت سرزمین خود را به دست انگلستان بسپاریم، و آنچه را که در توانایی داریم برای خدمت به این قدرت به کار بریم!»

اینک راستای عمل مشخص است... اعلام این مطلب، دست کم از آنجا که از سوی یک رهبر ناسیونالیسم کرد اظهار شده جای شگفتی است: این بخشی از نامه نجم‌الدین حسین، دبیرکل حزب دموکرات کردستان به عنوان کمیسر عالی بریتانیاست. [۳۹]

تمام رهبران عمده کرد این عصر به همین نحو به انگلستان و فرانسه تقرب می‌جویند... و سناتور عبدالقادر در ۱۹۲۵، بر سر این کار جانش را از دست می‌دهد! امین علی بدرخان در یادداشتی به کمیسر عالی فرانسه در قسطنطنیه، پس از مرور فهرستی از اعضای خاندانش که در راه استقلال کرد جان خود را فدا کرده‌اند می‌نویسد: «ما نفوذ زیادی در کردستان، به ویژه در آن بخش که به قیومت فرانسه درآمده، داریم و دولت شما می‌تواند از آن به سود مقاصد خود که چیزی جز تأمین صلح و بهروزی سرزمینهای تحت قیومت نیست استفاده کند.» [۴۰]

در آوریل ۱۹۲۲ در احوالی که نفوذ بریتانیا کاستی گرفته و فرانسه مناسبات خود را با ناسیونالیستهای کمالی بهبود بخشیده است، عبدالقادر به پوانکاره^{۵۵} می‌فهماند که اگر فرانسه از نفوذ خود در دولت مصطفی کمال استفاده کند و کاری کند که دولت مزبور خودمختاری کردستان را بپذیرد «من خود به عنوان رئیس کردستان آماده‌ام مقاله‌نامه‌ای امضا کنم و به موجب آن تمام نفوذ خود را در نسهیل و ظایف فرانسه در سوریه به کار برم.» و می‌افزاید: «تنها کالاهای فرانسوی به بازار کردستان راه خواهند یافت.» [۴۱]

۵۵. Poincaré (ریسون)، ۱۸۶۰ - ۱۹۳۴: نخست‌وزیر سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳، ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴.

۱۹۲۶ - ۱۹۲۹ فرانسه، و رئیس‌جمهور فرانسه در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۲۰

کامل^{۵۶} بدرخان، که به روسها پیوسته بود و در تغلیس می‌زیست، در ژانویه ۱۹۱۸ به انگلیسیها پیشنهاد می‌کند که «در کردستان حریق بزرگی برانگیزد که از مرز ایران تا آن سوی دیار بکر را در برگیرد» اگر متفقین نقشه او را تأیید کنند! کامل بیگ سپس می‌افزاید: «و من باید در رأس کردانی جای بگیرم که در پیرامونمان گرد خواهند آمد!» [۱۲]

کاوش در اسناد و سوابق دیپلماتیک این سالها نشان می‌دهد که تمام رهبران ملی کرد همین «معامله» را به بریتانیا و فرانسه پیشنهاد کرده‌اند: «اگر شما کاری بکنید که ما خودمختاری یا استقلال بگیریم، کشور ما در اختیار شما خواهد بود» بی این که دریابند که این برخورد خود نقض غرض است!

همه این رهبران در عین حال که خواستار آزادی کردستان‌اند در پی منافع خویش نیز هستند و هر یک می‌خواهد امیر یا شاه یا رئیس جمهور کشور جدید باشد — دیگر بگذریم از حقوق و مواجبی که برای خود مطالبه می‌کنند — و در همه حال فکر می‌کنند که این چیزها را باید به آنها «داد»! و یقین دارند که آنها هم در مقابل چیزهایی برای عرضه کردن دارند که نظر قدرتهای بزرگ را جلب کند.

همانطور که یکی از کارمندان عالی‌رتبه این عصر وزارت خارجه بریتانیا می‌نویسد: «رؤیای این حزب جوان کرد که می‌خواهد با پول و افراد قدرتی خارجی در رأس کشور کردی جای گیرد که از برایش تأسیس خواهد شد، رؤیایی است تحقق‌ناپذیر.» [۱۳]

و سرانجام کردها خود با تحمل صدمات زیاد درمی‌یابند که استقلال گرفتنی است نه دادنی!

برای کاستن از بار مسئولیت رهبران کرد این نکته را هم باید افزود که — بجز ستانور عبدالقادر — این عده مردمی تهیدست و بسیار «مستمند» بودند، گذشته از این وضع و موقع اجتماعی آنها، در مقام امرا و اعیان، ایشان را ناگزیر از داشتن خدم و حشم و نگه داشت یک زندگی پرخرج و پرتجمل نیز می‌نمود.

این زمان، قسطنطنیه کانون و مرکز دسبه‌ها و تحریکات شگفتی بود که از آنجا به سرتاسر خاک عثمانی تسری می‌یافت. در آنجا فساد همگانی بود: یکی از

وزرای کشور که آن زمان (۱۹۱۹) رئیس «انجمن دوستداران بریتانیا» بوده ظن فرانسویها هر ماه ۱۵۰۰۰۰ لیره از انگلیسیها می‌گرفت... فرانسویها نیز سرانجام با صرف کوشش بسیار موفق شدند انجمنی به نام «انجمن دوستداران فرانسه» تأسیس کنند، که رئیس آن مخلوق... انگلیسیها بود! [۱۴]

اما کردستان دور بود؛ انگلیسیها بخش بزرگی از کردستان جنوبی را اشغال کرده بودند، و فرانسویها راه‌هایی را که بدان می‌پیوست در اختیار داشتند... راه شمال را ترکها و روسها و ایرانیها بسته بودند!

در کنفرانس صلح، که در هجدهم ژانویه ۱۹۱۹ در پاریس گشوده شد، بریتانیای کبیر و فرانسه دربارهٔ تجزیهٔ امپراتوری عثمانی سخت باهم به مجادله پرداختند، بی آنکه اعتنایی به خواستهای کردها نکنند، حال آنکه سرزمین کردها در قلب منطقهٔ مورد نزاع فرانسه و انگلیس بود.

و کردها که تمام «سخنان» و اعلامیه‌های پرزیدنت ویلسن را دربارهٔ حق ملت‌ها به تعیین سرنوشت خویش از برداشتند در وجود آمریکاها نیز متحدانی را که امیدوار به یافتنشان بودند نیافتند: اعضای کمیسیون آمریکایی موسوم به کمیسیون تحقیق کینگ کریس^{۵۷} به سوریه و قسطنطنیه برفتند، اما به بین‌النهرین و آناتولی توجهی نکردند! [۱۵]

قدرتهای بزرگ برای رسیدن به معاهدهٔ سور^{۵۸} (مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۰)، این تکه کاغذ باطله و این مخلوق مرده به دنیا آمده، یک سال و نیم با هم چانه زدند، و تازه این پیمانی نبود که بتواند مسألهٔ شرق را فیصله دهد، اما در نظر عدهٔ زیادی از کردان این پیمان نخستین اعتراف به وجود آنها از سوی جامعهٔ جهانی است.

مادهٔ ۶۲ این پیمان پیش‌بینی می‌کند که کمیونی منشکل از نمایندگان ایتالیا و فرانسه و بریتانیا، که مقرر آن در قسطنطنیه خواهد بود ظرف شش ماه زمینه را برای «خودمختاری محلی در مناطقی که در آنها غلبهٔ جمعیت با کردها است» فراهم کند - یعنی در مناطق واقع در شرق فرات و جنوب مرز ارمنستان - و در شمال مرز ترکیه با سوریه و بین‌النهرین.

و مادهٔ ۶۴ امکان کسب استقلال برای جمعیت کرد «منطقهٔ خودمختار» را

ظرف یک سال پیش‌بینی می‌کند!

سید و سیدالشیخانی

«بیتا، من نے تجھ کو اپنی سیمپل بنا لیا ہے۔
تجھ کو اپنی سیمپل بنا لیا ہے۔»

بخش ۲

سالهای سرکوب



معاهده سور که سراسی از خودمختاری و استقلال را بر کردان می نمود در حقیقت به منزله اعلام تجدید حیات ترکیه به رهبری مصطفی کمال و تولد عراق تحت حکومت ملک فیصل است.

معوق گذاشتن مسأله موصل، که معاهده لوزان^۱ هم کمکی به حل آن نمی کند، به منزله اعلام ورود سالهای تیره و تاریک و فشار است.

کردها که اینک زیر حکم سه دولت ترکیه و ایران و (با واسطه عراق) انگلستان قرار گرفته اند این امید را در دل می پرورند که می توانند از رقابت انگلیسها و ترکها یا ترکها و ایرانیها، و با حتی ایرانیها و انگلیسها، استفاده کنند...

در ترکیه «باشگاه کرد» قسطنطنیه که ظاهراً موفق شده بود کمکهایی از یونان دریافت کند ابتدا می کوشد از خصومت بین انگلستان و ترکیه بهره برداری کند، و این در زمانی است که للوید جورج^۲ آماده است خود را از شر مصطفی کمال آسوده کند. اما این کوشش بیهوده است، و دولت ترکیه شورش سال ۱۹۲۱ کردها را درهم می شکند، و کمکی که کردها بی صبرانه چشم به راه آند هرگز از بغداد نمی رسد.

در ایران، سمسکو که از سیاست «مرکزیت» رضاخان، شاه آینده ایران، احساس خطر می کند می کوشد از تیرگی مناسباتی که متعاقب امضای قرارداد ۱۹۱۹ در روابط انگلیس و ایران پدید آمده استفاده کند. این قرارداد هرگز به تصویب مجلس ایران نرسید.

1. Lausanne

2. Lloyd George

اما ترکان به او (سمکو) خیانت و انگلیسیها به او پشت کردند.

در عراق، شیخ محمود که دلایل و موجبات کافی دارد تا بیش از این بر انگلیسیها اتکا نکند به ترکان روی می‌برد، که دست کم قیافه‌ای به او نشان می‌دهند که وی می‌تواند امیدوار باشد به سود: «قلمرو حکومتش» از کشمکشهای آنها با انگلستان استفاده کند. اما او یک چیز را فراموش کرده بود: فراموش کرده بود که دو پادشاه در اقلیم عراق ننجند!

و نکته دردناک و شگفت این است که شورشهای کرد هر چه بیشتر به زمان ما نزدیک می‌شوند پرده سکوتی که بر آنها فرومی‌افتد سنگین‌تر می‌شود!

فصل ۱. شورش کردستان ترکیه (۱۹۲۱)

رهبران کرد مقیم قسطنطنیه که در کوششهای خود به «جلب» نظر قدرتهای بزرگ، بویژه بریتانیای کبیر، به طرزی تأسفار ناکامیاب و سرخورده شده بودند در برخورد با کمالیستها نیز موفقیتی کسب نکردند.

مصطفی کمال که در ۱۹۲۰ از لحاظ نظامی با وضعی دشوار رو برو بود با کردها پیمان بست. بنابر قول منابع کرد وی حتی تعهد کرد همین که ارتش یونان به پشت مرز رانده شد و پیمان صلح منعقد شد «همان حقوقی را که پیمان سور برای آنها به رسمیت شناخته بود بشناسد، و مقررات پیمان مزبور را دربارهٔ کردن اجرا کند.»

اما در ۱۹۲۱ همین که خطر از سرگذشت وی تمهدات خود را از یاد برد، تو گویی که هرگز قول و قراری در بین نبوده است...

از بهار سال ۱۹۲۱ به این سوشاهد شورشهای متعددی در کردستان ترکیه ایم. این شورشها، که موضعی و کم دامنه اند، بعضاً ناشی از ناخرسندی و نارضایی است که تقاضاهای کمالیستها برای سرباز و پول و احشام به جهت تأمین نیازهای جنگ با یونان در مردم برانگیخته اند.

اتفا دیری نمیگذرد که شورش گسترش می یابد. و ابعاد شورش همگانی را پیدا می کند.

ترکها سیاستی را به کار می‌بندند که تا به امروز هم مخصوص به خود آنها است، و پرده سکوت کاملی بر این شورش می‌کشند، و به همین جهت بسیاری از جنبه‌ها و جوانب آن از نظر دور مانده است...

در آغاز، شورشیان کرد در منطقه ماردین به فرماندهی پریزاد بکر، فرمانده سپاه چهارم ارتش زمان عبدالحمید، در برابر کمالیستها به موفقیت‌های متعددی نایل می‌آیند.

در ژوئن ۱۹۲۱ کمالیستها نمایندگانی برای مذاکره با پریزاد بکر می‌فرستند: کردها خواستار خودمختاری استانهای کردنشین اند، با مرزهایی که خود معین کنند و تشکیلاتی که خود بخواهند، و از دولت می‌خواهند کلیه کارکنان اداری و ژاندارمهای ترک را از کردستان فرا بخوانند و تمام سربازان کرد را از خدمت ارتش مرخص کند. [۲]

هیأت نمایندگی مصطفی کمال می‌گوید که برای موافقت در این زمینه‌ها اختیارات کافی ندارد، و به آنگورا^۱ (آنکارا) باز می‌گردد.

در سپتامبر ۱۹۲۱ هیأت جدیدی مرکب از نمایندگان مجلس ملی و دولت عازم وان و بتلیس می‌گردد. اما حقیقت این است که کمالیستها علاقه‌ای به این بازی پیشنهادها و پیشنهادهای متقابل ندارند و در پی اغتنام وقت و فرصت و فرونشستن هیجانانگیزی ملی اند... اما در اکتبر ۱۹۲۱ ترکها با اقدام به «تجدید سازمان اداری کشور» و سربازگیری موجب اشتعال مجدد نایره شورش می‌شوند، و شورش ابعادی نگران کننده می‌یابد، و دامنه آن به درسیم (درسم) می‌گردد.

۱. انگلیسها و شورش کرد

فرانسویها شکی نداشتند در این که این شورش را انگلیسها برانگیخته اند، که می‌خواستند مانع از تهدید ولایت موصل و عراق از سوی کمالیستها گردند. ژنرال پله^۲، کمیسر عالی فرانسه در شرق یقین داشت که انگلیسها می‌خواهند به هر وسیله شورش کردان را دامن بزنند و آن را تقویت کنند تا بتوانند بین فیصل و ملیون، گروهی متشکل از حامیان پرویا قرص به وجود آورند. [۳]

۱. Angora اتره.

اذا اکنون بیش و کم روشن شده است که اگر هم انگلیسیها «دستی» در برافروختن این شورش داشته اند از این مرحله دورتر نرفته اند.

فکر «مداخله» برای نخستین بار در پاییز سال ۱۹۲۰ به طور جدی عنوان شد... برطبق نقشه ای که در این هنگام تهیه شد مقرربود «جزیره»^۳ به طور موقت اشغال شود، به کردها اسلحه داده شود، و اطمینان حاصل شود که «پس از آزادی (!) به زیر حکم فرانسه نخواهند رفت.»

این نقشه سرانجام در اثر مخالفت وزیر مسئول امور هند با تحویل اسلحه به کردان و بنا بر علل و جهات دیپلماتیک به سوی نهاده شد (۱۸ ژانویه ۱۹۲۰). در ژوئن ۱۹۲۱ سر پرس کاکس بر آن شد چنانچه شکست کنفرانس لندن (فوریه - مارس ۱۹۲۱) منجر به مخاصمات آشکار با کمالیتها گردد. این نقشه را به مورد عمل بگذارد.

وی با رعایت منتهای پرده پوشی پیشنهاد کرد چنانچه دولت بریتانیا بخواهد سرانجام این طرح را بپذیرد - «با کمک نوئل^۴ و یکی از اعضای خاندان بدرخان» که ظاهراً همیشه «عصای دست» انگلستانند بدین کار اقدام کند. در اکتبر ۱۹۲۱ جریان با آمدن خلیل بدرخان و چهار تن از اعضای باشگاه کرد قسطنطنیه صورت تازه ای به خود گرفت. [۴]

بنا بر گفته خلیل بدرخان کمیسر عالی بریتانیا در قسطنطنیه که روایت ورود به آنها داده بود در جریان کارهای آنها بوده و برایشان آرزوی «موفقیت» کرده بود.

۲. نقشه خلیل بدرخان

خلیل بدرخان در جریان یکی از ملاقاتهایش با سر پرس کاکس، کمیسر عالی بریتانیا در عراق، اظهار داشت که شورش که باشگاه کرد قسطنطنیه «شش سال است آن را تدارک می بیند» در شرف وقوع است و کردان در سیم و دیار بکر و وان و بتلیس همه همزمان قیام خواهند کرد - اکنون یک سال است به ترکها مالیات نمی دهند و آنها «فقط منتظر من هستند، که در مقام نماینده خاندان بدرخان آنها را با هم متحد کنم!»

3. Djezire (جزیره بن عمر)

4. Noel

خلیل بدرخان پنهان نمی‌کند که آمده است از کمیسر عالی درخواست کمک کند! و برای این که او را به دادن این کمک برانگیزد با سخنانی که از حیث قالب و محتوا متأسفانه هیچ تازگی ندارند به او خطاب می‌کند.

این نواده امیر بدرخان مفرور می‌گوید: «ما از دل و جان هوادار بریتانیا هستیم. ما خواستار قیمومت بریتانیا هستیم، و اگر بریتانیای کبیر ما را یاری کند ما نیز به سهم خود بین عراق و دشمنان او، یعنی روسیه و ترکیه، کشور ضربه‌گیر بریتانیا (!) خواهیم بود. با ارمنیها و جوامع مسیحی همکاری خواهیم کرد!»

و اما کمکی که خلیل بدرخان از بریتانیا انتظار دارد — اول از همه اعزام شمار اندکی از افسران انگلیسی است، از قبیل ماژور نوئل، که با لباس کردی به محل بروند تا بتوانند به دولت انگلستان بگویند «شورش که من به شما وعده می‌دهم راست است یا نه.»

خلیل بدرخان اسلحه هم می‌خواهد: دست کم دو قبضه توپ کوهستانی، چند مسلسل، ۵۰۰۰ تفنگ، و مهمات — در «وهله اول»، و متعاقب آن اسلحه و مهمات بیشتر، «برحسب نیاز!» اما می‌افزاید: «من پول نمی‌خواهم و آنچه به من خواهید داد معامله‌ای اعتباری خواهد بود، که به محض تأسیس یک کردستان مستقل تأدیه خواهد شد!»

و با غروری اضافه می‌کند: «شما هم اگر نپذیرید من باز به کوششهای خود ادامه خواهم داد، و اگر هم منابع و امکانات لازم برای اقدام به جنگ منظم را نداشته باشم دست کم می‌توانم جنگی نامنظم به راه بیندازم!»

۳. کمک یونان

بنا بر گفته سر پرسی کاکس، هیاتی که ریاست آن را خلیل بدرخان برعهده داشت قبلاً ۱۰۰۰۰ لیره از بانک قسطنطنیه گرفته و برای دریافت وجه بیشتر به دولت یونان تلگراف کرده بود — خلیل بدرخان برای تماس گرفتن با یونانیان رمز مخصوصی در اختیار داشت.

دولت یونان یک کشتی اسلحه هم به آنها وعده داده بود، مشروط بر این که انگلیسیها اجازه دهند این محموله از عراق بگذرد.

۴. تصمیم چرچیل

واحد‌های «غیرمنظم» ترک از ژوئن به این‌سو رواندز را اشغال کرده بودند و محافل رسمی بریتانیا کم‌کم بر این عمل به چشم «توطئه‌ای کمالجستی» علیه عراق می‌نگریستند... و به نظر سر پرسی کاکس طبیعی بود که «فکر کمک به دشمنان ترکیه مورد توجه قرار گیرد!»

وی به وزیر مستعمرات توصیه می‌کند که افرادی که خلیل بدرخان می‌خواهد در اختیار وی قرار گیرند «مشروط بر این که این افراد به عنوان کسانی باشند که خود بدین کار اقدام کرده‌اند تا دولت بتواند نسبت به اعمالی که می‌کنند از خود سلب مسئولیت کند.»! و سرانجام، کمیسر عالی تأکید می‌کند دولت بریتانیا در این مورد همان کاری را بکند که ترک‌ها در قبال اعتراضات بریتانیا علیه حضور افسران ترک در رواندز می‌کند.

و اما درباره عبور اسلحه و مهمات از عراق، سر پرسی کاکس پیشنهاد می‌کند که چشمان را بر این جریان ببندند: «بگذار کردها به بهترین وجه از آنها استفاده کنند.» اما در عین حال توصیه می‌کند بریتانیا خود به آنها اسلحه ندهد.
اما چند روز بعد چرچیل رسماً به سر پرسی کاکس دستور می‌دهد «از هرگونه کوشش در جهت دلگرم کردن کردها در این لحظه خودداری کند.» [۵]

۵. سرکوب شورش کردها

رژیم مصطفی کمال پس از امضای دومین موافقتنامه با فرانسه در اکتبر ۱۹۲۱ عملاً تضمین شد، و جواد پاشا شورش کردها را که از نوامبر ۱۹۲۱ تا فوریه ۱۹۲۲ بر دوام بود درهم شکست.

در بغداد، رفعت بیگ که دیده بود بریتانیا هیچ‌گونه کمکی به شورش نمی‌کند در پایان سال ۱۹۲۱ به قسطنطنیه باز رفته بود و خلیل بیگ که می‌دید زندگیش در آنجا در خطر خواهد بود تا مه ۱۹۲۲ به امید احراز مقامی در بغداد پابه‌پا کرد و پس آنگاه ناچار به قسطنطنیه بازگشت.



فصل ۲. سمکو

اسماعیل آغا، معروف به سمکو، پسر محمدآغا رئیس قبیله شکاک بود، که در سال ۱۹۱۸ مرکب از حدود ۲۰۰۰ خانوار بود.*

پس از مرگ محمد آغا ریاست قبیله به برادر ارشد سمکو، به نام جعفر آغا رسیده بود و حیثیت و نفوذ این جعفر آغا چندان بود که نظام السلطنه حاکم تبریز بر آن شد او را از سر راه بردارد) پیشتر تزار نیکلای دوم جعفرآغا را با عبدالرزاق بدرخان و سید طه شمدینان (به روسیه) دعوت کرده بود). نظام السلطنه او را برای مذاکره درباره مسائل مربوط به امنیت منطقه که پس از انقلاب سال ۱۹۰۶ سخت دستخوش آشوب بود به تبریز فرا خواند، و در ۱۹۰۷ عده‌ای را که در پشت دیواری کمین کرده بودند به کشتن وی گماشت. و این عده جعفرآغا را در حضور وی کشتند.

از آن هنگام به بعد سمکو کینه سختی از ایرانیان به دل گرفت، و در جست‌وجوی متحدانی علیه آنها برآمد - بدین منظور گاه متوجه ترکها می‌شد و زمانی به روسها می‌گرایید، و گاه به انگلیسها روی می‌برد... و از همین جا است که با کاپیتان

* قبیله شکاک منقسم به دو گروه بود: صدویها، ساکن اطراف چهریق و طغ در اقصی شمال دریاچه اورمی، که مستقیماً وابسته به سمکو بودند؛ و صدویها (مامدهها) که در بخش حسوس تر منطقه بندگی می‌کردند و وابسته به سرخان حسوی سمکو بودند که به حکم و قناتر سمکو گردن نهاده بود. (پادداشت نویسنده).

دیکنسن^۱ وابسته نظامی بریتانیا در وان مناسبات دوستانه برقرار می‌کند. در پایان جنگ جهانی اول ستاد ارتش بریتانیا امیدوار بود با متحد کردن ارمنیها و آشوریها و کردهای سمکوعلیه عثمانیها بتواند فروپاشی جبهه روسیه را جبران کند. اما سمکو از ورود در بازیهای متفقین سرباز زد و در عوض در بیست و پنجم فوریه ۱۹۱۸ اسقف آشوریان، به نام مارشیمون را کشت.

سمکو که پس از عقب‌نشینی نیروهای عثمانی و امضای پیمان متارکه جنگ در اکتبر ۱۹۱۸ ارباب و آقای محل شده بود کم‌کم مناطق واقع بین دریاچه اورمیه (رضائیه) و مرز ایران و عثمانی را تصرف کرد.

فروپاشی اقتدار حکومت مرکزی طی سالیان آخر سلطنت سلسله قاجار به موفقیت‌های او مساعدت بسیار کرد: ایران برای حراست از تمام سرزمین وسیع خود جز ۱۲۰۰۰ ژاندارم و ۷۰۰۰ فزاق نیروی دیگری نداشت!

تا کودتای رضاخان در ۱۹۲۱، قزاق‌ها تحت فرماندهی بیگانگان یعنی افسران روس سفید بودند و جیره سربازان را... دولت بریتانیا می‌پرداخت، که کمک‌های وسیعی به دولت ایران کرد، که در پایان جنگ دچار افلاس بود.

دولت ایران از همان ابتدا کوشید سمکورا از میان بردارد: بسته‌ای حاوی مواد منفجره برای او فرستاد، اما هر چند بمب منفجر شد و یکی از برادران سمکورا کشت رئیس قبیله شکاک خود از این سوء قصد جان سالم بدر برد.

در تابستان ۱۹۱۹ سمکورضائیه را تصرف کرد و تفنگچیانش شهر را غارت کردند. دولت ایران آن‌گاه تمام نیروهای موجود در منطقه را به فرماندهی سرهنگ فیلیپوف^۲ روسی که در خدمت بریگاد قزاق بود به مقابله با سمکوفرستاد.

فیلیپوف در منطقه شاپور بر سمکو حمله برد، و او را تا چهریق راند؛ اما به جای این که او را از میان بردارد با وی به مذاکره پرداخت، و او قول داد دیگر در منطقه رضائیه مداخله نکند. [۱]

پس از عزیمت سرهنگ فیلیپوف سمکو کم‌کم تمام مناطقی را که پیشتر تصرف کرده بود از نو تصرف شد.

سال ۱۹۲۰ و نیمه نخست سال ۱۹۲۱ نسبتاً آرام‌اند، اما رسیدن نیروهای

کمکی از تهران به تبریز مسکورا برآن داشت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) را پیش از آنکه این نیروها علیه او وارد عمل شوند تصرف کند.

۱. تصرف ساوجبلاغ (مهاباد) (بایز ۱۹۲۱)

طه داماد^۳ و مشاور مسکو در ۶ اکتبر ۱۹۲۱ [۲] با چند صد سوار بر ساوجبلاغ (مهاباد) حمله برد. پانصد و پنجاه ژاندارم ایرانی از شهر دفاع می‌کردند و سرنویشت جنگ نامعلوم بود. انا روز پس از آن مسکو با ۲۰۰۰ سوار به یاری سید طه آمد، پستهای مقدم را به سرعت در هم کوفت و ژاندارمها را به درون شهر راند، و در آنجا آنها را بیرحمانه قتل عام کرد. [۳]

شکست نیروهای دولتی فاحش بود: ۴۰۰ ژاندارم ایرانی و همه افسران، بجز دوسه نفر، با فرماندهانشان به اسارت درآمدند... سقوط مهاباد بیشتر ناشی از بی‌کفایتی فرمانده ایرانی بود، که برای دفاع از شهر کمترین اقدامی به عمل نیاورده و ژاندارمها را در حالی از بی‌انضباطی به خود گذاشته بود، اما علت اصلی شکست بازداشت دوتن از اعیان کرد و برانگیختن کینه و دشمنی مردم محل بود.

نیروهای مسکو پس از تصرف مهاباد شهر را غارت کردند، و همین عمل بخشی بزرگی از جمعیت را از او دور کرد: در جریان جنگ یکی از بزرگان شهر به نام قاضی لطیف کشته شد و اموال سایر بزرگان به غارت رفت... چند هفته بعد مسکو در مصاحبه‌ای با مصطفی پاشا فرستاده باشگاههای کرد قسطنطنیه درباره این وقایع اظهار نظر کرد. آنطور که او می‌گوید وقتی به مهاباد نزدیک شد رؤسا و بزرگان شهر را به نزد خود خواند، اما آنها نرفتند، و اهالی ساوجبلاغ هم فرستاده‌ای به نزد او «نفرستادند»! مسکو سپس می‌افزاید که ایرانیها در چاردهویاری شهر قبول جنگ کردند و شهر سرانجام با یورش تصرف شد، و مردم شهر قربانی این عمل شدند، وانگهی شکاکها هم خود تلفات دادند!

و اما غارت شهر — مسکو معتقد است که به رغم مخالفت او، این امر اجتناب‌ناپذیر بوده، و... می‌افزاید «سعی می‌کنم از دل مردم در بیاورم.» [۴] ظاهراً کوششهای مسکو در دلجویی از اعیان و بزرگان مهاباد عبث مانده، زیرا تا به امروز هم

۳. طه در واقع داماد برادر مسکو است. وی شوهر گلزار خانم (گل حذار خانم؟) دختر جعفر قاسم است. م.

بزرگان مهاباد همچنان درباره او، که از جهتی یکی از پدران ناسیونالیسم کرد ایران است، باتلخی و تندی داوری می‌کنند.

پس از تصرف مهاباد نیروهای دولتی مستقر در آذربایجان که تحت فرمان سرهنگ لوندبرگ^۴ سوئدی قرار گرفته بودند متحمل یک رشته شکست شدند.

سمکو با حمله به ۲۰۰۰ نیروی غیرمنظم حکومتی و مرکب از افراد آذری به فرماندهی امیر ارشد این نیرو را منهزم کرد و امیر ارشد و دوستان آن از تفنگچیان او را کشت.^۵

سپس متوجه نیروهای سرهنگ لوندبرگ شد، که به زودی در اثر کمبود مهمات عقب نشستند؛ زاندارمها مسلح به تفنگهای انگلیسی بودند در حالی که مهمات موجود در محل، مخصوص تفنگهای روسی و فرانسوی^۶ بود. [۵]

دو شکست دیگر در آزدیکان^۷، در اواسط نوامبر ۱۹۲۱ و قره تپه، در آغاز سپتامبر، نیروهای دولتی را در اوایل دسامبر ۱۹۲۱ ناگزیر از تخلیه خوی کرد.

پس از این پیروزیها حیثیت و نفوذ سمکو چنان بود که تمام قبایل کرد اطراف به فرمانش گردن نهادند. منطقه تحت فرمانش تمام حاشیه غربی دریاچه رضائیه، از خوی در شمال تا یانه در جنوب را در بر می‌گرفت و به برکت اتحادش با طه تا بیره کپره^۸ در منطقه زیبار^۹ امتداد می‌یافت.

۲. سمکو

اکنون استقلالش بیش و کم کامل است...

سمکو که ایرانیان (حسن ارفع) و ترکان (اوزدمیر^{۱۰}) او را «غارتگر» و «راهزن» و «جبار» یا «حقیر و نادرست» می‌دانند در حقیقت شخصیتی است بفرنج و به رغم توطئه‌های عامی که برخی گرایان کرد ایران نیز در آن مشارکت داشته‌اند تا از

4. Lundberg

۵. «سپس در جنگ دیگری از سوی شرفخانه بازسهاهبان دولت شکست خوردند و سام‌خان امیر ارشد فرهادی که فرمانده این سپاه بود کشته گردید که بدین سان اسماعیل قبا از ضرفام که کشته برادرش جعفر قبا بود کینه حقه برادر او را کشت» تاریخ هیجده ساله آذربایجان، نوشته احمد کسروی، صفحه ۸۹۵.

۶. در سوم شهریور ۱۳۲۰ هم همین را گفتند. م.

7. Ezdikan

8. Bira-Kapra

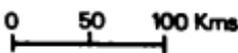
9. Zibar (Zebar)

۱۰. Oz Demir (سرهنگ ملی شهبان)



KURDISTAN IRANIEN

--- frontières internationales



ECHELLE

او بزن بهادری ساده و جنگجویی فتودال بسازند ملی گرایی بود راستین. وی در ضمن مردی بود مهذب، زیبایی پوشاکش در انگلیسیها سخت تأثیر کرد: بلوز دکمه‌اری برتن داشت و شلوارش چنان بود که گویی در «ساویل‌رو»^{۱۱} دوخته شده، و چکمه‌های روسی زیبا پیا داشت... این کج کلاهی که ظاهر و قیافه اروپاییان را داشت سیلهایی هم داشت که «به یک افسر انگلیسی می‌برازید» [۶] و لبخندش آمیخته به «شرم و آزر» بود.

قرارگاهش همچنان در چهریق واقع در نزدیکی مرز ترکیه و در منتهالیه شمال دریاچه اورمه بود. در کنار قلعه‌ای که پدرش بر صخره‌ای در وسط رود ساخته و آشیانه عقابی به معنای واقع کلمه بود: عمارتی بزرگ و امروزی بنا کرده بود که برگرد آن مضافاتی بود، مانند آشپزخانه و اصطبل و غیره... در این عمارت ایرانیها پس از شکست سمکو پیانویی یافتند. [۷] تاریخ نمی‌گوید که این پیانویی را که در این محیط وحشی و بربری کردستان آواره مانده بوده چه کسی می‌نواخته است.

از مظاهر شگفت‌انگیز «تجد: خواهی» سمکویکی هم این بود که خطوطی تلفنی دایر کرده بود که قرارگاهش را در چهریق با ساوجبلاغ و دیلمان^{۱۲} و سایر مراکز عمده منطقه تحت فرمان او مربوط می‌کرد.

ایرانیها با رغبت و علاقه‌ای نقل می‌کنند که سمکو مخالفان خود را از فراز قلعه پدرش به زیر می‌افکند و می‌کشت.

اما داستان زیر که گزارش یکی از افسران ایرانی مأمور سرکوب او است نشان می‌دهد که سمکو آن موجود «ابتدایی و ساده‌ای» نبوده است که ایرانیان می‌خواهند او را بدان صورت ارائه کنند:

پس از جنگ ازدیکان (نیمه نوامبر ۱۹۲۱) به یکی از درجه‌داران اسیر دستور می‌دهد طرز کار مسلسلی ایرانی را که به غنیمت گرفته است به وی نشان دهد. درجه‌دار موفق می‌شود: مسلسل از کار افتاده را به کار بیندازد؛ خشابی در آن می‌گذارد، و ناگهان به قصد کشتن سمکو لوله مسلسل را متوجه او می‌کند.

سمکو که نیش را دریافت کرده است خود را روی او می‌اندازد، دستش را می‌گیرد، و می‌گوید: «متشکرم! فهمیدم چگونه از آن استفاده کنم...» و از دلیری این مرد که

خواسته بود او را در میان رؤسای کردی که دورش را گرفته بودند بکشد، در حالی که می‌دانست که خود نیز بی‌گمان کشته خواهد شد، چندان خوش آمد که وی را با سایر اسیران آزاد کرد، و به هریک یک سکه طلا داد و فرمان داد آنها را تا خطوط ایرانیها بدرقه کنند. [۸]

اما بر سمسکو مسلم بود که فروپاشی شاهنشاهی ایران ناگزیر به جدایی کردستان و استقلال یا خودمختاری آن خواهد انجامید. در سال ۱۹۲۲ در نامه‌ای ریشخندآمیز به ظفرالدوله^{۱۳} (که آن وقت فرمانده فوجی در آذربایجان بود و بعدها به فرماندهی نیروهای ایران در آذربایجان رسید) می‌نویسد: «ببینید، ملت‌های کوچک جهان، که یک چهارم قبايل کرد هم نیستند چگونه خودمختاریشان را از دولتهای بزرگی چون دولت آلمان گرفتند. اگر این ملت بزرگ کرد نتواند حقش را از ایران بگیرد؛ ترجیح می‌دهد (در چنین شرایطی) بمیرد و زنده نباشد. دولت ایران چه بخواید و چه نخواهد ما کردستان را خودمختار می‌کنیم؛ بنابراین خطا است اگر کسی بخواید بی‌جهت موجب اتلاف جان انسانها بشود.» [۱۰]

سمسکو ظاهراً فرصت نیافت نظر خود را دربارهٔ شیوهٔ ادارهٔ این خودمختاری به دقت بیان کند.

در پاسخ به مصطفی پاشا فرستادهٔ باشگاههای کرد قسطنطنیه که آمده است در مورد مقاصدش از او جويا شود و می‌پرسد آیا سازمانی دارد، و چگونه می‌خواهد سرزمینهای متصرفی را اداره کند، و چرا پرچمی ندارد، می‌گوید:

«در حال حاضر سازمان خاصی نیست. من تنها یک فرد کردستان هستم، اصل کار نجات دادن کشور است، مهم نیست چه کسی بر آن حکومت کند، من خود در این زمینه هوس و آرزویی ندارم. و اما پرچم و این جور چیزها... من فکر نمی‌کنم نیازی به این چیزها باشد... و تازه همانطور که می‌بینید شکاکها برای هر واحدی انواع و اقسام پرچم دارند.» [۱۱]

در پایان سال ۱۹۲۱ رهبران کرد قسطنطنیه که شورش سرتاسری را تدارک می‌دیدند (بخش ۲ فصل ۱) در صدد برآمدند سمسکو را به این جنبش جلب کنند - و شاید مأموریت عمدهٔ مصطفی پاشا هم جز این نبود، که از سمسکو پرسید چرا به جای

جنگیدن با ایران اول به یاری کردهای وان و ارزروم و حکاری و خرپوت نمی‌رود که از «سرکوب» مصطفی کمال در رنج و عذابند؟ سمکوپاسخ داد که نمی‌خواهد ارتباطش را بکلی با ترکها قطع کند، که به او اسلحه می‌دهند.

اما دور نیست که با فکر تشکیل «کردستان بزرگ» مخالف بوده باشد، که خود نمی‌توانست رئیس آن باشد! ... مصطفی پاشا سرخوردگی خود را پنهان نمی‌دارد و درباره سمکوبه خشونت داوری می‌کند: به پسرش می‌نویسد: «سمکومرد نادانی است، او با ناسیونالیستهای کمالی خوب سر می‌کند، چرا که به او مهمات می‌دهند.» و در پایان می‌افزاید: «این کار نتیجه‌ای ندارد.»

۳. سمکوپانگلیسیها

سمکوپ، پحتل تحت تأثیر طه، از ۱۹۱۹ در صدد جلب یاری بریتانیای کبیر برآمد: طه را در ماه مه ۱۹۱۹ برای جلب موافقت انگلیسیان به گنجاندن کردستان ایران در کشور کردی که تأسیس آن در آن هنگام در مد نظر بود به بغداد فرستاد. طه چندین بار با ویلسن ملاقات کرد، و از «خودداری» وی (در این زمینه) «سخت سرخورده» شد: انگلستان مشغول مذاکره درباره بستن پیمانی با ایران بود، و به گفته وزارت خارجه بریتانیا «هرچند دولت ایران هرگز حکم و اقتدار مؤثری بر کردستان «ایران» اعمال نکرده اما جدایی قطعی این استان از ایران بی گمان غوغایی در تهران برخواهد انگیخت و برای «عصر» جدیدی که امید می‌رود با پیمان انگلیس و ایران گشایش یابد آغاز خوبی نخواهد بود.» [۱۲]

در سال ۱۹۲۱ سمکوپا سرپرسی کاکس که از کارگفت وگود درباره پیمان معروف با ایران فراغت یافته و به بغداد بازگشته بود تماس گرفت... اوضاع فرق کرده بود، زیرا پیمان مزبور همین که از سوی دولت وثوق‌الدوله امضا شد [۱۳] با مخالفت شدید عامه مردم مواجه شد و سرانجام توسط دولت سید ضیاء‌الدین طباطبایی که در ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ با کودتایی بر سر کار آمد باطل اعلام گردید.

و در ژانویه ۱۹۲۱ هنگامی که سمکوپ اعلام کرد که آماده است برای ملاقات با مأموری انگلیسی تا اشنو^{۱۱} بروود تا «ترتیب قراری را بدهد که به سود طرفین باشد» و

گفته بود که «بیش از هر چیز مشتاق است مناسباتی با بریتانیا برقرار کند»، [۱۴] سر پرس کاکس در ۱۹ اوت ۱۹۲۱ با اصل تماس با سمکو موافقت کرد.

علل و موجباتی که سمکورا، در اوج قدرت خود، این گونه به کوشش به اتحاد با انگلیسبان برانگیخت چه بود؟

احتمال دارد بر سر کار آمدن رژیم جدید در تهران او را نگران کرده باشد: رضاخان سلطنت قاجار را برانداخته بود و سمکو که خود از ۱۹۱۴ شاهد تاخت و تاز ترکها و روسها و انگلیسها در کردستان بود نمی‌توانست از رسیدن گروهی تازه به قدرت، که مرد فعلی چون رضاخان در رأسشان بود، نگران نباشد.

سمکو دریافته بود که اگر در این منطقه‌ای که در مرز ترکیه و ایران بن‌بستی بیش نیست تنها بماند با همه شجاعتش نخواهد توانست زیاد در برابر تعرض قوای ایران پایداری کند، مگر این که از حمایت خارجی بهره‌مند باشد.

سمکو خود آشکارا می‌گفت: «ما کردها بیش از هر چیز به مهمات نیاز داریم. اگر تدارکاتمان تأمین نباشد به دردمر خواهیم افتاد.» [۱۵]

گفت و گوی سمکو و مقامات انگلیسی مقیم بغداد با واسطه یکی از رؤسای عشایر مرزی به نام بابکر آغا به مدت سه ماه ادامه یافت.

اما در اکتبر ۱۹۲۱ کاکس در قبال نگرانیهای دولت ایران بر آن شد کسی را به ملاقات سمکو نفرستد و به همین اکتفا کند که تا آنجا که ممکن است اطلاعاتی درباره حرکات و احتمال موفقیتش به مقاومت در قبال تعرض نیروهای ایران گرد آورد.

[۱۶]

سمکو با واسطه مصطفی پاشا برای آخرین بار به انگلیسها مراجعه می‌کند: «من و سید طه به شما قول شرف می‌دهیم اگر دولت بریتانیا به ما اسلحه و مهمات بدهد... و ما را تحت حمایت مستقیم خود بگیرد، و شرایط ما را بپذیرد... وان و ارزروم و سیواس و حکاری و بتلیس را از وجود ناسیونالیستهای ترک پاک کنیم و به آنها که در رواندز هستند درس خوبی بدهیم... ما می‌توانیم آنکارا را هم اشغال کنیم (!) اگر بریتانیا چیزی نگوید می‌توانیم در مدتی کوتاه ایرانها را از سنه (سنندج) برانیم.»

[۱۷]

دولت فرانسه یقین داشت که سمکو «از همان آغاز وسایل و پول از انگلیسها می‌گرفته» [۱۸] و کوشش سمکو برای تماس با این دولت بی نتیجه ماند.

۴ - سمکورو ترکها

و سرانجام سمکوناچار شد از ترکها کمک بگیرد!

مناسبات سمکوبا ترکها دو پهلو است... سمکو «از ناسیونالیستهای ترک متنفر است و آنها را نسبت به کردها دشمن تر از ایرانیها می‌داند.» [۱۹] اقا هرگز روابطش را با آنها قطع نکرد، زیرا اسلحه و مهماتی را که سخت بدان نیاز داشت تدارک می‌کردند.

و اما ترکها - سرهنگ علی شفیق (معروف به اوزدمیر) که در ابتدا سمکورا مردی ابله می‌داند، سرانجام چندی بعد که سمکو تمام کردستان را به زیر سلطه خود درآورده است به این نتیجه می‌رسد که «مرد کاردانی است و شایستگی این را دارد که از سوی آنها حاکم منطقه باشد.» [۲۰]

دولت ایران می‌کوشد به کمک ترکها به سمکو پایان دهد و به این منظور، نیز «برای پایان دادن به تحریکات انگلیسیها و فیصل در میان قبایل کرد قلمرو خود» [۲۱] در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۲ با ترکیه پیمان می‌بندد، و این نخستین پیمان از رشته پیمانهایی است که علیه کردها بین این دو دولت منعقد می‌شود.

۵. سمکورو روسها

بنابر پاره‌ای شایعات سمکو کوشید مساعدت شورویها را جلب کند، و به این منظور در بهار سال ۱۹۲۲ نماینده‌ای به باکو فرستاد. [۲۲]

انتخاب لحظه اقدام بدین عمل از این بدتر نمی‌توانست باشد: رژیم جدید ایران با انعقاد قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۲ مناسباتش را با اتحاد شوروی عادی کرده بود، و اتحاد شوروی کمکهای خود را به رهبران حکومت انقلابی گیلان (۱۹۲۰-۱۹۲۱) قطع کرده بود.

انحلال «جمهوری شوروی ایران» [۲۳] به منزله اعلام پایان کار سمکو است: از این پس شاه آینده ایران در حقیقت تمام هم خود را مصروف وظیفه‌ای خواهد کرد که بر خود مقرر داشته است: آوردن کلیه قبایل به زیر حکم دولت مرکزی، و خلع سلاح آنها و در هم شکستن قدرت رؤسای سنتی آنها.

از دسامبر ۱۹۲۱ رضاخان ارتش را تجدید سازمان می‌کند، قزاقها و نیروهای

ژاندارمری و نیروهای محلی را که تا آن وقت مشکل از واحدهای مختلف و مستقل از یکدیگر بودند و فرماندهانشان با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند، یک کاسه می‌کند.

وی که مصمم بود به کار سمکوپایان دهد معتقد بود که پیروزیهای پایمی سمکوپایان از بی‌کفایتی فرماندهان محل بوده که برای درهم شکستنش به جای واحدهای بزرگ واحدهای کوچک را به مقابله‌اش می‌فرستادند و وی آنها را یکی پس از دیگری شکست می‌داد.

۶. جنگ میان‌دوآب (آوریل ۱۹۲۲)

ژنرال شببانی که چندی است (ژانویه ۱۹۲۲) به تبریز آمده است یکی دیگر از این شکستها را تجربه می‌کند: وی در آوریل ۱۹۲۲ پانصد تن از شورشیان سابق گیلان را به فرماندهی یکی از رؤسای آنها به نام خالوقربان^{۱۵} در میان‌دوآب متمرکز می‌کند، با این قصد که بر مهاباد حمله برد. نیروهای سمکوبر آنها حمله می‌برند، افراد خالوقربان از صحنه نبرد خارج می‌شوند و خالوقربان کشته می‌شود!

قریب به سه ماه کار به بن‌بست می‌کشد: پس از شکست میان‌دوآب افراد عشایر از جنگیدن با کردان سر باز می‌زنند.

آنطور که ژنرال رضاخان، وزیر جنگ جدید ایران، به وابسته نظامی انگلیس می‌گوید مشکل اساسی او نبود پول است! اگر پول به اندازه کافی داشته باشد می‌تواند عملیات علیه سمکورا ظرف چند هفته به پایان برد. [۲۴]

رضاخان در جنگ با سمکوپا مشکلات فوق‌العاده‌ای روبرو است: در مثل، پادگان سنه (سنندج)، مشتمل بر ۴۰۰ سرباز آموزش ندیده، عملاً فاقد اسلحه و مهمات است: فشنگهایی که سال پیش برای این پادگان فرستاده‌اند مخصوص فشنگهای روسی پادگان اصفهان بوده، در حالی که فشنگهایی که باید برای کردستان می‌فرستادند به اصفهان رفته‌اند! [۲۵]

سمکوپا هم به نوبه خود نمی‌تواند از این وضعی که بسیار مساعد به حال او است استفاده کند: او نیز مهمات ندارد! و رقابتهای درون قبیله‌ای و خیر رسیدن نیروهای کمکی به قوای دولتی مانع از این است که نفوذ خود را در جنوب بیشتر گسترش دهد.

۱۵. پس از پایان حکومت گیلان با درجه سرگردی در ژاندارمری ایران به کار مشغول شد.

در ماه ژوئن ۱۹۲۲ سمکو در شمدينان با حيدر بيگ والي سابق موصل ديدار مي‌کند، که رياست هيأتی ترک را برعهده دارد. از اين گفت و گوها چيزی دانسته نيست، جز اين که سخت مایه نگرانی مقامات انگلیسی عراق شده‌اند.

در ژوئيه ۱۹۲۲ نيروهایی که از تهران اعزام شده با خود در محل تدارک شده‌اند آماده کارند: فرمانده جديد، ژنرال جهانبانی، یک تيب زبده اعزامی از تهران و «تيب تبريز» مرکب از واحدهای لشکر آذربايجان و گردانی متشکل از داوطلبان ارمني به فرماندهی سرهنگ بگ زورابف^{۱۶}، افسر سابق تزاري را در اختيار دارد.

در مجموع، ۸۰۰۰ تن از نيروهای ايران که در شمال درياچه اورميه متمرکز شده بودند در ۲۳ ژوئيه ۱۹۲۲، عليه سمکو، به سوی سلماس به حرکت درآمدند.

۷. جنگ شکر يازی (۲۵ ژوئيه ۱۹۲۲)

جنگ تعيين کننده - و در واقع اولين و آخرين جنگ - در ۲۵ ژوئيه در شکر يازی روی داد. پياده‌های کرد چهار بار بر نيروهای ایرانی حمله بردند، و در صفوف پياده نظام رخنه کردند و برخلاف عادت با خنجر و شمشير با آنها دست به گريبان شدند. تلفات سنگینی بر نيروهای دولتی وارد کردند، اما سرانجام به عقب رانده شدند.

سمکوپس از آن سوار نظامش را به ميدان آورد، اما پياده نظام ايران آنها را هم عقب راند. تير توپخانه کردها - که توپچيانش ترک بودند - دقيق بود اما بيشتر گلوله‌ها منفجر نمی‌شد، و سرانجام در بعد از ظهر نبرد، کردها شکست خوردند.

سمکو که در آغاز نبرد ۱۰۰۰۰ تن به زیر فرمان داشت اکنون، در پايان روز، هزارتنی بيش به فرمان ندارد - اينها نیز افراد قبیله او هستند! باعث شکست اوفرونی شمار و برتری سازمان نيروهای ایرانی است. [۲۶]

نيروهای ایرانی به پیشروی خود به سوی اورميه ادامه دادند و در ماه اوت در شهر نفوذ کردند و شهر را پس از چهار سال که در تسلط کردها بود «آزاد» کردند!

نيروهای ايران پس از آن عازم چهریق، قرارگاه سمکو، شدند، و یک واحد از آنها به مرز رفت تا از ترکها بخواهد افراد سمکورا که از مرز می‌گذرند خلع سلاح کنند.

۸. جنگ ساری‌تاش (اوت ۱۹۲۲)

سمکو بر واحد ایرانی که به مرز رسیده بود حمله برد و آن را وادار به عقب‌نشینی کرد — اما اکنون هزار تنی بیش به زیر فرمان نداشت، و رسیدن نیروهای کمکی و تازه‌نفس به قوای ایران وی را ناچار از این کرد که به کوه ساری‌تاش پناه برد (نیروی کمکی تازه‌نفس مشتمل بر یک هنگ توپخانه بود)، و پس از یک رشته جنگهای سخت از آنجا به ترکیه رانده شد. ترکها سمکو را تحت حمایت خویش گرفتند و افرادش را خلع سلاح کردند.

۹. جلای وطن

در اکتبر ۱۹۲۲ سمکو به عراق می‌رسد — به نزدیک اربیل. اینک همه چیز را از دست داده است: توپهایش، مسلسل‌هایش، مهماتش. زنش کشته شده و پسرش ساله‌اش که دردانه‌اش بوده اسیر شده است. اما بنا بر گفته انگلیس‌هایی که او را می‌بینند کینه و دشمنی خاصی نسبت به ایرانیان ندارد. (به گفته خودش) اکنون حسابی باهم ندارند!

اما می‌خواست از ترکها که گفته بودند به او کمک خواهند کرد و به او پشت کرده بودند انتقام بگیرد! و پنهان نمی‌کند که به این امید آمده است که انگلیسها را «آمادهٔ حمایت از منافع کردان علیه دو دولتی بیابد که با آنها دشمنی دارند.» [۲۸]

سمکو در جریان گفت‌وگویی مفصل با یکی از صاحبمنصبان انگلیسی (سی. جی. ادموندز) در دیره^{۱۷}، در دوازدهم نوامبر ۱۹۲۲، اظهار تعجب می‌کند از این که می‌بیند انگلیسها این همه نگران حساسیت ایرانی‌هایی هستند که در تمام طول مرز علیه آنها با ترکهای که می‌خواهند آنها را از رواندز برانند همکاری می‌کنند!

۱۰. پذیرایی شیخ محمود

سمکو که از رفتار انگلیسها سرخورده است از طه جدا می‌شود و به سلیمانیه می‌رود و در آنجا در ۸ ژانویه ۱۹۲۳ چون یک رئیس حکومت از او استقبال می‌شود — با شلیک هفت تیر توپ! شهر به افتخار ورودش تعطیل است، و سمکو در رژه‌ای نظامی که به

افتخار وی ترتیب یافته است شرکت می‌کند!

اقا وی آن کمکی را که در پی آن است در دستگاه شیخ محمود هم نمی‌یابد: مناسبات بین بغداد و سلیمانیه در آستانه تیرگی است، و شیخ محمود نمی‌تواند حتی به خاطر «جناب اسماعیل آغا سمکو، قهرمان دلیر کردستان» [۲۹] خود را در ماجراهای دوردست درگیر کند. سمکو یک ماه و اندی در سلیمانیه می‌ماند، تا گسست روابط شیخ محمود و انگلیسها: «آنگاه به ترک سلیمانیه تشویق می‌شود.» [۳۰]

۱۱. سالهای آوارگی

سمکو پس از آن یک سالی در ترکیه ناپدید شد، و در سال ۱۹۲۴ از نواز ایران سر درآورد، و خود را به ژنرال طهماسبی فرمانده نیروهای ایران در شمال تسلیم کرد و اجازه یافت در چهریق اقامت کند، و در ۱۹۲۵ رضاشاه او را پذیرفت و سمکو نسبت به وی ابراز وفاداری مادام‌العمر کرد!

اقا یک سال بعد با چند صد تن از کردهای هر کی دشت سلماس را اشغال کرد و سلماس (شاپور) را محاصره کرد. از نیروهای ایران شکست خورد و تا مرز ایران و ترکیه رانده شد؛ همین که از مرز گذشت نیروهای ترک دورش را گرفتند و خلع سلاح و بازداشتش کردند.

چند ماه بعد باز از عراق سر درآورد (آخر سال ۱۹۲۶)، و سپس از ترکیه (۱۹۲۷) و پس از آن باز از عراق (۱۹۲۸)، همچون یک آدم بی‌خانمان، و در حالی که جز ده دوازده تن کسی به همراه نداشت.

دولت عراق به عذر این که جرائم سمکو «سیاسی» است [۳۱] درخواست ایران را برای استرداد او نپذیرفت، اقا چون از حضور او در عراق بیمناک بود به دولت ایران فشار آورد حقوق و مقرری به او بدهد...

سرانجام سمکو اجازه یافت به ایران بازگردد، و به حکومت اشنویه نصب شد — اقا رضاشاه حکم به محکومیت او داده بود، و چند روز بعد به غدر بر دست سربازان ایرانی کشته شد (۱۹۳۰).

فصل ۳. شورشهای شیخ محمود

«من دیگر هرگز در ساختن هیچ شاهی شرکت نخواهم کرد؛ کار فوق العاده‌ای شاقی است...» [۱]

این اعتراف گرترو د بِل^۱، دستیار سرپرسی کاکس و ویلسن در بغداد، پیش‌روی انگلیسیها را که همیشه گفته‌اند عراق را از قطعات مختلف پرداخته‌اند و فیصل با پادشاهی کمال مطلوب فاصله بسیار داشته است، به خوبی تصویر می‌کند. به نظر هواداران سیاست «امپراتوری» بریتانیای کبیر، بین‌النهرین باید زیر حکم و سلطه انگلستان می‌ماند، زیرا «اگر بین‌النهرین سقوط کند ایران سقوط خواهد کرد، و هند نیز ناگزیر از سقوط خواهد بود!» [۲]

مشروط بر این که این حکم و سلطه پا برجا باشد صورت و ظاهر کار مهم نیست. ویلسن خود هوادار دو آتشه تحت‌الحمایگی صاف و ساده بود، اما پس از شورش وحشتناک تاپستان ۱۹۲۰ که موجب تلفات بسیار نیروهای هندی و انگلیسی شد مقامات بریتانیا در بین‌النهرین اختیار و انتخاب دیگری نداشتند. به قول سرپرسی کاکس یا باید «جبل و پلاشان» را جمع می‌کردند و می‌رفتند یا پس از برقراری مجدد نظم به تأسیس حکومتی «ملی» تن در می‌دادند.

1. Gertrude Bell

۱. امیر فیصل

در آن هنگام امیر فیصل، که فرانسویها او را در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۰ از دمشق رانده بودند و با ۲۵ همسر و ۱۷۵ محافظ شخصی از قوای حجاز و ۲۵ اسب و چهار تن بار و بنه در صحرای ماوراء اردن سرگردان بود، آماده و دم دست بود. [۳]

دولت فرانسه او را به چشم «مردی بی اراده و ضعیف النفس، اما با وجهه و خطرناک» می‌نگریست. [۴] وی وقتی شنید که انگلیسیها او را برای سلطنت بین النهرین در نظر گرفته‌اند «از فرط خشم» فریاد کشید - و همین باعث شد که کرزن یکپنجد از این نقشه چشم پوشد.

و شگفت این که کرزن خود نظر چندان خوشی نسبت به شایستگی و کفایت این شخص نداشت و معتقد بود که مردی است «آشکارا ضعیف، و در دمشق دلقکی بیش نبوده است.» [۵]

اما از آنجا که تأسیس «جمهوری» مغایر با «سنت اسلامی» [۶] و لذا خارج از بحث بود، و سایر نامزدها هم حذف شده بودند، کرزن و دولت بریتانیا سرانجام پس از کنفرانس دوم قاهره (۱۲-۲۴ مارس ۱۹۲۱) برآن شدند امیر فیصل را بر تخت سلطنت بین النهرین که با انضمام مناطق کردنشین توسعه می‌یافت بنشانند!

الحاق و انضمام مناطق کردنشین به «کشور عراق» در دو مرحله صورت پذیرفت: نخست اندکی پس از کنفرانس قاهره، ویلسن طی اعلامیه مورخ ۶ مه ۱۹۲۱ از جماعات کرد می‌پرسد در کشور عراق چه نوع سازمان اداری را ترجیح می‌دهند - این اعلامیه جوری تنظیم شده که مسأله اساسی، یعنی این که اساساً می‌خواهند یا نمی‌خواهند تحت حکم دولت عراق باشند مسکوت گذاشته شده است.

رای گیری در شرایطی باور نکردنی انجام می‌شود: در سلیمانیه تنها کسانی می‌توانند مستقیماً رای بدهند که خانه‌شان ۱۰۰۰ ریال ارزش داشته باشد! از ۲۰۰ انتخاب کننده‌ای که به این نحو برگزیده شده‌اند ۱۹۰ نفر در رأی گیری شرکت می‌کنند و از این عده تنها ۳۲ تن به انضمام منطقه سلیمانیه به عراق، رأی موافق می‌دهند. رأی مردم فقیر رأی «فقیر فقرا» است.

مردها را محله به محله صدا می‌کنند و از آنها می‌خواهند - یحتمل با بلند کردن دست - رأی بدهند؛ اما احساسات ملی چه اندازه باید شدید بوده باشد که با این همه کسی به انضمام منطقه به عراق، رأی موافق نمی‌دهد، بجز در محله یهودیان: در آنجا ۹۲

رای موافق در برابر ۱ رای مخالف بود.

در مابقی منطقه سلیمانیه قائم مقام مأمورانش را به روستاها می‌فرستد.

از ۶۰۰۰ رای دهنده ۵۰۰۰ علیه انضمام منطقه به عراق رأی می‌دهند و بقیه

«نامشخص» یعنی «موافق بریتانیا» هستند.

چهار تن از اعیان کرد در جلسه‌ای با یکی از صاحبمنصبان انگلیسی می‌پذیرند که ایجاد مانع گمرکی (که انگلیسیها آنها را در صورت دادن رأی منفی بدان تهدید می‌کنند) برای سلیمانیه عواقب ناگوار در پی خواهد داشت، اما می‌افزایند که با این همه این عواقب ناگوار را بر «زندگی در سایه سرکوب یک رژیم عرب ترجیح می‌دهند».

کمیسر کشوری بریتانیا تفصیلاتی درباره نحوه رأی‌گیری در سایر مناطق کردستان، یعنی دهوک و زاخو و عقره و اربیل و عمادیه به دست نمی‌دهد، اما به نظر می‌رسد که رأی‌دهندگان با «مجلس»، یعنی «شورای بزرگان محل» مشورت می‌کرده‌اند.

در مثل، در اربیل رأی‌دهندگان می‌رفتند و با ریش سفیدان ترکمان شهر - آن هم در منطقه‌ای که به تمام و کمال کردنشین است - مشورت می‌کردند! و از همین جا می‌توان فهمید که مجلس شورای بزرگان از چه قماش‌ی بوده است!

سرانجام بجز سلیمانیه سایر مناطق کردنشین به انضمام عراق رأی موافق دادند و در رأی‌گیری دوم - یعنی همه‌پرسی برای انتخاب ملک فیصل به پادشاهی عراق - شرکت کردند!

۲. همه‌پرسی

کمیسر کشوری بریتانیا باز پرونده کامل انتخابات و سازمان همه‌پرسی و شیوه‌های استخراج و نتایج آراء را به لندن نمی‌فرستد.

بنابر نشانهایی که در دست است طرز رأی‌گیری از منطقه به منطقه دیگر فرق می‌کند؛ در بعضی جاها کسی به شعبه اخذ رأی می‌آید و می‌گوید: «من برای این عده انتخاب کننده (یعنی این تعداد مرد دارای سنین بیش از بیست) رأی موافق می‌دهم» و اعضای شعبه اخذ رأی، رأیش را در «فهرست وارد» می‌کنند!

در جایی دیگر رئیس عشیره‌ای دو سه هزار تن از افراد عشیره‌اش را جمع

می‌کند و خود رأی موافق می‌دهد و... دیگران همه از او پیروی می‌کنند.

اما تازه این کافی نیست، و انواع و اقسام تضيیقات در کار می‌آید: در کرکوک، بنا بر گزارش رسمی که از سر پرسی کاکس به دست است، مشاور انگلیسی پیامی از سوی کمیسر کشوری را برای شورای بزرگان و اعیان شهر می‌خواند، و شورا به اتفاق رأی به انتخاب فیصل می‌دهد!

اما اعضای شورا همین که به خانه‌های خود باز می‌گردند جلساتی خصوصی تشکیل می‌دهند و از این تصمیم عدول می‌کنند! و در بیست و سوم ژوئیه در جلسه‌ای خصوصی که در خانه یک مفتی تشکیل شده تصمیم گرفته می‌شود فتوایی به مخالفت با فیصل داده شود!

کارگزاران سر پرسی کاکس از نودست به کار می‌شوند و نتیجه مداخلاتشان در عبارتی خلاصه می‌شود که هرآینه پای سرنوشت فجیع ملتشی در میان نبود خنده‌دار می‌بود: «رؤسا اعلام می‌کنند که بنا بر خواست و تمایل بریتانیا رأی خواهند داد، لیکن خواستار فیصل یا حکومتی عربی نیستند!» [۷]

چنانکه تهیه‌کننده گزارش رسمی نتیجه می‌گیرد: «مناطق کردنشین خواستار دولتی کرد هستند»، اما چون در ۱۸ اوت ۱۹۲۱ نتیجه همه‌پرسی را به نقیب اطلاع می‌دهند معلوم می‌شود که ۹۶ درصد رأی دهندگان رأی «موافق» داده‌اند — و این، با توجه به مخالفت شیعیان جنوب عراق با فیصل، که از حیث شدت کم از مخالفت کردها نیست، عجیب می‌نماید. [۸]

و در بیست و سوم اوت ۱۹۲۱ امیر فیصل پسر شریف مکه با نوای سرود «خدا شاه را حفظ کند!»^۱ به پادشاهی عراق اعلام می‌شود! — در غیاب تمام نمایندگان سلیمانیه یا کرکوک. [۱۰]

۳. ملک فیصل

«دلشک» کوزن همین که بر تخت سلطنت عراق می‌نشیند چنان اشتهاهایی به کسب قدرت ابراز می‌کند که خیلی زود موجبات ناراحتی انگلیسیان را فراهم می‌کند. چرچیل می‌نویسد: «از این همه تلگرامهای بلندبالایی که راجع به فیصل و

۱. God save the king مطلع سرود ملی انگلستان. م.

احوال روحی اش می‌رسد خسته شده‌ام؛ شش ماه است صورتحسابهای مهمانخانه اش را در لندن می‌پردازیم، و اکنون مجبورم هر روز پیامهای ۸۰۰ کلمه‌ای را دربارهٔ محل و موقع، و روابطش با ممالک خارجی بخوانم.» [۱۱]

اکنون شیوهٔ برخورد مشخص شده است! انگلیسیها به زودی به فیصل یادآوری می‌کنند که فراموش نکند آنها بودند که او را پادشاه عراق کردند، اما فیصل یک اندیشهٔ بیش ندارد: تثبیت پایه‌های قدرت، و توسعهٔ هر چه بیشتر مرزهای قلمروی که به او واگذار شده است.

از همان آغاز مسألهٔ کرد باز اهمیتی اساسی می‌یابد: فیصل در واقع معتقد بود که انگلیسیها در عین حال که فکر تأسیس کشور عربی مستقلی را تشویق کنند، برآنند که احیاناً، در صورت لزوم، «از کردها علیه اعراب استفاده کنند، اگر برداشت اعراب از «استقلال» زیاد پسند ذوق ما نباشد.» [۱۲]

مسألهٔ کرد برای پادشاه تازهٔ عراق جنبهٔ دیگری هم داشت، که آن نیز همانقدر مهم بود: فیصل از سوی اقلیت ناچیزی از سنیان عرب حمایت می‌شد، که به‌طور عمده در بغداد متمرکز بودند. تنها هواداران واقعی اش چند افسر محلی بودند که از «حجاز» او را همراهی کرده بودند.

اما تمام جنوب بین‌النهرین که شیعی مذهب بودند با پسر شریف مکه، که سنی مذهب بود، سخت دشمنی می‌ورزیدند... [۱۳] از ماه سپتامبر ۱۹۲۱ فیصل به مجلس مؤسسانی می‌اندیشید که باید انتخاب می‌شد، و می‌خواست مانع از این شود که مجلس مزبور به رغم برتری «کمی و کیفی» عناصر شیعی مذهب تحت سلطه و غلبهٔ آنها واقع شود. [۱۴]

فیصل می‌دانست که کردهای ایران به جدایی از ایران می‌اندیشند و کردهای ترکیه نیز همین را می‌خواهند، و «دیری نخواهد گذشت که برخی مناطق کردنشین عراق با همهٔ آن از عراق جدا خواهند شد تا به مناطق دیگر کرد بیوندند.» به همین جهت به سرپرسی کاکس، که کمیسر عالی بریتانیا شده بود، گفت صراحتاً به او بگوید انگلیسیها چه می‌خواهند بکنند: «آیا واقعاً می‌خواهیم مناطق کردنشین بکلی از عراق جدا شوند و به کردهای شمال بیوندند؟ اگر نه، هدف ما چیست؟»

پاسخ سرپرسی کاکس بسیار مهم بود: پس از یادآوری این مطلب که دولت بریتانیا پس از کنفرانس مارس ۱۹۲۱ قاهره تصمیم به ایجاد یک کشور کرد گرفته

لفزود که گمان نمی‌کند هدف دولت متبوعش این باشد که «مناطق کردنشین» را از عراق جدا کند» و پس از بازگشتش از قاهره دیده است که «کردها درباره جدایی از عراق باهم اتفاق نظر ندارند.» [۱۵]

پاسخ سر پرسبی کاکس، هر چند کردها را تا حد زیادی «رها» کرده بود، فیصل را اراضی نکرد. فیصل چند روز بعد باز همین موضوع را پیش کشید و از کمیسر عالی پرسید «آیا باید در مقام یک «عراقی» صحبت کند که کردستان را جزو لاینجزای عراق می‌داند یا در مقام پادشاه کشوری عربی که کردستان جزو آن نخواهد بود؟» پاسخی که سر پرسبی کاکس به این پرسش می‌دهد تند است. می‌گوید: «ما با همان فیصلی تبادل نظر می‌کنیم که پیش از جلوس بر تخت سلطنت پذیرفته بود این موضع را به چشم مسأله‌ای «بحث‌پذیر» بنگرد!»

فیصل از جا در نرفت و با طرح یک رشته پرسشهای ناراحت‌کننده از کمیسر عالی وضع را به سود خود تغییر داد:

«آیا بریتانیای کبیر آماده است برای دفاع از کردستان در برابر تجاوز خارجی خود را درگیر کند، و تا چه مدت؟ آیا بریتانیای کبیر آماده است مسئولیت جلوگیری از بی‌نظمی داخلی را در کردستان بپذیرد، و به چه مدت؟»

فیصل می‌دانست در این هنگام بریتانیای کبیر چه اندازه از درگیری در عملیات جدید نظامی اکراه دارد و حتی حاضر نیست یک نفر را هم برای دفاع از کردستان بفرستد.

بریتانیای کبیر که در قبال مسأله کرد از یک سو تحت فشار تعهدات بین‌المللی و از سوی دیگر تحت فشار فیصل بود سعی داشت جریان «رها کردن» قلمی کردها را حتی الامکان هر چه بیشتر به تعویق افکند.

اما فیصل به هر حال به هدف خود رسیده بود و اکنون دیگر جز تحولات و وقایع پیش‌بینی نشده چیز دیگری مانع وسد راه نبود.

۴. تحریکات ترکها در کردستان

فیصل که ترکها او را به چشم یک تبعه «تبهکار» می‌نگریستند از همان آغاز سلطنت خود ناگزیر شد با تهدید ترکها در کردستانی که او به شدت در آن طمع بسته بود مقابله کند: وضع چنان آشفته بود که برخی از مناطق کردستان هنوز تحت نظر مستقیم

انگلیسیها اداره می‌شد، مرز بین ترکیه و عراق هنوز معین نبود و انگلیسیها با مذاکرات مستقیم فیصل با ترکها مخالفت می‌کردند!

در ژوئن ۱۹۲۱ کمالیستها افسری به نام فاضل افندی را به کردستان فرستاده بودند که با عبور از مناطق تحت حکم سکو به رواندز رسیده بود.

در ماه اوت قبایل کرد اطراف رواندز کم کم به طرزی خطرناک واکنش نشان دادند، و انگلیسیها در رواندز «محل تجمع قوای دشمن» را در شرق و شمال بمباران کردند.

در پایان سال ۱۹۲۱ وضع موجود سخت مایه نگرانی دولت بریتانیا می‌شود. بریتانیا در این ناآرامیها دست فرانسه را می‌بیند، که «به طمع نفت موصل به ترکها کمک می‌کند»، همچنین دست شرکت استاندارد اوپل را، به همان علل و جهات!

[۱۶]

پس از تخلیه سیلیسی^۳ در ۴ ژانویه ۱۹۲۲ از سوی واحدهای فرانسوی، کمالیستها می‌توانند تمام نیروی خود را متوجه انگلیسیها در منطقه موصل کنند.

در اواسط مارس ۱۹۲۲ کمالیستها قائم مقامی برای رواندز معین می‌کنند، که در آخر ماه مه به محل می‌رسد.

ترکها به زودی در عرصه تبلیغات به کسب موفقیت‌های چشمگیری نایل می‌آیند: در پایان ماه مه کردهای جبّاری در نزدیک چمچال می‌شوند. در اواسط ژوئن با کشته شدن دو سروان انگلیسی به نامهای بوند^۴ و مکنت^۵ بر دست کریم فتاح بیگ رئیس همه وندها، قبیله مزبور بر انگلیسیها می‌شورد.

طی نیمه دوم ژوئن ۱۹۲۲ سرهنگی ترک به نام علی شفیق و معروف به «اوزدمیر» برای به دست گرفتن فرماندهی واحدهای «غیرمنظم» ترک مقیم رواندز به محل می‌رسد. به کوشش این شخص ترکها به زودی موفقیت‌های بیشتری کسب می‌کنند. در منطقه سلیمانیه نیز وضع صورت خطرناکی به خود می‌گیرد.

اما در بغداد، از هنگامی که کردهای سلیمانیه دانسته و سنجیده راه جدایی از عراق را برگزیدند بیشتر صاحبمنصبان انگلیسی «با همان حدت و تعصب هر عرب

۳. Cilicia (کیلیکیه)، ارمنستان کوچک - امروزه شامل استان ایجل و بخش از استان مرعش.

4. Bond

5. Makant

قومپرستی» از اعتراف بدین امر که این مردم «اصولاً حقی به چشمداشت هرگونه یاری از آنها داشته باشند» سر باز می‌زنند. [۱۷]

کبیر عالی که تقریباً همهٔ وسایل و امکاناتش را در اختیار دولت عراق و فرماندهی نیروهای بریتانیا نهاده بود عملاً فاقد توانایی بود... برای سرپرسی کاکس تنها مسألهٔ مهم جایگزین کردن ادارهٔ مستقیم با ادارهٔ غیرمستقیم منطقه با استفاده از یک شخصیت برجستهٔ کرد بود.

اما انگلیسیها در انتخاب این شخصیت اختلاف نظر داشتند: برخی از آنها می‌خواستند حمید بیگ را به قدرت برسانند، که از اعقاب امرای بابان سلیمانیه بود. اما حمید بیگ زبان کردی نمی‌دانست و آنقدر که به تاریخ‌خاندان خود علاقه‌مند بود به سیاست علاقه‌مند نبود.

عده‌ای دیگر می‌خواستند شیخ محمود را به سلیمانیه بازگردانند، که از رؤسای محلی بود و انگلیسیها او را در ۱۹۲۱ خلع کرده بودند.

ادموندز خود می‌خواست سید طه را به قدرت برساند، و تا به آخر هم همچنان مدافع او بود.

اما با سرعت گرفتن سیر وقایع، سرپرسی کاکس ناگزیر از اتخاذ تصمیم شد.

۵. تخلیهٔ سلیمانیه (اول سپتامبر ۱۹۲۲)

در پایان ماه اوت سال ۱۹۲۲ «نیروهای محلی»^۶ سلیمانیه به مقابله با واحدهای «نامنظم» ترک که از رواندز پیش آمده و به راتیه نزدیک شده‌اند اعزام می‌شوند. این واحدها با دشواری روبرو می‌گردند؛ دو گروهان سبک به یاری این واحدها فرستاده می‌شوند. این ستون که ستون راتیه^۷ نام گرفته در ۳۱ اوت در حوالی دربند، نزدیک زاب کوچک، مورد حمله واقع می‌شود و ناگزیر از عقب‌نشینی می‌گردد و دیری نمی‌کشد که عقب‌نشینی بدل به هزیمت و فرار می‌شود: «دو توپ و تمام وسایل و تدارکات را در محل رها می‌کند؛ دو لفسر انگلیسی زخم برمی‌دارند، و ۳۰ تا ۴۰ سرباز سبک کشته و زخمی می‌شوند. [۱۸]

۶. Levias، افرادی که انگلیسیان در محل بیج کرده و سازمان داده‌اند.

انگلیسیها که بیم دارند از این که کردها و شبه نظامیان ترک به سلیمانیه حمله کنند سلیمانیه را به طرزی «خفت آور» تخلیه می‌کنند: سحرگاه اول سپتامبر ۱۹۲۲ چند هواپیما در زمینی در کنار شهر فرود می‌آیند و کارکنان و صاحبان انگلیسی با وضعی که هیچ مایه غرور و سرفرازی نیست از معرکه می‌گریزند. پیشتر کلید خزانه را که حاوی ۳۰۰۰۰ لیره استرلینگ به رویه است، نیز اسلحه‌خانه را که حاوی ۵۰۰ تنگ انگلیسی و ۵۰۰ تنگ ترک است به شیخ قادر برادر شیخ محمود سپرده‌اند.

۶. بازگشت شیخ محمود

سپس سر پرسی کاکس برآن می‌شود شیخ محمود را به سلیمانیه بازگرداند. چنانکه وی خود می‌گوید این راه‌حل را مردم سلیمانیه بر او تحمیل کردند که یکصد اخواستار بازگشت کسی بودند که تنها او بود که می‌توانست «سامانی به اوضاع بیخشد!» [۱۹] سر پرسی کاکس که نیروی لازم بجهت اشغال مجدد شهر را در اختیار نداشت امیدوار بود بتواند میلیون کرد را در پیرامون شیخ محمود گرد آورد و از آنها در مقابله با نفوذ ترکها استفاده کند. خود وی با بیشرمی می‌گوید: «ما با آزمایش مجدد شیخ محمود چیزی را از دست نمی‌دایم.»

انها وضع صورت خطرناکی به خود گرفته بود: ژنرال فریزر، فرمانده عالی نیروهای بریتانیا، بیم داشت از این که کردها و ترکها در ماه سپتامبر از دره زاب بزرگ دست به تهاجم بزنند و عقره وار بیل را تهدید کنند!

شیخ محمود به عنوان «حکمدار» یا حاکم کردستان مستقل مورد استقبال واقع می‌شود؛ مطبوعات محلی براین نکته تأکید دارند که ماژورنوتل، افسر رابط بریتانیا در حقیقت «کنسولی» یا واسطه‌ای بین شیخ محمود و کمیسر عالی بیش نیست.

۷. شیخ محمود «پادشاه کردستان»

شیخ محمود که در ۱۹۲۲ چهل و چهار ساله است و بعدها به یکی از دشمنان عمده بریتانیا در کردستان بدل می‌شود، مردی بود بسیار دلیر و بی باک. وی که تیراندازی ممتاز و جنگاوری نام آور بود تمام صفات و ویژگیهای یک

رئیس کرد را داشت: خوب سخن می‌گفت، آوازهای فولکلوری کردی را نیک می‌خواند، و بر پیرامونیان خود نفوذ بسیار داشت: «تنها با نگاه تحمل ناکردنی» خود، و حیثیت و اعتبارش در مقام خلع شیوخ برزنجه، دیگران را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد. [۲۰]

معروف بود که آسیب‌ناپذیر است — هوادارانش قسم می‌خوردند به چشم خود دیده‌اند گلوله از او گذشته و آسیبی به او نزده، و مانند پدر بزرگش، کاک احمد، می‌تواند افکار دیگران را بخواند.

وی که به زبانهای ترکی و عربی و فارسی و کردی سخن می‌گفت برای هموطنانش نویسنده‌ای «شایسته» بود.

افزون بر این، مردی بود میانه‌بالا، با چهره و منظری مشخصاً کردی، و سری بسیار بزرگ و صورت بسیار پهن و چشمان سیاه.

کم هستند که توانسته باشند چون او این اندازه خشم و نفرت دشمنانشان را برانگیزند: حتی یک انگلیسی را نمی‌توان یافت که از او به لحن مساعد یاد کرده باشد. سون^۱، که افسری است انگلیسی و سالها پیش از این وقایع کردستان را سیاحت کرده در کتاب خود به نام سفر به کردستان در هیأت مبدل^۲ تصویری نامساعد از پدر شیخ به دست می‌دهد و می‌گوید: «شیخ محمود نسبت به زورگوییها و جرم و جنایات پدرش تمایلی آشکار نشان می‌دهد!»

مأموری انگلیسی که در ۱۹۱۹ گزارشی را تحت عنوان مجملی از وضع امور در جنوب کردستان تنظیم و تحریر کرده وی را «از حیث فهم و وسعت فکر چون کودکی صرف» ارانه می‌کند، «اما کودکی بسیار دغل و حيله‌گر و متأثر از بلندپروازیهای لجام‌گیخته... از این گذشته جمعی چاپلوس گردش را گرفته‌اند و اندیشه‌های عجیب و غریب و ابلهانه‌ای را در ذهنش رسوخ می‌دهند و موجب می‌شوند خود را سلطان تمام کردستان بپندارد.»^۳

آدم بی اختیار از خود می‌پرسد پس در این صورت و با این کیفیت چطور شد مقامات مسئول بریتانیا وی را به «حکمداری» سلیمانیه نصب کردند؟ در ۱۹۲۲ هم پاسخ همان است که در ۱۹۱۸ بود: در این مجمل امور چنین می‌خوانیم: «بدون

همکاری، بدون یاری او... لازم می‌آمد پادگان نیرومندی در سلیمانیه مستقر کرد... که این نیز خارج از بحث بود!

شیخ محمود چند روز پس از بازگشت پیروزمندانه خود به سلیمانیه در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ طی فرمانی «صادر از سلیمانیه، پایتخت کردستان» تشکیل «کابینه کردستان» را با شرکت هشت وزیر اعلام کرد:

شیخ قادر، نخست‌وزیر، شیخ محمود، وزیر دفاع، سایر وزرا عبارت‌اند از: کریم‌الکله^{۱۲} (که مسیحی است)، وزیر دارایی؛ شیخ محمد غالب، وزیر داخله؛ حمه دلقا وزیر امور عامه؛ شیخ علی کلدار^{۱۳}، وزیر دادگستری؛ سید احمد، رئیس پلیس؛ حاج مصطفی پاشا، وزیر آموزش.

و کسی بیش از یک ماه بعد، یعنی در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲، شیخ محمود خود را «پادشاه کردستان» اعلام می‌کند!

پرچمش همان است که در ۱۹۱۹ بود: سبز، با دایره‌ای سرخ، و در میان دایره هلالی سفید.

شیخ محمود تمبرهایی هم چاپ می‌کند، با نقش دو خنجر کردی متقاطع، و این عبارت: «دولت کردستان جنوبی.»

۸. مطبوعات کردی در زمان سلطنت شیخ محمود

مصطفی پاشا از آغاز اوت ۱۹۲۲ مجله بانگی کردستان^{۱۴} را بنیاد کرده بود، که سیزده شماره از آن منتشر شد.

شیخ محمود چندی پس از بازگشت مصطفی پاشا را از وظائفش معاف کرد و مجله جدیدی به نام روزی کردستان^{۱۵} تأسیس کرد که نخستین شماره آن در پانزدهم نوامبر ۱۹۲۲ منتشر شد.

روزی کردستان که در نظر است مجله‌ای «رسمی، سیاسی و ادبی» باشد با همکاری روشنفکران و شاعران عمده سلیمانیه به ویژه عارف صائب و رفیق حلمی تا ۳ مارس ۱۹۲۳ هر هفته یک شماره منتشر می‌شود.

12. Alka (Alaka)

13. Kaladari

14. Bang / Kurdistan

15. Rozh / Kurdistan (خوشه کردستان)

مجله شیخ محمود از همان آغاز با مطبوعات بغداد که از کردستان جنوبی «چنان سخن می‌دارند» که «گویی جزیری از عراق است» و آن را «لوی سلیمانیه» می‌خوانند و «کابینه کردستان» را «شورای اداری ایالت» نام می‌کنند، درگیر مشاجره‌ای سخت می‌گردد.

نویسنده مقاله روزی کردستان پس از اظهار شگفتی از این که «همسایه بزرگ و دوست ما (عراق) بتواند حقوق هزارساله ما را زیر پا بگذارد یا... به مرزهای ما تجاوز کند»، تأکید می‌کند که کرد و عرب دست کم برابرند! و نتیجه می‌گیرد که کردها نیز «به سهم خود بر حقوق و مرزهایی که مورد شناخت جامعه ملل اند، حق دارند.» [۲۱] مطالعه این مجلات به ما امکان می‌دهد جریان مناسبات شیخ محمود با انگلیسیان را نیز دنبال کنیم.

اکنون پس از گذشت نیم قرن باز به سختی می‌توان دریافت که چگونه انگلیسیها که یکبار شیخ محمود را آزموده بودند باز به او متصل شدند. خاصه که می‌بینیم تقریباً بلافاصله (پس از دعوت مجدد او به کار) مناسباتشان به هم می‌خورد! شیخ محمود آشکارا چون پیش معتقد بود که رسالتی تاریخی برعهده دارد، و این رسالت این است که کردستان جنوبی را تحت حکم و اقتدار خود متحد کند و منطبق با اصول پرزیدنت ویلسن کشوری مستقل بنیاد کند.

مقامات انگلیسی مقیم بغداد خود نقشه و طرح «فرازجویانه» ای در این خصوص نداشتند و می‌خواستند شیخ نقشی منحصرأ محلی ایفا کند: وظیفه و نقش او این بود که مانع از استقرار ترکها در منطقه سلیمانیه گردد.

با توجه به باریک بینی و وسواس انگلیسیها درک و دریافت این نکته دشوار است که چگونه چشم بسته و نسجیده او را از زندان درآوردند، تا هر بار که از نظارت و اختیارشان خارج شود باز او را به سوی دام برانند!

۹. مسأله کرکوک

یکی از مسائل عمده کشمکش — از همان ابتدا — مسأله کرکوک بود. شیخ محمود در ضمن گفت و گوهایی که پیش از بازگشت به سلیمانیه در اواسط سپتامبر ۱۹۲۲ در بغداد با سرپرسی کاکس داشته بود متعهد شده بود در اداره بخشهای کرکوک و اربیل مداخله نکند.

در این هنگام کرکوک وضع خاصی داشت: نظراً به عراق وابسته نبود؛ در مناسبات با بغداد زبان ترکی زبان رسمی بود، وقانون ترکیه (عثمانی) همچنان به قوت خود باقی بود. شهرداری از استقلال کامل برخوردار بود، و پرچم عراق بر سردر ارگ شهر نبود.

کرکوک را «متصرف»^{۱۶} ی ترک به یاری مستشاری انگلیسی اداره می‌کرد؛ با این همه به گمان یکی از کارگزاران انگلیسی آن زمان کرکوک «در حقیقت طوری اداره می‌شد که گویی جزئی از عراق بود.» [۲۲]

و به زودی، تحت فشار فیصل، این وابستگی به عراق روزه روزه بیشتر شد و مأموران انگلیسی دستور یافتند اعیان و بزرگان کرکوک را به پذیرش مشارکت این منطقه در انتخابات مجلس مؤسسان وادارند (فرمان مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۲ ملک فیصل).

شیخ محمود آشکارا در جهت مخالف این جریان عمل می‌کرد: از نظر او کرکوک منطقه‌ای کردنشین بود، هر چند ساکنان شهر ترکمان بودند.^{۱۷}

شیخ محمود از دسامبر ۱۹۲۲ دو کرکوک‌کی تبار را به معاونت خود نصب کرد تا بدان وسیله نشان دهد که کرکوک را جزو «قلمرو» خود می‌داند — و در پایان همان سال روزی کردستان خبر ورود رؤسای قبایل کرکوک را به سلیمانیه منتشر کرد.

خلاصه، هر یک از دو طرف از تاکتیک معروف به تاکتیک سلامی^{۱۸}، یعنی کوشش به کسب امتیاز هر چه بیشتر به منظور واداشتن طرف دیگر به معامله و مصالحه، استفاده می‌کرد.

۱۰. شیخ محمود و ترکها

اما شیخ به ویژه از ورود در بازیهای سیاسی بغداد سرباز می‌زند: مازور نوتل، بخصوص، به این فکر بود که بین شیخ محمود و سکو و طه همکاری و هماهنگی ای علیه ترکان پدید آورد.

سکو علاقه مند به مشارکت در یک عمل صرفاً موضعی و محلی نبود. اما طه

۱۶. استاندارد

۱۷. در واقع ساکنان شهر کرد و ترکمان بودند، و هستند. م.

خود را یکسر در اختیار انگلیسیها قرار داد، و انگلیسیها او را در اواسط نوامبر ۱۹۲۲ با ستونی مرکب از ۱۵۰ سرباز کرد ارتش عراق به منطقه رواندز فرستادند، به این امید که اوزدمیر را از منطقه براند.

عملیات راولش (لشکر رواندز) موفقیتی به دنبال نداشت: طه در عمل آنطور نبود که از او انتظار می‌رفت، در ضمن نزول بارانهای شدید نیروهایش را از کار انداخته بود، و اگر ترکها سرانجام رانیه را تخلیه کردند این عمل صرفاً نتیجه مداخله نیروی هوایی بود.

و سرانجام تنها نتیجه عملیات «لشکر رواندز» بالا بردن اعتبار شیخ محمود و افزودن بر نفوذ او بود، که از همکاری با انگلیسیها علیه ترکها سرباز زده بود.

چندی برنیامد که شیخ محمود با سرهنگ علی شفیق معروف به اوزدمیر وارد مکاتبه شد و گفت که «آماده است در راه ارتش ترکیه جان فدا کند» و اعلام کرد که به عوض استقلال حاضر به قبول خودمختاری تحت حمایت ترکیه است. [۲۳]

پیدا است که شیخ محمود می‌خواست با قرار دادن انگلیسیها در برابر ترکها بهای «مزایده» را بالا برد!

اما ترکها هم ساده نبودند: سرهنگ علی شفیق ابتدا او را «عامل انگلیسیان» معرفی می‌کند، و سرانجام به این نتیجه می‌رسد: «ما با این شیخ کاری نداریم — زیادی مُحتال است!» اما ترکها بسی این که تمهدی در قبال او برعهده گیرند می‌کوشند در چارچوب کوششهای خود در بازپس گرفتن موصل که سرنوشتش در این هنگام نامعین تر از همیشه بود از او استفاده کنند.

۱۱. اعلامیه اول سال ۱۹۲۲ بریتانیا

روز عید میلاد سال ۱۹۲۲ کمیسر عالی بریتانیا در بغداد اعلامیه‌ای منتشر می‌کند به این مضمون که «دولتهای بریتانیا و عراق حق کردهای ساکن در محدوده مرزهای عراق را به تأسیس دولتی کرد در درون این مرزها به رسمیت می‌شناسند و امیدوارند عناصر مختلف کرد هر چه زودتر در میان خود درباره شکلی که می‌خواهند این حکومت به خود بگیرد و حدودی که در درون آن مایل اند این حکومت گسترش یابد به توافق برسند، و نمایندگان مسئول خود را برای گفت‌وگو درباره مناسبات اقتصادی و سیاسی خود با دولتین بریتانیا و عراق به بغداد اعزام دارند.»

یکی از افسران سیاسی بریتانیا^{۱۹} که مأموریت یافته است این اعلامیه را برای رؤسای عشایر کرد بخواند شگفتی خود را از مفاد آن پنهان نمی‌دارد: بغداد در برخورد با منی‌گرایان کرد هرگز تا این حد پیش نرفته بود. اما اگر چه امروز هم شخص می‌تواند از خود به‌سرمد چه باعث شده و چه چیز مقامات بغداد را بر این داشته بوده که چنین اعلامیه‌ای را صادر کنند، مسلم این بود که در نظرنداشتند به مواعید این اعلامیه عمل کنند.

۱۲. عزل شیخ محمود

پس از ناکامی‌های نخستین کنفرانس لوزان (۴ فوریه ۱۹۲۳) دامنهٔ اعتناش در تمام کردستان بالا می‌گیرد و مقامات بریتانیا اطلاعاتی کسب می‌کنند حاکی از این که شیخ محمود با رهبران شیعی کربلا و نجف تماس گرفته، به این امید که شوشی همگانی در عراق به راه بیندازد، در حالی که در نظر دارد در عین حال در ماه مارس با اوزدمیر به کرکوک حمله کند... [۲۴]

پس مقامات بریتانیا بسرعت برآن می‌شوند شیخ محمود را از سر باز کنند: برخلاف سال ۱۹۱۹ این بار سخن از شوش نیست بلکه سخن از «تحریرات» است...

سر پرسی کاکس کمیسر عالی بریتانیا از ژوئیه به این سو در لندن است، رفته است تا در مذاکرات مربوط به سیاستی که باید در عراق در پیش گرفته شود شرکت کند... سر هنری دابز،^{۲۰} که بعدها جای او را خواهد گرفت کفالت او را عهده‌دار است. اما به هر حال سرنوشت شیخ محمود معین شده است!

در اواسط فوریه مقامات عمدهٔ انگلیس در عراق، یعنی سر هنری دابز و ایرب-کمودور برتن^{۲۱} و بوردیلن^{۲۲}، منشی کمیسر عالی، و ادمنونز به گرد هم می‌آیند و نقشهٔ خود را علیه «پادشاه کردستان» تهیه و تنظیم می‌کنند. در ۲۱ فوریه ۱۹۲۳ شیخ محمود

۱۹. ادمنونز

20. Sir Henry Dobbs

21. Air Commodore Borton (ایرکمودور، درجه‌ای تقریباً معادل سرنیهب در نیروی هوایی انگلستان)

22. Bourdillon

که هنوز پنج ماه پیش از سلطنتش نگذشته است اتمام حجت زیر را دریافت می‌دارد: یا تمام اعضای شورای اداری خود (به سخن دیگر اعضای دولت) به بغداد بروند و مقاصد و نیات خود را توضیح دهد یا عزل خواهد شد! مقرر است این تصمیم با واسطهٔ اعلامیه‌هایی که با هوایما بر شهر فرو خواهند ریخت بر مردم سلیمانیه اعلام شود. در این اعلامیه‌ها گفته می‌شود در صورت مقاومت، شهر بمباران خواهد شد!

۱۳. بمباران سلیمانیه

چنانکه پیش‌بینی شده بود شیخ محمود از آمدن به بغداد سرباز می‌زند، و در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۲۳ بیست هوایما برای فرو ریختن اعلامیه بر سلیمانیه به پرواز درمی‌آیند. اما هجده فروند از آنها در مه غلیظی که کردستان را فروپوشانده است راه گم می‌کنند، و تنها دو هوایما به مقصد می‌رسند!

نیم شب ۲۴ فوریه شیخ محمود، ادموندز را که در کرکوک است به تلگرافخانه می‌خواند و تمام مدت شب با واسطهٔ تلگراف مذاکره ادامه می‌یابد! و سرانجام در سوم مارس در حسینی که دو فرستادهٔ شیخ محمود (شیخ قادر، برادر و نخست‌وزیر او، و مصطفی پاشا) که به کرکوک می‌رسند، هوایمایی چند بمب بر سلیمانیه فرو می‌ریزد. سبده دم بیست و چهارم مارس ۱۹۲۳ شیخ محمود از سلیمانیه درمی‌آید و خزانه و بیشتر افراد «نیروی محلی» سلیمانیه را با خود می‌برد.

در اشکفتی در سورداش^{۲۳} مستقر می‌شود، و در آنجا در هشتم مارس مجلهٔ جدیدی به نام بانگی حق^{۲۴} منتشر می‌کند که نخستین شمارهٔ آن حاوی فرمان جهاد است [۲۶]، و با ارتش «ملی کردستان» که چند صد تنی بیش نیست، به فرماندهی صالح زکی آمادهٔ جنگ می‌شود.

۱۴. عملیات علیه اوزدمیر

سرجان سالموند^{۲۵}، فرمانده نیروی هوایی بریتانیا در عراق [۲۷] که خطر ترکها را جدی‌تر از خطر شیخ محمود می‌داند بر آن می‌شود یک بار و برای همیشه به حضور ترکها

۲۳. Sourdache. در متن سردهشت آمده، که درست نیست.

در رواندز پایان دهد.

ستونی به نام ستون کوی (کوی کول)^{۲۶} مرکب از واحدهای برینانابایی و با هدف جدا کردن شیخ محمود از ترکها از موصل به سوی اربیل و کوی سنجاق حرکت می‌کند.

ستون دیگری به نام ستون مرزی (فرونتی کول)^{۲۷} مرکب از افراد نیروی محلی^{۲۸} و پلیس مستقیماً عازم دیره و سپس لک^{۲۹} و رواندز می‌گردد.

سرهنگ علی شفیق در برابر فروزی این نیرویی که علیه وی بسیج شده از درگیری پرهیز می‌کند و در بیست و دوم آوریل ۱۹۲۳ - در روز پیش از گشایش دومین کنفرانس لوزان - رواندز را تخلیه می‌کند!

۱۵. انتصاب سید طه به حکومت رواندز

چند روز بعد انگلیسیها طه را به قائم مقامی رواندز نصب می‌کنند و او با کمک یک گردان از مزدوران آشوری در برابر ترکان موضع می‌گیرد.

بر رویهم این نواده شیخ عبیدالله و مشاور سابق سمسکو دیگر نقش چندان مهمی در وقایع کردستان ایفا نمی‌کند. وی این مقام را تا پایان دهه بیست حفظ می‌کند و در ۱۹۳۹ در شرایط و احوال مبهمی در تهران بر اثر مسمومیت درمی‌گذرد.

۱۶. اشغال مجدد سلیمانیه (۱۶ مه ۱۹۲۳)

مقامات بغداد اینک که واهمه‌ای از تعرض ترکان ندارند می‌توانند از این پس توجه خود را بر شیخ محمود متمرکز کنند که در اشکفت جاسنه^{۳۰}، نزدیک سوردلش^{۳۱}، بر مناطق همجوار حکم می‌راند و انگار اتفاقی نیفتاده باشد مالیات گردآوری می‌کند.

در بغداد مقامات انگلیسی و عراقی درباره سیاستی که باید در این زمینه در پیش گرفته شود اختلاف نظر دارند. دولت عراق بی توجه به اعلامیه عید میلاد سال ۱۹۲۲ [۲۹] می‌خواست دستگاهی اداری در کردستان روی کار آورد که بیش و کم سر به فرمان او باشد، و این چیزی بود که رهبران کرد آماده قبول آن نبودند.

26. Koicol 27. Fronti(er)col 28. Levies 29. Spilik 30. Jaaana

از سوی دیگر سر هنری دابز معتقد بود تا شیخ محمود آزاد باشد ممکن نیست بتوان رژیم «خودمختاری» را در کردستان تأسیس کرد... و این خود دریافت و برداشتی را که مقامات محلی بریتانیا از خودمختاری داشتند به روشنی نشان می‌دهد.^۱

اقا کمیسر عالی برآن بود که مادام که شیخ محمود کشته یا اسیر نشده است باید با او راه آمد.

اقا هواداران سرکوب در این کشمکش دست بالا را یافتند: در ۸ مه ۱۹۲۳ اوراقی بر سلیمانیه فرو افکنده شد که اعلام می‌کرد سلیمانیه به زودی اشغال خواهد شد.

و در ۱۲ مه دو گردان از ارتش هند به همراه چند افسر انگلیسی و ادموندز از کرکوک عازم سلیمانیه شدند.

اقا این بار سلیمانیه بی جنگ و خونریزی اشغال شد: شیخ محمود در نظر داشت در گردنه تاسلجوجه ۳۴ جلونیروهای انگلیسی را بگیرد، اقا پیشروی واحدهای انگلیسی سریعتر از افراد او بود، و چون دید که نیرو از گردنه گذشته است به کوه زد. سلیمانیه در ۱۶ مه ۱۹۲۳ اشغال شد.

ادموندز در دفتر کار شیخ محمود، یعنی در مدرسه متوسطه سلیمانیه که در ۱۹۱۹ دفتر کار ماژور نونل بود مستقر شد.

تنها نشانهای حضور سلطان در محل، اینها است: بر دیوار عکسی از شیخ محمود است با نواری سرخ برگردان، و پرچم کردستان، با تاجی که بردفش شاهی پولک دوزی شده است.

ادموندز می‌کوشد به یاری اعیان و بزرگان که آماده همکاری با بغداد هستند دستگاه اداری «خودمختاری» کردی را در محل غلم کند. شیخ قادر، برادر شیخ محمود و «نخست وزیر» سابق کردستان که همیشه متمایل به انگلیسیها بوده است، مسئول تأمین ایمنی شهر می‌گردد؛ مسئولیت دستگاه اداری به احمد بیگ توفیق بیگ از اعیان سلیمانیه، سپرده می‌شود. شهرداری از نو آغاز به فعالیت می‌کند.

در ۲۰ مه ۱۹۲۳ واحدی به اشکفت جاسنه که شیخ محمود پس از عزیمت از سلیمانیه ستاد خود را در آن مستقر کرده است اعزام می‌شود. قسمتی از جلو درگاه این

اشکفت را که به اشکفت تنگ تری باز می‌شود دیوار کشیده‌اند، و تقریباً نادیده است. در درون اشکفت اتاقکی است. وسایل و اثاث این اتاقک عبارت‌اند از «تخنخوابی آهنی، چند نیمکت چوبی، یک ماشین تحریر و تلفنی که آپارتمان سلطنتی را به روستاهای مجاور مربوط می‌کند.» با نزدیک شدن واحد انگلیسی شیخ محمود، با چند سوار از محل می‌گریزد و به سوی مرز ایران روان می‌شود.

۱۷. ناکامیابی رژیم «همکاران»

اما به زودی کوشش انگلیسیان برای حکومت بر کردستان به یاری گروهی از اعیان و بزرگانی که با ایشان همکاری می‌کنند با موانع و مشکلاتی غلبه ناپذیر برخورد می‌کند؛ بعدها کمیسر عالی اعتراف می‌کند که یافتن شخصیت کردی که آن «اندازه مقتدر باشد که بی حمایت نیروهای بریتانیا قادر به مقاومت در برابر نفوذ شیخ محمود باشد» ممکن نبود. [۳۰] وانگهی اعیان و بزرگان کرد آماده بودند با انگلیسیها همکاری کنند، اما نه با فیصل!

در پایان ماه مه ۱۹۲۳ نخست وزیر عراق، عبدالمحسن السعدون، با شهردار بغداد، صاحب بیگ نشأت (از کردان اربیل) و یک مأمور عالی‌رتبه بریتانیا — کورنوالیس^{۳۳} — به سلیمانیه می‌رود.

کورنوالیس اعلام می‌کند که دولت بریتانیا تصمیم گرفته است از شمار نیروهای خود در عراق بکاهد و آنها را جمعاً و برای همیشه به شش گردان کاهش دهد، و ستون رانیه (رانی کول) را در نیمه ژوئن از سلیمانیه فرا خواند.

سر هنری دابز و ادموندز و کورنوالیس در مورد این واقعه (سفر نخست وزیر به سلیمانیه) سخن‌پوشی می‌کنند، اما احتمال زیاد براین است که نخست وزیر عراق به این منظور به سلیمانیه آمده است تا پیشنهادهایی درباره روابط آینده بین سلیمانیه و عراق عنوان کند.

اما با وجود آمدن کمیسر عالی — سر هنری دابز — به سلیمانیه در ۲ ژوئن ۱۹۲۳، اعیان و بزرگان کرد نتوانستند با بغداد کنار بیایند و در ۱۴ ژوئن شورای موقت سلیمانیه «به‌طور دسته جمعی استعفا کرد!»

بنا بود نیروهای بریتانیا ۱۷ ژوئن ۱۹۲۳ سلیمانیه را تخلیه کنند. سه روز پس از آن به زعم ادموندز «کابوسی واقعی» بود: شیخ قادر حاضر بود مسئولیت حفظ نظم را برعهده گیرد، مشروط بر این که انگلیسیها پول لازم برای نگهداری یک نیروی محلی ۳۵۰ نفری و دست کم یک افسر انگلیسی را برای کمک به او در اختیارش بگذارند.

اما سر هنری دایز همچنان سخت و انعطاف ناپذیر است: تصمیم به عقب نشینی بریتانیای کبیر از سلیمانیه قطعی است!

و در ۱۷ ژوئن ۱۹۲۳ ستون کوی (کوی کول) سلیمانیه را تخلیه می‌کند، در حالی که جمعیتی ۲۰۰۰ نفری از «پناهندگانی» را که بیش و کم با انگلیسیها همکاری کرده‌اند به دنبال دارد! [۳۱]

۱۸. بازگشت شیخ محمود به سلیمانیه (۱۱ ژوئیه ۱۹۲۳)

مقامات بریتانیا که بازگشت شیخ محمود به سلیمانیه را پیش بینی کرده‌اند از طریق ادموندز که نقش وی در این ایام تعیین کننده است برای محدود کردن نفوذ او دست به یک رشته اقدامات اداری می‌زنند: راتیه و قلادزه در شمال، و چمچمال در غرب و قره داغ و حلبچه را در جنوب از منطقه سلیمانیه جدا می‌کنند.

و «پادشاه سابق کردستان» هنگامی که در ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۳ با ارتش ملی کردستان — که اکنون تحت فرماندهی ماجد مصطفی است — به سلیمانیه بازمی‌آید باید بر کردستانی سر و دم بریده حکومت کند — یعنی بر مناطق اطراف سلیمانیه، که بین مرز ایران و مناطق کردنشینی واقع است که زیر حکم و نظارت دولت عراق قرار گرفته‌اند و «کمر بندی بهداشتی»^{۳۱} به معنای واقع کلمه را تشکیل می‌دهند.

این اقدامات طی نامه مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۳ از سوی کمیسر عالی — سر هنری دایز — به شیخ محمود اعلام می‌شود. [۳۲]

در همان هنگام دولت عراق اعلامیه‌ای در خصوص کردهایی که از حکم و

۳۱. Cordon Sanitre ، کمر بند بهداشتی یا کمر بند ایمنی، اشاره «به کمر بندی» که متفقین پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، با پدیده آوردن حکومت‌هایی چون حکومت آنتاتوک در ترکیه و رضاشاه در ایران بدور کشور نوپای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کشیدند تا مانع از نشر بیشتر «میکروب کمونیسم» در جهان گردند. م.

کریس کوپرا / ۹۳

اختیار شیخ محمود خارج شده اند صادر می‌کند، و طی آن اعلام می‌کند که «بجز مأموران فتنی قصد ندارد مأموران حزب دیگری را در مناطق کردنشین نصب کند، همچنین در نظر ندارد ساکنان کرد این مناطق را در مکاتبات رسمی به استفاده از زبان عربی مجبور سازد، و حقوق ساکنان و جماعات کشوری و مذهبی این مناطق محظوظ خواهد بود.» [۳۳]

این جریان با اعلامیهٔ عید میلاد سال ۱۹۲۲ فاصلهٔ بسیار دارد! راست است، پیمان لوزان تازه امضا شده بود (۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۳، و این پیمان اگر چه مسألهٔ موصل را حل نکرده بود در عوض نقشهٔ خودمختاری کردستان را دفن کرده بود.

و در عراق بر تمام کردها (بجز آنها که دیدهٔ بصیرت نداشتند) روشن بود که تنها آیندهٔ ممکنه که سرزمین مصیبت‌زده‌شان در پیش رو دارد، وارد شدن در کشور عراق است. [۳۴]

اتاق شیخ محمود ظاهراً تسلیم نشده بود!
وی به رغم تهدیدهای کمیسر عالی همچنان به مداخلات خود در مناطق همجوار ادامه می‌داد.

مقامات بریتانیا برای این که او را «بر سر عقل بیاورند» در شانزدهم اوت ۱۹۲۳ قرارگاهش را در سلیمانیه بمباران می‌کنند، و در این بمباران برای نخستین بار از بمبهای بزرگ (۲۲۰ پوندی) استفاده می‌کنند.

چند ماه بعد، در روز عید میلاد ۱۹۲۳ چند هواپیما به منظور بمباران مجدد سلیمانیه از اربیل به پرواز درمی‌آیند. اما نیمی از آنها در انبوهی مه راه گم می‌کنند و از نیمهٔ راه بازمی‌گردند، در حالی که دو هواپیما در منطقهٔ شیخ محمود ناگزیر از فرود اجباری می‌شوند. مقامات انگلیسی به شیخ محمود دستور (!) می‌دهند از آنها مراقبت کنند. و او چنین می‌کند!

۱۹. مجلس مؤسسان و پیمان اتفاق با بریتانیای کبیر
اما مقامات بریتانیا و عراق نگرانها و دولوپسهای دیگری هم داشتند: این نگرانها از بابت انتخابات مجلس مؤسسان بود، که از زمان جلوس فیصل بر تخت سلطنت مدام به تعویق افتاده بود.

مقامات عراقی پس از خنثی کردن مقاومت شیعیان، با تبعید شماری از رهبرانشان، اینک می‌توانند انتخابات را برگزار کنند - و آن را به شیوه‌ای برگزار کنند که فارغ از هرگونه وقایع نامنتظر و ناگوار باشد: طی انتخابات مقدماتی، تمام مردان بالغ (انتخاب کنندگان دور اول)^{۳۵}، انتخاب کنندگان دور دوم^{۳۶} را انتخاب می‌کنند و در انتخابات ثانوی این انتخاب کنندگان دور دوم نمایندگان مجلس را برمی‌گزینند.

شگفت این است که مسئولان انگلیسی بعدها با گستاخی تمام از کارآیی و خوبی این طرز کار یاد می‌کنند: «بیشتر انتخاب کنندگان دور دوم - به ویژه نمایندگان عشایر تقریباً بدون استئنا - درباره نحوه اعمال حقوق خود از مقامات مشورت می‌خواهند. در نتیجه، کرکوک و سلیمانیه نمایندگان خوبی به مجلس می‌فرستند.»^[۳۵]

انتخابات روز ۱۲ مارس ۱۹۲۴ «پایان می‌پذیرد.»!

کردستان ۱۷ نماینده در مجلس مؤسسان داشت. در میان این «نمایندگان خوب» از همه سرشناستر شیخ قادر برادر شیخ محمود و احمد بیگ توفیق بیگ از سلیمانیه و صالح نفتچی زاده از کرکوک و جمیل بیگ بابان از کفری و شیخ حبیب طالبانی^{۳۷}، از عشایر، به چشم می‌خورند.

و شگفتا که این انتخابات با همه فرمایشی بودنش زیاد هم آنطور نبود که می‌نمود.

مجلس اندکی پس از نخستین جلسه خود مخالفت شدید با پیمان اتفاق با بریتانیای کبیر - که مدت آن به هرحال از بیست سال به چهار سال کاهش یافته بود - ابراز کرد!

هیجان به ویژه در بغداد بالا گرفت، و به جان دوتن از نمایندگان موافق پیمان سوه قصد شد.

دامنه هیجان به زودی به کردستان کشید: هوااران شیخ محمود از واقعه ناگواری که در کرکوک رخ داده بود و طی آن مزدوران آشوری در بازار به روی مردم آتش گشوده و حدود پنجاه تن از مردم را کشته بودند بهره‌برداری کردند و حیثیت و اعتبار شیخ محمود باز به سرعت برق بالا رفت.

این هیجان و طغیان با بلا تکلیفی و تردید پیش از آغاز مذاکرات معروف به مذاکرات «دماغه بوسفور»^{۳۸} که برای تعیین مرز عراق و ترکیه در پیمان لوزان پیش بینی شده بود، بی ارتباط نبود. [۳۶]

۲۰. بمباران سلیمانیه (مه ۱۹۲۴)

اما مقامات بغداد برآنند که شیخ محمود را از سر باز کنند: او را به ویژه از این بابت سرزنش می‌کنند که «بی اجازه اقدام به سر باز گیری» و «گردآوری مالیات غیرقانونی» و «سرکوب مردم» و «برقراری رابطه با دشمنان کشور» کرده است.

و در بیستم مه ۱۹۲۴ اوراقی بر سلیمانیه فرو می‌ریزند و به مردم اخطار می‌کنند چنانچه شیخ محمود تا ۲۵ مه به بغداد نرود شهر بمباران خواهد شد. انگلیسیها سلیمانیه را در ۲۷ و ۲۸ مه بمباران می‌کنند. اهمیت این بمباران به زودی تأیید می‌شود.

بنا بر گفته ستاد کل نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در بغداد، با توجه به این که پیشتر به اهالی اخطار شده شمار تلفات اندک است، و از ۳۰۰۰ خانه شهر «حدود: ۵۰ تا ۱۰۰ خانه از جمله خانه قدیمی شیخ محمود سخت آسیب دیده اند.» [۳۷]

اما بنا بر ادعای ترکها، که در سوم سپتامبر به جامعه ملل اعتراض کردند، خسارات وارده سنگین بوده است: دوسوم شهر ویران شده است!

این بمبارانها به رغم شدت خود به مقاومت شیخ محمود پایان نمی‌دهند، و در بغداد مخالفت با پیمان (انگلیس و عراق) شدت می‌گیرد.

و انگلیسیها ناگزیر می‌شوند به نمایندگان مجلس مؤسسان سخت اتمام حجت کنند که چنانچه پیمان پیش از نیمه شب نهم ژوئن به تصویب نرسد از نظر آنها رد شده تلقی خواهد شد. با تمام عواقب و نتایجی که بر چنین امری مترتب خواهد بود.

آنگاه پیمان در شرایط عجیبی از تصویب مجلس می‌گذرد: ۶۹ تن از ۱۰۰ نماینده مجلس را به شرکت در جلسه ای که دقایقی پیش از نیم شب ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴ تشکیل می‌شود راضی می‌کنند و پیشنهادی موافق تصویب پیمان به مجلس ارائه می‌شود: و پیمان با ۳۷ رأی موافق و ۲۴ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع تصویب می‌شود.

نمایندگان کرد، با دو نماینده منطقه موصل، بیش از نیمی از آراء موافق را تأمین می‌کنند.

حق به جانب ملک فیصل بود که همه کوشش خود را صرف انضمام مناطق کردنشین به عراق کرده بود!

۲۱. اشغال مجدد سلیمانیه (۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴)

در آغاز ژوئیه ۱۹۲۴ مقامات بغداد برآن شدند سلیمانیه را از نو اشغال کنند. علل و موجبات اتخاذ این تصمیم به درستی معلوم نیست. بی گمان پس از شکست مذاکرات قسطنطنیه که یک بار دیگر بلا تکلیفی وضع منطقه موصل را تمدید می‌کرد عراقیها و انگلیسیها می‌خواستند «برگ برنده» را یکبار از دست طرف بگیرند و این مانع را یکسر از پیش پا بردارند: این برگ برنده شیخ محمود بود. بی شک در این اقدام دست فیصل را هم باید دید.

اما این تصمیم بخصوص از این نظر جالب است که بی مشورت با دولت لندن اتخاذ شده بود!

وزارت خارجه و وزارت مستعمرات بریتانیا چون از این تصمیم آگاه شدند سخت واکنش نشان دادند و از این که «کمیسر عالی چنین تصمیم مهمی را بی مشورت قبلی با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان گرفته است» سخت ابراز شگفتی کردند، اما برآن شدند «درصدد رد و نفی آن برنمایند.» [۳۸]

دیگر دیر شده بود: دولت لندن زمانی از تصمیم بغداد آگاه شد که نیروهای اعزامی بغداد [۳۹] به دروازه‌های سلیمانیه رسیده بودند، و سلیمانیه در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴ اشغال شد.

۲۲. فرجام کار

شیخ محمود سلیمانیه را بدون جنگ رها نکرد: پس از تخلیه شهر با صد و پنجاه نفری (بنا بر گفته انگلیسیها) به تپه‌ای واقع در شمال شرق «پایتختش» پناه برد و از آنجا تا ۲۷ ژوئیه به ایذاء نیروهای اشغالی ادامه داد.

بعد به برزنجه و سپس به پنجوین رفت، و هوادارانش همچنان تا پایان سال، در حاشیه شهر به ایذاء نیروهای اعزامی ادامه دادند.

کریس کوپرا/ ۹۷

در پایان نوامبر ۱۹۲۴ ادموندز شخصاً هدایت بمباران منطقه سینک^{۳۹} واقع در بخش شاربازیر^{۴۰} را برعهده می‌گیرد، و نیروی هوایی بریتانیا برای نخستین بار در کردستان از بمبهای آتزا استفاده می‌کند!

منطقه سلیمانیه موقتاً تحت حکم یکی از صاحبمنصبان سیاسی بریتانیا به نام چاپمن^{۴۱} فرار می‌گیرد که وظایف مصرف را انجام می‌دهد و مستقیماً به کمیسر عالی وابسته است.

روز بیستم دسامبر ۱۹۲۴ ملک فیصل برای نخستین بار به کرکوک می‌رود. به مناسبت این دیدار پرچم عراق برای نخستین بار بر سردر سرای حکومتی کرکوک برافراشته می‌شود.

پس از این که ملک به کفری می‌رود پرچم همچنان می‌ماند، اما ملک به سلیمانیه نمی‌رود.

مقامات می‌گویند شهر را برف فرا گرفته و راهها بد بود... در واقع ملک فیصل جرأت نکرد به این زودی با رفتن به پایتخت کردستان جنوبی خشم ملیون کرد را برانگیزد.

اما در حقیقت فیصل بازی را برده بود: شیخ محمود به ایران رفته بود.

یک سال بعد، در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ جامعه گزارش «کمسیون تحقیق» را درباره الحاق ولایت موصل به عراق تأیید کرد و خط معروف به «بروکسل»^{۴۲} را مرز ترکیه و عراق شناخت.

و اما کردها... جامعه ملل از دولت بریتانیا دعوت کرد «برای تأسیس یک دستگاه اداری محلی، اقدامات لازم» را معمول دارد!

39. Sitak

40. Sharbazher

41. Chapman

۴۲. اشاره به جلسه فوق‌العاده شورای جامعه ملل در بروکسل (۲۹ اکتبر)، خط پیشنهادی برتینگ سیر بلژیکی شهر... «این خط به جای سنخ کوهها جو بیسارها رادنبال می‌کرد، لذا از سایر جهات بیش و کم با خط قدیم مرز بین دو ولایت موصل و حکاری منطبق بود.» کردها، ترکها، عربها، صفحه ۱۲۳.



فصل ۴ . شورش شیخ سعید (۱۹۲۵)

الغای خلافت از سوی مصطفی کمال و اعلام جمهوری در سوم مارس ۱۹۲۴ پرده ابهامی را که ناسیونالیستهای ترک از ۱۹۱۸ به این سو در لجویی از کزدان و استفادہ از ایشان علیه انگلیسیان و یونانیان و باز پس گرفتن ولایت موصل، دانسته و سنجیده بر نیات و مقاصد خود کشیده بودند به کنار زد.

رشته ای که کردها را به امپراتوری عثمانی می پیوست - یعنی حرمت خرافه آمیز نسبت به خلیفه - که خود بعضاً منول شکست کوششهای میلیون کرد قسطنطنیه بود - به طرزی چاره ناپذیر گسته بود.

اذا دریغا این اقدام بسیار دیر صورت گرفت، زیرا آنگاه که تمام کردهای ترکیه آماده جنگیدن در راه استقلال شدند کار تجزیة امپراتوری عثمانی کامل شده و پایان پذیرفته بود و مرزهای جدید معین شده بود، و این کوشش دیگر نظر و علاقه کسی را جلب نمی کرد. کردها که در محدوده آناتولی و ایران منفرد شده بودند شوریدند، سخت جنگیدند، اقا کسی شاهد و ناظر پیروزیهایشان نبود.

کردستان ترکیه از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۷ عملاً لاینقطع در حال شورش است؛ اقا درباره این شورشها، که تا اندازه ای بطور مصنوع، نام شیخ سعید (۱۹۲۵) و شورش آزارات (۱۹۳۰) و شورش درسیم (۱۹۳۷) به خود گرفته اند چیز چندانی دانسته نیست.

۱. شورش شیخ سعید

در ۱۵ فوریه ۱۹۲۵ خبرگزاری آناتولی^۱ در خبری کوتاه وقوع حادثه‌ای را در روستای پیران، نزدیک گنج^۲، بین واحدی از ژاندارمری و شخصی به نام شیخ سعید که پنجاه نفری از مریدانش وی را همراهی می‌کردند، اعلام داشت... بنابراین خبر در جریان این واقعه دو ژاندارم کشته شده بودند.

در ۲۳ فوریه مطبوعات ترکیه گفتند که این «حملهٔ راهزنانه» چیزی جدی‌تر از این بوده، اما وابستهٔ نظامی بریستانیا در قسطنطنیه هنوز برای گمان است که دولت ترکیه با توجه به منظوره‌های سیاسی و سیاست داخلی و برای جلب مخالفان یا از میان برداشتن ایشان، قضیه را «بزرگ» می‌کند! [۱]

در ۲۴ فوریه وزیر کشور ترکیه اعلام می‌کند که نقشهٔ کار این بوده که در اواخر مارس شورش همگانی براه بیفتد؛ عدهٔ هواداران شیخ سعید به ۷۰۰۰ تن افزایش می‌یابد، و در میان آنها عده‌ای سرباز فراری نیز به چشم می‌خورند.

برخی از روزنامه‌ها اظهار می‌کنند که بریستانیا ی کبیر شورشیان را یاری می‌کند. با این همه روزنامهٔ وطن معتقد است که ریشهٔ شورش در سوء ادارهٔ منطقه است.

در ۲۶ فوریه مطبوعات اعلام می‌کنند که تمام منطقه در دست شورشیان است، و جنبش اساساً سرشتی مذهبی دارد و هدفش این است که یکی از پسران سلطان عبدالحمید را بر تخت سلطنت بنشانند!

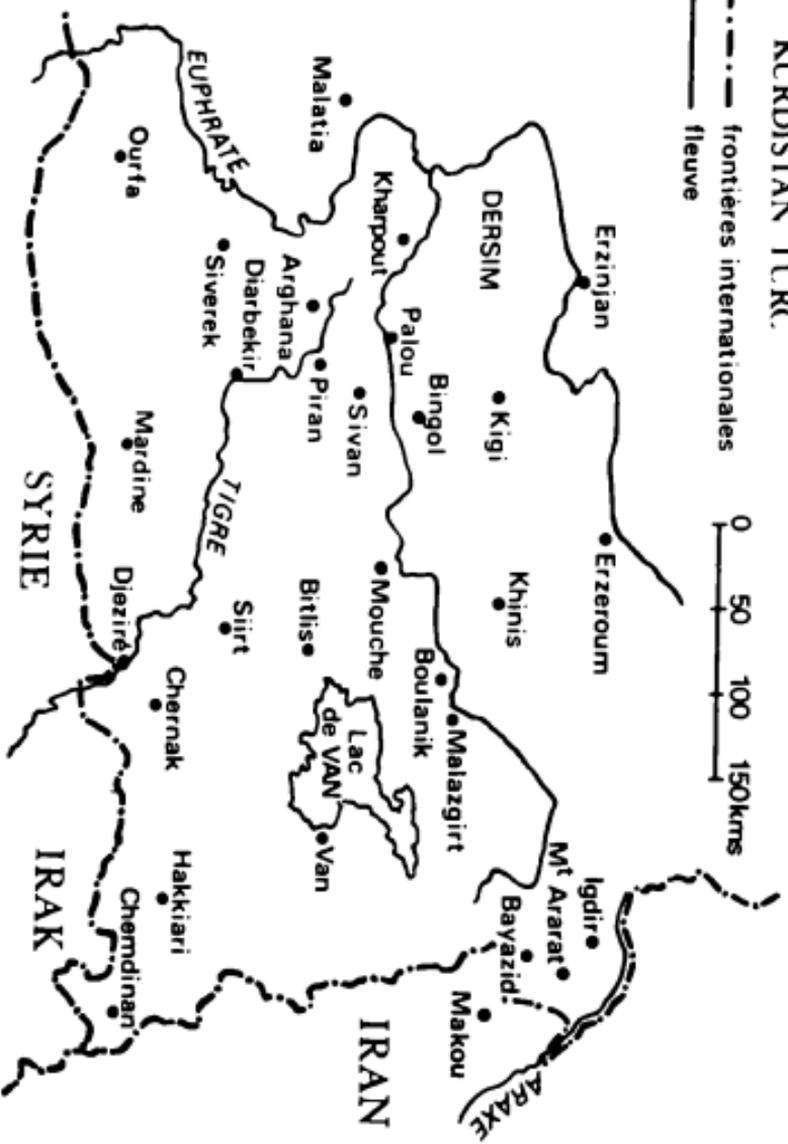
لذا هیچ روزنامه‌نگار یا دیپلماتی اروپایی نمی‌تواند در جریان شورش شیخ سعید و سه سال پس از آن به کردستان برود و در قبال گزارشهای یکسوگرایانهٔ منتشر در مطبوعات ترک شخصی ناچار باید به حدس و گمان متوسل شود... حتی امروز هم با وجود برخی مدارک و اسناد، بازسازی این وقایع بسیار دشوار است.

۲. شیخ سعید

و شگفت این که با این همه دربارهٔ این مردی که رژیم مصطفی کمال را لرزاند عملاً چیزی دانسته نیست.

KURDISTAN TURC

--- frontières internationales
— fleuve



سن او، قیافه و منظر او، همه بر ما ناشناخته اند! مقالاتی که مطبوعات ترک دربارهٔ محاکمه‌اش، که در دیار بکر انجام شد، منتشر کرده‌اند مطلقاً امکان این را به شخص نمی‌دهند که تصویر روشنی از شخصیت او در ذهن ببرد.

شیخ سعید که ترکها او را مردی روستایی و نیم مخیّط و مسخره معرفی می‌کنند جانشین پدر خود شیخ علی بود که از شیوخ نقشبندی منطقهٔ پالو^۳ بود، مردی بود «جالفاتاده و دین باور، و بسیار با حسن شهرت.» [۲]

داوری دربارهٔ انگیزه‌های وی نیز دشوار است: آیا شورش وی بیش از هر چیز شورش مذهبی علیه حکومت آنکارا بود که یک سال پیش از آن خلافت را ملغی کرده بود، یا اساساً شورش ملی بود؟

حتی وقوف بر نام کسانی که او را یاری و همراهی نمودند نیز امکان این را به شخص نمی‌دهد که پاسخی درست به این پرسش بدهد، زیرا هواداران مصطفی کمال از این شورش برای سرکوب کلیهٔ مخالفان استفاده کردند و تمام رهبران کرد را، خواه در جنبش مشارکت یا نداشتند، از بین بردند!

به همین جهت شخصیتهای ناسیونالیست کردی که در جنبشهای سال ۱۹۱۹ (مأموریت ماژور نوئل) مشارکت داشته بودند، یا خود به این علت که به عنوان رهبران جنبش ملی کرد نام و آوازه‌ای داشتند، همه بازداشت و اعدام شدند!

و بطور قطع معلوم نیست که اعضای قشر درس خواندهٔ کرد، کسانی چون دکتر فؤاد از دیاربکر، و توفیق بیگ، و کیل عدلیه، در واقع «دستیاران» شیخ سعید بوده باشند. و اما شیخ عبدالقادر، پسر شیخ عبیدالله، که قربانی توطئهٔ ای پلیسی شد. بیش و کم مسلم است که مطلقاً در این شورش مشارکت نداشته بود.

تنها دستیاران محرز و مسلم شیخ سعید دو تن بودند: خالد بیگ رئیس عشیرهٔ جبرانلی^۴ و سرهنگ سابق یکی از هنگهای حمیده، و سرهنگ نورس^۵.

۳. تدارک شورش

آغاز ماجرای غم انگیز شیخ سعید نوامبر سال ۱۹۲۴ است: در این هنگام وی بی این

که قصد خود را پنهان کند با حدود صد سوار به عزم دیدار از قبایل اطراف ازدیبار بکر می‌گذرد. این عمل از سوی رهبری مذهبی و بسیار ثروتمند که تا کنون هیچ گاه نشانی از خصومت نسبت به حکومت ابراز نکرده موجب شگفتی کسی نمی‌گردد. [۳]

به این ترتیب شیخ سعید بی اینکه سوءظنی برانگیزد در تمام منطقه دست به یک مبارزه تبلیغاتی زد، «تمام روستاهایی را که از آنها می‌گذشت به دنبال خود می‌کشید.» از کشاورزان کرد دعوت می‌کرد به جهاد علیه کفار آنکارا پیوستند، و به آنها اطمینان می‌داد که آسیب‌ناپذیر خواهند بود؛ در ضمن از آنها می‌خواست برای «خود مختاری»^۶ کردستان نیز بجنگند.

علت موفقیت مبارزه تبلیغاتی شیخ سعید بیش و کم روشن بود: دولت آنکارا در فاصلهٔ امضای معاهدهٔ لوزان و الفای خلافت دست به یک سلسله اقدامات ضد کرد زده بود — مدارس کردی را بسته بود، سخن گفتن به زبان کردی را ممنوع کرده بود، و رؤسای کرد را به تبعید فرستاده بود.

افزون بر این، وضع اقتصاد کشور فاجعه‌آمیز بود با تجدید سازمان اداری کشور «ولایت» های سابق منحل شده بودند و در رأس سنجاقهای سابق، که اکنون به استان بدل شده بودند، «والی» هایی جا گرفته بودند که بسی جبارتر از حکام سابق بودند. سرانجام، دولت ترکیه با سیاست «ترک کردن» منطقه و واگذاری املاک متعلق به ارامنهٔ تبعیدی یا قتل عام شده و حتی املاک کردهای فراری یا تبعیدیان زمان جنگ جهانی به کهنه‌سربازان ترک، روستاییان کرد را پاک از خود بیگانه کرده بود.

۴. «دست» انگلستان

شورش کردستان در زمانی روی می‌دهد که اعضای کمیسیون بین‌المللی تحقیق جامعه ملل برای تعیین آیندهٔ ولایت موصل و تحدید حدود عراق و ترکیه در موصل بسر می‌برند! برای مصطفی کمال شکی نیست که این شورش را انگلستان برانگیخته است!

«ترکیه در خطر است... انگلستان پشت سر کردهاست... و مدام علیه ترکیه از کردها استفاده می‌کند... عاملانش در منطقه رفت و آمد می‌کنند، قبایل را مسلح

می‌کنند و آنها را تحریک می‌کنند. انگلستان موصل و نفتش را می‌خواهد. کلید موصل و عراق در دست کرد: هاست.» [۴]

ناظران بی‌طرف نیز بر همزمانی این دو واقعه تأکید می‌کنند: «روزنامه‌های ترک انگلستان را متهم می‌کنند به این که به جنبش کمک می‌کند. گسریم که این اتهامی بیش نباشد، اما واقعاً به این بخت هم باید آفرین گفت که همیشه ناخوانده دوستان انگلیسی را مورد لطف قرار می‌دهد!» [۵]

اما در قسطنطنیه آلبر سارو^۷، سفیر فرانسه، تأکید می‌کند که دادگاهها «مدرک محرز و مسلمی را ارائه نکرده‌اند که دالّ بر مداخله انگلستان باشد.»

در حقیقت انگلیسیها در بدو امر از خود می‌پرسیدند نکنند این شورش توطئه‌ای از جانب دولت ترکیه باشد تا بخواند بدان وسیله واحدهای نظامی خود را در منطقه مرزی ولایت موصل متمرکز کند و سپس به بهانهٔ ممانعت از کمک کردهای منطقه دیار بکر به شورشیان، نیروهای خود را به منطقه بفرستد! [۶]

۵. نقش شورویها

بنا بر گفتهٔ انگلیسیها [۷] خالد بیگ جبرائلی با کنسول روس در اورمیہ تماس گرفته بوده و واکنش کنسول روس منفی بوده است... این گفته درست یا نادرست یک نکته را تأیید می‌کند: شورش شیخ سعید در منتهای بی‌توجهی قدرتهای غربی گسترش یافت و سرانجام درهم شکست، در حالی که اتحاد شوروی به شیوه‌ای بسیار رسمی — با زبان ایزوستیا^۸ — آن را شورشی از سوی نیروهای فتودال و ضد انقلابی کرد: خواند که آلت دست انگلیسیها شده بودند. [۸]

۶. برخورد اعیان و بزرگان شهرها

خیلی زود شاهد شکافی می‌شویم که بین شهر و روستا سر باز می‌کند: در دیار بکر شماری از اعیان و بزرگان به کمالیستها می‌پیوندند: پرنجی زاده^۹ صدقی، رئیس حزب مردم و سه تن از نمایندگان منطقه در مجلس آنکارا، یعنی پرنجی زاده فیضی بیگ، وزیر سابق کشور و مفتی زاده شرف، و زلفی زاده.

7. Albert Sarraut

8. Izvestia

9. pirindji Zade

کریس کوپر / ۱۰۵

اما حتی قبیلهٔ جمیل پاشازاد که بی گمان در جریان امر بود ظاهراً قاطبی قضیه نشد.

قاسم (برادر؟) ارشد که در ۱۹۱۹ منهدم به همدستی با دشمن شده بود برای رفع هرگونه شبهه‌ای عالم و آشکار به قسطنطنیه رفته بود.

و یکی از اعضای قبیله - محمد بیگ - حتی در سرکوب شورش نیز شرکت کرد و در رأس عده‌ای از جنگجویان روستای خود در کنار قه‌ای انتظامی به جنگ هواداران شیخ سعید رفت.

۷. آغاز شورش

دیری نمی‌گذرد شیخ سعید خود را در رأس نیرویی ۱۰۰۰۰ نفری متشکل از هوادارانی می‌یابد که از دل و جان آماده‌اند در راهش بکوشند. اما این نیرو اسلحه و تجهیزاتی ندارد، و بیشتر افراد جز شمشیر و نیزه سلاخی ندارند! نخستین برخوردها در نیمهٔ ماه فوریه روی می‌دهند.

متعاقب واقعه‌ای که در سیزدهم فوریه ۱۹۲۵ در پیران در برخورد با هواداران شیخ سعید روی می‌دهد فرمانده پادگان دیاربکر پنج گردان از واحدهای زبدهٔ پادگان را به مقابله با شورشیان می‌فرستد. از ۲۲ فوریه زخمیان به دیاربکر می‌رسند، و داستانهای اضطراب‌آوری را باز می‌گویند: کردها پنج گردان اعزامی را به تمام و کمال نابود کرده‌اند!

در بیست و چهارم فوریه با وخیم شدن وضع، مقامات ترک در دیاربکر و معمورة‌المنزیز (خرپوت) و اورفه اعلام حکومت نظامی می‌کنند و شماری از اشخاص سرشناس را بازداشت می‌کنند، که از آنجمله‌اند جمیل پاشازاد اکرم و دکتر فتواد.

۸. سقوط خرپوت (۲۶ فوریه ۱۹۲۵)

در ۲۶ فوریه پس از ورود هواداران شیخ سعید به خرپوت ارتباط آن شهر با دیاربکر قطع می‌شود... شهر به زودی تخلیه می‌شود؛ معلوم نیست آیا نیروهای دولتی را از این شهر رانده‌اند یا این نیروها خود داوطلبانه پس از تسلیم اسلحه و تجهیزاتشان شهر را رها کرده‌اند.

اما اکنون تمام منطقه واقع در شمال دیاربکر، با ارغنه^۱ و پالو و پیران و معموره العزیز (خر پوت) درست شورشیان است.

بنا بر گفته روزنامه دولتی جمهوریت واحدهای ارتش و ژاندارمری — که از مردم محل بوده اند — از خدمت گریخته و به شورشیان پیوسته اند. و محافل دولتی آنکارا اینک «به راستی دستخوش سراسیمگی و هراس اند.» [۹]

۹. محاصره دیاربکر (۴ - ۷ مارس ۱۹۲۵)

در دوم مارس نیروهای شیخ سعید چند ساعتی بیش با دیاربکر فاصله ندارند. مقامات ترک در ۲۷ فوریه مردم شهر را خلع سلاح کرده اند.

در چهارم مارس چون شهر در معرض محاصره واقع می شود فرمانده پادگان بیست قبضه توپ را بر باروی شهر مستقر می کند و مدارس و سربازخانه و بیمارستان را که بیرون از حصار شهر قرار دارند تخلیه می کند، و شکافهایی را که برای ورود به شهر در حصار تعبیه شده اند با وسایل موقت و دم دست سدود می کند.

حمله به شهر در نیمه شب هفتم مارس بر دروازه خر پوت صورت می گیرد. حمله پس زده می شود و کردها متحمل تلفات سنگین می شوند... اما در ساعت ۲ صبح در دروازه ماردین دست به حمله ای سنگین می زنند، و گروهی صد نفری از ایشان موفق می شوند پنهانی در شهر نفوذ کنند. این عده یک پاسگاه امدادی واقع در نزدیک حصار را اشغال می کنند و تمام افراد آن را می کشند.

و می روند که از پشت، خط دفاعی شهر را تصرف کنند، که خود ناگهان با یک واحد سوار ترک روبرو می شوند و در میان کوجه های شهر نابود می شوند... در ساعت ۳ صبح کردها کم کم آثار خستگی از خود بروز می دهند، و در سپیده دم عقب می نشینند...

پادگان دیاربکر که چند صد سرباز بیش ندارد در برابر تهاجم شش تا هشت هزار کرد مقاومت می کند. راست است سربازان در پناه حصاری استوار و نفوذناپذیر می جنگیدند — اما به هر حال مقاومت کردند!

این ناکامیابی برای شیخ سعید شکستی سخت بود: دیاربکر در حقیقت هدف

عمده او بود، و رسیدن قوای کمکی ترک مانع از اقدام به تهاجمی تازه بود. مقامات ترک (در هشتم مارس) اجساد مهاجمان کردی را که شب هنگام کشته بودند در کوجه‌ها به نمایش گذاشتند. تمام ساکنان دیاربکر در چهار دیواری شهر محبوس شدند و محلات کردنشین خانه به خانه تفتیش شدند. صدها کرد زازا^{۱۱} به اتهام همدستی با شورشیان بازداشت شدند. در واقع به خلاف شایعه‌ای که در آنکارا و قسطنطنیه منتشر شده بود این مردم شورشیان را در داخل شدن به شهر یاری نکرده بودند، اما این بهانه برای «بی‌زبان کردن عناصر مشکوک» مفید بود.

و طی تمام ساعات شب بعد صدای شلیک تیراندازی به کردهایی که از تفتیش می‌گریختند و در صدد فرار از شهر بودند، در دیاربکر پیچیده بود.

۱۰. گسترش شورش

شیخ سعید که در نزدیکی دیاربکر بود از ۱۰ مارس به این سومنوجه شمال و غرب منطقه می‌شود و سولیان^{۱۲} و هزرو^{۱۳} و ارغنه و چرمک^{۱۴} را تصرف می‌کند و عازم سیورک^{۱۵} می‌گردد.

پس از نیمه مارس، با گسترش دامنه شورش، تمام منطقه کردستان ترکیه واقع در غرب دریاچه وان به دست هواداران شیخ سعید می‌افتد.

شورشیان پس از دفع حمله مقابل ارتش ترکیه بینگول^{۱۶} و کیگی^{۱۷} را اشغال می‌کنند و در شرق تا ملازگرد به پیشروی خود ادامه می‌دهند و در شمال سیرت^{۱۸} بر شهر سیلوان^{۱۹} مسلط می‌شوند و ماردین را مورد حمله قرار می‌دهند!

در غرب، تا ملاطیه می‌روند - به ملاطیه هم حمله می‌کنند. [۱۰]

در این هنگام نگرانی دولت ترکیه چنان است که درصدد برمی‌آید به

«قدرت‌های اروپایی» به ویژه فرانسه «تقرب جوید»، و ظرف چند روز شماری از

مسائل معوقه را با فرانسه حل و فصل می‌کند! [۱۱]

۱۱. سازمان سرکوب

اما دولت ترکیه پس از این لحظات سراسیمگی و تشویش، خود را باز می‌یابد و

- | | | | |
|-------------|--------------|-----------|--------------|
| 11. Zaza | 12. Sullivan | 13. Hazro | 14. Tchernik |
| 15. Siverek | 16. Bingol | 17. Kigi | 18. Siirt |
| | | | 19. Silvan |

سرکوبی را تدارک می‌بیند که سخت بیرحمانه است.

برای رهبری عملیات علیه کردها کمال‌الدین پاشا که به اعتقاد وزارت جنگ انگلستان یکی از بهترین ژنرال‌های ترک است از سفارت برلن فراخوانده می‌شود. در آغاز مارس مقامات ترک از دولت فرانسه درخواست می‌کنند اجازه دهد برای انتقال بیست تا بیست و پنج هزار سرباز با وسایل و تجهیزات به رزمگاه، در روز چهار قطار سرباز با خط آهن بغداد به منطقه فرستند.

دولت ترکیه همچنین در پنجم مارس دو «دادگاه مستقل» ایجاد می‌کند: احکام اعدایی که دادگاه‌های آنکارا صادر می‌کنند باید به تأیید مجلس برسند، اما احکام این دادگاه‌هایی که در مناطق شورش برپا شده‌اند بی‌درنگ قابل اجرا است. مصطفی کمال پس از دعوت مجدد از عصمت پاشا^{۲۰} به نخست‌وزیری در نهم مارس، اینک نخست‌وزیری دارد که «آماده است سیاست سرکوبی را به‌مورد اجرا بگذارد که غازی^{۲۱} می‌خواهد.» [۱۳]

دستوری که به نیروهای سرکوب داده شده بسیار شدید است: «روستاهای واقع در مناطق شورش را با خاک یکسان کنند؛ به هیچ‌یک از شورشیان و خانواده‌هایشان امان ندهند؛ این درس چنان وحشتناک باشد که همه مردم کشور به یاد داشته باشند!» [۱۴]

اما عملیات بلافاصله آغاز نمی‌شود: ورود قوا از سوریه با خط آهن بغداد و تمرکزشان در ماردین یکچند وقت می‌گیرد. در ضمن دولت آنکارا باید با «مضیقه مالی» مقابله کند که سرانجام خطر آن از شورش کردها بیشتر می‌شود. [۱۵] دولت در ۲۰ مارس از مجلس درخواست می‌کند برای مقابله با شورش اعتباری به مبلغ ۱۰ میلیون لیره تصویب کند.

۱۲. عملیات نظامی علیه کردها

عملیات در پایان مارس ۱۹۲۵ آغاز می‌شود.

نیروهای دولتی برای جلوگیری از نفوذ شورشیان در مناطق شرق و قطع راه عقب‌نشینی آنها به عراق و ایران، ابتدا گرد آنها را فرومی‌گیرند.

کرس کوپرا/ ۱۰۹

کرده‌ها خیلی زود از تمام شهرهایی که اشغال کرده اندرانده می‌شوند، و در صدد برمی‌آیند در مناطق کوهستانی گنج مقاومت کنند. اما نیروهای کمکی که از اواسط مارس در دیار بکر متمرکز شده‌اند در هشتم آوریل برای پایان دادن به شورش وارد عمل می‌شوند... و جریان بالنسبه زود بر غلتک می‌افتد، زیرا در پنجم آوریل ۱۹۲۵ شیخ سعید در نزدیک گنج با سی تن از هواخواهانش از جمله شماری از شیوخ و آغاها، اسیر می‌شود. [۱۶]

بنابر پاره‌ای شایعات، در این جریان به شیخ سعید که برای سرش جایزه تعیین شده بود خیانت شد. [۱۷]

تمام افراد پنج گردانی را که در فوریه از دیار بکر اعزام شده و به اسارت درآمده بودند در اردوگاه شیخ سعید صحیح و سالم یافتند... «و همین خود نشان می‌دهد که شیخ سعید در جنگ توخش به خرج نداده است! شاید هم می‌خواسته با نشان دادن این رحم و اغماض، حمایت و یحتمل «وساطت» قدرتهای اروپایی را برای خود تأمین کند.» [۱۸] اینک عملیات نظامی به مفهوم واقع کلمه پایان پذیرفته اما سرکوب همچنان بر دوام است.

۱۳. سرکوب

اکنون سرکوب و فشاری که بر کردستان تحت اشغال ۳۰۰۰۰ سرباز ترک اعمال می‌شود سخت بیرحمانه است. در دیار بکر بیشتر زازاهایی را که پس از محاصره شهر از سوی نیروهای شیخ سعید بازداشت شده بودند در بیرون دیوارهای شهر به رگبار مسلسل بستند یا در میدان عمومی شهر به دار آویختند، «بی اینکه اندیشه ابراز موافقت یا مخالفت از ذهن کسی بگذرد. بی تفاوتی محکومان نیز کم از تماشاچیان نیست: در طی مقدمات وحشتناکی که برای اعدامشان انجام می‌شد و اغلب نیم ساعتی به طول می‌انجامید نه کسی از آنها تضرع کرده نه هم کسی را تهدید کرد.» [۱۹]

از پانزدهم آوریل به این سو چهارتن از سرشناسان کرد، از جمله یوسف ضیا، نماینده سابق مجلس، و سرهنگ پلید^{۲۲} را به دار آویختند. در هجدهم آوریل شیخ عبدالقادر که از حوالی قسطنطنیه تکان نخورده بود با ده دوازده تن از سرشناسان کرد

بازداشت شد. پایان کار بر شیخ عبیدالله غم انگیز است: وی که در سال ۱۹۱۳ از بیم متهم شدن به خیانت به کشور از رفتن به کردستان با مازور نوئل سر باز زده بود شش سال پس از آن قربانی توطئه‌ای پلیسی شد: در پایان سال ۱۹۲۴ یکی از همکاران شیخ با «تمپلی»^{۲۳} نامی که خود را مدیر امور شرق و وزارت خارجه انگلستان جا زده بود تماس برقرار کرد - اما این شخص در واقع مأمور پلیس ترکیه بود! شیخ با این شخص پیمان می‌بندد: «در راستای همان پیمانی که انگلستان با شریف مگه بسته است.» بر اساس شواهد و مدارک مستقن شیخ عبدالقادر قربانی لجاجت کورکورانه خود به «یاری جستن از انگلیسیها» شده بود، و به مرگ محکوم شد و به چوبه دار سپرده شد.

۱۴. دادرسی

در آنکارا و دیاربکر دادگاههای استقلال بی وقفه در کاراند.

در دیاربکر نخستین پرونده‌ای که مورد رسیدگی واقع می‌شود پرونده دکتر فؤاد است که «همیشه آماده نیکی کردن به اطرافیان است و آنقدر که ابله است خطرناک نیست!» [۲۰] دکتر فؤاد پس از محاکمه‌ای کوتاه به مرگ محکوم می‌شود. نفر بعدی اکرم جمیل پاشا زاد است. سپس نوبت به شیخ سعید می‌رسد. سطری چند از کيفر خواست دادستان نشان می‌دهد که شیخ سعید تنها یک متعصب مذهبی نبوده است:

«علل و ریشه‌های شورشی که اخیراً در استانهای شرقی مِهن لایزال ترک درگرفت عیناً همانهایی است که... بوسنه^{۲۴} و هرزه‌گوین^{۲۵} را منقلب نمود... آرمان و هدف و منظوری که موجب شورش کردها گشته همانهایی است که سوریه و فلسطین را به تباهی کشید... راهنمای برخی از شما غرور و خودبینی بود، برخی دیگر متأثر از آزمندیهای سیاسی بیگانگان بودید، اما همه یک نقطه مشترک دارند: می‌خواستید کردستانی مستقل ایجاد کنید. اینک بهای جنایات خود را بر چوبه دار خواهید پرداخت!» [۲۱]

23. Templey

۲۱. Bosnia یا Bosnie، منطقه‌ای در مرکز یوگسلاوی.

۲۵. Herzegovina، ناحیه‌ای در یوگسلاوی.

سرکوب قضایی شورش به زودی زود در داخل کشور صورت عملیات سیاسی گسترده ای را می‌یابد [۲۲] و علیه تمام هواداران بازگشت خلافت، و کمونیستها، و به ویژه «حزب ترقیخواه»^{۲۶} که به علت اعتبار و حیثیت و وجههٔ رؤسای آن رقیبی ترس آور بود، به کار می‌افتد. همدستی و همکاری حزب ترقیخواه با شورشیان هرگز به اثبات نرسیده، اما کردهای دباربکر و قسطنطنیه به این حزب که در برنامه اش وعدهٔ نوعی «عدم تحرک اداری» را می‌داد که پاسخگوی خواست رؤسای کرد بود، پیوسته بودند. چنانکه یکی از مقامات عالی‌رتبهٔ وزارت خارجهٔ انگلستان خاطر نشان می‌کند مصطفی کمال با استفاده از «شیوه‌های موسولینی از این پس کلیهٔ وسایل سرکوب تمام مخالفان و بستن زبان تمام خرده‌گیران را در اختیار دارد» [۲۳]

۱۵. پیامدهای شورش شیخ سعید

اگرچه دولت ترکیه در پایان آوریل ۱۹۲۵ شورش کردها را «پایان یافته» می‌داند لیکن شورش همچنان، اما به صورت پراکنده، ادامه دارد: کردها که رهبران خود را از دست داده و از هم پاشیده‌اند دست به عملیات ایذایی و چریکی می‌زنند. یک دیپلمات فرانسوی در پایان مه ۱۹۲۵ اظهار می‌کند که وضع در کردستان تغییری نکرده است: «کردها بر کوهستان مسلط اند!» و دولت ترکیه ناگزیر است باز از دولت فرانسه درخواست کند به وی اجازه دهد از طریق راه آهن بغداد نیروهای کمکی به رزمگاه بفرستد. انفرط در سیاست «جدایی دین از حکومت» که موجب سرکوب نکابای در اویش در مقام «کانونهای فساد و نادانی» است و نیز تبعید شیخ و رؤسای سنتی و اقداماتی که در سرکوب تودهٔ مردم انجام می‌گیرد موجب بروز یک رشته شورشهای بیش و کم موضعی می‌گردد، که از آن جمله است شورش حاجو^{۲۷} در منطقهٔ نصیبین، که در ماه مارس ۱۹۲۶ روی می‌دهد.

ورود پناهندگان به عراق

کردهای عراق ظاهراً هیچ توجهی به شورش شیخ سعید ندارند، تا این که در حوالی

سپتامبر ۱۹۲۵ شمار زیادی از پناهندگان کرد و مسیحی به مناطق زاخو و دھوک^{۲۸} می‌رسند.

انگلیسیها به ویژه از زیادی شمار پناهندگان مسیحی سخت تکان می‌خورند: ده دوازده هزار تن، که از روستاهای در گویانی^{۲۹} و شرناک^{۳۰} رانده شده‌اند. [۲۴] و اما شمار پناهندگان کرد نیز زیاد است، و انگلیسیها این مردم را در سه اردوگاه مختلف در زاخو و دھوک و برسوی^{۳۱}، نزدیک مرز، جای می‌دهند. در میان پناهندگان کرد عده‌ای از آغاها بودند که «از اجرای دستور ترکها به کشتار مسیحی‌ها سر باز زده بودند» و نیز شماری از افراد هنگ شصت و دوم ترک که از خدمت گریخته بودند، همچنین عده‌ای کشاورز کرد که از اردوگاههای کار اجباری (!) گریخته بودند، به علاوه شماری چادر نشین. [۲۵]

۱۷. از سرکوب تا انهدام نژادی

ورود شمار زیادی پناهنده مسیحی و کرد به عراق به زودی مشکلات فراوانی برای دستگاه اداری محل فراهم کرد.

در پایان نوامبر ۱۹۲۶ سر هنری دابز، کمیسر عالی بریتانیا در عراق، در مجلس ناهاری رسمی در آنکارا این مسأله را عنوان می‌کند، و اما در پاسخ با بهت و شگفتی از توفیق راشد بیگ وزیر امور خارجه ترکیه می‌شنود که ترکیه نه تنها کردهایی را که به عراق پناهنده شده‌اند دیگر نمی‌پذیرد بلکه «در نظر دارد کردها را از آناتولی براند، همانطور که یونانیها و ارمنیها را راند.» [۲۶]

چند هفته بعد وزیر امور خارجه ترکیه در دیداری با سفیر بریتانیای کبیر (کلرک)^{۳۲} به همین موضوع عطف می‌کند و «نشوری فلسفی - تاریخی» دولت ترکیه را با چنان وقاحتی عنوان می‌کند که دیپلمات بریتانیایی فکر می‌کند عرضی می‌شود! (بنابراین نشوری) دوران گروههای ملی، به عبارت دیگر دوران امپراتوریها، باز آمده است. اکنون دیگر استقلال مجزا برای ملل کوچک یک دو میلیونی (چون آلبانی) ممکن نیست. کردها هم ناگزیر محکوم به همین سرنوشت‌اند. اما اینها سطح فرهنگشان به اندازه‌ای پایین و ذهنشان چنان عقب مانده است که به سهولت نمی‌توانند

در جامعه ترکیه جذب شوند.

این مردم نیز مثل هندوهای آمریکا (کلرک می‌گوید شاید منظور آقای وزیر سرخپوستان آمریکا باشد!) از آنجا که در این تنازع بقا نمی‌توانند از لحاظ اقتصادی خود را با شرایط و اوضاع تطبیق دهند و با ترکهای بسیار پیشرفته‌ای که در مناطق کردنشین مستقر خواهند شد همگامی کنند ناگزیر محو خواهند شد.

«و تازه، امروز کمتر از ۵۰۰۰۰۰ کرد در ترکیه زندگی می‌کنند، و از این عده هم هر تعداد که بتوانند به ایران یا عراق مهاجرت می‌کنند و مابقی، صاف و ساده، در مقام عناصر ناسازگار با محیط از بین خواهند رفت.» [۲۷]

چند ماه بعد دولت ترکیه رسماً تصویب قانونی را اعلام کرد (قانون شماره ۱۰۹۷ مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۷) که به دولت اجازه می‌داد به «علل نظامی و اجتماعی» (!) در ولایات غربی ۱۴۰۰ تن را با خانواده‌هاشان و در ولایات شرقی تمام کسانی را که به «مجازاته‌های سنگین محکوم شده‌اند» منتقل کند.

دو سال پس از شورش شیخ سعید کار کردستان ترکیه به بن‌بست کامل کشیده است: «۳۰۰۰۰۰ سرباز ترک به زحمت نگرهبانی از منطقه‌ای را که از جنوب تا شرق دریایچه وان امتداد دارد کفایت می‌کنند؛ و این عده حتی درصدد برنمی‌آیند منطقه را از وجود دشمن پاک کنند، بس که منطقه سخت و ناهموار است.» [۲۸]

ترکها که از یکسره کردن کار کردها مأیوس شده‌اند درصدد جلب باری ایران برمی‌آیند، اما ایران تمایلی به این کار ندارد، زیرا کردهای او مشکلی برایش ایجاد نکرده‌اند و او به هیچ وجه نمی‌خواهد خود چنین مسأله‌ای را ایجاد کند! [۲۹]

فصل ۵. جمهوری آزارات (۱۹۲۷-۱۹۳۱)

۱. تأسیس «خوی بون»^۱ (استقلال)

چگونگی تأسیس کمیته «خوی بون» به درستی دانسته نیست.

بنابر گفته یکی از بنیادگذاران آن در کنگره‌ای که در بهار سال ۱۹۲۷ بر دامنه‌های کوه آزارات برگزار شد نمایندگان چهار سازمان ملی گرای کرد یعنی «تعالی کردستان»، «تشکیلات کردستان»، «ملیت کرد»، و «کمیته استقلال» تصمیم به انحلال خود گرفتند تا در سازمانی واحد، یعنی «کمیته خوی بون» متحد شوند. [۱]

اما به نظر می‌رسد این کنگره در شهر بحدون لبنان گرد آمده باشد، و این ادعا از این رو و موجه می‌نماید که کردستان ترکیه در این هنگام صحنه عملیات نظامی است.

[۲]

«خوی بون» را کمیته اجرایی رهبری می‌کند که مقر آن در حلب است. تا تابستان ۱۹۲۸ که طی آن توسط مقامات فرانسوی «پراکنده» می‌شود. در این کمیته اجرایی اعیان و بزرگان کرد مقیم قسطنطنیه، به ویژه افراد خانواده بدرخان، به چشم می‌خورند: ریاست کمیته با جلالت بدرخان یکی از پسران امین علی بدرخان است. سایر اعضای کمیته عبارت بودند از برادرانش کامران و ثریا بدرخان، ممدوح سلیم و

۱. Khoyboun: خوی = خود + بون = بودن. خود بودن: استقلال

شاهین بیگ؟

رهبران «خوی بون» که مصمم اند از ناکامی‌های سابق پندگیرند می‌خواهند به شیوه‌ای مبتنی بر احتیاط و اسلوب عمل کنند، تمام قبایل کرد را جلب جنبش کنند، عملیات خود را هماهنگ سازند، و جنگجویان کرد را با تسلیحات امروزی مجهز نمایند و آنها را متدرجاً با قواعد و اصول جنگ آشنا سازند.

این عده که یک نسل پیش از نظریه پردازان جنگهای چریکی آمریکای لاتین اصل «کانون انقلابی»^۲ را ابداع کردند، برآن می‌شوند «بر یکی از کوههای کردستان تحت اشغال ترکها مرکزی نظامی ایجاد کنند که در جنگی قطعی و سرنوشت‌ساز در مقام ساختلو و مرکز آموزش و پایگاه بکار رود» و این مرکز در اختیار «فرماندهی کل نیروهای متحد کرد باشد.»

رهبران «خوی بون» که مصمم اند تا «راندن آخرین سرباز ترک از مرزهای کردستان» به جنگ ادامه دهند تمام کوشش خود را برای اجتناب از برانگیختن ضدیت کشورهای همسایه بکار می‌برند و اعلام می‌کنند که «خواستار آنند بهترین روابط و مناسبات دوستانه را با دولت و ملت برادر ایران داشته باشند» - هر چند این مانع از این نخواهد بود که دولت ایران - راست‌ست تا حدی برخلاف میل خود - در سرکوب خیزش کرد به ترکها کمک کند.

و اما در پیوند با عراق و سوریه - خوی بون، تأکید می‌کند که «به حقوقی که به موجب مقررات قیمومت به کردهای این دو کشور داده شده خرسند است و خواستار حقوق سیاسی بیشتری از برای آنها نیست.» و این برای جلوگیری از برانگیختن خصومت بریتانیا و فرانسه نسبت به جنبش تدبیری خردمندانه است.

سرانجام، رهبران سازمان جدید «درصد» برمی‌آیند تمام سوء تفاهات موجود با ملت ارمنی را به طور قطع حل و فصل کنند» [۳]

در حقیقت بین خوی بون و حزب ناسیونالیست ارمنی داشناک^۱ پیوندهای نزدیکی موجود بود، هر چند این ادعا مورد تردید است که خوی بون به «درخواست»

۲. رهبران صدها خوی بون همارت بودند از: قادری جمیل پاشا، جلالت علی بدرخان بیگ، حسن آغا حاجو، احسان نوری پاشا، اکرم جمیل پاشا، ممدوح سلیم و عارف هاس. (کرد و کردستان، بخش مأخذ و منابع قفرد ۳۵).

و. پاپازیان^۵، عضو کمیته مرکزی داشناک تأسیس شده بود. چنانکه از گزارش انگلیسیها [۴] برمی آید پاپازیان خود در کنگره خوی بون مشارکتی نداشت. [۵] به هر حال ارمینها بخشی از اسلحه و مهمات شورشیان آزارات را از طریق نریر تأمین می کنند. از نحوه ارتباط بین کمیته خوی بون مستقر در حلب با گروههای رزمنده ای که در محل می جنگیدند اطلاعات روشن و مشخصی در دست نیست، زیرا کمیته که از جمله سایر وظایفش یکی هم انجام تبلیغات در اروپا بود می توانست به سهولت این گمان را در مردم پدید آورد که بر رزمندگان، که وی خود تنها رشته پیوندشان با جهان خارج بود، اختیار کامل دارد.

از ۱۹۲۵ به این سو شورش عملاً در کردستان ترکیه، به ویژه در منطقه بازید و آزارات، پایان پذیرفته بود. اما بنیادگذاران کمیته خوی بون بی میل نیستند بگویند جنبشی را ایجاد کرده اند که پیش از آنها در حقیقت وجود داشت، و به زودی پس از رفتن فرمانده کل قوا (احسان نوری) در شرایط و احوالی که به فرار شبیه است، اختیار خود را بر آن پاک از دست می دهند.

اما در این شکی نیست که کمیته خوی بون در خارج منطقه عملیات، بیشتر گروههای ناسیونالیست کُرز را به گرد هم می آورد و شاخه هایی در تمام جهان، حتی در ایالات متحد آمریکا، به ویژه در دیترویت^۶ دارد. [۶]

۲. رویاروییهای سال ۱۹۲۷

گزارشهای دیپلماتهای مقیم ایران و ترکیه حاکی از آنند که در طی سال ۱۹۲۷ تمام کردستان ترکیه در جوش و خروش است: در اطراف دیاربکر و موش^۷، خنس^۸ و بولانک^۹، شیوخ وحشی در منطقه برانگبخته اند! منطقه بتلیس و کوه آزارات نیز به همین سرنوشت دچارند.

یکی از تعرضهای اولیه ارتش ترکیه در سپتامبر ۱۹۲۷ از دره زیلان^{۱۰}، منتهی به شکستی فاجعه آمیز می گردد: کردها به یاری جنگجویان عشایری که از ایران آمده اند عقب نشینی این ارتش ترکیه را که مشتمل بر ۸۰۰۰ نفر است بدل به مصیبتی واقعی

5. V. Papazian

6. Detroit

7. Mouche

8. Khinis

9. Bulanik

10. Zilan

می‌کنند: چهار قبضه توپ و ۳۵ مسلسل به غنیمت می‌گیرند و ۱۴ افسر و صدها سرباز ترک را اسیر می‌کنند. [۷]

واحد‌های ترک پس از این شکست خونین به دیادین^{۱۱} عقب می‌نشینند، و دولت ترکیه این پیروزی کردها را به یاری قبایل کرد منطقهٔ ماکو منتسب می‌کند و اتمام حجتی به دولت ایران می‌کند و از او می‌خواهد مرز را ببندد و کردهای ترکیه را که به ایران پناه می‌برند خلع سلاح کند. [۸]

۳. موضع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

طی این جنگ‌هایی که در همسایگی دیوار به دیوار مرز جنوبی اتحاد جماهیر شوروی و در منطقه‌ای بسیار حساس در جریان آمد موضع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سخت مبهم می‌ماند.

اتحاد شوروی بر طبق دو پیمانی که در بهار سال ۱۹۲۱ با ایران و ترکیه بسته است نمی‌تواند از جنبش ملی مردم کردی که هدفش تجزیهٔ یکی از این دو کشور باشد حمایت کند.

اتحاد شوروی نیز مانند فرانسه، اما به دلایل و جهات متفاوت از او، پیش کشیدن فکر استقلال کردستان را توطئه شوم انگلستان می‌دانست.

و کاراخان^{۱۲}، معاون کمیسیار خارجهٔ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ژوئیهٔ ۱۹۲۷ پیمانی با ترکیه امضا کرد که علیه جنبش کرد بود: این پیمان در مسکو توسط زکی بیگ و با حضور سفیر سابق شوروی در ترکیه (آرالوف^{۱۳}) به امضا رسید. [۹]

پیمان اتحادی که بین کمیتهٔ خوی بون و رهبران حزب ناسیونالیست داشناک بسته شد قطعاً به تشدید خصومت شوروی با کردان مساعدت نمود.

در سال ۱۹۳۰، هنگامی که جنگ‌های بسیار سختی در اطراف آزارات در جریان بود، شورویها به فرونشاندن شورش ناسیونالیستی دیگری که از سوی ارمنیان: رگرفته بود مشغول بودند، و در حالی که کردهای شوروی و ارمنیان، شورشیان آزارات را یاری می‌کنند شورویها با ترکها همکاری نزدیک دارند: ارتش شوروی گذرگاههای طبیعی ارس را، که مرز بین دو کشور را تشکیل می‌دهد، با سیمهای خاردار و سگهای

11. Diadin

12. Karakhan

13. Araloff

پاسبان مراقبت می‌کنند، و در فواصل معین پاسگاههای دیدبانی بر پا می‌کنند و گشتیهای سوار مرتباً از خطوط مرزی بازدید می‌کنند... اما به رغم این چیزها مرز هرگز به تمام و کمال بسته نمی‌ماند. [۱۰]

در آخر ژوئیه ۱۹۳۰، پیش از تهاجم ترکها به «باروی» آرارات، واحدی از سوارنظام شوروی مشتمل بر پانصد سوار به روستای دوه‌لو واقع در نزدیک ارس می‌رسد؛ دو روز در این روستا می‌ماند، سپس یکی از شبها «ناپدید می‌شود»... روستاییان دوه‌لو یقین دارند که شب هنگام از ارس گشته‌اند تا در کنار نیروهای منظم ترکیه در جنگ علیه کردها مشارکت کنند. [۱۱]

هر چند دخالت مستقیم شورویها در سرکوب خیزش آرارات هرگز به ثبوت نخواهد رسید اما موضع دولت اتحاد شوروی جای ابهام نیست. «در پس جنگهایی که بر کوه آرارات رخ می‌دهند باز باید دست امپریالیسم جهانی را دید که می‌خواهد پرده‌ای آهنین بر گرد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بکشد!» [۱۲]

تهاجم دومی که ترکها در آغاز نوامبر ۱۹۳۰ علیه رزمندگان آرارات بدان اقدام می‌کنند از تهاجم نخست موفق‌تر نیست، و نیروهای ترک به زودی ناگزیر می‌شوند برای گذراندن زمستان در پاییز مستقر شوند.

و برای نخستین بار از احسان نوری، فرمانده جدید یا «مشاور نظامی» کردها نام برده می‌شود.

در همین هنگام کردهای منطقه بتلیس قیام می‌کنند و تا حومه شهر پیش می‌آیند.

۴. احسان نوری و خیزش آرارات

احسان نوری که بتلیسی و سرگرد سابق ارتش ترکیه است بنا بر قول مورخان کرد در ۱۹۲۵ شورشی را در کوههای بوتان، در بیت‌الشهاب، به راه انداخته و سپس با چند صد تن از جنگجویانش به کوههای آرارات پناه برده بود.

در سال ۱۹۲۷ به عنوان «نماینده انقلابیون آگره‌دلخ»^{۱۱} (آرارات) در کنگره خوی بون شرکت می‌کند. چون از سوی کنگره مأموریت می‌یابد «مرکز مقاومتی» ایجاد

کند طبقاً آزارات را برای این منظور برمی‌گزینند و سال ۱۹۲۷ را صرف «به گردهم آوردن تمام میهن پرستانی می‌کند که در کوهستانها پراکنده‌اند.»
در سال ۱۹۲۸ احسان نوری «در رأس چند هزار مرد جنگی مجهز و آموزش دیده و منضبط است.» و دستگاهی اداری به ریاست ابراهیم پاشا حسکی، از مردم تلو، معروف به حسکی تلو^{۱۵}، تأسیس می‌شود و پرچم کردستان برافراشته می‌شود.
جمهوری کوچک کرد آزارات تولد می‌یابد. [۱۴]

۵. آزارات

برای تأسیس «کانون» جنگهای چریکی در جهان کمتر جایی را به مناسبت و خوبی آزارات (آگره داغ) می‌توان یافت.

آزارات، با دو قلعه خود، یعنی آزارات کوچک و بزرگ، و بریدگیهای بارویی طبیعی به وسعت ۹۶۰ کیلومتر مربع را تشکیل می‌دهد! این دو قلعه آزارات که به خط مستقیم ۱۲ کیلومتر از یکدیگر فاصله دارند به ترتیب ۳۳۹۶ و ۵۱۵۷ متر از سطح دریا ارتفاع دارند و در گردنه سردار بولاک^{۱۶}، به ارتفاع ۲۴۴۵ متر، به یکدیگر می‌پیوندند.

در این تاریخ مرز ترکیه و ایران از کوه آزارات می‌گذشت، و قلعه و دامنه شرقی آزارات کوچک جزو خاک ایران بود، و همین خود مانع از آزادی عمل ترکها در اقدام به محاصره شورشیان بود.

آزارات آتشفشانی است خاموش و با شیب ۴۵ درجه خود در گردنه سردار بولاک، جایی است بسیار ناپذیرا.

آزارات بزرگ نیز ناهموار و بریده بریده و پوشیده از گدازه آتشفشانی و پرازپیچ و خم و اشکفت است، که بزرگترین آنها که بر دامنه خاوری کوه و مشرف بر روسیه واقع است می‌تواند ۳۰۰۰ تن را با خانواده‌ها و احشامشان در خود پناه دهد. [۱۵]

پیشتر، یعنی در جنگ جهانی اول، کردهای جلالی در آزارات بزرگ پناه جسته و توانسته بودند در قبال تمام کوششهای روسها و ارمنیها به راندنشان از محل، مقاومت کنند: این مردم که به مدت سه سال در ۱۵۰ کیلومتری پشت جبهه منفرد شده

بودند نتوانستند تا پیشروی ارتشهای عثمانی در ۱۹۱۸ در میان سرزمینهای متصرفی روسیه همچنان مقاومت کنند. [۱۶]

۶. مذاکرات سال ۱۹۲۸

در سال ۱۹۲۸ دولت ترکیه بر آن می‌شود با شورشیان کرد وارد گفت‌وگو شود، و به این منظور و برای ایجاد جو «تفاهم» پاره‌ای اقدامات به عمل می‌آورد: تبعدها را متوقف می‌کند، قانون «تعلیق مجازات اعدام» را از تصویب می‌گذراند (و کردهایی را که ظرف سه ماه به خانه‌های خود بازگردند مورد عفو قرار می‌دهد)، به تبعیدیان اجازه بازگشت می‌دهد، و زندانیان را آزاد می‌کند.

اما زبان کردی همچنان ممنوع است.

دولت ترکیه ثریایگ والی بایزید را مأمور گفت‌وگو با شورشیان می‌کند. والی در نامه‌ای بلندبالا به حاکمی نللوآغا وی را از شورش علیه دولت ترکیه برحذر می‌دارد، و چنین عملی را «نامعقول و ابله‌ی می‌داند!»، «دولت ترکیه دولتی است شصده ساله. در میان شما کسانی که کتاب خوانده‌اند این را می‌دانند. طی این مدت هزاران تن بر دولت شوریده‌اند... نتیجه چه بوده؟ — هیچ، دولت همچنان آقا و ارباب مملکت مانده است.» و از او دعوت می‌کند از این فرمان عفو استفاده کند.

والی بایزید کلمه‌ای چند نیز در پیوند با احسان نوری بر این نامه می‌افزاید: «شنیده‌ام افسری هم در میان شما است. من به عنوان یک همقطار به حال این افسر تأسف می‌خورم. من نمی‌دانم که او چه جرم و جنایتی مرتکب شده است.» اما این توسل جستن به حس همبستگی با مردی که هم‌فرهنگ یا خود هم‌طبقه او است بی‌فایده و بی‌نتیجه می‌ماند، و پاسخ حاکمی نللوآغا و غرورآزمیز است:

«اگر به راستی عفو در کار است، این عفو باید همگانی و موقوف با قوانین عصر تمدن ما باشد. اگر با این عفو می‌خواهند اشخاص وحشی را گول بزنند، این بحث دیگری است. شما نباید با اشخاصی چون ما به این نحو خطاب کنید، زیرا ما به اندازه کافی تجربه داریم، و دنیا را دیده‌ایم.

«انسان وحشی دیگر در هیچ جا وجود ندارد. رهبران عالی دولت ترکیه باید این

حقیقت را بپذیرند.»

سپس می‌افزاید: «اگر به راستی عفو در کار است پس چرا بیگها و زنها و بچه‌های ما، که مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند و دو سال است که در تبعید انواع و اقسام سختیها و محرومیتها را تحمل کرده‌اند به کانون خانوادگی خود بازنگشته‌اند؟ تا تبعیدیان به کانون خانواده‌ها بازنگشته‌اند سخن از بازگشت ما نمی‌تواند در میان باشد.» [۱۷]

در همین ایام یکی از اعیان بایزید نامه‌ای به یکی دیگر از شورشیان آزارات به نام نعمان افندی می‌نویسد: نعمان افندی مأمور سابق دستگاه دولت بوده و پس از تبعید موفق شده از تبعیدگاه بگریزد و پس از ۴۷ روز راه پیمایی خود را به آزارات برساند! شخص مزبور در این نامه می‌نویسد همیشه از خود می‌پرسد چگونه او می‌تواند در میان «یک مشت مردم جاهل» زندگی کند، و به او پیشنهاد می‌کند از این فرمان عفو استفاده کند، و می‌گوید شغلی به او خواهند داد در سطح شغل سابقش، و در هر جای کشور که بخواهد.

پاسخ نعمان هم تند است:

«پس از دیدن آنچه که دیدم و تحمّل آنچه که کشیدم، و تمام این چیزها بی این که خطایی کرده یا گناهی مرتکب شده باشم، بی محاکمه، و صرفاً به هوس دولت... آری، پس از این همه آمدن و اظهار اطاعت کردن و پذیرفتن «عفو» عملی ابلهانه و بی‌وجه خواهد بود.

«اکنون که وطنم ویران شده، و دستخوش نهب و غارت شده است زندگی کردن در این جا یا هرجای دیگر برایم علی‌التّویه است.» [۱۸]

دولت ترکیه پس از کوششهای مختلفی که برای متقاعد کردن شورشیان آزارات به استفاده از فرمان عفو به عمل آورد، در سپتامبر ۱۹۲۸ هیأت مهمی را برای گفت‌وگویی مستقیم با احسان نوری به بایزید فرستاد. این هیأت مرکب بود از دو تن از نمایندگان آنکارا، والی قره‌کلیسا و فرمانده هنگ بیست و نهم و قائم‌مقام دیادین و بایزید.

این دیدار در نیمهٔ سپتامبر ۱۹۲۸ در شیخلی کوپرو^{۱۷}، در سی کیلومتری بایزید و واقع بر دامنهٔ خاوری آزارات روی داد.

هیئت نمایندگی ترک به احسان نوری که با شصت سوار به دیدارگاه آمده است پیشنهاد عفو تمام همراهان و یاران او را می‌کند، مشروط بر این که اظهار اطاعت کند و اسلحه خود را تحویل دهند.

افزون بر این، ترکها به فرمانده نظامی «جمهوری کرد» آزارات درجه ژنرالی و حقوق کلان و وابستگی نظامی در هر کشور اروپایی که وی بخواهد پیشنهاد می‌کند. دیگر سخنی از خواستها و حقوق ملی مردم کرد در میان نیست، و احسان نوری پیشنهادهای دولت را رد می‌کند. این، به معنی گسست روابط است.

۷. آغاز جنگها

از آغاز آب شدن برفها، یعنی از اواسط مارس ۱۹۲۹، ترکها دست به تمرکز دوسپاه (۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰) در ایگدر^{۱۸} و بایزید می‌زنند، با حدود سی هواپیما. فرماندهی این نیروها با صالح پاشا است. همزمان با این اقدامات، مقامات ترک به ویژه در ارز-روم اقدام به بازداشت‌های متعدد می‌کنند. در ارزروم ۹۰ تن را بازداشت می‌کنند. که یکی از آنها صلاح الدین پسر شیخ سعید است (که هنگام بازداشت بیست و یک سال ندارد) و محکوم به پانزده سال حبس با اعمال شاقه می‌شود، لیکن مشمول «عفو» واقع می‌شود و مدت زندانش به ۱۲ سال و نیم کاهش می‌یابد!

عملیات اصلی در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۰ با حمله بر «پاسگاههای مرزی» (!) جمهوری کرد آزارات آغاز می‌شود... و طی نیمه دوم ژوئن ترکها با نیروهای کرد مستقر در آزارات رودرو قرار می‌گیرند.

۸. حمله متقابل کردها (نیمه نخست ژوئیه ۱۹۳۰)

اما کردها خیلی زود دست به عملیاتی بسیار وسیع می‌زنند. احسان نوری و ابراهیم بیگ، رئیس کردهای جلالی و محمود بیگ که سرگرد سابق ارتش عثمانی است، با کمک قبایل کردی که در دوسوی مرز ایران و ترکیه زندگی می‌کنند علیه عقبه واحدهای ارتش ترکیه دست به تعرض می‌زنند و در عین حال

می‌کوشند رابطه آنها را با یکدیگر قطع کنند و به یاری مردم محل و با گذشتن از جنوب و شمال دریاچه وان بر دیار بکر بتازند.

بدینسان چندی نمی‌گذرد که جبهه‌ای به طول ۱۵۰ کیلومتر در وجود می‌آید که در شمال از آزارات ناخوشاب در شرق وان امتداد دارد.

از ۵ تا ۹ ژوئیه ۱۹۳۰ نیروهای ترک و کرد در نبردی که در دشت زیلان، در شمال ارجیس^{۱۹}، در جریان است درگیر می‌شوند.

کردها با مقاومتی شدید روبرو می‌شوند، و سرانجام از ترکها که از حیث شمار نفرت دو تا سه بار بر آنها فزونی دارند و از حیث اسلحه و تجهیزات نیز برتریشان فوق العاده است شکست می‌خورند. [۱۹]

بخشی از نیروهای کرد در شمال وان از مابقی قوا جدا می‌شوند و بقیه به ایران و آزارات روی می‌آورند. تلفات کردها به ۹۰۰ کشته و ۲۴۰۰ زخمی و ۳۶۰ مفقود بالغ می‌گردد، در حالی که تلفات ترکها از این به مراتب سنگین تر است: ۲۸۰۰ کشته، ۴۰۰۰ زخمی و ۱۷۰۰ اسیر. [۲۰]

کردها ادعا می‌کنند، که ۲۴ توپ و ۶۰ مسلسل و ۶۰۰۰۰ تیر فشنگ به غنیمت گرفته و ۱۲ هواپیما را سرنگون کرده‌اند! این ارقام بدون شک مبالغه آمیزند، اما شورش کردها برخلاف ادعای مطبوعات ترکیه با شکست فاصله بسیار دارد.

در این هنگام است که یک زن انگلیسی به نام روزیتا فاربز^{۲۰} گزارش یگانه‌ای از شورش آزارات به دست می‌دهد: این زن پس از این که به عبث کوشید به ارمنستان شوروی برود سرانجام به کردستان رفت و پازده روز با شورشیان کردماند، و در این ضمن از یکی از هواپیماهایی که سرنگون کرده بودند عکس گرفت و یکی از دو آتشباری را که به غنیمت گرفته بودند دید.

روزیتا فاربز نیز پاره‌ای از کمکهای ایران را به جنبش کرد تأیید می‌کند، و نقل می‌کند که چگونه «کردها که نمی‌دانستند از توپهایی که به غنیمت گرفته بودند استفاده کنند از ظفرالدوله، فرمانده نیروهای ایران در آذربایجان (و دشمن دیرین سکو) خواستند توپچانی برایشان بفرستد.

«معلوم نیست آیا او (ظفرالدوله) نخواست یا ایرانیها ترسیدند... اما سرانجام ظفرالدوله چند ارمنی را به این منظور فرستاد، که سخت وحشتزده بودند و می‌ترسیدند اگر تیراندازی کنند ترکها آنها را بکشند و اگر تیراندازی نکنند کردها قصد جانشان را بکنند، و به او التماس می‌کردند که آنها را با خود به ایران باز برد.» [۲۱]

همین روزیسا فاربز می‌افزاید: «کردها ظاهراً جنگ را نوعی سرگرمی می‌پنداشتند، و هر زنی را می‌دید انگار کودکی بر پشت و تنگی در دست داشت.» [۲۲]

۹. کشمکش ترکیه و ایران

ترکها که مصمم اند کار کردها را بکسر کنند به مانع بزرگی برمی‌خورند: مرز ترکیه و ایران، به قسمی که در تحدید حدود سال ۱۹۱۴ معین شده بود از آزارات کوچک می‌گذشت.

به این ترتیب نیروهای ترکیه قادر به محاصره کردهایی که در آزارات پناه جسته بودند نبودند، و شورشیان هر آن می‌توانستند به ایران بروند و از ایران کمک بگیرند.

به این ترتیب موفقیت نهایی تعرض ترکها بستگی به ایرانیها داشت، که با ۸۰۰ سرباز از مرز مراقبت می‌کردند، و این عده به هیچ وجه تکافوی این منظور را نمی‌کرد.

از سوی دیگر دولت ایران که موفق شده بود از شکست سسکوبه این سو آرامشی در کردستان ایران پدید آورد نمی‌خواست نتایج و آثار این سیاست را با توسل به نیروی نظامی علیه شورشیان آزارات به خطر افکند که بسیاری از آنها خود وابسته به قبایل ساکن ایران بودند.

سرانجام، ایرانیها به رغم پیمانهای که با ترکیه دارند خصومتی نسبت به استقلال کردهای عثمانی ابراز نمی‌کنند... تنها قیدی که قایل شده‌اند این است که ارمنیهای رابط بین سازمانهای ارمنی و مقاومت کرد از ارمنه تبعه ایران نباشند، و مانع از این می‌گردند که ملیون ارمنی تبریز زیاد به مرز نزدیک شوند، یا در ما کومستقر گردند. [۲۳] و در تمام مدتی که شورش بر دوام است دولت ایران تماس خود را با آن حفظ می‌کند و در ۱۹۳۰ فرستادگان متعددی به آزارات می‌فرستد. [۲۴]

دو دولت ترکیه و ایران یک رشته یادداشت تند و تلخ مبادله می‌کنند، و در اوت ۱۹۳۰ در تهران با نگرانی امکان جنگ با ترکیه مطرح می‌شود، نگرانی از این رو که ایران اکنون به هیچ روی برای چنین برخوردی آماده‌گی ندارد. [۲۵]

ترکها عجله دارند هر چه زودتر کار را یکسره کنند، و در پایان ژوئیه و آغاز اوت حتی بیم دارند از این که شورش دامنه و وسعت نگران کننده‌تری بیابد.

۱۰. مداخله شیخ احمد بارزان

در عراق شیخ احمد بارزان در حوالی ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۰ صد یا دویست جنگجورا به کمک کردن منطقه همجواری خود (اورامار)^{۲۱} در قلمرو ترکیه می‌فرستد.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۰ دولت ترکیه رسماً نزد سفیر بریتانیا از این بابت گله می‌کند. چند روز بعد، یعنی حوالی ۸ اوت، شیخ احمد دومین گروه از جنگجویان خود را به کردستان ترکیه می‌فرستد، و این عده بلافاصله با نیروهای ترک برخورد می‌کنند... اما اعزام نیروهای کمکی ترکیه به جنوب مانع از گسترش جنبش می‌شود.

اما مشارکت شیخ احمد در شورش کردهای ترکیه به همین جا پایان نمی‌پذیرد: پس از شکست جنبش در ۱۹۳۰، وی شماری از کردان ترکیه را که از سرکوب ترکان گریخته‌اند در قلمرو خود می‌پذیرد، و این عده از این «پناهگاه» به عملیات ایدایی علیه نیروهای ترک ادامه می‌دهند.

و در پایان سپتامبر ۱۹۳۰ نوری پاشا^{۲۲} خود را با درخواست ترکیه مواجه می‌یابد، که از او می‌خواهد اجازه دهد نیروهای ترکیه برای یکسره کردن کار کردهایی که به شیخ احمد پناه برده‌اند وارد خاک عراق شوند. دولت عراق این «حق تعقیب» را نمی‌پذیرد، اما کمک شیخ احمد بارزان به کردهای ترکیه علت مستقیم عملیاتی است که چندی بعد، یعنی در سپتامبر ۱۹۳۱، علیه وی آغاز می‌شود.

۱۱. شورش حاجو^{۲۳}

در سوریه یکی از رهبران کرد محلّ به نام حاجو به یاری کمیته خوی بون با گروهی چند

21. Oramar

۲۲. نوری سیدپاشا نخست وزیر وقت عراق.

23. Hadjo

ده نفری از مرز می‌گذرد و در پنجم اوت ۱۹۳۰ روستای کوچکی را در منطقه نصیبین اشغال می‌کند، و در آنجا اعلامیه‌ای در حمایت از استقلال کرد منتشر می‌کند و از همه کردان می‌خواهد برای کمک به هموطنان خود که در آزارات می‌جنگند بپا خیزند. در همان هنگام شورشهایی موضعی در جوله‌میرگ^{۲۱} (۷ اوت) و نزدیکی سیرت (۶ اوت) و لسه^{۲۵} (پایان اوت) و از همه مهمتر در دیار بکر روی می‌دهد.

۱۲. سقوط جمهوری آزارات (سپتامبر ۱۹۳۰)

دولت ترکیه از نیمه اوت برآن شده بود که دیگر اعتنایی به خواست و تمایل دولت ایران نکند، و به ژنرال صالح پاشا فرمان داد به کردهایی که در آزارات موضع گرفته بودند حمله برد.

واحدهای ارتش ترکیه برای اشغال مواضع حساس واقع در جناح خاوری آزارات و قطع خط عقب‌نشینی شورشیان از مرز می‌گذرند. [۲۶] روز هفتم سپتامبر ۱۹۳۰ صالح پاشا فرمان حمله نهایی را از شمال آزارات صادر می‌کند.

در دهم سپتامبر صالح پاشا «پیوندگاه» بین دو آزارات (یعنی گردنه سردار بولاک) را اشغال می‌کند. این، به منزله پایان کار است... کردها که از سوی ترکها تعقیب می‌شوند به سوی جنوب می‌گریزند. واحسان نوری «فرمانده کل قوا»، به ایران پناهنده می‌شود، و تا هنگام مرگش که در نیمه آوریل ۱۹۷۶ روی داد در تهران زیست.

اما در واقع هیچ چیز پایان پذیرفته است.

اما ترکها روایت دروغینی از وقایع به دست می‌دهند و مورخان کرد درصد نیستند پاره‌ای از وقایع ناخوشایند این دوره را روشن کنند: اینها بخصوص از این موضوع می‌گذرند که احسان نوری برای پناهنده شدن به ایران دقیقاً در چه تاریخی تصمیم به ترک فرارگاه فرماندهی خود گرفت، در حالی که رفتش به ایران به فرارشیه است.

جنگ در تمام طول سال ۱۹۳۱ در مناطق مرزی ایران و آزارات ادامه دارد و

بنابر پاره‌ای اطلاعات به نظر می‌رسد که احسان نوری «در لحظه بسیار حساس» در پاییز سال ۱۹۳۰ از مرکه گریخته است.

کمیته خوی بون، که عمل فرمانده منصوب او موجبات سرافکندگیش را فراهم کرده دیگر درصدد برنسی‌آید کس دیگری را به عنوان فرمانده بر کسانی که همچنان در محل می‌جنگند تحمیل کند، و همانهایی را که انتخاب شده‌اند تأیید می‌کند! [۲۷] ترانزنامهٔ جمهوری کرد آرارات بسیار غم‌انگیز است: کردها متحمل دو شکست عمده شده‌اند (زیلان و آرارات)، بیشتر کادرها و دژ آرارات را از دست داده‌اند، و تسلیحات و مهماتی که طی سالها تدارک دیده‌اند سخت آسیب دیده یا پاک نابود شده‌اند.

به رغم نبود اطلاعات تفصیلی در مورد نحوهٔ عملیات، می‌توان گفت که کردها با اقدام به جنگ منظم، به عوض جنگ چریکی در تمام کردستان، مرتکب خطایی بزرگ شده‌اند.

تاریخ تکرار نمی‌شود، اما شخص بی‌اختیار به یاد وقایع بسیار مشابهی می‌افتد که حدود نیم قرن بعد در عراق روی می‌دهد.

۱۳. کشیده شدن جنگ به ایران (بهار ۱۹۳۱)

دولت ایران سانسور بسیار سختی بر وقایعی که در مناطق مرزی می‌گذشت اعمال کرد، اما به زودی روشن شد که وضع چندان روبه‌راه نیست.

از نیمهٔ مارس ۱۹۳۱، متعاقب حملهٔ کردها به منطقهٔ ماکو، فرمانده نظامی تبریز نیروهای کمکی مهمتی به فرماندهی یک ژنرال به منطقه می‌فرستد، و دیپلماتهای مقیم تهران منتظر آب شدن برفها هستند تا عملیات از سر گرفته شود. دولت ایران خواه ناخواه سیاست خود را با سیاست ترکیه همسوی کند، و کردهای جلالی مقیم منطقهٔ واقع بین آرارات و مرز شوروی را دستجمعی کوچ می‌دهد.

در آغاز آوریل ۱۹۳۱ مسافری به «ستونی به طول ده کیلومتر از کردان تبعیدی شمال برمی‌خورد... زنان و کودکان، که عملاً مردی در میانشان نیست. با توجه به زیادی شمار ارابه‌ها و دامها، تخمین دقیق تبعیدشدگان دشوار است، اما باید حدود ۵۰۰۰ نفر باشند.» [۲۸]

خالد آغا، یکی از رؤسای جلالی، از تخلیه روستای خود سر باز می‌زند و با افراد خود به ترکیه پناه می‌برد. در همین هنگام مسافر دیگری که از منطقه بائزید و ایگدر می‌گذرد «تمام منطقه را پر از سرباز ترک» می‌بیند و از سمت آزارات سر و صدا و غوغای جنگ را می‌شنود: صدای رگبار مسلسل و گلوله توب.

از سوی دیگر بعدها معلوم می‌شود که ترکها بیش از ده کیلومتر در خاک ایران پیش آمده‌اند، و دربارهٔ معاوضه آزارات کوچک در ازاء بخشی از منطقه قطور با مقامات ایرانی مشغول مذاکره‌اند.

۱۴. نیروهای موجود در منطقه

شمار نیروهایی که دولت ایران در سال ۱۹۳۱ در منطقه دارد بر حدود ۳۸۰۰ سرباز و ۲۰۰۰ سرباز خدمت منقضي فراخوانده شده به خدمت و ۱۲۰۰ کرد «دولتخواه» بالغ می‌گردد. نیروی هوایی ایران مشتمل بر سه (!) هواپیما است که در مأموریت‌های شناسایی از آنها استفاده می‌شود.

نیروی کردها مشتمل بر هسته‌ای ششصد هفتصد نفری از قبایل جلالی و حیدرانلو است، به اضافه ۳۰۰ تن از کردهای منطقه آزارات که به این عده پیوسته‌اند و مجهز به تفنگهای جدید و سلاحهای خودکار هستند که با هر خشاب ۲۵ تیر درمی‌کنند.

فرمانده‌شان شخصی است به نام فرزند^{۲۶}، که کمیتهٔ خوی بون او را تأیید می‌کند، و رئیس ستادشان یکی از پسران ابراهیم آغا جلالی، معروف به «برو» [۲۹] است.

ارمنیهای داشناک از تهاطات و تدارکاتشان را همچنان مانند سال ۱۹۳۰ تأمین می‌کنند.

۱۵. نخستین مرحلهٔ عملیات ایرانیها (مه—ژوئن ۱۹۳۱)

نیروهای ایران از نیمهٔ ماه مه سال ۱۹۳۱ به منظور جلوگیری از کوششهای اسماعیل آغا جلالی در اقدام به گردآوری شورشیان آزارات، علیه قره‌عینسی دست به تعرض

می‌زنند: اسماعیل آغا چون از پیشروی ایرانیان آگاه می‌شود با افرادش به ترکیه پناه می‌برد، و ایرانیها منطقه تخلیه شده را اشغال می‌کنند.

حوالی ۱۹ مه ۱۹۳۱ کردهای جلالی به یاری رزمندگان کردی که از ترکیه آمده‌اند به اردوگاه ایرانیها شبخون می‌زنند.

بنا بر اعتراف کرم‌خان سیاح، رئیس کمیسیون امنیت مرزی (مرز ایران و ترکیه) این شبخون برای ارتش ایران «مصبیتی» است: در این شبخون ۱۲۴ سرباز ایرانی کشته و ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن زخمی شده‌اند. آقا به گفته منابع دیپلماتیک بریتانیا شمار تلفات سه برابر این رقم است.

تلفات کردها ناچیز است: تنها ۷ کشته در رزمگاه از آنها یافت می‌شود (کردها کشتگانشان را همیشه با خود می‌بردند).

پس از آن سانسوری سخت بر اخبار مربوط به این عملیات اعمال می‌گردد: سربازانی که اخبار مربوط به برخوردها را فاش کنند به محاکم زمان جنگ سپرده می‌شوند.

عجب آنکه ایرانیها که سرانجام سیاست «سختی» در قبال کردها در پیش گرفته‌اند به سهم خود از «فقدان همکاری» از ناحیه ترکها گلّه‌منداند! به ویژه سرهنگ کرم‌خان سیاح ترکها را متهم می‌کند به این که «سیاست آتشی جویانه» ای در قبال کردها در پیش گرفته‌اند، و همین شخص در جریان عملیات ارتش ایران از ۱۹ مارس تا ۹ ژوئن، از نحوه رفتار آنها اظهار گلّه‌مندی می‌کند. [۳۰]

۱۶. مرحله دوم عملیات (ژوئیه ۱۹۳۱)

به رغم این سخنان تند و تلخ، همکاری دو ارتش ترکیه و ایران گسترش می‌یابد: در اثنای که ارتش ترکیه به ادامه و تعقیب عملیات خود مشغول است، بنا بر گفته رئیس کمیسیون مرزی سه وظیفه بر ارتش ایران مقرر است:

— بستن مرز ایران، برای جلوگیری از نفوذ (کردها) به هر شکل؛

— تخلیه کردهای منطقه مرزی ایران. ورود چادرنشینان به منطقه آزارات

منوع می‌شود و آزارات به منطقه ای «غیرمسکون» بدل می‌گردد؛

— جنگیدن با کردهایی که در منطقه دست به «غارنگری و چپاول» می‌زنند.

در آغاز ژوئیه ۱۹۳۱ نیروهای ایران قره‌عینی را مجدداً اشغال می‌کنند. این

نیروها در ۴ ژوئیه مورد حمله گروھی از کردهای ایران و ترکیه واقع می‌شوند و تلفات بالنسبه سنگینی می‌دهند.

فردای همان روز کردها مردم روستایی ایرانی را قتل عام می‌کنند. ۵۰ تن از مردم این روستا را می‌کشند. و چندین روستای دیگر را غارت می‌کنند. ایرانیها سربازان ترکیه را متهم می‌کنند به این که «لباس کردی پوشیده» و به پاری کردها آمده‌اند، حال آنکه ترکها شورویها را متهم می‌کنند به این که به کردها اسلحه داده‌اند! [۳۱]

۱۷. همکاری ایران و ترکیه علیه کردها

به رغم مبادله اتهامات، نزدیکی تهران و آنکارا بیشتر می‌شود.

ایرانیها هیچ موافق عمل ترکها نیستند که «هرقدر که ممکن باشد تعداد بیشتری از کردها را به خاک ایران برانند، به این عذر که منطقه چندان کوهستانی نیست و تصفیه حساب با آنها به مراتب آسانتر است.»! [۳۲]

اما از آغاز سال ۱۹۳۲ دو هیأت ترک رسماً از ایران دیدار می‌کنند. یکی از هیأتها که ریاست آن با جلال بایار رئیس جمهور آینده ترکیه است موافقتنامه‌هایی اقتصادی و مالی با ایران امضا می‌کند. دیگری، به ریاست توفیق رشید^{۲۷}، وزیر امور خارجه، به این منظور به ایران آمده است که منطقه آزارات کوچک را در ازاه بخشی از خاک ترکیه و مشتمل بر شش روستای کردنشین از ایران بگیرد.

جریان با مداخله مستقیم رضاشاه حل و فصل می‌شود. [۳۳]

چند ماه پیشتر، یعنی در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱، وزیر خارجه عراق دو سفر به آنکارا کرده است.

در جریان این دیدارها رهبران ترک از دولت عراق خواستند «برای پایان دادن به فعالیت یانگیان در منطقه بارزان، که شماری از کردهای اتباع ترکیه در آن مستقر شده و از این پناهگاه مانع و مخزن امنیت و آرامش منطقه شده‌اند، اقدام به عملیات نظامی کنند.»!

دولت عراق که مشتاق است «فرصت ایجاد هیچ گونه اختلالی را در منطقه

مرزی به جنبش کرد ندهد» درخواست ترکها را به طیب خاطر اجابت می‌کند. و علی‌ه
 شیخ احمد بارزان وارد عمل می‌شود. [۳۱]

در نیمه ژوئن ۱۹۳۱ سفیر ایران در آنکارا «نزد سفیر بریتانیا از این همکاری
 موجود بین سه دولت، که مسأله کرد موجب «نگرانی» و مایه اختلاف آنها است
 سخن به میان می‌آورد، و بر اهمیت تسلیم شیخ محمود تأکید می‌کند. [۳۵]
 کردها مدتها پیش از امضای پیمان سعدآباد (۱۹۳۷)، سه دولتی را در برابر
 خویش هم پیمان و متحد یافته بودند که امیدوار بودند روزی آنها را علیه بکدیگر
 برانگیزند!

۱۸. راه حل ترکها برای مسأله کرد

در پنجم مه ۱۹۳۲ دولت ترکیه قانونی منتشر می‌کند که به وی اجازه می‌دهد دست به
 نقل و انتقالاتی مهم جمعیتی بزند و امیدوار است با این تدبیر سرشیت کردی استانه‌های
 خاوری ترکیه را از بین ببرد. این همان نقشه‌ای است که دولت ترکیه از زمان دیدار
 معروف کبیر عالی بریتانیا در بغداد با مصطفی کمال و توفیق رشید بیگ (۴)، و
 دیدار سفیر بریتانیا در قسطنطنیه در نوامبر ۱۹۲۶ و ژانویه ۱۹۲۷، در سر می‌بخت.

این قانون که اختیارات رؤسا و بیگها و آغاها و شیوخ قبایل و کلیه سازمانها و
 نهادهای آنها را لغو می‌کند به دولت اجازه می‌دهد آنها را به استانه‌های غربی کشور
 منتقل کند؛ نیز به دولت اختیار می‌دهد «کلیه اشخاص مظنون به جاسوسی در مناطق
 مرزی» و نیز کلیه کسانی را که «در شرق وضع و موقعی مسلط دارند» تبعید کند.
 «بنا کردن محله‌ها و روستاهای جدید برای کسانی که به زبانی جز زبان
 ترکی سخن می‌گویند، همچنین تشکیل اصناف و طبقات برای چنین مردمی» ممنوع
 است.

اما تبعید کردها در واقع پیش از انتشار این قانون آغاز شده بود.

در سپتامبر ۱۹۳۱ دوهزار کرد - احتمالاً از قبیله جلالی - با حدود ۴۰۰۰ سراز
 احشام خود در بدرقه یک هنگ ترک تمام پهنای ترکیه را می‌پیمایند و به تبعیدگاه
 می‌روند. [۳۷]

و از این پس مردم ترکیه به عبور گروههای بیش و کم مهم «کردی که عمده
 جمعیت آنها را زنان و کودکان نیم برهنه‌ای تشکیل می‌دهند که اغلب پا برهنه از
 روستاها و شهرکهای ترک نشین می‌گذرند و ستونی از ارابه‌هایی را به دنبال دارند که

بیماران و اشخاص در حال مرگ و خرده ریزه‌ها و وسایلشان را حمل می‌کنند» عادت می‌کنند.

این مردم را، همین‌که به شهر بالنسب مهمی می‌رسند «به بیمارستان می‌برند، در آنجا آنها را گندزدایی و حمام می‌کنند... شب را در بیمارستان، بر خاک یا سیمان کف بیمارستان می‌گذرانند، زیرا به آنها رختخواب نمی‌دهند.» [۳۸]

اینک، کردستان با این مردم زنده‌اش خرابه‌ای بیش نیست. پیشتر نیز، یعنی در سال ۱۹۳۰ ادموندز استثنائاً و با اجازه مقامات ترک بخشی از کردستان ترکیه را سیاحت کرد و از مرعش^{۲۸} و سیورک و دیاربکر و بتلیس و موش دیدار کرد، اما خرابی وضع راهها مانع از ادامه سفر به وان گردید. وی نیز در این سفر جز خرابی و ویرانی ندید:

بتلیس «سیمایی غم‌انگیز دارد... در طول قریب به دو کیلومتر خرابه‌ها یکی پس از دیگری بر دوسوی دره صف کشیده‌اند... این بازمانده شهری است که ۴۰۰۰۰ جمعیت داشت، و اینک روستایی است که ۵۰۰۰ جمعیت دارد.»

وضع موش از این هم «رقت‌انگیزتر است. این شهر که ۳۰۰۰۰ جمعیت داشت، اکنون روستایی است با ۳۰۰۰ جمعیت، و روستایی است مخروبه!» [۳۹]

پیش از شورش در سیم در ۱۹۳۷، از این خرابه‌های برهم انباشته کردستان ترکیه صدایی بر نمی‌خیزد.



فصل ۶. آخرین شورشهای شیخ محمود

شیخ محمود برزنجی پس از تخلیه سلیمانیه در ژوئیه ۱۹۲۴ در نواحی مرزی ایران و عراق مستقر بود و همچنان به اعمال حکم و اقتدار خود بر قبایلی که در آن نواحی می‌زیستند و از حکم و نظارت دو دولت ایران و عراق معاف بودند ادامه می‌داد. به‌رغم کوششهای عدیده دولت عراق به یکسره کردن کار شیخ محمود هفت سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۱ و پس از آخرین «شورش» او است که مقامات عراقی موفق می‌شوند وی را بطور قطع از صحنه سیاست خارج کنند.

۱. جنگ ۱۹۲۵

نخستین جنگ دولت عراق علیه شیخ محمود در تابستان ۱۹۲۵، یعنی یک سال پس از اشغال مجدد سلیمانیه روی می‌دهد.

در ماه ژوئن، ستونی از واحدهای ارتش عراق برای مقابله با شیخ محمود به حلبچه اعزام می‌شود، با این امید که ایرانیها نیز عملیات مشابهی را از آن سوی مرز آغاز خواهند کرد.

اما از واحدهای ایرانی خبری نمی‌شود، و شیخ به محمودخان دزلی^۱ و محمودخان کانی سانانی، رؤسای قبایل اورامان (هورامان) و مریوان پناه می‌برد.

در جریان کوشش سالارالدوله، شاهزاده قاجار، به شهربان کردنستان علیه رضاشاه، شیخ تیز با آنها (محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانانی) در این کوشش مشارکت می‌کند. [۱]

۲. عملیات سال ۱۹۲۶

یک سال بعد همین «سناریو»^۲ تکرار می‌شود: ستون جدیدی برای مقابله با شیخ محمود تشکیل می‌شود؛ شیخ به یاری شماری از کردان ایران به ستون اعزامی عراق حمله می‌کند، اما پس زده می‌شود.

پس خلبانی انگلیسی و مکانیسین او را اسیر می‌کند؛ این دو چندین ماه در اسارت می‌مانند - اما این اسارت بسیار خوش می‌گذرد، زیرا شیخ محمود حتی خلبان انگلیسی را با خود به شکار می‌برد [۲]

این بار دولت ایران با دو درخواست عراقیها موافقت می‌کند، اما ادب‌دار دامنگیر او شده است، زیرا این همکاری منتهی به فاجعه‌ای کوچک می‌گردد: در سوم سپتامبر ۱۹۲۶ یک واحد ایرانی مرکب از ۳۰۰ سرباز پیاده و ۲۰۰ سوار بر کردهای پزدری^۳ که مقر اصلی آنها قلادزه عراق است حمله می‌برد. پس از چندین ساعت نبرد، ایرانیها مجبور می‌شوند با به جا گذاشتن حدود صد تن کشته میدان نبرد را رها کنند، و کردها شماری اسیر و یک قبضه توپ ایرانی با خود به عراق می‌برند.

۳. گفت‌وگویا کورنوالیس (۹ اکتبر ۱۹۲۶)

شیخ محمود به‌رغم این موفقیت سخت مورد ایذاء نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا واقع می‌شود و در اکتبر ۱۹۲۶ می‌پذیرد با کورنوالیس، مشاور کمیسر عالی بریتانیا در بغداد، دیدار کند.

این دیدار در ۹ اکتبر ۱۹۲۶ در خورمال، قلمرو عراق، و به اسلوبی بسیار «پهلوانی» صورت می‌گیرد: ملاقات در زمینی باز انجام می‌گیرد؛ هریک از دو طرف با اسکورت خود می‌رسد.

۲. Scenario (صحنه‌سازی، صحنه آرایی)

۳. pezhdari (پزدر با پشندر).

کرهس کوپرا / ۱۳۷

کورنوالیس، به همراه احمد برزنجی، نخستین صد متر مسافت فی مابین را می‌پیماید؛ شیخ محمود که با اسکورت خود در چهار صد متری ایستاده است به همراه خلیان اسیر، که وی را به کورنوالیس تسلیم می‌کند، پیش می‌آید. سپس تنهانشان می‌گذارند، و این دو بر شال کردیی که بر زمین پهن می‌کنند می‌نشینند و به مدت دو ساعت تحت مراقبت محافظان خود مذاکره می‌کنند.

کورنوالیس از سوی کمبر عالی به شیخ محمود پیشنهاد کرد در ایران، در محلی که معین خواهد شد، اقامت کند و عواید املاک عراقش را بگیرد - خلاصه، تسلیم و تبعید.

شیخ محمود آماده شنیدن پیشنهادی نیست که به زعم او در حکم تبعید همیشگی است... اعلام می‌کند که سرنوشت شخص او اهمیت چندانی ندارد، اما نمی‌تواند بر باد رفتن امیدهای مردم کرد را که وی زندگی خود را وقف خدمت بدانها کرده است تحمل کند.

و با سادگی و ساده‌لوحی که تا به آخر درباره مقاصد و نیات بریتانیا با وی ماند، به کورنوالیس پیشنهاد می‌کند «تمام کردستان ایران را برای بریتانیا تسخیر کند و خود به نام دولت بریتانیا بر آن فرمان براند - مشروط بر این که دولت بریتانیا پنهانی از او حمایت کند.» [۳]

کورنوالیس به شیخ محمود پیشنهاد می‌کند به بغداد برود - اما بیهوده. شیخ محمود درخواست می‌کند به او اجازه داده شود در پنجوین بماند - اما بی نتیجه. کورنوالیس پیشنهاد می‌کند در خورمال با او دیدار کند اما شیخ محمود نمی‌پذیرد؛ پس آنگاه از هم جدا می‌شوند؛ حتی فردای آن نیز شیخ محمود حاضر نیست با او در میان یک مشت عرب دیدار کند.

پس از یک آتش بس یک هفته‌ای عملیات از سر گرفته می‌شود و حملات نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا شیخ محمود را ناگزیر از پناه بردن به ایران می‌کند، که از آنجا همچنان به عملیات ابدایی علیه نیروهای عراق ادامه می‌دهد.

در سال ۱۹۲۷، با دولت عراق وارد گفت و گوی می‌شود و می‌کوشد املاکش را پس بگیرد.

از لحاظ نظامی، این «ناسیونالیست متعصب کرد» دیگر نماینده چیزی نیست، لیکن از نظر سیاسی «نگه‌دارنده» اندیشه‌ای است که بسیاری از کسان آن را

خواب و خیال می‌دانند: و آن اندیشه استقلال کردستان است، که تمام اعیان و بزرگان کردی که در ۱۹۲۱ تحت فشار انگلیسیها به کشور عراق پیوسته‌اند اکنون آن را دنبال می‌کنند.

این عده که از رفتار فیصل سرخورده شده‌اند جبهه عوض می‌کنند، و در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ تمام کردستان عراق از نو کانون هیجانات ملی است.

۴. رشد «جمعیت‌های کردی» در کردستان عراق (۱۹۲۶-۱۹۲۷)

تمام طبقات جامعه کرد در حقیقت متقاعد شده‌اند به این که «حکومت وزیران و کارکنان عرب متکی بر نیروهای نظامی عربی را دیگر نمی‌توان تحمل کرد.» بسیار کم هستند کسانی که از مواعید پایان سال ۱۹۲۶، یا اجرای جزئی این مواعید در زمینه کاربرد زبان کردی در مقام زبان رسمی کردستان عراق، خرسند باشند. «جمعیت‌های کردی» که در این زمان در وجود می‌آیند در اصل جمعیت‌های فرهنگی و نوع‌دوستانه‌اند.

در بهار سال ۱۹۲۶ رفیق افندی و رمزی افندی و فایق بیگ و معروف بیگ جمعیت «زانیستی^۱ کردستان» (یا انجمن ادبی کردستان) را در سلیمانیه تأسیس می‌کنند، که هدف آن بهبود آموزش «توده‌های کرد» است، که به زعم بنیادگذاران آن نخستین شرط مبارزه در راه کسب استقلال است... کلاسهای شبانه‌ای که این جمعیت دایر می‌کند و کنفرانسهایی که ترتیب می‌دهد بسیار موفقیت‌آمیزند. اما به‌زودی عده‌ای از اعضای جمعیت، از جمله نایب رئیس آن، جمال بیگ، درصدد برمی‌آیند جهتی سیاسی نیز بدان بدهند.

در همان هنگام مصطفی پاشا برای انجام مبارزه انتخاباتی (تابستان ۱۹۲۶) به سلیمانیه بازمی‌گردد، و اعلام می‌کند چنانچه به نمایندگی برگزیده شود نمایندگان کرد را در حزبی واحد به گرد هم آورد.

در رواندز طه می‌کوشد انجمن ادبی «هوکسری»^۲ را برای «اصلاح و رونق زبان کردی و آشنایی با تاریخ و منش کرد» ایجاد کند، اما طرح او از همان آغاز چندان رنگ سیاسی دارد که دولت از پذیرفتن آن سر باز می‌زند.

کریس کوجرا: ۱۳۹

اما این موصل است که چهارراه کردستان و مرکز ارتباط بین کردهای ترکیه و ایران و عراق است.

در سال ۱۹۲۶ انگلیسیها انجمن سرّی موسوم به «پیش کوئن»^۶ را که ارتباط بین تمام این عناصر را تأمین می‌کرد: کشف و خنثی می‌کنند؛ اما دیری نمی‌گذرد که سازمان تازه‌ای سر بلند می‌کند.

در کرکوک و اربیل نیز انجمنهای بیش و کم مخفی وجود دارند، و شیخ محمود با همه این عناصر در تماس است.

چنانچه ایرکمودور^۷ انگلیسی با نگرانی اظهار می‌کند «تمام کردها، کارمندان دولتی و عشایر و مردم شهری، کم کم به اندیشه استقلال می‌گرایند... اگر امتیازات بیشتری به آنها داده نشود دور نیست مانند ایرلند حزبی کرد و هوادار «استقلال داخلی»^۸ کم کم سر بلند کند، و در آن صورت دولت عراق با دشمنی در چار دیواری خود روبه‌رو خواهد بود.» [۵]

۶. شورهای سلیمانی (۶ سپتامبر ۱۹۳۰)

تصمیم بریتانیای کبیر در فوریه ۱۹۲۹ به ترک قیومت خود بر عراق و مستقل کردن آن با گفت و گو دربارهٔ پیمان جدیدی که بنا بود در ژوئن ۱۹۳۰ به امضا برسد موجب یک سلسله التهابات ملی گرایانه‌ای شد که در شورهای سپتامبر ۱۹۳۰ به اوج خود رسید.

در حقیقت اگر کردهای میانه‌رو و معتدل با تشکیل «ولایت کردی» که توسط کردها اداره می‌شد و با واسطهٔ کمیسر عالی بریتانیا [۶] با دولت مرکزی مربوط بود روی موافق نشان داده بودند، این موافقت از این جهت بود که برایشان «مسلم» بود موافق با تصمیم مورخ دسامبر جامعه ملل روزی که قیومت بریتانیا بر عراق پایان پذیرد استقلال خواهند یافت. [۷]

اما ولت‌های بریتانیا و عراق چنین نظری ندارند، و برعکس برای «گشودن راه برای استقلال» ترتیب انتخابات مجلس را می‌دهند.

از ماه فوریه به این سو انجمنی جدید به نام «خیلی به کیه تی کردان»^۹ اوراقی در

۶. Peshkavtin (بیشرفت)

۷. Air Commodore (سرتیپ هوایی - تقریباً)

8. Home rule

۹. در متن: Kehli Yaktacen kurdan

خواب و خیال می‌دانند: و آن اندیشه استقلال کردستان است، که تمام اعیان و بزرگان کردی که در ۱۹۲۱ تحت فشار انگلیسی‌ها به کشور عراق پیوسته‌اند اکنون آن را دنبال می‌کنند.

این عده که از رفتار فیصل سرخورده شده‌اند جبهه عوض می‌کنند، و در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ تمام کردستان عراق از نو کانون هیجانات ملی است.

۴. رشد «جمعیت‌های کردی» در کردستان عراق (۱۹۲۶-۱۹۲۷)

تمام طبقات جامعه کرد در حقیقت متقاعد شده‌اند به این که «حکومت وزیران و کارکنان عرب متکی بر نیروهای نظامی عربی را دیگر نمی‌توان تحمل کرد.»
بسیار کم هستند کسانی که از مواعید پایان سال ۱۹۲۶، یا اجرای جزئی این مواعید در زمینه کاربرد زبان کردی در مقام زبان رسمی کردستان عراق، خرسند باشند.
«جمعیت‌های کردی» که در این زمان در وجود می‌آیند در اصل جمعیت‌های فرهنگی و نوع‌دوستانه‌اند.

در بهار سال ۱۹۲۶ رفیق افندی و رمزی افندی و فایق بیگ و معروف بیگ جمعیت «زانستی^۴ کردستان» (یا انجمن ادبی کردستان) را در سلیمانیه تأسیس می‌کنند، که هدف آن بهبود آموزش «نوده‌های کرد» است، که به زعم بنیادگذاران آن نخستین شرط مبارزه در راه کسب استقلال است... کلاسهای شبانه‌ای که این جمعیت دایر می‌کند و کنفرانسهایی که ترتیب می‌دهد بسیار موفقیت‌آمیزند.

اما به‌زودی عده‌ای از اعضای جمعیت، از جمله نایب رئیس آن، جمال بیگ، درصدد برمی‌آیند جهت سیاسی نیز بدان بدهند.

در همان هنگام مصطفی پاشا برای انحام مبارزه انتخاباتی (تابستان ۱۹۲۶) به سلیمانیه بازمی‌گردد، و اعلام می‌کند چنانچه به نمایندگی برگزیده شود نمایندگان کرد را در حزبی واحد به گرد هم آورد.

در رواندز طه می‌کوشد انجمن ادبی «هوکسری»^۵ را برای «اصلاح و رونق زبان کردی و آشنایی با تاریخ و منش کرد» ایجاد کند، اما طرح او از همان آغاز چندان رنگ سیاسی دارد که دولت از پذیرفتن آن سر باز می‌زند.

کریس کویرا ۱۳۹

اما این موصل است که چهارراه کردستان و مرکز ارتباط بین کردهای ترکیه و ایران و عراق است.

در سال ۱۹۲۶ انگلیسیها انجمن سزی موسوم به «پیش کون»^۴ را که ارتباط بین تمام این عناصر را تأمین می‌کرد؛ کشف و خنثی می‌کنند؛ اما دیری نمی‌گذرد که سازمان تازه‌ای سر بلند می‌کند.

در کسکوک و اربیل نیز انجمنهای بیش و کم مخفی وجود دارند، و شیخ محمود با همه این عناصر در تماس است.

چنانچه ایرکودور^۵ انگلیسی با نگرانی اظهار می‌کند «تمام کردها، کارمندان دولتی و عشایر و مردم شهری، کم کم به اندیشه استقلال می‌گرایند... اگر امتیازات بیشتری به آنها داده نشود دور نیست مانند ایرلند حزبی کرد و هوادار «استقلال داخلی»^۶ کم کم سر بلند کند، و در آن صورت دولت عراق با دشمنی در چارندویاری خود رو به رو خواهد بود.» [۵]

۶. شورشهای سلیمانیه (۶ سپتامبر ۱۹۳۰)

تصمیم بریتانیای کبیر در فوریه ۱۹۲۹ به ترک قیمومت خود بر عراق و مستقل کردن آن با گفت و گو درباره پیمان جدیدی که بنا بود در ژوئن ۱۹۳۰ به امضا برسد موجب یک سلسله التهابات ملی گرایانه‌ای شد که در شورشهای سپتامبر ۱۹۳۰ به اوج خود رسید. در حقیقت اگر کردهای میانه رو و معتدل با تشکیل «ولایت کردی» که توسط کردها اداره می‌شد و با واسطه کمیسر عالی بریتانیا [۶] با دولت مرکزی مربوط بود روی موافق نشان داده بودند، این موافقت از این جهت بود که برایشان «مسلم» بود موافق با تصمیم موخ دسامبر جامعه ملل روزی که قیمومت بریتانیا بر عراق پایان پذیرد استقلال خواهند یافت. [۷]

اما دولت‌های بریتانیا و عراق چنین نظری ندارند، و برعکس برای «گشودن راه برای استقلال» ترتیب انتخابات مجلس را می‌دهند. از ماه فوریه به این سو انجمنی جدید به نام «خیلی به کیه‌تی کردان»^۸ اوراقی در

۶. Peshkavtin (پشرفت)

۷. Air Commodore (رتب هوائی - تقریباً)

8. Home rule

• در متن: Kehli Yaktaeen kurdan

اعتراض به «سیاست زور» بریتانیای کبیر پخش می‌کند. با پشتیبانی بیش و کم رسمی توفیق وهبی، متصرف سلیمانیه، از تحریم انتخابات، شخصیتهای سلیمانیه در تاریخهای ۲۸ ژوئیه و ۳ و ۲۰ و ۳۰ اوت ۱۹۳۰ دادخواستهایی به جامعه ملل ارسال می‌دارند و درخواست می‌کنند دولت کردی زیر نظر جامعه مزبور تشکیل شود!

دیدار غازلی، ولیعهد عراق، موجب بروز نظاهرات خصمانه می‌گردد، و در سوم اوت اعضای یک هیأت عراقی مورد اهانست واقع می‌شوند، و چنانکه نخست وزیر، نوری سعید، اظهار می‌کند دامنه‌خواستهای کردان به سرعت گسترش می‌یابد. «در آغاز درخواستشان این است تضمینهایی در پیمان گنجانده شود... سپس ناخرسندی خود را از دستگاه موجود اظهار می‌کنند، بعد خواستار «نیمه خودمختاری» می‌شوند، و اکنون سخن از «جدایی» است!» [۹]

انفجار در هشتم سپتامبر ۱۹۳۰ روی می‌دهد.

در این شرایط و اوضاع غیرعادی ارتش عراق به روی جماعت تظاهرکنندگان آتش می‌گشاید، و دهها تن کشته می‌شوند.

دولت عراق توفیق وهبی متصرف سلیمانیه را از مقام خود برکنار می‌کند و کلیه اعضاکنندگان دادخواستها را به اتهام برانگیختن شورش بازداشت می‌کند! دولت بریتانیا بیشتر از این بابت مشوش است که به هر حال مدرکی در دست نیست که نشان دهد این شخصیتهای دست کم در هنگام بازداشت مسئولیتی در بروز این اغتشاشات داشته‌اند... و بازداشت این اشخاص به هنگامی که شورای جامعه ملل در نظر دارد به بررسی این دادخواستها بپردازد وظیفه او را دشوار خواهد کرد.

۶. شورش شیخ محمود (نوامبر ۱۹۳۰)

شیخ محمود از این وضع به نیکوترین وجه بهره‌برداری می‌کند: ده روزی پس از اغتشاشات سلیمانیه نامه‌ای در اعتراض به «سفاکیهای بی سابقه اعراب در سلیمانیه» به کمیسر عالی بریتانیا در بغداد می‌نویسد و در آن خاطر نشان می‌کند که اکنون باید بر کمیسر عالی روشن شده باشد که «دیگر هیچ امکان ندارد عربها و کردها باهم زندگی کنند.»

شیخ محمود پس از اظهار تأسف از بابت احساس دوستی کردان نسبت به

انگلیسیان، «که برای آنها جز مشکلات سودی در بر نداشته» و بهره‌اش عاید عربها شده به نام این ملت آریایی درخواست می‌کند «از قید حکومت عربها آزا؛ شوند و از آنها جدا گردند... و تحت حمایت بریتانیا قرار گیرند.» [۱۰]

سپس در آغاز اکتبر ۱۹۳۰ مبارزه جدیدی در عرصهٔ رادخواست‌نگاری را سازمان می‌دهد. در یکی از رادخواست‌ها سی و -ون از رؤسای طوایف کرد «درخواست می‌کنند سنگاه اداری مستقل کردی تحت حمایت بریتانیای کبیر تأسیس شود» و شیخ محمود به «حکمرانی» تمام کردستان نصب گردد. در رادخواستی دیگر، اعضا کنندگان ضمن اعتراض به «سنم و بیدادی که از حکومت اعراب تحمل کرده‌اند» پیشنهاد تأسیس سنگاه اداری مستقلی را می‌کنند و می‌گویند که جز شیخ محمود کس دیگری را حکمدار کردستان نمی‌شناسند.

و در نوامبر ۱۹۳۰ شیخ محمود به اقدام مستقیم روی می‌برد، بی‌گمان به این امید که این قدرت‌نمایی جامعهٔ ملل راتحت تأثیر قرار دهد. معلوم نیست آیا جنگهایی که در منطقهٔ آزارات جریان داشت در تصمیم او به این اقدام مؤثر بوده‌اند یا نه، اما وی خود از آنچه در آن سوی مرز می‌گذشت بی‌خبر نبود. در نامه‌ای به عنوان کمیسر عالی بریتانیا در بغداد به «امیدهای کردان همسایهٔ ما که به ناامیدی انجامیده است» اشاره می‌کند. [۱۱]

اگر هم شیخ محمود خود دانسته و سنجیده شورش خود را با شورش کردهای ترکیه و ایران همزمان نکرده باشد، چنانکه از اظهارات سفیر ایران برمی‌آید دشمنانش به هرحال معتقدند که چنین پیوندی مسلماً وجود داشته. سفیر ایران در ژوئن ۱۹۳۱ در قسطنطنیه نزد همتای بریتانیایی خود از سرسبکباری از تسلیم شیخ محمود به عنوان خبری «بسیار مهم» یاد می‌کند. [۱۲]

شیخ محمود در صدد جلب یاری شیخ احمد بارزان برآمده بود - اما بیهوده!
شیخ احمد در عین حال که می‌گفت «مفتخر به خدمتگزاری او است»، از جنگ با حکومت عراق سر باز زد «زیرا حکومت عراق حکومتی است عربی و مسلمان، و وظیفهٔ اسلامی من حکم می‌کند از او اطاعت کنم.» [۱۳]

در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۰ هواداران شیخ محمود ژاندارمی را در پانزده کیلومتری سلیمانیه می‌کشند و در ۳ نوامبر گروهی سیصد نفری به پنجویز حمله می‌کنند، و بخشی از شهر را اشغال می‌کنند... چهل پلیس موجود در شهر در پاسگاه خود مقاومت

می‌کنند، در حالی که نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) برای تشویق مدافعان به مقاومت اطراف شهر رامباران می‌کند.

اما واکنش مقامات ملایم است، زیرا با دلواپسی منتظر تصمیم شورای جامعه ملل اند، که بنا است به دادخواست‌هایی که کرده‌ها به شورا تسلیم داشته‌اند رسیدگی کند.

کمیسر عالی بریتانیا در بغداد از دولت متبوع خود می‌خواهد چنانچه رأی شورای جامعه ملل مؤید درخواست دادخواهان کرد باشد برای انجام اقدامات احتیاطی پیشاپیش وی را از جریان آگاه سازد. [۱۴] لیکن در ۲۰ دسامبر ۱۹۳۰ دولت بریتانیا گزارش کمیسیون دایمی قیمتت جامعه ملل را پیش از انتشار رسمی آن دریافت می‌دارد.

درخواست اعیان و بزرگان کرد به تشکیل دولتی کرد تحت نظارت جامعه ملل («با توصیه و پشتیبانی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان») [۱۵] رد شده است.

۷. آخرین عملیات علیه شیخ محمود

مقامات بغداد دیگر واگه‌ای ندارند، و عملیات علیه شیخ محمود بی‌درنگ از سر گرفته می‌شود.

در آغاز فوریه ۱۹۳۱ شیخ محمود نخستین نامه را برای کاپیتان هولت^۱، دبیر بخش شرقی کمیسر عالی بریتانیا در بغداد می‌فرستد و از او درخواست می‌کند به نفع وی پادرمیانی کند.

اما در حقیقت پس از جنگ آوی بازیکه^۱ (۵ آوریل ۱۹۳۱) واقع در ناحیه کفری است که درمی‌یابد تلاشش بیهوده است. در این جنگ درس سختی به هواداران شیخ محمود داده می‌شود.

پس از این واقعه شیخ در شرق پنجوین، در خاک ایران، پناه می‌جوید و در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۳۱ نامه دیگری به کمیسر عالی بریتانیا می‌نویسد و از او درخواست می‌کند نماینده‌ای برای مذاکره درباره شرایط تسلیم به نزد وی بفرستد.

تهیات نیروهای ایرانی (به درخواست دولت عراق) در اوایل مه ۱۹۳۱ در

مربوان، وی را متقاعد می‌سازد به این که کوشش امیدوی در پی ندارد.

شیخ پس از پنج روز مذاکره در پنجوبین با کاپیتان هولت، می‌پذیرد که خود را تسلیم کند (۱۳ مه ۱۹۳۱)، تا در هرجا که دولت عراق معین کند زندگی کند. با مدد معاش کافی برای تأمین نیازهایش.

در بدرقهٔ عده‌ای سوار و پلیس به سلیمانیه می‌آید و در ۱۵ مه با هوایما به اورا^{۱۱} منتقل می‌شود، یکچند موقتاً در «استراحتگاه»^{۱۲} راه آهن عراق اقامت می‌کند، و سپس به نصیریته فرستاده می‌شود.

کوشش اخیر شیخ محمود یک چیز دروغین و صورت ظاهر نبود: کمیسر عالی در گزارش خود دربارهٔ تسلیم شیخ محمود: چندین بار به «عملیات دشواری» که در پاییز ۱۹۳۰ علیه وی انجام گرفته اشاره می‌کند، و می‌افزاید که موفقیت این عملیات مدیون «کفایت و کوشش» فوق‌العاده‌ای بوده که این عملیات به باری آنها صورت گرفته است! [۱۶]

بدین ترتیب حیات سیاسی «پادشاه کردستان» پایان می‌پذیرد. شیخ محمود در ۱۹۴۰ برای بازگشت به صحنهٔ سیاست آخرین کوشش را می‌کند. به امید این که در جریان جنگ جهانی دوم بتواند نقشی مشابه آنچه پس از جنگ جهانی اول ایفا کرد برعهده گیرد. در فوریهٔ ۱۹۴۰ روزی در بغداد با ادموندز در دفتر کارش دیدار می‌کند و پس از این که می‌گوید که «بگر پسر شده است، و اکنون فقط می‌خواهد در خانهٔ خود در آرامش زندگی کند» اجازه می‌خواهد به سلیمانیه بازگردد. در ضمن، تصویری بسیار اغراق‌آمیز از فعالیت گروهی از کردهایی که به نفع شوروی کار می‌کنند می‌پردازد، و به ویژه به وجود «کمیته‌ای شوروی خواه» در سلیمانیه اشاره می‌کند که می‌کوشد با روسها تماس بگیرد.

اما انگلیسها برای خنثی کردن فعالیت‌های خیالی یا حقیقی شورویها در عراق نیازی به شیخ محمود نداشتند و شیخ محمود با این توهّمات بطور قطع وداع می‌کرد... شیخ محمود در سال ۱۹۵۶، دو سال پیش از برافتادن سلطنت خاندان هاشمی، که سخت به پادشاه بینوای کردستان کین می‌ورزید، درگذشت. امروزه عده‌ای از کردها تمایل به این دارند که بهای چندانی به شیخ محمود

ندهند و او را به چشم «عامل انگلیسیان» بنگرند - به چشم کسی که گاه مسخره و گاه رقت انگیز می‌نماید.

اما شیخ محمود در حقیقت «عذاب وجدان» انگلیسیها در پیشگاه تاریخ است: بی‌وجود او، بی‌مقاومت سرسختانه او عراق، کردستان را به خود منضم می‌کرد، بی‌آنکه امروز کسی از تاریخ مطول «رها کردنها و پشت خالی کردنهای» مکرری که از مشخصات تاریخ تولد عراق است آگاه باشد.

فصل ۷. شیخ احمد بارزان

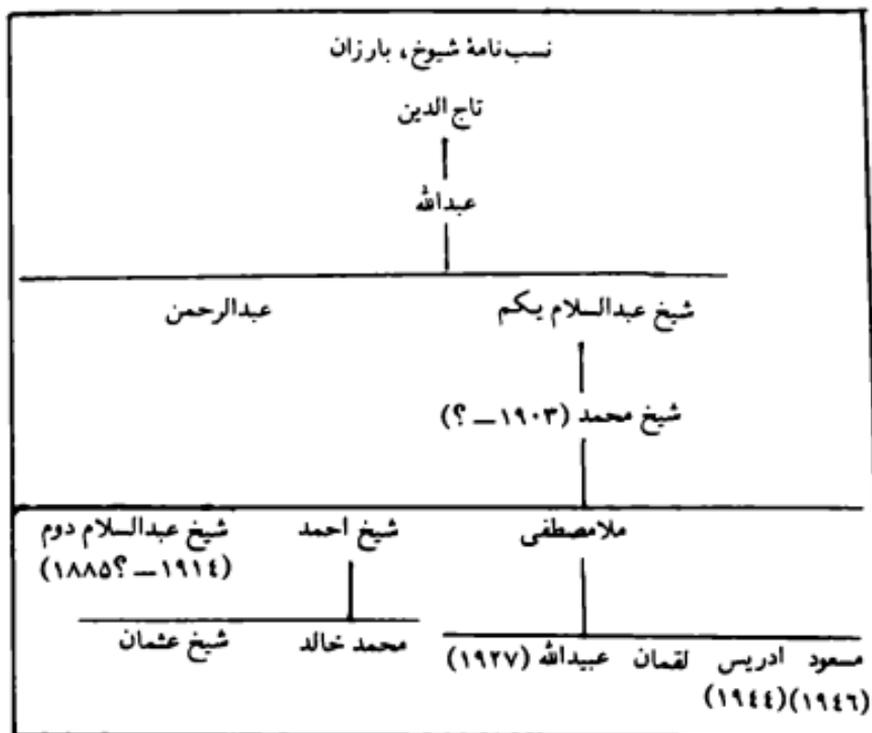
شیخهای بارزان که رقیبان تنگدست شیخ شمدینان سده نوزدهم اند تا نخستین شورش شیخ عبدالسلام دوم (۱۹۰۹)، که سرانجام در اوایل سال ۱۹۱۴ ترکان وی را به دار آویختند، نقشی بواقع سیاسی نداشتند.

شیخ احمد، برادر شیخ عبدالسلام و جانشین او بود و نامی از او در میان نبود و تنها پس از کشته شدن دو افسر انگلیسی در شورش نوامبر بادیان بود که نامش بر سر زبانها افتاد، و ناگهان قربانی توطئه‌ای انگلیسی-عراقی شد که در پوشش سرکوب غرابتهای یک شوریده مذهبی دست به یک رشته عملیات علیه او و برادرانش زدند، که سرانجام منتهی به تجید آنها در ۱۹۳۴ گردید.

امروزه داوری درباره «درست کیشی» برادر ملامصطفی بارزانی کار دشواری است: وی متهم به این بود که دین جدیدی را وعظ و تبلیغ می‌کرده یا خود به کیش مسیح گرویده بوده... شاید از این جهت که تحریم سنتی را از خوردن گوشت خوک برداشته بود (!)

علت امر به احتمال قوی این بوده که مانند اجدادش بیش از حد مورد تعظیم و تکریم مریدانش بوده، و حتی محتمل است که خود را «تجسم خدا» معرفی کرده باشد. [۱]

اقا علل و موجبات «شورش» شیخ احمد بارزان نیز سیاسی هستند، و مقامات با همدستی انگلیسیها بر این جریان پرده سکوت می‌کشند.



در سال ۱۹۲۷ است که شیخ احمد بارزان در پیوند با مقامات بغداد با نخستین مشکلات خود آشنا می‌شود، و نیز در همین زمان است که مقامات بغداد برای نخستین بار از غرایبتهای مذهبی او سخن به میان می‌آورند: شیخ احمد ادعای خدایی می‌کند!

اما عجب آنکه وی نیز در همین هنگام در صدد است دامنه اقتدار و حکم خود را در شرق رو کوچک^۱، یعنی آن سوی منطقه ای که مقامات بغداد به نام قلمرو وی می‌شناسند گسترش دهد. [۲]

و این موضوع هرگز دانسته نخواهد شد که آیا کمیسر عالی بریتانیا ستونی از «واحد‌های محلی»^۲ را به فرماندهی افسران انگلیسی به این منظور به جنگ شیخ احمد

فرستاد تا او را به «صراط» مستقیم اسلام باز آورد... یا خود این عمل به منظور سرکوب ادعاهای سیاسی او بود.

به هرحال قضیه هر چه بود «واحد‌های محلی» به مقاومتی برنخوردند، و سرایی (بادگانی) در بیله^۳ واقع در چند کیلومتری بارزان ساخته شد.

۱. شیخ احمد و شورش آزارات

چهار سال بعد، یعنی در سال ۱۹۳۱، شورش در آن سوی مرز با شدت تمام جریان دارد، و ارتش ترکیه دست اندرکار در هم شکستن جمهوری کرد آزارات است.

در ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۹۳۱ شیخ احمد با فرستادن چند صد رزمنده به یاری شورشیان موجب می‌شود دولت ترکیه سخت به دولت عراق اعتراض کند. در دنبال این اعتراضها است که دولت عراق علیه «ابن یاقبان» اقدام به عملیات نظامی «در منطقه بارزان می‌کند». (فصل ۵)

اما مقامات انگلیسی از کمکی که شیخ احمد به کردهای آزارات می‌کند، نیز از درخواست ترکها چیزی نمی‌گویند و اظهار می‌کنند که «تلاطمی» که ناگهان منطقه بارزان را به لرزه درآورده «ناشی از کوشش شیخ احمد به تحمیل دینی تازه است.»!

[۳]

کارگزاران بریتانیا در نوشته‌های تاریخی خود بارها این موضوع را عنوان می‌کنند. یکی از آنها می‌نویسد «در ژوئیه ۱۹۳۱ شیخ احمد باز «عقل و شعورش» را از دست داد... به مریدانش دستور داد... با کباب کردن و «خوردن گوشت خوک به کیش تازه‌اش بپیوندند.» [۴]

دیگری اندکی به حقیقت نزدیک می‌شود و اذعان می‌کند که «دولت عراق تصمیم گرفته بود پیش از انقضای دوران قیومت (در ۱۹۳۲) اقتدار خود را تا مرز بگسترده.» اما می‌افزاید که اجرای این تصمیم «با غرابتهای مذهبی جدید شیخ احمد همزمان شد» و در پایان سخن با قطعیت اظهار می‌کند: «با هیچ نیروی پنداری نمی‌توان آشوبهای بارزان را تا سال ۱۹۴۳، در مقام چیزی ملهم از ناسیونالیسم کرد و به و ارائه کرد.» [۵]

درک این معنا دشوار است که چگونه مورخینی چنین جدی توانسته‌اند این چنین مجذوب «اوهام مطبخی»^۴ شیخ احمد شوند!

فاجعه این است که مقامات عراقی با چنان موفقیتی به اندیشه «غراب‌های دینی» شیخ احمد اعتبار می‌دهند که در این ایامی که این وقایع جاری است هیچ کس تحقیقی در جهت دیگر، یعنی در جهت ناسیونالیسم کرد، به عمل نمی‌آورد.

شیخ احمد با رهبران جنبش کرد ترکیه چه پیوندهایی داشت؟ آیا با کمیته خوبی بون ارتباط داشت؟ یا با رهبران آزارات؟ یا تنها با رؤسای محلی ای پیوند داشت که در آن سوی مرز عراق، یعنی در ترکیه می‌جنگیدند؟ آیا پیش از ژانویه ۱۹۳۱ نیز بی آنکه کسی متوجه شود نیروهای کمکی به یاری شورشیان فرستاده بود؟ و سرانجام، چرا شیخ احمد که در سال ۱۹۳۰ از یاری به شیخ محمود سر باز زده بود یک سال پس از آن پذیرفت به کردهای ترکیه کمک کند؟

و بسیار پرسشهای دیگر که بحتمل بی پاسخ خواهند ماند.

۲. برخورد با شیخ رشید لولان^۵

به زودی «آشوب» به منطقه برادوست^۶ گسترش می‌یابد، و در نوامبر ۱۹۳۱ برخورد‌های مهم، بارزانیها و برادوستها را رودروی هم قرار می‌دهد.

«مأمور سیاسی مرموزی» شیخ رشید لولان را که مردی «متعصب» بود متقاعد کرده بود به این که شیخ احمد بارزان «برای از میان برداشتن تمام مسلمانان با آشوریاها هم‌دمت شده»، [۶] او را به جنگ با این «لامذهب» برانگیخته بود... شیخ رشید خواه از روی ساده لوحی یا جز آن، بازیچه این مأمور فتنه‌انگیز شد و به شیخ احمد حمله بر، و در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۱ از وی متحمل تلفات سنگین شد. دولت عراق که در مه ۱۹۳۱ شر شیخ محمود را از سر خود کنده بود، ستاویر لازم را به دست آورد: بی آنکه سخنی از کمک شیخ احمد به کردهای ترکیه به میان آورد «اخطاری» به شیخ احمد کرد - که بی نتیجه ماند؛ سپس برآن شد «با حمله به روستای شیخ احمد، از بیله، ضربه را بر شخص او وارد کند.» [۷] در حالی که مطمئن بود حمایت و پشتیبانی اخلاقی تمام «نیک‌اندیشان» عراق را در پشت سر خود خواهد داشت.

۳. نخستین لشکرکشی علیه شیخ احمد (دسامبر ۱۹۳۱)

نخستین لشکرکشی علیه «باروی» شیخ احمد، شکست و ناکامی است: ستونی از ارتش عراق (مرکب از دو گروهان پیاده و یک دسته مسلسل) شب نهم دسامبر ۱۹۳۱ بارزان را محاصره می‌کنند، به این امید که تفنگچیان شیخ احمد را غافلگیر کنند. اما جریان معکوس این پندار از کار درمی‌آید، و تفنگچیان شیخ احمد شماری اسیر می‌گیرند، که یکی از آنها قائم مقام بيله است!

فردای آن نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) روستای بارزان را بمباران می‌کند! شیخ احمد بی درنگ پیامی آشنی جویانه به مقامات می‌فرستد و (طی آن) پیشنهاد استرداد اسرا را می‌کند.

۴. دومین لشکرکشی علیه شیخ احمد (فوریه ۱۹۳۲)

اما دولت عراق مصمم است شیخ احمد را از پیش پا بردارد، و از ژانویه ۱۹۳۲ از کمبر عالی بریتانیا درخواست می‌کند تا آغاز شدن عملیات، پروازهای نمایشی بر فراز مناطق زیبار^۷ و بارزان انجام شود. دولت عراق همچنین خواستار «همکاری کامل» نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در جریان عملیات است. [۸]

ارتش عراق بی آنکه منتظر پایان یافتن زمستان گردد در نهم فوریه ۱۹۳۲ علیه روستای بارزان دست به تعرض می‌زند. شکستی دیگر! نیروهای عراقی ۱۴ کشته و ۹ زخمی می‌هند. (تلفات بارزانیها ۲۰ کشته و ۳۰ زخمی است). سپس دولت عراق بر آن می‌شود تا آمدن بهار صبر کند.

۵. سومین لشکرکشی علیه شیخ احمد (مارس ۱۹۳۲)

در دوازدهم مارس ۱۹۳۲ اتمام حجتی به شیخ احمد می‌شود: دولت تصمیم دارد «دستگاهی کشوری» در منطقه اش دایر کند، و از او خواسته می‌شود ظرف ۴۸ ساعت خود را تسلیم کند (دولت قصد داشت او را به موصل تبعید کند). شیخ احمد خود را تسلیم نمی‌کند.

در ۱۵ مارس ۱۹۳۲ نیروی مهمی مرکب از واحدهای پیاده و سوار و توپخانه

7. Zibar (Zebar)

به همراه نیروهای انتظامی و با پشتیبانی نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) وارد منطقه شیروان^۸ می‌شود.

تفنگچیان شیخ احمد در مقابله با نیروهای دولتی دست به عملیات ابتدایی می‌زنند، و در طی دو درگیری در روزهای نوزدهم مارس و سوم آوریل تلفات بالنسبه سنگینی بر آنها وارد می‌کنند. کردها بخصوص بریک کاروان مشتمل بر ۴۰۰ قاطر، با تمام آذوقه و تجهیزات که بار آنها است، دست می‌یابند، و سرانجام به برکت مداخله نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) پس زده می‌شوند. در این عملیات یک خلبان انگلیسی کشته می‌شود و خلبانی دیگر زخم برمی‌دارد.

در ششم آوریل ۱۹۳۲ کردها در نزدیک چیا کانی لنگ^۹ شکست می‌خورند، و ارتش عراق پس از رسیدن نیروی کمکی از عقره به زودی و بی آنکه با مقاومتی برخورد کند، بارزان را اشغال می‌کند.

۶. فرورفتن در باتلاق (آوریل ۱۹۳۲)

پیروزی عراقیها در حقیقت پیروزی کاذبی بیش نیست: کردها تغییر «تاکتیک» می‌دهند و از هرگونه رویارویی جبهه ای با نیروهای عراقی پرهیز می‌کنند، و خطوط ارتباطی و تدارکاتی آنها را مورد ایذاء و حمله قرار می‌دهند.

کردها، که از کوهستان، نیروهای عراقی را زیر نظر دارند حرکات این نیروها را پیش از آنکه به واقع آغاز شده باشند خنثی می‌کنند و پس از هر یک از این عملیات ابتدایی به پشت «اروکوچوک» عقب می‌نشینند.

دولت عراق ناگزیر در ۱۱ آوریل ۱۹۳۲ باز از نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) یاری می‌خواهد. مقامات انگلیسی مقیم عراق پس از یکچند تردید (!) با این درخواست موافقت می‌کنند، و نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) در منطقه «مازوری بالا»^{۱۰} وارد عمل می‌شود. در ۲۹ آوریل یکی از هواپیماهای نیروی هوایی سلطنتی از نوع واپشی^{۱۱} سقوط می‌کند و خلبانش اسیر می‌شود.

شیخ احمد از این پیشامد برای نیل به مشارکت جنگ در ازاء آزادی خلبان انگلیسی استفاده می‌کند. و این، آتش بسی است عجیب، که حد آن به حاشیه راست

روکوچوک منتهی می‌شود. ارتش عراق نیز از این فرصت برای قطع خطوط ارتباطی کردها بر «روکوچوک» استفاده می‌کند: تمام پلها را منفجر می‌کند و گذارها را زیر نظر می‌گیرد و به این ترتیب جنگجویان شیخ احمد را در «باروی» خود محاصره می‌کند، و در عین حال از دولت ترکیه می‌خواهد مرز را «ببندد».

۷. عملیات نهایی (ژوئن ۱۹۳۲)

در ۲۶ مه ۱۹۳۲ نیروهای عراق علیه شیخ احمد دست به عملیات تازه‌ای می‌زنند، که آخرین عملیات علیه او است.

موفقیت این عملیات به‌ضماً مدیون حضور شماری از افسران انگلیسی به فرماندهی ژنرال هدلم^{۱۲} است. [۹]

اما در واقع مداخله وسیع نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) و بمباران بی‌وقفه قرارگاههای بارزانیها است که شیخ احمد را ناگزیر می‌کند خود را تسلیم کند: شیخ در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۲ از مرز می‌گذرد و با حدود ۴۰۰ تن از جنگجویانش خود را به مقامات ترک تسلیم می‌کند. [۱۰]

شیخ احمد را به قسطنطنیه و سپس آدریا نوبل (ادرنه)^{۱۳} می‌برند، و در ضمن دولت ترکیه عده‌ای از همراهان او را به عذر این که جزو کردهایی هستند که در ۱۹۳۰ در آراءات شوریده و سپس به شیخ احمد پناه برده‌اند بازداشت می‌کند. [۱۱]

به این ترتیب شورش شیخ احمد بارزان که قربانی توطئه‌ای دوگانه است پایان می‌پذیرد. در نتیجه این توطئه دوگانه عراقیها و ترکها و توطئه سکونی که برانگیزنده‌های حقیقی وی در اقدام به این شورش فرو می‌افتد آخرین شخصیت با نفوذ کرد در منطقه حساس بارزان از میان برداشته می‌شود.

۸. شورش محمد صدیق و علام‌مصطفی بارزانی

لیکن با این همه مقامات عراقی در کردستان عراق موفق به برقراری یک «صلح عربی» نمی‌گردند. در پایان سپتامبر ۱۹۳۲ مدیر (بخشدار) شم‌دینان در ترکیه، از

هستای عراقی خود در مازوری بالا درخواست می‌کند برای هماهنگ کردن عملیات علیه «راهزنان بارزانی که در کوههای مانکولا^{۱۴} و جنگلهای روبرار الحاجی بیگ^{۱۵} پراکنده‌اند به دیدار او به روستای مرزی «بی‌رخ»^{۱۶} برود.

در پایان سال ۱۹۳۲ ترکها کردهایی را که با شیخ احمد بازداشت کرده بودند آزاد می‌کنند. از جمله این آزادشدگان برادران شیخ احمد یعنی محمد صدیق و ملامصطفی هستند. این عده به منطقه بارزان بازمی‌آیند و با باز آمدن آنها جنگ چریکی به زودی از سر گرفته می‌شود: در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲ از واقعه‌ای در نزدیک میرگه‌سور^{۱۷} خبر می‌رسد.

در ماه مارس ۱۹۳۲ دو برادر شیخ احمد حدود ۳۰۰ تن جنگجورا به دور خود گردآورده و از روستاهای مجاور مرز نیروهای عراق را به ستوه آورده‌اند. اما از آنجا که این روستاها، در جلگه گونده^{۱۸}، واقع در شمالغرب بارزان، و چهل کیلومتری داخل خاک ترکیه قرار دارند، ملک فیصل شخصاً از سفیر ترکیه در بغداد می‌خواهد که در این زمینه نزد دولت متبوع خود وساطت کند.

فیصل چند ماه بعد، یعنی در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ می‌میرد و این آخرین کوشش وی علیه کردها به موفقیت نمی‌انجامد، زیرا دولت ترکیه قوای انتظامی در این بخش از منطقه ندارد.

از این عملیات اولیه‌ای که ژنرال بارزانی را به مدت چهل سال بر صحنه سیاست کردستان چیره کرد اطلاعات چندانی در دست نیست، اما ملامصطفی بارزانی و برادرش محمد صدیق که مجهز به سلاحهایی بودند که پیش از تسلیم شدن به ترکها در ۱۹۳۲ در نزدیکی مرز پنهان کرده بودند، ظاهراً در نظر داشتند پس از گردآوری جنگجویان در بهار سال ۱۹۳۴ علیه قوای دولتی دست به تعرض زنند. اما در سال ۱۹۳۴ برادران بارزانی را به مقامات عراقی تحویل می‌دهند، و عراقیها ابتدا آنها را به نصیرته و سپس به سلیمانیه تبعید می‌کنند.

با این همه آرملش بر منطقه بارزان حاکم نمی‌شود، زیرا خلیل خوشه‌وی،^{۱۹} از باران بارزانی، و علوبیگ^{۲۰}، دایی آنها، همچنان تا مارس ۱۹۳۶ پایداری می‌کنند. [۱۴]

14. Mankoula

15. Robar al Haji beg

16. Berokh

17. Mergassour

18. Govanda

19. Khoshawi

20. Alu beg

فصل ۸. شورش درسیم^۱

پس از ۱۹۳۲ فشار و سرکوبی که بر کردستان ترکیه دامن می‌گسترده چندان شدید است که ناچار با سانسوری شدید همراه است: عملاً از وضع کردستان، که منطقه ممنوعه اعلام شده چیزی به خارج درز نمی‌کند.

چه تعداد کرد، چند صد کرد، چند هزار کرد پس از شورش آزارات از زادگاه خود تبعید شدند؟ آیا بجز این، شورشهای موضعی نیز وجود داشته بود؟ آیا سازمانهای مقاومت مخفی ایجاد شده بود؟ در این زمینه پرسشهای بی‌پاسخ فراوان است.

در خارج از ترکیه به زحمت کسی خبر دارد که در ۱۹۳۴ دولت ترکیه مجبور می‌شود ژنرال کنعان پاشا، فرمانده سپاه چهارم دیار بکر را به شرناک^۲ بفرستد و این ژنرال در ماه اوت ۱۹۳۴ برای درهم شکستن مقاومت کردها در قبال تبعیدهای دستجمعی، [۱] کوهستانها را به مدت پنج روز لایبقطع بمباران کند.

ژنرال کنعان در سالهای ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ برای «وا داشتن کردان جوشی به تأمل» شماری از آنها را در معموره العزیز به دار می‌آویزد. [۲]

اما برای کنسار رفتن پرده خاموشی و سکوتی که بر کردستان ترکیه فرو افتاده است باید منتظر شورش سال ۱۹۳۷ درسیم بود، که مقامات ترک قادر به پنهان داشتن شدت و عظمت آن نبودند.

۱. طرح عابدین اوزمن^۳ برای «سلب شخصیت کردی از کردان»

چند ماه پیشتر بازرس کشوری استانهای خاوری طرحی برای تسریع در اجرای سیاست «سلب سرشت و شخصیت کردی» از کردستان ترکیه به دولت پیشنهاد کرده بود، زیرا این سیاست به دلخواه دولت پیش نرفته بود.

این طرح که از پاره‌ای جهات مکمل قانونی است که در ۱۹۳۲ به تصویب رسیده بود و به دولت اختیار می‌داد کردها را به غرب کشور تبعید کند پیشنهاد می‌کرد جماعتی از ترکان از غرب کشور به منطقه وان و دشت موش و «کلیه مناطق کردستان» کوچانده شوند و ارتباط این مناطق با راههای «قیرتاب و خطوط آهن» تأمین شود.

برای پایان دادن به یکی از عوامل بسیار مهم و آشتی ناپذیر ناسیونالیسم کرد — یعنی وجود زبانی مشخص — بازرس کشوری تأسیس مدارس شبانه‌روزی را پیشنهاد می‌کرد که «در آنها کودکان روستاهای کرد حق سخن گفتن به زبان کردی نداشته باشند، و زبان ترکی بیاموزند.»

سرانجام، عابدین اوزمن، انحلال کلیه محاکم عادی و ایجاد نظام قضایی ویژه‌ای را با انتصاب دادرسان ویژه‌ای که کارها را با سرعت و اختصار انجام دهند، پیشنهاد می‌کرد. [۳]

۲. قانون سال ۱۹۳۷

در آغاز سال ۱۹۳۷ دولت ترکیه قانونی را وضع می‌کند که بر سرشت «سرکوب» طرح مزبور تأکید می‌گذارد: دستگاه اداری کشوری به حال تعلیق درمی‌آید، حکومت نظامی اعلام می‌شود، فرمانداران نظامی به حکومت ولایات نصب می‌شوند: این اشخاص برای اقدام به عملیات نظامی «اختیار تام» دارند: محاکم محلی می‌توانند رأی اعدام صادر کنند؛ بجز زبان ترکی آموزش کلیه زبانهای دیگر ممنوع می‌شود، کتب خارجی نیز ممنوع اعلام می‌گردند. [۴]

سانسور حاکم بر اخبار اغتشاشاتی که در بهار سال ۱۹۳۷ در درسیم روی می‌دهند به اندازه‌ای شدید است که وقتی از میان تمام روزنامه‌های قسطنطنیه روزنامه سون تلگراف^۴ در بیست و سوم مه ۱۹۳۷ بدان اشاره می‌کند بی‌درنگ توقیف می‌شود، و

حتی امروز هم کسی نمی‌داند که این شورش دقیقاً چه وقت آغاز شد و رؤسای آن چه کسانی بودند، چنانکه از شورش سال ۱۹۲۵ نیز تقریباً چیزی دانسته نیست.

۳. سیدرضا (۱۹۳۷-۱۸۶۲؟)

دبلماتهایسی که هنگام شورش درسیم در آنکارا بودند عملاً چیزی درباره رهبر این شورش نمی‌دانند، جز این که می‌دانند که سیدرضا «رئیس محلی» و یحتمل رئیس عشیره‌ای بوده است.

و متأسفانه دکتر نوری درسیمی، نویسنده تنها اثر موجود درباره شورش درسیم، [۵] که خود چندین سال با سیدرضا بوده درباره تفصیلات شخصی مربوط به این شخص سخت اساک به خرج می‌دهد.

بنا بر گفته او سید رضا پسر سید ابراهیم، رئیس قبیله شیخ حسان است که نشیمن آن در غرب درسیم، و یکی از «مهمترین و شریفترین قبایل» منطقه است.

سید ابراهیم که معمولاً در روستای دری اهری^۵ می‌زیست، در مقام سید^۶ بر توده‌های مردم «نفوذی قابل ملاحظه» داشت: وی «راه-بر» قوم بود.

سید رضا کوچکترین پسر از چهار پسر سید ابراهیم و در معنا بنیامین^۷ پدرو «عزیز» او بود؛ در خدمت یکی از علمای دین به نام محمدعلی افندی درس دین خواند. این شخص تأثیری فوق‌العاده‌ای بر او داشت و وجدان ملی او را بیدار کرد.

سید رضا پس از مرگ پدر بنا بر وصیت او بر جایش نشست و در روستای آگداد^۸ واقع در پای کوه توجیک مقیم شد.

بنا بر گفته نویسنده زندگینامه اش «سید رضا واجد تمام ویژگیهای یک کرد» بود: مردی بود شاد، مهربان و دلجو؛ زندگی بسیار زاهدانه‌ای داشت، و بسیار نیکوکار بود. پس از شورش شیخ سعید در ۱۹۲۵ هزاران کرد پناهنده را باری کرد. و این تمام آن چیزی است که درباره اش می‌دانیم!

5. Deri Ahri

۶. عنوان «سید» در میان کردهای شیعی مذهب درسیم واحد همان اهلب و معوم عنوان شیخ در میان کردهای سنی مذهب ایران و عراق و ترکیه است.

۷. اشاره به علاقه حضرت یعقوب به بنیامین.

8. Agdad

سندی استثنایی - نامه ای از سید رضا، که از بایگانی وزارت خارجه انگلیس به دست آمده - این تصویر را کامل می‌کند و نشان می‌دهد که تحلیلی بسیار درست و دریافتی بسیار روشن از اوضاع دارد: این سند در حقیقت بیانیه شورش درسیم و درخواست کمکی است که از سوی دولتی که نامه خطاب به او است از وی دریغ می‌شود. [۷]

۴. «بیانیه» سید رضا

سید رضا می‌نویسد: «سالها است دولت ترکیه می‌کوشد ملت کرد را تحلیل ببرد و بدین منظور مردم کرد را سرکوب می‌کند، مطبوعات و نشریات و زبان کردی را ممنوع کرده است، و مردمی را که به زبان مادری خود سخن بگویند تعذیب و آزار می‌کند، و با کوچاندنهای اجباری و منظم و مبتنی بر اسلوب جمعیت مناطق حاصلخیز کردستان را به سرزمینهای بی آب و علف آناتولی منتقل می‌کند، که در آنجا کوچندگان گروه گروه تلف می‌شوند.

«اخیراً دولت ترکیه درصدد برآمده است وارد منطقه درسیم شود، که به یمن توافقی با دولت تاکنون مأمون از این تعذیب و آزار بود.

«مردم کرد در قبال این عمل، به عوض تلف شدن بر مسیرهای طولانی مهاجرت، به دفاع از خود اسلحه به دست گرفته اند، چنانکه در ۱۹۳۰ در آزارات و دره‌های زیلان و بایزید نیز چنین کردند.

«اینک سه ماه است جنگی سخت در منطقه من بیداد می‌کند.

«به رغم نابرابری در وسایل و تجهیزات جنگی و با وجود استفاده دولت از هواپیماهای بمب افکن و بمبهای آتشنا و گاز خفه کننده، من و هموطنانم کوشش نیروهای ترک را ناکامیاب کرده ایم.

«هواپیماهای ترک در واکنش به مقاومت ما روستاها را بمباران می‌کنند، آنها را به آتش می‌کشند، و زنان و کودکان بی دفاع را می‌کشند، و دولت ترکیه انتقام شکستهای خود را به این نحو از تمام مردم کردستان می‌گیرد.

«زندانیان از مردم بی آزار کرد لبریزند، درس خوانندگان را به رگبار مسلسل می‌بندند، یا به دار می‌آویزند، یا به مناطق دورافتاده ترکیه تبعید می‌کنند.

«سه میلیون کردی که در وطن خود ساکن اند و خواستار چیزی جز زیستن در صلح و صفا و آزادی و حفظ نژاد و زبان و سنتها و فرهنگ و تمدن خود نیستند، به عالیجناب مراجعه می‌کنند و از آن جناب تقاضا دارند برای پایان بخشیدن به این بیداد نفوذ اخلاقی و والای دولت متبوع خود را به حمایت از ملت کرد به کار برند.»

امضا

فرمانده کل درسیم

سید رضا

۵. آشوبهای اولیه (۱۹۳۷)

بنا بر گفتهٔ دکتر نوری درسیمی آغاز اغتشاشات سال ۱۹۳۶ و به هنگامی بود که ارتش ترکیه قصد خود را به استقرار پادگانهایی در مناطق عمدهٔ منطقهٔ درسیم ابراز کرده بود.

سید رضا، که در رأس قبایلی جای گرفته بود که تصمیم به مقاومت در برابر این اقدام دولت را داشتند، در سال ۱۹۳۶، در تاریخی که دقیقاً مشخص نیست، با ژنرال عبدالله آلپ دوغان^۱، رئیس زاندارمری مستقر در «الغزیر» وارد گفت و گو می‌شود. در جریان این گفت و گوی دونفره سید رضا از «مقاصد جنگجویانه» دولت آگاه می‌شود و بر آن می‌شود دکتر نوری درسیمی را برای «آگاهانیدن افکار عامهٔ جهانی» به اروپا بفرستد. [۸]

چندی پس از این دیدار، ژنرال آلپ دوغان بخشنامه‌ای صادر می‌کند و طی آن از تمام قبایل کرد می‌خواهد به نسبت شمار افراد خود دویست هزار قیضه تفنگ به دولت تحویل دهند، و در همان حال کارکنان دستگاههای اطلاعاتی ترکیه قبایل را علیه یکدیگر برمی‌انگیزند.

تأسیس پادگانهای جدید منشأ و مایهٔ وقایع اولیه است: در دو جا مردم به محلهای ساختمانی می‌ریزند و نگهبانان ساختمانها را خلع سلاح می‌کنند.

آنگاه سید رضا از ژنرال آلپ دوغان می‌خواهد بخشنامهٔ مربوط به تحویل سلاح را لغو کند و درخواست می‌کند «دستگاه اداری در محل تأسیس شود که حقوق ملئی

مردم کرد را تضمین کند.»

واکنش دولت فوری است: چند هنگ ژاندارمری به درسیم می‌فرستند، و در همان حال واحدهای سپاه نهم در «مرزهای» درسیم متمرکز می‌شوند. پروازهای شناسایی روزانه هواپیماهای ترک مردم کرد را عصبانی می‌کند، و در تمام منطقه برخوردهای کوچکی با واحدهای دولتی روی می‌دهد. فرا رسیدن زمستان موجب متوقف شدن عملیات نظامی می‌شود، اما درسیم در محاصره است.

۶. علل مستقیم شورش ۱۹۳۷

آب شدن برفها در بهار ۱۹۳۷ تشدید فوری عملیات نظامی را به دنبال دارد. ژاندارمری ترکیه به بهانه خلع سلاح قبایل اقدام به سرکشی کردن مردم می‌کند، و برخوردهای موضعی به ویژه در منطقه مازگرد روزه روزافزایش می‌یابد.

در بهار سال ۱۹۳۷ یکی از پسران سید رضا به نام برا^{۱۱} ابراهیم به قرارگاه ترکها در هوزات^{۱۱}، می‌رود تا از سوی پدرش (از فرمانده محل) تقاضا کند جریان بطرزی منصفانه رفع و رجوع شود و به عملیات نظامی پایان داده شود. در بازگشت به کمین افسران ترک که با همدستی کردهای کورگانی^{۱۲} که به ترکها پیوسته‌اند و در راهش کمین کرده‌اند می‌افتد و کشته می‌شود.

کشته شدن برا ابراهیم آغاز مخاصمات آشکار بین دولت و کردهای درسیم است: سید رضا منطقه کورگان را محاصره می‌کند و می‌خواهد که قاتلان پسرش را به وی تحویل دهند... اما قاتلان از دولت ترکیه پاداش گرفته‌اند! [۹]

۷. سرکوب شورش

ترکها با سرعت زیاد نیروی مهمی را در منطقه واقع بر حاشیه شورش متمرکز می‌کنند، آنقدر که شمار این نیروها به هفت سپاه می‌رسد. مرکز فرماندهی این نیروها دیار بکر است، اما واحدهای آن در اورفه و سیرت و وان و العزیر و نزدیک ادانه (سپاه ششم) پخش شده‌اند.

به نظر می‌رسد این اقدام بدین منظور بوده باشد که از گسترش شورش به جنوب جلوگیری شود و مانع از انجام «مانور»ی انحرافی از سوی کردان سوریه گردد. (پشتر شیخ عبدالرحیم، برادر شیخ سعید پالو، در این زمینه کوشش مؤثری به عمل آورده بود، اما کردها که شمارشان زیاد نبود مغلوب ترکها شدند و شیخ عبدالرحیم کشته شد.) [۱۰]

تعرض اصلی ترکها علیه شورشیان کرد، با مشارکت وسیع نیروی هوایی، از ارزجان آغاز شد. نیروی هوایی چنانکه از نامه سیدرضا و دیپلم افتخاری برمی‌آید که به یکی از دختران هوانورد ترک به نام صبیحه گوکچن^{۱۳} داده شده بود بسیار وسیع بوده است. این دیپلم را «به مناسبت عملیات درخشانی به این دختر داده‌اند که در دریم انجام داده و برای به مسلسل بستن مخفی گاههای شورشیان از پرواز بر بریدگیهای کوهستان» تردید به خود راه نداده بود.

در این عملیات از قرار برای نخستین بار در مقابله با کردان از ارابه جنگی

استفاده شد.

۸. گفت‌وگو

آنگاه سید رضا از نوبا ژنرال آلپ دوغان تماس می‌گیرد و به او حالی می‌کند «چنانچه حقوق ملی مردم کرد محترم داشته شود؛ و قاتلان پسرش به محکمه سپرده شوند وی حاضر خواهد بود تمام افسران و سربازان اسیر و نیز وسایل و تجهیزات به غنیمت گرفته را به دولت مسترد دارد.»

اما ژنرال آلپ دوغان خواستار تسلیم بی قید و شرط و تحویل ۸۰۰۰۰ قبضه تفنگ ماوزر است... و جنگ از سر گرفته می‌شود.

۹. نفوذ علی شیر، و کشته شدن او

از نظر نظامی مفز متفکر مقاومت علی شیرنامی بود که نقشه‌های نظامی نبرد را ضح می‌کرد.

وی نیز چون سید رضا از قبیله شیخ حسان بود، و در روستای عمرانی نزدیک کوچکری^{۱۴} تولد یافته و در مدرسه متوسطه سیواس درس خوانده بود.

در عهد سلطان عبدالحمید پس از این که با سرودن اشعاری نام و آوازه یافت
منشی مصطفی بیگ رئیس قبیله کوچکسری شد، و پس از کشته شدن وی به دست
والی درسیم آموزگار پسران او شد.

علی شیر از این طریق نفوذی بسیار بر قبایل منطقه کوچکسری در متحد کردن
ایشان اعمال کرد.

پس از عقب نشینی نیروهای روسیه در ۱۹۱۷ از کردستان ترکیه، مقامات
نظامی ترکیه برای اجتناب از برانگیختن مردم درسیم مصلحت در این می بینند بر اعمال
علی شیر در منطقه آوه چک چشم بیندند.

اما علی شیر همچنان به کوشش در راه ناسیونالیسم کرد ادامه می داد؛ در
۱۹۲۰ پیوستن درسیم را «به باشگاه ملی تعالی کردستان» اطلاع داد، و از رهبران کرد
قسططنیه خواست شعبه هایی از جمعیت را در درسیم دایر کنند.

در ۱۹۲۱ مبارزه ای را در عرصه نامه نگاری و ارسال تلگرام برای درخواست از
دولت به جهت اجرای مقررات پیمان سور آغاز کرد و کنفرانسهای متعددی را به زبان
کردی ترتیب داد.

چند ماه بعد به خاطر مشارکت در شورش کوچکسری به مرگ محکوم شد، اما
موفق شد از چنگ مقامات بگریزد.

در سال ۱۹۳۷ علی شیر تنها به اداره عملیات نظامی اکتفا نکرد: برای متحد
کردن مردم کرد به دور سید رضا مطالب میهنی بسیار نوشت و اشعار میهنی بسیار
سرود.

در ژوئن ۱۹۳۷ سید رضا از علی شیر خواست «برای جلب فرانسه یا انگلستان
به وساطت» به منظور جلوگیری از خونریزی بیشتر به ایران یا عراق برود. [۱۳]
اقا شب پیش از عزیمتش، به تحریک ژنرال آلپ دوغان، در قرارگاهش واقع
در غار آگدات ۱۵ به دست «راهبر»، برادرزاده سید رضا، که اعلام بیطرفی کرده اقا در
پس پرده با ترکان همدست بود، کشته شد.

مرگ علی شیر برای جنبش کرد ضایعه ای سنگین و اسفبار بود.

در پایان ژوئن ۱۹۳۷ همه مردم آنکارا یقین داشتند که شورش در سیم، با تسلیم «آخرین» گروه شورشیان در ۲۴ ژوئن پایان پذیرفته است.

از جریان عملیات خبری در دست نیست، اما در محافل دیپلماتیک غرب عقیده بر این است که نیروی هوایی و ژاندارمری ترکیه «تلفات مهمی» داده اند.

و تنها در اثر تصادفی است که دیپلماتهای انگلیسی مقیم آنکارا در جریان گفت و گو با یکی از کارکنان وزارت امور عامه که از در سیم بازآمده است درمی یابند که جنگ در واقع همچنان ادامه دارد و ژنرال آلپ دوغان «در نظر ندارد تمام مناطق شورش را امسال اشغال کند، و اشغال همه مناطق... در سال آینده صورت خواهد گرفت»! [۱۴]

پس از مرگ علی شیر مرکز نقل عملیات به منطقه قبیله بختیار میل می‌کند.

اما سرکوب بسیار سخت و بیرحمانه است: ترکها جنگلهای منطقه را آتش می‌زنند، وسیله قتل شاهین، رئیس قبیله بختیار را فراهم می‌کنند. دردره ایکسور^{۱۶} هزاران زن و کودک که به اشکفتها پناه برده‌اند در اثر دو آتشی که در دهانه اشکفتها افروخته اند خفه می‌شوند و در همانجا مدفون می‌مانند.

یکی از پسران سید رضا، به نام حسن رشک^{۱۷}، در اثر ترکش بمب زخم برمی‌دارد؛ مادرش او را در العزیر برای درمان به افسری ترک می‌سپارد: او را شکنجه می‌کنند، و سپس می‌کشند.

شدت و خشونت سرکوب در بدو امر موجب می‌شود مردمی چون کور بجا^{۱۸} ها را که بیطرف مانده یا حتی کورگانها که به دولت پیوسته بودند به دور سید رضا گرد آورد. اما این قبایل نیز با بیرحمی کشتار می‌شوند: ترکها اسرا را به رگبار مسلسل می‌بندند و زنان و کودکان را در کاهدانها آتش می‌زنند.

فرمانده ترک که به محل «قرارگاه» سید رضا پی برده است آن را به زیر بمباران شدید هوایی و گلوله باران توپخانه می‌گیرد.

اکنون سید رضا می‌کوشد به آوه چک برسد، اما کوششی که در قزلبچه برای شکستن حلقه محاصره می‌کند برایش به بهایی سنگین تمام می‌شود: هزار تن از

کسانش، از جمله زین «کوچک» و یکی از پسران و سه تن از نوه‌هایش را، از دست می‌دهد!

۱۱. بازداشت سید رضا

پس از آن ترکها در شرایط و اوضاع بالنسبه مشکوکی بر سید رضا دست می‌یابند. بنا بر گفته کردها والی ارنجان در اوایل سپتامبر ۱۹۳۷ اعلام می‌کند که دولت تصمیم گرفته است خواستهای مردم درسیم را برآورد و خسارت کردان را جبران کند - آتش بس اعلام می‌شود.

سید رضا به این وعده ترکان اعتماد می‌کند و برای گفت و گوبا والی به ارنجان می‌رود... و در آنجا در پنجم سپتامبر ۱۹۳۷ بازداشت می‌شود. سید رضا هنگام درآمدن از کاخ استانداری همین قدر فرصت می‌یابد که چند کلمه ای در محکومیت «این دولت دروغگو و بی‌شرف» بر زبان راند. رسیدگی به پرونده سید رضا در العزیر صورت می‌گیرد...

در جریان باز پرسى وی ترکها می‌کوشند پای شورویها را به میان بکشند، و می‌خواهند درباره حضور افسران شوروی در درسیم یا کمکهای تسلیحاتی دولت مزبور به او از او اعتراف بگیرند...

اما در جریان دادرسی سید رضا تأکید می‌کند که «خانواده‌ای که وی از دامش برخاسته هرگز گوش به فرمان بیگانگان نبوده است... و قرنها (!) صرفاً به حکم انگیزه‌های وطنپرستانه... به خاطر منافع عالی مردمش جنگیده است... اما متأسفانه بی‌نتیجه!»!

سید رضا پس از چهار روز دادرسی در چهاردهم نوامبر با ده تن دیگر از رؤسا به مرگ محکوم می‌شود و در هجدهم نوامبر به دار آویخته می‌شود. در پای چوبه دار می‌گوید:

«من هفتاد و پنج سال دارم... و به سایر شهیدان کردستان می‌پیوندم. درسیم مغلوب شده است، اما کردها و کردستان خواهند ماند... جوانان کردستان انتقام ما را خواهند گرفت. لعنت باد بر خائشان ستمگر...» [۱۵]

سید حسین رئیس قبیله کوریچا، و علی آغا رئیس قبیله یوسفان و سه تن دیگر از رؤسای قبایل با وی به دار آویخته می‌شوند.

کریس کوپرا / ۱۹۳

حکم اعدام چهارتن دیگر از رؤسای قبایل «به علت کبر سن» به سی سال زندان تخفیف می‌یابد... سه تن دیگر از متهمان به حبسهای مختلف محکوم می‌شوند، چهارتن نیرنه می‌شوند.

در روز ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷ در مسجد کردهای دمشق مراسمی مذهبی به یاد قربانیان برگزار می‌شود.

به دست دادن «ترازنامه» ای مشخص درباره شورش درسیم کاری است ناممکن. نخست وزیر، عصمت اینونو، در مجلس ملی اعلام می‌کند که نیروهای دولتی یک افسر و ۲۸ سرباز از دست داده و پنجاه زخمی داشته‌اند، در حالی که تلفات کردها ۲۶۵ کشته و ۳۰ زخمی بوده و ۸۴۹ نفر نیز خود را تسلیم کرده‌اند!

اتاق خبرنگار، روزنامه «تان» در آنکارا اعلام می‌کند: «چوبه‌های دار درسیم گل داده بودند (!) و خوشه‌های شورشیان از آنها می‌آویخت» [۱۶] و بنا بر قول پاره‌ای منابع کرد شمار تلفات به قریب ۴۰۰۰۰ تن می‌رسید. خاموشی باز بر کردستان ترکیه فرو افتاد...

رزمندگان کرد در این بیست سال سرکوب و حشبیانه شجاعت و از خودگذشتگی بسیار از خود به منصفه ظهور و بروز رساندند: از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ - اگر فرار احسان نوری را استثنا کنیم - حتی به موردی از تسلیم و تمکین بر نمی‌خوریم: تمام رؤسای کرد یا بر چوبه دار یا در رزمگاه جان می‌سپرند. رزمندگان و رؤسای کردستان ترکیه که جز به خود بر چیزی و کسی اتکا نداشتند بری از تمام رسواییهای بزرگان کرد قسطنطنیه بودند.

اگر دولت ترکیه با توسل به جعل و تحریفی بی سابقه موفق نمی‌شد بیشتر این قهرمانان را در بوته گمنامی بیفکند و قهرمانیهای آنها را با پرده ضخیمی از سکوت بپوشاند، صرف دلبری و قهرمانیشان برای جاوید نگه داشتن شعله آتش ناسیونالیسم کرد کافی بود.

بخش ۳
مبارزه برای استقلال

فصل ۱. نخستین شورشهای بارزانی و ظهور احزاب (۱۹۴۳ - ۱۹۴۵)

یک قوم زنده که مدت‌ها در قید اسارت یک فاتح خارجی مانده است به ناچار همه نیروهای خود را، همه کوششهای خود را، علیه این دشمن خارجی به کار می‌برد.
زندگی درونش فلج می‌شود، و توانایی پرداختن به رهایی اجتماعی از او سلب می‌گردد.

• کارل مارکس

پس از درهم شکستن شورش درسیم، که از پس شورش «جمهوری آزارات» در رسید، کردستان ترکیه از جریان جنبش ملی کرد جدا ماند: تمام رهبران سیاسی و مذهبی آن کشته یا به دار آویخته یا تیرباران شده بودند، و تمام کادرها و فقلانش - کادرها و فقلانی که در هر جنبش رهایی‌بخش ملی نقشی مهم ایفا می‌کنند - نابود شده بودند؛ درس خواندگان و روشنفکرانش مورد تعذیب و آزار بودند: به دار آویخته می‌شدند یا در

در باجه‌ها افکنده می‌شدند. [۱]

و یک ربع قرن - یعنی زمان لازم برای ظهور نسلی جدید از کادرها - وقت گرفت تا کردستان ترکیه از این خواب شبیه مرگ بیدار شود. و در این ضمن در ایران و عراق است که شاید بتوان گفت با ظهور احزاب سیاسی کرد، که بیش و کم متأثر از ایدئولوژی مارکستی اند، مبارزه برای آزادی کردستان ادامه می‌یابد. و اما در همان هنگام مردی بر صحنه سیاست کردستان ظاهر شد که مقدر بود سی سال تمام بر آن چیره باشد و رشد و بقای این احزابی را که در وجود آمده بودند مورد تهدید قرار دهد.

سلیمانیه همچنان کانون عمده ناسیونالیسم کرد است. در اینجا در دوران پیش از جنگ جهانی اول، شاهد شکوفندگی گروهکهای ناسیونالیستی هستیم که ریشه‌یابی آنها بسیار دشوار است، خاصه که برخی از آنها گاه تنی چند بیش نیستند و اغلب شخص واحدی در عین حال عضو چند سازمان مختلف است.

برایه‌تی^۱

در سال ۱۹۳۷ دو سازمان، ملیون کرد را بین خود قسمت کرده بودند.

جمعیت «برایه‌تی» که بنیادگذار آن شیخ لطیف پسر شیخ محمود بود، به سلوب جمعیت‌های قسطنطنیه بنیاد شده و به ویژه شامل بورژواهای معتر و اعیان بود: محمد صدیق شاوویس (پدر نوری شاوویس)، اسماعیل حقی شاوویس (عموی او) و ملاّ اسد، ملاّی سلیمانیه.

این روشنفکران شهری در حقیقت نقش مهمی ایفا می‌کنند، زیرا برادر یکی از رؤسای کرد، که به حال تبعید در سلیمانیه بسر می‌برد، در اجتماعات سرّی آنها شرکت می‌کند [۲]: این شخص ملاّ مصطفی بارزانی است.

ملاّ مصطفی که مقدر بود به مدت سی سال بر صحنه سیاست کردستان چیره باشد پس از این که آموزش نظامی خود را نزد برادرش، شیخ احمد، در کوه‌های بارزان به پایان می‌برد، با واسطه بورژواهای کرد «پایتخت فکری» کردستان عراق با سیاست

سازمان «دارکر»^۲

اما «برایه‌تی» سازمان مخصوص اعیان و بزرگان کرد بود و در آن جایی برای جوانان کرد متأثر از حزب کمونیست عراق و اصلاح‌طلبان «گروه بغداد» [۳] نبود - حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۳۴ تأسیس شده بود.

و در ۱۹۳۸ جوانان سلیمانیه که به لحاظ سن و اندیشه در سازمانی مشخص از برایه‌تی و معروف به «آزادی کرد» به گردهم آمده بودند سازمان سومی را تأسیس کردند: سازمان «دارکر»، به تقلید کاربوناوهای^۳ ایتالیا (!)

بنیادگذاران این سازمان عبارت بودند از نوری شایس، عضو آتی دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان وابسته به بارزانی، یونس رشوف شاعر، که ابیات سرود ملی کرد به نام ای رقیب از او است، و بعدها به حزب کمونیست عراق پیوست؛ و عبدالله توفیق جوهر، که چون عضو برایه‌تی هم بود بعدها از سازمان اخراج شد.

«دارکر» اعضای خود را از میان جوانان درس خوانده کرد می‌گرفت - که از آن میان می‌توان به ویژه از این اشخاص نام برد: رستم جباری، حقوقدان از اربیل، مصطفی عذیری، کارمند دولت (از اربیل) که بعدها قاضی و استاندار شد - این سازمان، سازمانی کاملاً چپ بود.

برنامه‌اش صبغه و رنگ ناسیونالیستی ناب داشت: مبارزه برای خودمختاری کردستان عراق و استقلال تمام کردستان، و نیز صبغه و رنگی که بازتاب تأثیر نفوذ حزب کمونیست عراق بود. اما ایدئولوژی آن چندان روشن نبود: «ما علیه فاشیسم و هیتلر، و هوادار دموکراسی اما مخالف امپریالیسم به ویژه مخالف انگلیسیها بودیم.» [۴]

این، دوره‌ای بود که حزب کمونیست عراق خود نیز در اثر روشن نبودن

۲. ذغالگر Darker

۲. DarKer (ذغالگر)

۳. Carbonaro (جمع: carbonari)، به معنی ذغالگر. گروهی انقلابی که در حوالی سال ۱۸۱۱ سازمان یافت و هدف آن متحد کردن ایتالیا و تأسیس حکومت جمهوری بود. این عده را آتزانو «ذغالگران Carbonari» می‌گفتند که جلسات خود را در میان ذغالگران تشکیل می‌دادند و زبان و اصطلاحات مخصوص آنها را بکار می‌بردند. م.

ایدئولوژی خود و همچنین آشننگی ایدئولوژیک گروههای متأثر از او به جناحها و گروههای مختلف تقسیم شده بود!
 باری، «دارکر» در خارج از سلیمانیه بسط می‌یابد و از ۱۹۴۰ حوزه‌های سری در اربیل و خانقین و بغداد و موصل ایجاها می‌شوند.

۱. تأسیس «هیوا»^۱

در سال ۱۹۴۱، پس از شورش رشید عالی گیلانی (در ماههای آوریل و مه) و پیوستن رفیق حلمی به «دارکر»، مسئولان سازمانهای مختلف کرد در جریان کنفرانسی برآن می‌شوند سازمانهای مربوط را در حزب واحدی به نام «هیوا» متحد کنند، و این سازمان تمام کوشندگان ناسیونالیست کرد را به گرد هم می‌آورد: روشنفکران، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران (شرکت نفت کرکوک و راه آهن)، دهقانان و افسران، که نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند.

مقر حزب در خارج از کردستان یعنی در بغداد است و حزب شاخه‌هایی در شهرهای عمده کردستان (کرکوک و اربیل و سلیمانیه و...) دارد و مجله‌ای به نام آزادی منتشر می‌کند که در آن مواضعی نزدیک به مواضع حزب کمونیست عراق اتخاذ می‌کند. جناح چپ «هیوا» آشکارا کمونیست است.

نقش اساسی «هیوا» بعدها این می‌شود که ملامصطفی بارزانی را که در ۱۹۴۳ از سلیمانیه می‌گریزد یاری کند؛ اما این حزب جدید در تأسیس «کومله‌ی ژبانی کرد» (کمیته حیات کردستان) در کردستان ایران نیز نقشی مهم ایفا می‌کند. ملا مصطفی بارزانی که پس از چند ماه اقامت در نصیریه (با برادرش شیخ احمد و مابقی خانواده‌اش) سرانجام در ۱۹۳۶ به سلیمانیه منتقل شده بود اینک بیش از شش سال بود در این شهری تابانه لحظه فرصت را انتظار می‌کشید.

مقرری که دولت بغداد با منتهای چشم‌تنگی از برای او معین کرده بود با تورم شدید سالهای جنگ در واقع به هیچ بدل شده بود. بهای مواد غذایی ده برابر شده بود، و بنا بر گزارشی ملا مصطفی به زودی «چنان نیازمند شد» و «در چنان مضیقه مالی فرار گرفت که بعید نبود برای تأمین مایه معاش دست به جنایت بزند.» [۵]

بر همه کسانی که با بارزانی تماس می‌یافتند روشن بود که وی منتظر فرصتی است که از شهر بگریزد... اما «توس از این که گیر یفتند... و نیز نگرانی از وضع برادرش، شیخ احمد» [۶] او را یکچند در بلا تکلیفی گذاشت.

۲. گریز بارزانی (۱۳ ژوئیه ۱۹۴۳)

ملا مصطفی بارزانی چهل سال داشت... و از مردی به سرشت و خو و تحرک او انتظار نمی‌رفت مابقی عمر را در وضعی بسر آورد که به مرگی زنده مانند بود.

و از لحاظ سیاسی هم شرایط و اوضاع از این مساعدتر نمی‌توانست بود: پس از ماجرای رشید عالی مناسبات بین انگلیسیها و افکار عامه عراق همچنان بد بود: تا پیروزیهای سال ۱۹۴۳ اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران معتقد به پیروزی قوای «محور»^۵ بود، [۷] و انگلیسیها با استفاده از «مسأله کرد» ورود کردها را به ارتش بریتانیا سخت تشویق می‌کردند. [۸]

در ضمن، حکم و اقتدار دولت عراق نیز در شمال کردستان عملاً صفر بود.

ژنرال بارزانی آینده در ۱۳ ژوئیه ۱۹۴۳، از قرار با کمک شیخ لطیف، که خود ده روز بعد از شهر گریخت، از سلیمانیه درآمد و پس از کج کردن راه و رفتن به ایران برای اجتناب از برخورد با قوای نظامی عراق، سرانجام به منطقه بارزان رسید.^۶

۳. مذاکرات اولیه

بارزانی به منطقه‌ای پناه برد که آن را خوب می‌شناخت: همان منطقه‌ای که در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ و ۱۹۳۴ در آن علیه عراقیها جنگید، یعنی منطقه واقع بین روکوچوک و شمعدینان در مرز ترکیه.

چنانکه در یکی از گزارشهای دیپلماتیک بریتانیا [۹] خاطر نشان شده است در آغاز رفتارش «نگران کننده» نیست: بارزانی باب گفت و گورا با مقامات می‌گشاید و خواستار انجام اصلاحات می‌شود، و ظاهراً می‌کوشد با آنها به توافق برسد. در این زمان وضع این بخش از کردستان سخت وحشتناک است: روستاها

۵. آلمان و ایتالیا و ژاپن.

۶. از قرار به روستای ترجان رفت و حاج باباشیخ، نخست وزیر آئی جمهوری مهاباد، او را کمک کرد...»

خالی از سکنه اند، برخی از آنها حتی ویرانه اند؛ در تمام منطقه اثری از کشت و کار نیست، و گرسنگی و پریشانی به درجه‌ای «هولناک» رسیده است.
فساد کارکنان دولت همگانی بود؛ و استانداران اربیل و موصل هرگز پنا به منطقه نگذاشته بودند.

وضع راهها - که بهتر است مالروشان خوانند - بسیار بد بود؛ بیشتر ساختمانهای عمومی (مدارس و بیمارستانها و غیره) ویرانه بودند. [۱۰]
وضع آموزش و بهداشت کردستان، حتی مناطقی که هیچ سیاسی نبودند بسیار رقت آور بود؛ بنا بر گفته کردی که در مصر به حال تبعید بسر می برد در سال ۱۹۴۶ در تمام مناطق کردستان عراق «تنها شصت مدرسه بود، و از این شمار تنها دو مدرسه متوسطه بودند؛ سی تنی از این مدارس آموزش ابتدایی می دادند و مابقی کودکانی بیش نبودند.» [۱۱]

دانسته نیست که در این گفت و گو خواسته‌های بارزانی چه بوده، اما گزارشهایی که به بغداد فرستاده می شدند سرنوشت اسنادی را می یافتند که خاص بایگانیهای دستگاههای کاغذ باز است: برهم انباشته می شدند بی اینکه کسی آنها را پیگیری کند.

۴. قطع روابط

در سپتامبر ۱۹۴۳ ملا مصطفی بارزانی با آمدن سعید بیرخی، که از «یاغیان» ترکیه است تقویت می شود. چندی پس از این جریان «واقعه مرموزی» [۱۲] روی می دهد، بی اینکه کسی بداند نخستین تیر را چه کسی در کرده است: بارزانی یا ژاندارمری.

از آن پس جریان وقایع شتاب می گیرد: بارزانی ژاندارمهایی را که از منطقه واقع بین بارزان و مرز ترکیه حراست می کنند ناگزیر از تخلیه پاسگاهها می کند؛ سپس در آغاز اکتبر ۱۹۴۳، در نزدیک میرگه سور، واحدی مرکب از ۱۵۰ ژاندارم را وادار به عقب نشینی می کند و تلفات بالنسبه سنگین بر آن وارد می کند.

در پایان اکتبر ۱۹۴۳ دولت عراق تبپ مختلطی (مرکب از واحدهای پیاده و ژاندارم و واحدهای زرهی و هوایی) را به جنگ بارزانی می فرستد ... بارزانی اکنون ۲۰۰ رزمنده دارد!

در نهم نوامبر ۱۹۴۳ نخستین برخورد در آن سوی میرگه سور و در حضور ژنرال

برومیلو^۷ رئیس «هبات نظامی بریتانیا در عراق» روی می‌دهد.

جنگ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۴۳ در هینان^۸ ادامه می‌یابد؛ نیروهای عراق شکست می‌خورند، و ۶۰ تن کشته و زخمی می‌دهند و ژنرال برومیلو از «فقدان تأسیسات آموزش نیروهای عراقی» سخن ساز می‌کند.

۵. بارزانی و انگلیسها

اما بارزانی همچنان به تماسهای خود ادامه می‌دهد و پس از مرگ سعید بیرخی که در پایان ۱۹۴۳ بر دست ترکها کشته می‌شود پیشنهاد می‌کند تسلیم شود، مشروط بر این که سفیر بریتانیا اجرای شرایط تسلیم او را تضمین کند.

در حقیقت می‌کوشد پای مداخله انگلیسیان را به ماجرا بگشاید.

در این دوره از زمان برای انگلیسها ملاحظات استراتژیک مقدم بر سایر چیزها است: مادام که خطوط تدارکاتی بریتانیا با ایران به خطر نیفتاده دولت لندن نمی‌خواهد در نزاع کردها و عراق مداخله کند. همانطور که وزارت خارجه انگلستان به لحنی بالنسبه تند به سفیر خود، کورنوالیس، در بغداد خاطر نشان می‌کند: «عملیات احتمالی علیه مصطفی را باید برعهده دولت عراق گذاشت... اگر دولت عراق نتواند با این وضع مقابله کند دلیلی ندارد که ما برای حفظ و نگه‌داری او خود را درگیر عملیات نظامی کنیم.» [۱۳]

و کورنوالیس کراراً به دولت عراق هشدار می‌دهد، و در این راه چندان پیش می‌رود که در جریان دیداری با نخست‌وزیر به او می‌گوید: «تمام این دشواریها ناشی از بی‌کفایتی دولت عراق است» که شیخ احمد و ملا مصطفی را با «مقرری ناچیز» و «بی‌امید به آینده» در سلیمانیه نگه داشت. [۱۴]

کورنوالیس در ضمن به نخست‌وزیر عراق خاطر نشان کرد که تمام منطقه بارزان و شمار دیگری از مناطق شمال کردستان در «مرز قحطی و گرسنگی» تد و دولت عراق با وجود تذکرات مکرر کاری در این زمینه نکرده است. [۱۵]

اما در دسامبر ۱۹۴۳ انگلیسها در قبال موفقیت‌های بارزانی احساس خطر می‌کنند، و برای حمایت از افسران رابط خود و اردوگاه «واحد محلی» مرکب از

آشوریان، واحدهای زرهی به دیاناً واقع در نزدیک رواندز می‌فرستند — پیشتر از عراقیها خواسته‌اند نیروهایشان را از منطقه پس بکشند.

در ضمن وزارت خارجهٔ بریتانیا از کورنوالیس می‌خواهد به بارزانی حالی کند که «اقداماتش کم کم دارد محلّ و مزاحم کوششهای جنگی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان می‌شود.» [۱۶] اما بارزانی از حمله به دیانا خودداری می‌کند.

در ۶ دسامبر ۱۹۱۳ «هیوا» بیانیّه «قرارگاه کلی» مردم کرد را خطاب به «مردم شریف عراق» و علیه سیاست دولت عراق، در مقام دیکتاتورمی که در «سایهٔ منشور آتلانتیک برومند شده است» منتشر می‌کند. [۱۷]

اکنون جنبش بارزانی از یک شورش مسلحانهٔ ساده گذشته و از نظر سیاسی جاذبه و کششی یافته است که مایهٔ نگرانی مقامات منطقه است، و در نیمهٔ دسامبر ۱۹۱۳ کورنوالیس مجدداً با نخست‌وزیر (نوری سعید) و نایب‌السلطنه دیدار می‌کند و توجهشان را به این امر جلب می‌کند که «مفسده‌انگیزان کرد» دارند از شورش بارزانی بهره‌برداری می‌کنند. وی همچنین توجه این دورا به «خطر جدی» جنبش استقلال‌طلبانه و فراگیری که تمام کردستان را در برگیرد جلب می‌کند.

کورنوالیس در حقیقت از این بیمناک است که جنبش بارزانی «فساد» اوضاعی در تمام مناطق کردستان به دنبال داشته باشد و فساد آن به ویژه به «واحدهای محلی» سرایت کند و حفاظت از مناطق نفتی و خطوط ارتباطی با دشواری مواجه گردد.

۶. مکاتبهٔ بارزانی — کورنوالیس

کورنوالیس در ضمن نامه‌ای به بارزانی می‌نویسد، که لحن آن تند است و در آن به وی خاطر نشان می‌کند که با «این اقداماتش کوششهای جنگی انگلستان را به خطر می‌اندازد» و به او توصیه می‌کند تسلیم شود. [۱۸]

نامه‌های بارزانی به سفیر بریتانیا، نشان می‌دهند که بارزانی تمام امید خود را در مداخلهٔ بریتانیا بسته است — اما بی نتیجه.

این اسناد یگانه (که برای نخستین بار در این کتاب از آنها استفاده می‌شود)

مناسبات بین بارزانی و انگلیسیان را در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۴ و آنگاه که «هیوا»، پشتیبان عمدهٔ بارزانی، سخت ضد امپریالیست و ضد انگلیسی است، در وجه تازه‌ای ارائه می‌کند.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۴۳ بارزانی پس از دریافت نامهٔ کورنوالیس طی نامه‌ای «به مناسبت حلول سال مسیحی (نول)» به او تبریک می‌گوید، و به دعا از خداوند می‌خواهد «با پیروزی ارتشهای بریتانیای کبیر (پارتشهای آلمان) که آرزوی تمام مردم درست‌اندیش است، به ما توفیق دهد از برکات عبیدی حقیقی بهره‌مند گردیم.» اما در این مکاتبات نامه‌ای که از همه عجیب‌تر است بی‌گفت و گو نامه‌ای است که بارزانی در روز سال نو برای سفیر بریتانیا می‌فرستد و در آن به وی اطمینان می‌دهد که «هر امری داشته باشید من چون کودکی که از پدرش اطاعت کند از آن اطاعت خواهم کرد.»

بارزانی با تأکیدی که بی‌گمان شرقی است می‌افزاید که وی «به اعلیحضرت شما (۱) کمال اعتماد را دارد» و «احساس دوستی ما نسبت به دولت رحیم بریتانیا حدّ و مرز ندارد.»

وی پس از متهم کردن دولت عراق به این که وی را مجبور به «دفاع از خود» کرده است تأکید می‌کند که وعدهٔ عفو دولت «ترفندی غدارانه» بیش نیست، و از کورنوالیس می‌خواهد افسری - مایژور استپینگ^{۱۰} - را برای تحقیق دربارهٔ اوضاع به منطقه بفرستد، و با سخنانی حاکی از خاکساری که قابل ترجمه نیستند قول می‌دهد که از رأی و سخن وی سر نهیچد. بارزانی می‌نویسد: «به هر حال ما اوامر دولت اعلیحضرت شما را با افتخار روی سر و چشمان می‌گذاریم.» - مترجم سفارت این جمله را چنین ترجمه کرده است: «ما مفتخریم به این که در برابر اوامر اعلیحضرت به اطاعت، سر خم کنیم.» [۱۸] مکرّر

در ۲۷ دسامبر ۱۹۴۳ بارزانی در پاسخ به اتمام حجت کورنوالیس مجدداً از وی می‌خواهد که انگلیسیها در انجام تحقیقات دربارهٔ «شکایات» او مشارکت کنند و از سفیر درخواست می‌کند که دولت عراق «دستور دهد» او را عفو کند و هوادارانش را آزاد کند... در معنا حکم و نظارت منطقهٔ بارزان را به وی باز گذارد.

کونوالیس از کار بدستان عراق می‌خواهد که سرانجام به مسأله کرد توجه کنند، و با رهبران کرد تماس بگیرند، و حتی پیشنهاد می‌کند شیخ احمد بارزان و شیخ محمود به عنوان سناتور انتصابی به سنا بروند. [۱۹]

۷. وساطت ماجد مصطفی

نوری سعید سرانجام تسلیم فشار انگلیسها می‌شود و در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۳ با ترمیم کابینه ماجد مصطفی را که از اعیان سلیمانیه است به عنوان وزیر مشاور وارد کابینه می‌کند.

کم‌اند شخصیهایی که چون ماجد مصطفی معروض قضاوتهای متضاد باشند: مبارزان «هیوا» از او نفرت داشتند و بر او به چشم مأمور جیره‌بگیر انگلستان و «خائن» می‌نگریستند. [۲۰]

اقداماتی که ماجد مصطفی به دولت پیشنهاد می‌کند مورد پشتیبانی نخست‌وزیر و مخالفت اعضای کابینه قرار می‌گیرد و موجب پدید آمدن بحرانی در کابینه می‌گردد.

از ماهیت این اقدامات پیشنهادی چیز چندانی دانسته نیست، زیرا این پیشنهادها بر حسب شخصیت مخاطب فرق می‌کنند...

ماجد مصطفی بنابه دلایل و جهات سیاسی و تاکتیکی، علیه استفاده از زور اظهار نظر می‌کند: به نظر او وضع طبیعی منطقه و کمبود افراد، و عتق قابل ملاحظه شورشیان و یگانگی رهبران جنبش عواملی هستند که هرگونه کوشش را به جهت غلبه بر شورش، به انکای زور، مواجه باشکست می‌کنند.

و اما سرنوشت رؤسای بازانی — ماجد مصطفی پیشنهاد کرد که شیخ احمد به بارزان بازگردانده شود و ملامصطفی در روستایی «واقع در خارج از صحنه عملیات مقیم شود». وی در یکی از جلسات شورای وزیران دلایل «عفو» شیخ احمد و محمد صدیق را بدین نحو توضیح می‌دهد: به نظر او بازگشت دو تن از این سه برادر به محل ناگزیر «منجر به نفاق و اختلاف در میان آنها و تضعیف رهبری جنبش می‌شود» زیرا آنگاه که او می‌گوید «سه برادر بر سر رهبری جنبش مدام با یکدیگر نزاع دارند» و بازگشت دو تبعیدی عمده «توجه هوادارانشان را از هدف مشترک منحرف خواهد کرد.» [۲۱]

ماجد مصطفی در ضمن از دولت می‌خواهد برای مرمت راهها و خط تلفنی عفره و عمادیه تا ببله، نزدیک بارزان، و ساختن پاسگاههای «استوار»... و نیز برای توزیع مواد غذایی به رایگان یا به بهای ارزان بین مردم، وجوه بالنسبه مهمی در اختیار او بگذارد.

و سرانجام، وزیر مشاور برای کاستن از نفوذ شیخ احمد خواستار استقرار «دستگاهی بواقع کشوری» می‌شود و در برابر هیأت وزیران تأکید می‌کند که «این اقدامات اگر هم منتهی به موفقیت نشوند کار سرکوب آتی شورش را تسهیل خواهند کرد.»!

در دهم ژانویه ۱۹۴۴ دیداری بین ماجد مصطفی و ملا مصطفی و دیگر رؤسای کرد در نزدیک میرگه سور صورت می‌گیرد. دربارهٔ پیشنهادهای این وزیر کرد دست کم سه روایت دردست است: گزارش وی به شورای وزیران، گزارش کونوالیس به وزارت خارجهٔ انگلستان، و روایت کردها. [۲۲]

یکی از پیشنهادهای ماجد مصطفی که اثرات مهمی بر جنبش کرد داشت تعیین عده‌ای از افسران کرد به عنوان رابط و به منظور تداوم بخشیدن به کار آرماسازی منطقه زیر نظر خود او بود.

دولت عراق این امتیازات را مهم جلوه نمی‌دهد، اما به اندازهٔ کافی مهم اند: «شورشیان» از «عفو»ی که داده خواهد شد بهره‌مند خواهند شد، و اگرچه پاسگاههای ژاندارمری در محل تأسیس خواهند شد اما درعوض ارتش در میرگه سور نخواهد ماند.

۸. «اظهار اطاعت» بارزانی در بغداد

بارزانی در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۴۴ به همراه شماری از رؤسای عشایر از جمله فتح آغا رئیس قبیلهٔ هرکی در بغداد نسبت به دولت اظهار اطاعت کرد و به مدت چندین روز پذیرایی شاهانه‌ای از آنها به عمل آمد.

بارزانی طی اقامت خود در بغداد دیداری با سفیر بریتانیا داشت. در این دیدار سفیر بریتانیا به او علیه هرگونه «اقدام نسنجیده» در آینده هشدار داد و سعی کرد به او بیاوراند که دولت رویهٔ اش را عوض خواهد کرد و ادارهٔ شمال را بهبود خواهد بخشید. دیدار سران کرد از بغداد بیشتر به یک دیدار رسمی شبیه است تا «اظهار

اطاعت»، و برای کورنوالیس، سفیر کبیر بریتانیا، شرایطی که در آن شورش بارزانی رفع و رجوع شده «آشکارا نتیجه ضعف دولت» است. [۲۳]

اما این پذیرایی خشم ناسیونالیستهای عرب را برمی‌انگیزد و بارزانی ناگزیر می‌شود مدت اقامتش را در بغداد کوتاه کند، [۲۴] در عین حال، از قرار به تحریک کاخ سلطنتی در سنن از سیاست ماجد مصطفی انتقاد می‌شود.

۹. به اجرا درنیامدن مواعید

به زودی وضع باز به وخامت می‌گراید و در نیمه آوریل ۱۹۴۴ کورنوالیس با نگرانی اظهار می‌کند که «طی ماههای گذشته کار مهمی در جهت ادامه آرامسازی کردستان انجام نگرفته» و پیش از رفتن نایب السلطنه، عبدالاله، به کردستان که بنا است در نزدیک عمادیه و رواندز با رؤسای عشایر دیدار کند «گفت و گویی بسیار جدی» با وی به عمل می‌آورد.

در همان هنگام، یعنی در ۲۴ آوریل ۱۹۴۳^{۱۱} نامه جدیدی از بارزانی دریافت می‌دارد که در آن بارزانی از به اجرا درنیامدن مواعید دولت در زمینه بهبود وضع کردستان، و ورود واحدهای تازه نفس عراقی به پادگانها شکوه می‌کند.

در ضمن، بارزانی که نامه‌های مشابهی برای حاکم سیاسی^{۱۲} موصل و ماجد مصطفی فرستاده اعلام می‌کند که «وی و مردمش آماده‌اند، هرآینه دولت بریتانیا ایرادی به این عمل نداشته باشد (۱)، حقوق خود را با دست خود بگیرند.»

سفیر بریتانیا در ضمن از نایب السلطنه می‌خواهد از گرد آمدن رؤسای کرد در رواندز، برای دیدار با ملا مصطفی بارزانی استفاده کند، اما «بدی اوضاع» برنامه دیدار از عمادیه را لغو و مدت گرد همایی رواندز را، که بارزانی به علت ریزش بارانهای شدید و... بی‌خبری نتوانسته بود در آن شرکت کند، کوتاه کرد.

۱۰. نوری سعید و کردها

در نیمه مه ۱۹۴۴ نوری سعید سفری به کردستان می‌کند؛ به همراه ماجد مصطفی از

۱۱. ظاهراً باید ۱۹۴۴ باشد.

باشگاههای افسران دیدار می‌کند، به موصل و کرکوک و اربیل می‌رود و در جمع افسران سخنانی ایراد می‌کند و در این سخنرانیها سخت نسبت به کردها اظهار علاقه می‌کند، میهن پرستی شان را می‌ستاید و اعلام می‌کند که آماده است پاره‌ای از خواسته‌هایشان را - به ویژه ایجاد یک «لوا»ی کرد را - بپذیرد، و از این قبیل.

در حقیقت نخست وزیر، که از سوی ماسدر کرد است، با استفاده از تصویری که از او در مقام «مدافع کردان» پرداخته اند می‌کوشید عناصر ملی معتدل و میانه رو را از جریانی که در پیرامون بارزانی شکل می‌گرفت جدا کند.

پس از آن گفت و گوی بالنسبه تندی بین او و ماجد مصطفی درمی‌گیرد، که از مقاصد حقیقی نخست وزیر پرده برمی‌گیرد. [۲۶]

نوری سعید از ماجد مصطفی می‌خواهد در کردستان بماند و «اسلحه بارزانی را بگیرد». ماجد مصطفی در پاسخ می‌گوید «مادام مردم نپسندد که دولت کاری در جهت رفع شکوه‌ها و شکایاتشان به عمل آورده است» چنین کاری ممکن نیست. آنگاه این گفت و گوی شگفت بین نخست وزیر و وزیر امور کردستان صورت می‌گیرد:

نوری سعید: «این ربطی به موضوع ندارد، وانگهی این را که نمی‌شود همین جا رفع و رجوع کرد.»

ماجد مصطفی: «نه، من قبول ندارم، اگر بخواهیم زمینه روانی مساعدی ایجاد کنیم چنین حرکتی لازم است، ضرورت دارد... فکر می‌کنید من چگونه می‌توانم این اسلحه را جمع کنم، در حالی که شما تازه سی چهل افسر کرد را، صرفاً به این علت که کرد هستند، از کار برکنار کرده‌اید؟»

نوری سعید: «من در نظر ندارم ارتش را ناراضی کنم، و برای خوشایند خاطر ملا مصطفی در آموزش مداخله کنم.» (!)

اما در اینجا ماجد مصطفی از نخست وزیر می‌پرسد:

«شما تا حالا چه کاری برای کردها کرده‌اید؟ به من بفرمایید تا حالا یک کانال پانزده دیناری در کردستان ساخته‌اند؟ چه تعداد کرد از آموزش عالی بهره‌منداند، جز در شرایط و اوضاع تحمل ناپذیر؟ چه تعداد کرد به مأموریت‌های آموزش اعزام شده‌اند؟ و سایر چیزها...»

اما ماجد مصطفی تسلیم می‌شود و برای گفت و گو درباره استرداد سلاحها از

سوی بارزانی به دیدار او می‌رود.

در نیمهٔ ماه مه ۱۹۴۴ [۲۷] دیدار تازه‌ای بین بارزانی و ماجد مصطفی، با حضور مصرف موصل و ماژور کینچ^{۱۳}، مشاور سیاسی مناطق شمال روی می‌دهد. در این دیدار بارزانی پنهان نمی‌کند که حرکات پادگانهای عراق در بیله و میرگه‌سور را زیر نظر گرفته است، از بیم این که بخواهند مانند سال ۱۹۳۱ وی را محاصره کنند، و تأکید می‌کند که مادام این پادگانها برجاست «وی هیچ اعتمادی به دولت ندارد.»

مصرف موصل بر استرداد ۱۱ مسلسل و ۱۷۲ تفنگ و ۲۵۰ سرباز فراری اصرار می‌ورزد.

بارزانی مدام به موضوع عفو عطف می‌کند، و تأکید می‌کند که فراریان به او وابسته نیستند!

خلاصه، این گفت‌وگو که شش ساعت به طول می‌انجامد به گفت‌وگوی اشخاص کرو گنگ شبه است!

واقعه‌ای که کینچ بازمی‌گوید، چگونگی مناسبات ویژه بین بارزانی و انگلیسیان را تأیید می‌کند: در جریان این گفت‌وگو ماژور کینچ بارزانی را به کناری می‌کشد و به او می‌گوید که با آتش بازی می‌کند!

چون بارزانی نظر و رأی او را در این زمینه جویا می‌شود کینچ به او پیشنهاد می‌کند ده تن از فراریان را با ده دوازه تفنگ بفرستد... و دیگر این همه نامه بی‌معنی بفرستد! [۲۸]

۱۱. متارکه (ژوئن ۱۹۴۴ - ژوئن ۱۹۴۵)

نگرانی انگلیسیها از باب جلوگیری از بروز هرگونه حادثه‌ای در کردستان در ژوئن ۱۹۴۴ با سقوط دولت نوری سمید (۳ ژوئن ۱۹۴۴) که در اثر بحران کردستان روی می‌دهد بار دیگر شدت می‌یابد.

کورتوالیس در دیداری با وزیر جدید کشور پیشنهاد می‌کند برنامهٔ اصلاحات در کردستان به مورد اجرا گذاشته شود تا بارزانی دیگر در مقام «مدافع حقوق کردها»

جلوه نكند، و تأکید می‌کند که «دولت عراق نباید بی‌مشورت با او تصمیمی اتخاذ کند که منتهی به عملیات نظامی گردد.» [۲۹]

در پایان ژوئیه ۱۹۴۴ مازور کینج باز با بارزانی دیدار می‌کند، و متوجه تغییر برخورد او می‌شود: بارزانی «سخت» شده است!

بارزانی به تازگی با دختر محمود آغازیاری ازدواج کرده و دشمن دیرینه خود را به متحد بدل نموده و نفوذ خود را تا مرزهای ایران گسترده است، و درصدد است از قبایل کردستان ایران یاری بخواهد.

وضع به گونه‌ای است که مازور کینج پیشنهاد می‌کند کارمندان مقیم از منطقه زیبار بیرون برده شوند، و سفارت «با توجه به این که در حال حاضر اجتناب از درگیری در آشفته‌گیهای کردستان به سود ما است» [۳۰] با این پیشنهاد موافقت می‌کند.

طی ماههایی که از پی این احوال می‌آیند دورانی از «صلح موقت» و من‌غیر رسم بر کردستان حاکم است: نیروهای دولتی از شمال کردستان فراخوانده شده‌اند و منطقه عملاً خودمختار است، و بارزانی خود را رئیس کردستان می‌داند، و برای حل و فصل مشکلات قبایل تا دهوک می‌رود.

اما در آوریل ۱۹۴۵ سفیر جدیدی به نام استون هیوئر برد^{۱۱} جانشین کورنوالیس می‌گردد.

کورنوالیس در نامه‌ای تودعی که به بارزانی می‌نویسد به او خاطر نشان می‌کند که دولت عراق قانون عفو و بخشودگی را به مجلس خواهد برد و او، یعنی بارزانی «دوستان متعددی دارد که وی را با وسایل مسالمت آمیز و زمانی یاری خواهند کرد که آرام باشد.» [۳۱]

مجلس در ۱۰ آوریل ۱۹۴۵ قانون بخشودگی را با اکثریت قاطع تصویب می‌کند، اما اثرات این قانون محدود است: زیرا تمام نظامیان و افراد پلیس و کارمندانی که در شوش بارزانی مشارکت داشته‌اند خارج از شمول آند!

عزیمت کورنوالیس و پایان قریب الوقوع مخاصمات در اروپا به منزله پایان «مناسبات ویژه» انگلیسها با بارزانی است.

سفیر جدید بریتانیا، انگار به منظور دادن اطمینان خاطر به دولت عراق که

نگران رفتار بریتانیا در قبال کردها است تذکاره ای به دولت مزبور می‌دهد و طی آن اظهار می‌کند که رویه بریتانیای کبیر نسبت به کردها همان است که نسبت به سایر بخشهای جامعه عراق در پیش گرفته است.

«صاحبمنصبان انگلیسی هرگز به کردهایی که خود را رهبر مردم می‌دانند اعتنایی نخواهند داشت... و کردها را صرفاً به چشم اتباع عراق، نه در مقام اقلیتی خاص، خواهند نگرست.» [۳۲]

و به این ترتیب با این ظرافت به عراقها حالی می‌کند که هنگام عمل فرا-رسیده است.

۱۲. جنگ ۱۹۴۵

تاریخ موجبات بلائصل جنگ ۱۹۴۵ در حقیقت به آخرین روزهای ماه مارس برمی‌گردد: مصرف اربیل در سی ام مارس ۱۹۴۵ تصمیم دولت عراق را برای بازسازی پاسگاههای ژاندارمری منطقه بارزان به بارزانی اعلام کرده بود.

بارزانی بی درنگ با این پیشنهاد مخالفت ورزید، اما دولت اعتنایی به این اعتراض نکرد.

واقعه ای که موجب گسست روابط شد در روزهای ششم و هفتم اوت در بارزان روی داد: مردم می‌دیزند و خندقهای پی کنی مدرسه و پاسگاهی را که در دست ساختمان است پر می‌کنند و تفنگچیان بارزانی کارگران اداره «امور عامه» را از محل می‌رانند.

فرای آن، یعنی در هشتم اوت، اسعدآقا خوشه‌وی^{۱۵}، سرای بارزان (یعنی مقر نماینده دولت مرکزی) را اشغال می‌کند.

در همان حال بارزانی به آخرین هشدار کلنل مید^{۱۶} پاسخی «برخورنده» می‌دهد و «خواستار» عقب‌نشینی کلیه نیروهای انتظامی از منطقه می‌گردد.

۱۳. اختلاف نظر انگلیس و عراق

در ۸ اوت ۱۹۴۵ شورای وزیران عراق تصمیم می‌گیرد «هرچه زودتر» منطقه بارزان را

با نیروی نظامی اشغال کند و «جنایتکاران را بازداشت کند...»

ژنرال رنتن^{۱۷} رئیس هیأت نظامی بریتانیا به دولت توصیه می‌کند از دست زدن به هر عمل شتاب‌آمیز پرهیز کند و کار را با مرمت کردن راه‌ها و برنامه‌ریزی درست به جهت تعرض آتی آغاز کند. و این تعرض به گمان او نباید پیش از ۱۵ سپتامبر آغاز شود.

اما عراقیها مصمم اند بر این که با اقدام به تعرضی جبهه‌ای بارزان را ظرف دو سه هفته اشغال کنند، و به توصیه‌های ژنرال رنتن وقتی نمی‌نهند.

از نظر ژنرال رنتن سازمان عملیاتی ارتش عراق «به حدی مغایر با قواعد و آیین نظامی است» و «آموزش بیشتر سربازان و وظیفه به اندازه‌ای بد است» که وی موافقت نمی‌کند افسرانش با واحدهای عراقی به منطقه عملیات بروند!

و در شانزدهم اوت کاردار سفارت بریتانیا به نخست‌وزیر اطلاع می‌دهد که بریتانیای کبیر مایل به درگیری اتباع بریتانیا در این جنگ نیست.

۱۴. نخستین تعرض ارتش عراق

اما عراقیها به توصیه انگلیسیها و دعوت آنها به نگه‌داری جانب‌حزم و احتیاط وقتی نمی‌نهند و پس از بمباران بیله در روزهای ۱۳ و ۱۵ اوت، سه تیپ را علیه بارزان وارد عمل می‌کنند.

در این هنگام بارزانی ۷۵۰ مرد جنگی در منطقه برادوست و دو گروه رزمنده در منطقه عمادیه دارد، که مجهز به تفنگها و مسلسل‌های سبکی هستند که در ۱۹۱۳ از عراقیها به غنیمت گرفته است.

نخستین برخورد در نزدیکی سیده‌کان^{۱۸} روی می‌دهد. این برخورد برای ارتش عراق که حدود صد کشته می‌دهد فاجعه کوچکی است!

در این هنگام نخست‌وزیر عراق خواستار مداخله نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) می‌شود، اما کاردار سفارت بریتانیا این درخواست را رد می‌کند و هشدار مورخ ۵ اوت را به وی یادآور می‌شود! [۳۳]

۱۵. شکستهای دیگر ارتش عراق

در آغاز سپتامبر عراقیها که نیرویی ۱۴۰۰۰ نفری در عقره و رواندز متمرکز کرده اند علیه بارزان دست به تعرض می‌زنند. نخستین هدف این عملیات میرگه سور است. اما همچنان متحمل شکستهای سخت می‌شوند:

ستون اول، که از رواندزیشروی می‌کشد، در نزدیک مزنه^{۱۹} ناگزیر از جنگهای سخت می‌گردد، و متحمل تلفات بالنسبه «سنگین» می‌شود.

ستون دوم، که از عقره پیش می‌آید پس از برخورد های سخت زینتارته^{۲۰} را اشغال می‌کند، لیکن در هشتم سپتامبر پس از حمله متقابل کردها به فرماندهی شخص بارزانی ناگزیر از عقب‌نشینی می‌گردد. ارتش عراق در این برخورد ۱۶۰ کشته و زخمی و سه توپ کوهستانی در رزمگاه از خود به جا می‌گذارد!

موفقیت اخیر بارزانی بر حیثیت و نفوذ او به میزانی زیاد می‌افزاید؛ اینک شمار جنگجویانش بر ۲۰۰۰ تن بالغ می‌گردد!

جو محافل دولتی سخت گرفته و به غم آلوده است. فرمانده عالی ارتش عراق در قبال مقاومت «نامنتظر شورشیان» اعلام می‌کند که شورشیان از خارج کمک دریافت می‌دارند — البته بی سند و مدرک — و طبعاً روی سخن در این اشاره با شورویها است!

اما ژنرال رنتن در گفت‌وگویی با نخست وزیر (۱۱ سپتامبر) از اداره عملیات انتقاد می‌کند و به او ثابت می‌کند که فرماندهان عراقی (در جریان این لشکرکشی) مرتکب خطاهای فاحش شده‌اند!

۱۶. پیوستن محمود آغازیاری به دشمن

ناگهان وضع بهبود می‌یابد!

در ۱۴ سپتامبر محمود آغازیاری، پدرزن و متحد بارزانی، خود را به مقامات تسلیم می‌کند.

یادداشتی از سفارت بریتانیا در بغداد علل این «چرخش» را روشن می‌کند. دیپلمات بریتانیایی (نویسنده یادداشت) می‌نویسد: «کوششهای وزیر کشور برای جدا

کریس کوپرا - ۱۸۵

کردن زیرباریها و تأمین حمایت سایر قبایل، با موفقیت کامل فرین است» و می‌افزاید:
«وی (وزیر کشور) از توزیع اسلحه و پول دریغ نمی‌کند.» [۳۱]
شکست بارزانی در قبال ائتلاف «دوئیان و کردها» که قدرت آتش ارتش عراق را با شناخت منطقه‌ای که دولت رؤسایش را خرابه بود به هم می‌آمیخت، امری ناگزیر بود.

۱۷. تعرض نهایی

نیروهای دولتی در یکم اکتبر ۱۹۴۵ بر کوه پیریس^{۲۱} مسلط می‌شوند و در هفتم اکتبر بارزان را اشغال می‌کنند.

اما عراقیها از این که بارزانی را به زور اسلحه شکست داده‌اند نیاید بر خود بیابند، و چنانکه ژنرال رستن خاطر نشان می‌کند «ایمنی خطوط ارتباطی نیروهای عراق بستگی تام به وفاداری قبایل متحد دارد.»

اما بارزانی به هر حال در وضعی بحرانی قرار گرفته است، زیرا ترکها مرزهای شمال را بسته‌اند.

لیکن یک هفته بعد اعلامیه‌ای رسمی خبر می‌دهد که موفق شده است با «تنی چند» از هوادارانش به ایران بگریزد!

۱۸. انعکاس جهانی این برخورد

آمدن ۲۰۰ تا ۴۰۰ کرد ایرانی که حوالی بیستم اوت ۱۹۴۵ برای یاری دادن به بارزانی از مرز گذشته بودند، و مقاومت نامنتظر بارزانی، به بین‌المللی شدن این برخورد که گمان می‌رفت به مناطق کوهستانی منطقه بارزان محدود بماند مساعدت کرد.

هفته‌ای بعد سفیر شوروی این ادعا را که کردهای ایرانی شریک در شورش بارزانی «روابط و مناسبات نزدیک» با مقامات اشغالی اتحاد شوروی دارند، تکذیب می‌کند.

نه دوازده روزی بعد، این بار نوبت ایالات متحد آمریکا است که در قبال

اوضاع شمال عراق اظهار نگرانی فزاینده کند!

رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در گفت و گویا یکی از دیپلماتهای بریتانیا در واشنگتن از بی نظمیهای که شورویها در شمال ایران «بدان دامن می‌زنند» سخن به میان می‌آورد، و بیم دارد از این که مداخله نظامی بریتانیا در شمال عراق «امکان حل و فصل رضایتبخش مسائل معوقه خاور نزدیک» را به خطر اندازد. [۳۵]

آمریکاییها نیز چون عراقیها کمترین شکی از این بابت ندارند که کردها از کمکهای «خارجی» بهره‌مندند، و اظهار تأسف می‌کنند از این که ممانعت دولت عراق از سفر آ. روزولت (پسر) معاون وابسته نظامی آمریکا به کردستان این بدگمانیها را تأیید می‌کند.

اقا مقامات بریتانیا در بغداد یقین دارند که شورویها در کردستان کمترین مداخله‌ای نداشته‌اند، و هنگامی که سر ریدر بولارد^{۲۲}، سفیر بریتانیا در تهران، اطلاعاتی را که رئیس ستاد ارتش ایران درباره ملاقات قاضی محمد با شخصی به نام نمازعلی اوف به وی داده است گزارش می‌کند، مقامات انگلیسی مقیم بغداد این دیدار را در وجه معقول آن ارزیابی می‌کنند. (قاضی محمد در مهاباد شخصی به نام نمازعلی اوف را می‌پذیرد، و این شخص از او می‌خواهد کمک نظامی برای بارزانی بفرستد.) از نظر آنها دیدار مقامات شوروی با قاضی محمد که «سلطان بی تاج و تخت مهاباد و رهبر کمیته کرد» است، امری است طبیعی.

مقامات انگلیسی بغداد معتقدند که آمریکاییها مردمی هستند خوشباور که به سهولت پشداوری می‌کنند و از اخبار و اطلاعات هیجان‌انگیز لذت می‌برند. [۳۶]

۱۹. بارزانی و حزب هیوا

ملا مصطفی که در کوههای شمال بارزان منفرد مانده بود برای تأمین آذوقه و اسلحه و تجهیزات و پول و دارو و... اطلاعات، متکی به مبارزان ناسیونالیست هیوا بود. اما روابط و مناسبات بین این دو بسیار مبهم بود. ملا مصطفی به پیروی از بردار بزرگ خود شیخ عبدالسلام، با نمایندگان بریتانیا روابط و مناسبات شخصی بسیار گرم

و صمیمانه‌ای داشت، و برای نیل به خواسته‌هایش چشم امید بسیار به انگلستان داشت. اما کوشندگان هیوا بیش از همه از امپریالیسم بریتانیا بد می‌گفتند، و اگر جویای کمک خارجی بودند این کمک را از مسکو یا خیلی ساده‌تر، از نمایندگان اتحاد شوروی می‌جستند که در همسایگی دیوار به دیوارشان، یعنی در کردستان ایران، به خدمت اشتغال داشتند.

اما دربارهٔ تماسهایی که بحتمل در این دوران با شورویها داشته‌اند چیزی دانسته نیست، و انگلیسها به خلاف آمریکاها همیشه نقش مستقیم شورویها را ناچیز می‌گرفتند و معتقد بودند که تنها «چند شوریده بودند که می‌خواستند از طریق مکاتبه با شورویهای مقیم ایران تماس برقرار کنند!» [۳۷]

به هر حال، قدر مسلم این است که بارزانی در مناسبات خود با هیوا همیشه جانب احتیاط را نگه می‌داشت، و حتی در آغاز با حضور نمایندگان این حزب در بارزان مخالفت ورزید، و این عمل را «پشرس» توصیف می‌کرد. [۳۸]

و تنها در ۱۹۴۴ است که بارزانی حضور نمایندگان این حزب جوان ملی‌گرا را می‌پذیرد: این عده مرکب بودند از افسری به نام عزت عبدالعزیز، که از «افسران رابط»ی هم بود که ماجد مصطفی برای پیگیری کار «آرامسازی» کردستان مأمور کرده بود؛ سرهنگ نوم امین رواندزی، سروان عبدالعزیز گیلانی (پسر سید عبدالله و نوهٔ شیخ عبدالقادر) و میرحاج در عفره، و فؤاد عارف (خواهرزادهٔ ماجد مصطفی) در پژدر، و مصطفی خوشناو و ماجد علی.

آیا چنانکه کوشندگان چپ‌رو این حزب می‌پنداشتند انگلیسها می‌کوشیدند در این سازمان ملی‌گرای کرد رخنه کنند؟ [۳۹]

بی‌گمان یکی از وظایف اساسی هیوا این بود که با مراجعه به احساسات قومی ثروتمندان و اعیان کرد، پول لازم را برای بارزانی فراهم کند.

و اگر چه در چشم بسیاری از جوانان مبارز هیوا، بارزانی به هیأت «شیخ مرتجع»ی جلوه می‌کرد که تا پیدا شدن جانشینی بهتر [۴۰] باید از او حمایت می‌شد، مایهٔ نگرانی شخص بارزانی اعیان‌ستنی کرد بودند که در او به چشم یک انقلابی خطرناک می‌نگریستند!

به علت پیوندهای بارزانی با شیخ لطیف (پسر شیخ محمود) که در سردشت واقع در مرز ایران مستقر شده و حکومتی مستقل برای خود تشکیل داده بود، روابط

بارزانی و هیوا گسته شد.

در گردهمایی رهبران هیوا در بغداد فتواد عارف به شیخ لطیف حمله می‌کند و او را متهم به داشتن «روابط با شورویها» می‌کند.

و چندی بعد دو تن از ثروتمندان کرد، که از «تأمین کنندگان مالی» سازمان اند، یعنی علی کمال و توفیق وهبی (که پس از سقوط دولت نوری سعید در ۱۹۴۵ در دولت حمدی پاچه‌چی وزیر اقتصاد شد) گردآورندگان اعانه را از پیش خود می‌رانند، بدانها می‌گویند: «بروید، بروید از دوستان بارزانی بخواهید!» یعنی از شورویها. [۴۱]

در همان هنگام رفیق حلمی، که ملی‌گرایی است با تمایلات سوسیالیستی، تحت فشار جناح راست جنبش که در او به چشم یک «کمونیست» می‌نگریست ناگزیر می‌شود از حزب هیوا استعفا دهد.

۲۰. تجزیه هیوا

اما جناح چپ این جنبش ملی نیز مانند جناح راست آن دستخوش تجزیه و تفرقه بود، و در تابستان ۱۹۴۵ دست کم به چهار گروه مختلف تجزیه شد:

— «شورش»، با ۳۰۰ تا ۳۵۰ عضو، [۴۲] که در واقع «حزب کمونیست کردستان عراق» بود، و اغلب به نام مجله اش شورش به این نام خوانده می‌شد. رهبران این جنبش عبارت بودند از علی عبدالله، نوری شایس، جمال حیدری (که در ۱۹۶۳ بر دست بعث کشته شد) و صالح حیدری.

— «رزگاری»^{۲۳}، با ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ عضو، در واقع سازمان جبهه خلق است [۴۳] و هسته آتی حزب دموکرات کردستان عراق را تشکیل می‌دهد: در رأس آن، در کنار شخصیت‌هایی که از ایشان نام بردیم به این اشخاص برمی‌خوریم: دکتر جعفر عبدالکریم (برادر حبیب کریم، دبیرکل آتی حزب دموکرات کردستان عراق پس از ۱۹۶۴)، دکتر صدیق اطروش و طه محی‌الدین (معاون رئیس جمهور عراق در ۱۹۷۵).

— «آزادی»، ری راست^{۲۹}.

بودن هیوا در جبهه ملی کرد — و به ویژه روابط و مناسباتش با ماجد مصطفی — یکی از مسائلی بود که موجب تجزیه و تلاشی آن شد. به اضافه مسأله ای دیگر که آن نیز حائز اهمیت بود، و آن روابط و مناسبات هیوا با حزب کمونیست عراق بود.

۲۱. حزب کمونیست عراق و مسأله کرد

حزب کمونیست آن زمان جاذبه خاصی برای اقلیتهای عراق داشت و بنابر گزارش پاره ای منابع شمار اعضای کرد آن بالغ بر ۳۵ تا ۴۰ درصد کل اعضاء بود، [۱۴] و این نسبت خود با توجه به این امر که کردها ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند حائز اهمیت بسیار است.

در ضمن شماری از اعضای هیوا از هواداران کمونیستها بودند، که در گروه شورش و رزگاری فعالیت می کردند.

برخورد حزب کمونیست با مسأله کرد برخوردی دوپهلوی بود: از یک سو، تا حدی از حقوق و خواستههای مردم کرد حمایت می کرد.

کمیته اجرایی حزب کمونیست عراق در سپتامبر ۱۹۴۵، در آن هنگام که بارزانی هنوز در مقابل نیروهای عراق مقاومت می کرد، در نشریه ای به زبانهای عربی و کردی عملیات نظامی علیه کردها را محکوم می کرد، و مسئولیت این اوضاع را به گردن انگلیسیها می انداخت و درخواست می کرد عملیات متوقف شود و زندانیان کرد آزاد شوند و به حکومت نظامی در شمال پایان داده شود و درباره علل واقعه تحقیق به عمل آید. [۱۵]

اما در این نشریه سخنی از خودمختاری یا استقلال کردستان در میان نبود!

در حقیقت حزب کمونیست عراق حتی به «شورش» و «رزگاری» حمله هم می کرد و آنها را «مبلفین و حواریون تجزیه» می خواند و به دامن زدن به «گرایشهای تجزیه طلبانه» متهم می داشت. [۱۶]

حزب کمونیست عراق در سلسله مقالاتی که در القاعده منتشر می کند نسبت

به مسأله کرد موضع می گیرد. [۱۷]

حزب کمونیست عراق ضمن رد کردن «تز» کمونیست‌های کرد مبنی بر این که هر ملتی باید حزب کمونیست خاص خود را داشته باشد، از تز کلاسیک در درون جنبش کمونیستی حمایت می‌کند: بدین معنی که مبارزه مشترک در چارچوب یک حزب کمونیست واحد علیه استثمار توده‌ها و امپریالیسم سرانجام به آزادی همه اعم از عرب و کرد منتهی می‌گردد.

کمونیست‌های کرد هوادار سیاست «جبهه ملی» دست به حمله متقابل می‌زنند. درحقیقت این چیزی بود که جنبش کمونیستی جهانی و جنبش کرد را روزبروز تجزیه می‌کرد.

این مسأله سرانجام در ۱۹۴۶ با تأسیس حزب دموکرات کردستان و پیوستن کمونیست‌های کرد حزب کمونیست عراق بدان به طور قطع حل می‌شود. اما هنگامی که بارزانی در اکتبر ۱۹۴۵ از مرز ایران گذشت، آشفته‌گی درون جنبش کرد هنوز در اوج خود بود، و دور نیست که «ژنرال بارزانی» آینده خاطره چندان خوشی از نخستین تماس‌های خود با سیاست احزاب نداشته است.

۲۲. ورود بارزانی به ایران. تماس‌های اولیه او با شورویها

بارزانی پیش از رفتن به ایران هیأتی مرکب از سه تن را به ایران اعزام داشته بود تا از قاضی محمد جو یا شوند آیا می‌تواند با افراد خانواده‌اش، یعنی «قبیله‌ای» مشتمل بر ده هزار تن از مرز بگذرد. قاضی محمد معتقد بود که اکنون وقت آمدن نیست، اما بارزانی پیش از دریافت پاسخ او به ایران رسیده بود! [۴۸]

چند روز پس از آن بارزانی نخستین «تماس» شناخته شده خود را با شورویها به عمل آورد. در ضمن نباید فراموش کرد که شورویها همیشه بر او به چشم «عامل انگلستان» می‌نگریستند.

بارزانی به همراه میرحاج و حمزه عبدالله به دیدار ژنرال لیووف^{۲۵} رفت، و لیووف به او گفت که «باید از ایران بروند!»

حمزه عبدالله و بارزانی — که در حضور ژنرال روسی به زبان کرمانجی^{۲۶} با

کریس کوپرا / ۱۹۹

هم سخن می‌گفتند — تدبیری اندیشیدند: پیشنهاد کردند که مردان مسلح از ایران بروند، اما از ژنرال روسی خواستند اجازه دهد خانواده‌ها طی زمستان در ایران بمانند. ده روز بعد ژنرال لیویف آمد و به آنها گفت که این راه‌حل را پذیرفته است: آنگاه بارزانی با چهل مرد مسلح در منطقه‌ای دورافتاده و برف‌گرفته پنهان شد. [۱۹]

فصل ۲. شورویها در کردستان ایران و جمهوری مهاباد

۱. مهاباد

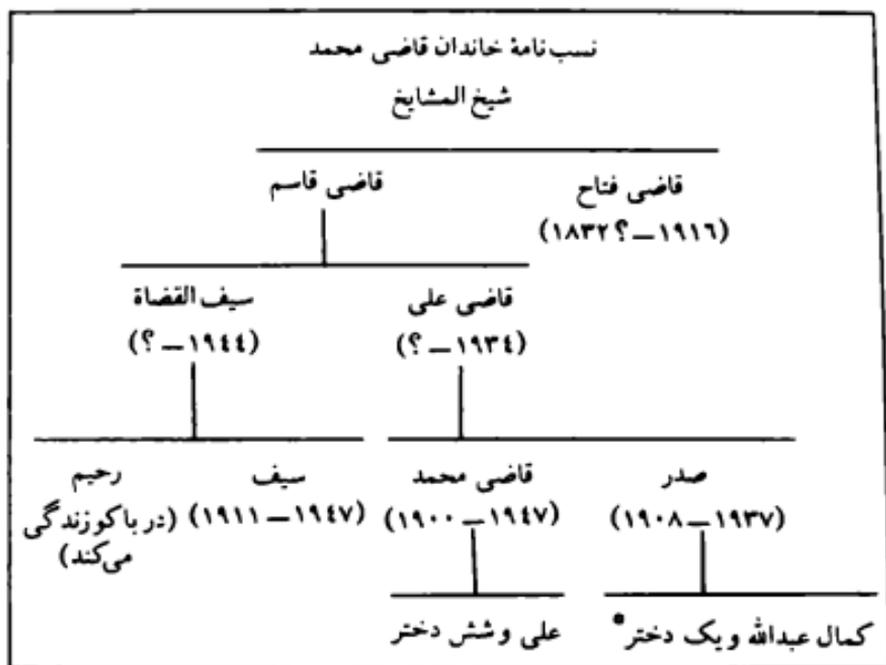
هیچ چیز به مهاباد چنین موقعیتی را نمی‌داد که روزی به یکی از کانونهای عمده ناسیونالیسم کرد بدل گردد یا در این عرصه با پیشوایی سلیمانی به معارضا برخیزد. با این همه این نقشی بود که در خلال جنگ جهانی دوم و چندی پس از آن به وی تعلق گرفت.

ساوجبلاغ^۱ که در حد فاصل کردستان سنی مذهب ایران (در شمال) و کردستان شیعی مذهب (در جنوب) قرار داد و در عهد سلطنت رضاشاه به مهاباد تغییر نام یافت، در ۱۹۴۵ شهرکی بود با ۱۵۰۰۰ جمعیت که از لحاظ اداری تابع رضایه (اورمیه) بود و تا آن زمان هرگز نقش سیاسی یا تجاری مهمی برعهده نداشته بود.

مسافرانی که در سده نوزدهم در سیر راه خود به رضایه، سنندج یا کرمانشاه — شهر بزرگ کردستان شیعی مذهب — از مهاباد گذشته اند آن را در مقام شهرکی «خواب آلوده» با حدود ۵۰۰۰ جمعیت توصیف کرده اند.

۱. لفظ ترکی، در اصل ساوخ بلاغ، بسمی چشمه سرد.

امروزه جمعیتش شاید اندکی افزایش یافته، اما با دیدن این شهرک فقیر و رها شده و ناسالم - که شمار معلولانش بسیار بالا است - مشکل می‌توان پنداشت که روزی توانسته باشد پایتخت یک جمهوری بوده باشد و موجبات نگرانی قدرتهای بزرگ را فراهم کرده باشد...



۲. خاندان قاضی محمد

در این شهرک ولایتی، خانوادهٔ قاضی محمد که منصب شیخوخت و قضاوت را با هم داشت طبعاً از احترام والایی نیز برخوردار بود.

جد اعلای قاضی محمد (شیخ المشایخ) در سال ۱۸۳۰ رؤسای عمدهٔ قبایل را در روستای کوچک خبات^۱ واقع در نزدیک دیواندره به گردهم آورد تا «جبههٔ واحدی» علیه انگلیسیان و تأمین آزادی کردستان تشکیل دهد. [۱]

*. گوبا دودختر.

۲. من روستایی به این نام در این منطقه سراغ نکردم.

کرس کویرا/ ۱۹۵

قاضی فلاح (۱۸۳۲؟-۱۹۱۶)، عموی پدر قاضی محمد، در سال ۱۹۱۶ در دفاع از مهاباد علیه قوای ترک و روس نقش مهمی ایفا کرد و سرانجام با یکی از پسرانش به دست روسها کشته شد.

قاضی علی، پدر قاضی محمد، (متوفی به سال ۱۹۳۴) به دانشمندی شهره بود؛ و برادرش سیف القضاة (متوفی به سال ۱۹۴۴) در سال ۱۹۳۰ در مهاباد سازمانی ناسیونالیستی و مخفی به نام «جنبش محمد» تأسیس کرد، که با جنبش شیخ محمد خیابانی مربوط بود. وی در همین دوره قطعه شعری درباره «انقلاب تبریز» در مجله آزادستان منتشر کرد (اوت ۱۹۲۰).

اعضای خانواده قاضی محمد که درس خوانده و مذهبی و ملی گرا بودند از مالکان بزرگ نیز بودند و شماری روستا در منطقه بوکان داشتند.

۳. بین انگلیسیها و روسها

اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ «فرصت» تاریخی مهاباد بود.

نیروهای شوروی پس از گذشتن از مرز در ۲۵ اوت ۱۹۴۱، فردای آن خوی و ماکورا اشغال کردند و در سمت جنوب تا بانه و سنندج پیش رفتند. بانه و سنندج را موقتاً اشغال کردند و سپس به خطی که از اشنو^۳ و میاندوآب (واقع در چند کیلومتری شمال مهاباد می‌گذشت) عقب نشستند.

انگلیسیها پس از پیاده کردن واحدهای چتر باز در تأسیسات نفتی خوزستان، جنوب کردستان تا کرمانشاه واقع بر شاهراه بغداد - خانیقین - تهران، و سنندج را اشغال کردند. سنندج را پس از تخلیه قوای شوروی اشغال کردند.

منطقه واقع بین دو منطقه اشغالی انگلیس و روس، یعنی مهاباد و بانه و سردشت و سقز و دیواندره در حقیقت نوعی سرزمین بی صاحب^۴ بود، که تحت حکم و فرمان کسی نبود.

این «منطقه بی صاحب» به نوبه خود به دو منطقه نفوذ تقسیم شده

۳. اشنویه

۴. no man's land قطعه زمینی که مواضع دو نیروی متخاصم را از یکدیگر جدا می‌کند. ۴.

بود. روسها، در شمال، در اطراف مهاباد، و انگلیسها، در جنوب... [۲]

۴. انگلیسها، کردها... و شورویها

بعضی از افسران انگلیسی شاید پس از گذشت بیست و پنج سال بی میل نبودند دسبه های اسلاف خود را در جریان جنگ جهانی اول تکرار کنند، اما کمیته مشترک رؤسای ستاد بریتانیا و مقامات کشوری دولت مزبور طی دو یادداشت بدانها هشدار دادند. در این دو یادداشت گفته می شد که هدف دولت بریتانیا «حمایت از دولت مرکزی ایران» است، و مسأله مداخله به نفع کردن مطرح نیست، زیرا جنبش کردها «بخودی خود جنبشی است واپسگرا، که قادر به کنترل آن نیستیم» و مداخله آنها نتیجه ای جز «درگیر کردن نیروهای بریتانیا در کشمکشهای بی پایان قبیله ای و اشخاص نیست». در این دو یادداشت کمیته مشترک رؤسای ستاد بریتانیا اثراتی را نیز که چنین عملی به سود کردها در ایران و ترکیه و... نیروهای اشغالی شوروی می داشت خاطر نشان می کرد. [۳]

برای انگلیسها انگیزه اشغال ایران، ملاحظات صرفاً استراتژیک بود و باید در پایان جنگ خاتمه می پذیرفت. از این رو نیروهای بریتانیا باید حتی الامکان سعی می کردند بهترین مناسبات ممکن را با کردها داشته باشند و برای حفظ نظم از هیچ کوشی فروگذار نکنند تا مواد و تجهیزات آنی که بر شاهراه بغداد - خانقین - کرمانشاه - همدان - تهران به مقصد اتحاد شوروی ارسال می شد بی مانع و دشواری جریان یابد.

انگلیسها به زودی دریافتند که اتحاد شوروی رویه دیگری در پیش گرفته است، و وقتی جنگ پایان پذیرد و داشتن دولت مزبور به تخلیه شمال ایران آسان نخواهد بود، و آذربایجان «به خواست خود» به یک جمهوری تازه اتحاد شوروی بدل خواهد شد.

دولت بریتانیا با توجه به این رویه اتحاد شوروی در آن زمان - یعنی آخر سال ۱۹۴۱ و آغاز سال ۱۹۴۲ - معتقد بود که اکنون که امکان بازداشتن روسها از «حمایت مرزهای جنوبی آنها، با به دست آوردن سرزمینهای شمال ایران» نیست، بهتر است رضا به قضا بدهد و به این وضع تمکین کند، با تأکید بر این مطلب که «اگر جنگ را ببریم دین بزرگی به روسها داریم، در حالی که هر چه هم پیش آید دینی به ایرانیها نداریم!» [۴]

کریس کوبرا / ۱۹۷

این برخورد بریتانیا با قضایا نتیجه اش این شد که قاضی محمد، رئیس جمهور آینده مهاباد را به آغوش شورویها انداخت.

۵. قاضی محمد و شورویها

نخستین بار در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۱، یعنی درست یک ماه پس از اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی، دو افسر انگلیسی و آمریکایی در مهاباد با قاضی محمد دیدار کردند، و طی این دیدار قاضی محمد «طرح وحدت کردستان» را برای دو افسر مزبور تشریح کرد و از آنها پرسید چگونه می‌تواند با «ستاد کل نیروهای بریتانیا» تماس بگیرد.

افسر انگلیسی در این دیدار برخورد «درستی (!)» با قضیه کرد، و قاضی محمد را به تعقیب این امر تشویق نکرد.

پس از این سرخوردگی بود که قاضی محمد با شورویها وارد گفت‌وگوهای سیاسی شد. [۵]

برای بار دوم - و این بار خیلی جدی - قاضی محمد با شماری از اعیان سرشناس کرد به باکو دعوت شد.

۶. سفر اول اعیان و سرشناسان کرد به باکو (نوامبر ۱۹۴۱)

بنا بر برخی روایات، روسها پس از این که شنیدند انگلیسها با اعیان و بزرگان کرد جلسه‌ای در بوکان داشته‌اند دست به کار شدند و دو افسر شوروی به نامهای میراصلان اف و علی اف، در معنا عده‌ای از اعیان کرد را ربودند، آنها را در اتوموبیلهایی نشانده و به تبریز ... و از آنجا به باکو بردند. [۶]

بنا بر روایات دیگر، حدود سی تن از اعیان و بزرگان کرد در مهاباد گرد آمده بودند، اما در این گردهمایی دیدار با انگلیسها اصولاً مطرح نبود: این عده گرد هم آمده بودند تا دربارهٔ کشمکش که حمه رشید (خان) را در مقابل ایرانیها قرار داده بود تبادل نظر کنند.

باری، راست و درست قضیه هرچه باشد قدر مسلم این است که انتخاب روسها بسیار با منظور و مبتنی بر محاسبه بود. در میان مدعوین همهٔ اعیان مهم کردستان سنی مذهب ایران را می‌بینیم: قاضی محمد از مهاباد؛ امیر اسعد و حاج بابا

شیخ، از بوکان؛ رشید بیگ و زرو بیگ، از کردهای هرکی؛ محمد قاسملو (پدر دبیر کل آینده حزب دموکرات کردستان ایران) از اطراف رضایه، و محمد صدیق پسر طه شمدریان!

رجال کرد حدود ده روز، یعنی از ۲۵ نوامبر تا ۵ دسامبر ۱۹۴۱ را در باکو بسر بردند. طی این مدت به تناوب به بازدید از فعالیتهای فرهنگی، و گردشهای تبلیغاتی (بازدید از کارخانه‌ها و مزارع نمونه و تأسیسات نفت و سربازخانه‌ها و غیره) اشتغال داشتند.

همانطور که یک دیپلمات انگلیسی با طعن تلخ می‌نویسد: «روسها باید از این جریان بر خود بالیده باشند» زیرا دو هفته پیش از آن هشت تن از بورژواهای تبریز را به سفری مشابه دعوت کرده بودند! [۷]

روایات مربوط به گفت‌وگوهای سیاسی در باکو با شمار شرکت کنندگان در این مذاکرات پهلو می‌زند: اما همه این روایات در یک مورد متفق القولند: شورویها (در معنا باقراف، رئیس شورای عالی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان) مسأله کرد را به صورتی بسیار کلی ... و بسیار محتاطانه مطرح کردند.

بنابر گفته یکی از مدعوین عمده، یعنی امیر اسعد، باقراف به آنها گفت که اتحاد شوروی «با استقلال ملتهای کوچک نظر مساعد دارد» اما «موقع برای استقلال کردستان مساعد نیست... و کردها باید صبر کنند»!

آن‌گاه تنی چند از رجال کرد اظهار داشتند که استقلال را «هم اکنون» می‌خواهند، و باقراف خندید! [۸]

بنابر روایتی دیگر باقراف به رجال کرد توصیه کرد نظم و آرامش را حفظ کنند و به آنها اطمینان داد که روزی «امیدهای خود را متحقق خواهند کرد.» [۹]

طرز پذیرایی از دو هیأت آذربایجانی و کرد بسیار متفاوت بود: در دیدار با آذربایجانیها باقراف پس از یادآوری پیوندهای خونی و نژادی که دو آذربایجان را به یکدیگر می‌پیوست و پس از تأکید بر این که وی «در رنج و درد آنها سهیم است» افزود «از نظر فرهنگی و روانی دیگر مرزی بین دو آذربایجان وجود ندارد و آن روز خواهد

آمد که جز یک آذربایجان نباشد.» [۱۰]

۷. انعکاس جهانی سفر باکو

طنین سفر رجال و بزرگان کرد به باکو که سفیر اتحاد شوروی در تهران آن را سفری فرهنگی توصیف کرده بود از مرزهای کردستان بسی دورتر رفت: در گرماگرم جنگ جهانی دوم، در لحظه‌ای که برای متفقین سخت بحرانی است، آقای کریس^۵، سفیر بریتانیا در مسکو در بیستم دسامبر ۱۹۴۱ از مولوتف^۶ توضیح می‌خواهد.

سه روز پس از آن سرریدر بولارد^۷، سفیر بریتانیا در تهران که به مسکو سفر کرده است، باز در این باره از مولوتف توضیح می‌خواهد، و مولوتف در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۱ یادداشتی در این مورد به سفیر بریتانیا می‌دهد بدین مضمون که کردها خود به باکو رفته‌اند، و این سفر مذاکرات سیاسی در پی نداشته است.

کم مانده بود این واقعه توفانی سیاسی برانگیزد؛ سرآنتونی ایدن^۸ یادداشتی را که سرویسهای وزارت خارجه انگلیس برای استفاده «درون سازمانی» از برای او تهیه کرده بودند برای مولوتف فرستاد. در این یادداشت به ویژه گفته می‌شود که «مشکل اساسی این است که سیاست اتحاد شوروی را در منطقه اشغالی شوروی در ایران سازمانی طرح و تنظیم می‌کند که سفیر شوروی در تهران نفوذ چندانی بر آن ندارد!» [۱۱]

۸. واژه ترکها

در حقیقت باعث تمام این جریان و مداخله دیپلماتیک اتحاد شوروی، ترکها بودند: ترکها از دوم دسامبر ۱۹۴۱ به این طرف نسبت به رفتار نیروهای اشغالی ایران (بی اینکه هویت این نیروها را دقیقاً مشخص کنند) به انگلیسیها اعتراض کرده و گفته بودند که این نیروها «کردها را تشویق به تأسیس کشوری مستقل می‌کنند» و تأکید می‌کردند که ارتباط بین ترکیه و ایران «عملاً قطع شده است» و کردها در داخل خاک ترکیه دست به حمله زده‌اند.

اما همانطور که یک دیپلمات انگلیسی خاطر نشان می‌کند آنچه ترکها را نگران می‌کرد نه کردها بلکه کارهایی بود که شورویها در کردستان می‌کردند، و آنها نیز مانند ایرانیها می‌ترسیدند مستقیماً از روسها درخواست کنند!

5. Cripps, Sir Richard Stafford

6. Molotov

7. Sir Reader Bullard

8. Sir Anthony Eden

۹. انعکاس سفر باکو در محل

انگلیسیها چون دیدند که روسها در عرصه تبلیغات به پیروزی قطعی نایل آمده‌اند از فرستادن مأموری سیاسی به مهاباد چشم پوشیدند، و این منطقه را از آن پس منطقه نفوذ شوروی به حساب آوردند: شهر کوچک مهاباد که هرگز توسط نیروهای شوروی و انگلیس اشغال نشده بود و عملاً از حکم و نظارت مقامات ایرانی خارج بود، ناگهان وضع و موقعی استثنایی یافت که برای ظهور یک جنبش یگانه و بی نظیر در تاریخ جنبش کرد مساعد بود.

۱۰. رقابتهای محلی

اما در پایان سال ۱۹۴۱ و آغاز سال ۱۹۴۲ مهاباد هنوز از آن لحظات قهرمانی زندگی خود بسیار دور بود، و ساکنانش از رقابتهایی که بین قاضی محمد و امیراسعد و بوکری پا گرفته بود رنج می‌بردند.

طی هفته‌های متعاقب اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی و فروپاشی حکم و اقتدار دولت مرکزی، قاضی محمد که نفوذ و اعتبارش مورد قبول همه مردم مهاباد بود با موافقت ضمنی دولت تهران حفظ نظم را برعهده گرفت.

اما در فوریه سال ۱۹۴۲ امیراسعد و شماری از رجال مهاباد که بیم داشتند از این که در آتش برخورد نیروهای دولتی با حمله رشید و مداخله شورویها بسوزند - و هر آینه وضع به وخامت بیشتری می‌گراید از آنجا که این کشمکش احتمالی به منطقه نفوذ آنها نزدیک بود بیم چنین مداخله‌ای نیز می‌رفت - در سفر با سپید شاه بختی^۸ تماس گرفتند و برای تأمین نظم به نام دولت تهران اعلام آمادگی کردند.

امیر اسعد که به تهران دعوت شده بود در پایان ماه (به مهاباد) بازگشت: آنچه را که می‌خواست به دست آورده بود: به فرمانداری مهاباد نصب شده بود، و با یک اتوموبیل و راننده باز آمده بود، که آن زمان به وی شخصیت و اعتبار بسیار می‌بخشید، و نیز مبلغ معتابهی پول، که به وی قدرت واقعی می‌داد!

قاضی محمد برای اعتراض به انتصاب امیراسعد (به فرمانداری مهاباد) به زودی به تهران رفت ... امیر اسعد موفق نشد حکم و اقتدار خود را در مهاباد تثبیت

کند، و در اوت ۱۹۴۲ مجبور به استعفا شد؛ آشفنگی و هرج و مرج اینک عملاً در تمام کردستان ایران، تا غرب دریاچه رضاییه به اوج خود رسیده بود!

نقش «میانجیگرانه» شورویها در کردستان، در ۱۹۴۲

با جوش و خروش و غلبانی که در سال ۱۹۴۲ تمام کردستان ایران را در پنجه گرفته است متهم کردن روسها به این که مابه و موجب تمام این آشفنگیها و ناراحتیها بوده اند خالی از سوسه نیست - و این کاری است که برخی از دیپلماتهای غربی می‌کنند.

از آنجا که کاوش در بایگانیهای اتحاد شوروی مقدور نیست نگارش تاریخ این دوره نیز امکان‌پذیر نیست، اما به نظر می‌رسد که روسها در این دوره‌ای که طی آن در جبهه قفقاز هنوز سخت مورد تهدید بودند سیاست معین و مشخصی در کردستان نداشتند: خیلیها فراموش می‌کنند که در اوت ۱۹۴۲ هیتلر که در یکی از پیشه‌های اوکراین، در ۱۵۰۰ کیلومتری آلمان، بر نیمکتی چوبی نشسته است می‌توانست به این نکته بیندیشد که «در آینده‌ای نزدیک خواهد توانست شورشیان ایران و عراق را علیه انگلیسیها برانگیزد» و با شادمانی پندارد که در «اواخر سال ۱۹۴۳ خواهد توانست چادر سپاهانش را در تهران و بغداد، تا خلیج فارس، برافرازد...».

این «پندارها» با حضور واحدهای زرهی آلمان که ۱۲۰۰ کیلومتر در سمت شرق پیش آمده بودند و آماده‌تصرف بخش آسیایی اتحاد شوروی می‌شدند تقویت می‌شد. [۱۲]

در چنین شرایطی قبول این معنا دشوار است که مقامات شوروی در ایران، که نگرانی و سراسیمگی‌شان مشهود بود، در این اندیشه بوده باشند که خود ناآرامیها و آشفنگیهای در جناح جنوبی خود برانگیزند.

دو واقعه حزم و احتیاط شورویها را در قبال فعالیت‌های ملیون کرد در این سال، ۱۹۴۲، به خوبی مجسم می‌کند: در ژانویه ۱۹۴۲ مقامات شوروی کمیته «حزب رهایی بخش»^{۱۰} را که کردها و آشوریها و ارمنیها را به هم می‌پیوست پس از برخورد اعضای آن با ژاندارمهای ایران، منحل می‌کنند و واحدهای ارتش سرخ را به گشت زنی در شهر می‌گمارند. [۱۳]

۱۱. اغتشاشات رضائیه (آوریل - مه ۱۹۴۲)

پس از تصمیم استاندار دولت مرکزی به خلع سلاح کردها و استخدام ژاندارمهای شیعی مذهب محلی (یعنی آذربایجانی که به زبان ترکی سخن می‌گویند) در رضائیه اغتشاشاتی تازه و شدیدتر از گذشته بروز می‌کند.

شمار وقایع فزونی می‌یابد، در ۲۸ آوریل ۱۹۴۲ عشایر کرد اطراف، به شهر می‌تازند، خطوط تلفن را قطع می‌کنند و شهر را محاصره می‌کنند. استاندار به تبریز می‌گریزد.

روز سی ام آوریل، کنسول شوروی در تبریز و رئیس ستاد نیروهای شوروی در منطقه با هوایما به رضائیه می‌آیند، و با سران عمده کرد ملاقات می‌کنند؛ سران کرد «عرضحالی» تسلیم آنها می‌کنند، که در آن به ویژه درخواست شده است مجاز باشند آزادانه با خود سلاح حمل کنند و تمام ژاندارمهای ایرانی، که در منطقه بین خوی و مهاباد مستقراند از این منطقه خارج شوند. در مستوای سیاسی - سران کرد خواستار آنند که «در اداره امور خویش آزاد باشند» و در تمام دستگاههای دولتی رضائیه و مدارس شهر نمایندگانی داشته باشند و آموزش مدارس به زبان کردی باشد و بیست زندانی کرد آزاد شوند.

شورویها که می‌بینند شمار کردهای مسلح بالغ بر ۱۰۰۰۰ جنگجوست آشکارا از فکر اعزام نیرویی کیفیری به مقابله با چنین نیروی مهمی نگران‌اند، و بنا بر مقتضیات زمان عمل می‌کنند.

روز ۷ مه ۱۹۴۲ رئیس ستاد ارتش شوروی (در منطقه اشغالی) با وزیر جنگ ایران و فهیمی، استاندار جدید آذربایجان غربی، به رضائیه باز می‌آید.

کردها هنوز در حواشی بلافضل شهراند، اما در جریان گفت‌وگوهایی که احتوای آن دانسته نیست سران کرد اصل بازگشت نیروهای ایرانی را می‌پذیرند، و این نیروها در ۷ ژوئن ۱۹۴۲ بی‌بروز هیچ واقعه‌ای وارد رضائیه می‌شوند.

۱۲. کنفرانس اشنو (سپتامبر ۱۹۴۲)

در چهارم سپتامبر ۱۹۴۲ تمام سران کرد منطقه جنوبغرب آذربایجان و شمال کردستان ایران به مدت چندین روز در اشنوبه گرد هم می‌آیند. بنا بر گزارشهای هراس‌انگیزی که به دیپلماتهای انگلیسی مقیم تبریز می‌رسد این گردهمایی را شورویها سازمان

داده‌اند، و (طی آن) از کردها خواسته‌اند «برای اتحاد شوروی دوستانی وفادار باشند» و «تشکیل یک جبهه متحد کرد» بدهند. [۱۴]

اما در حقیقت شورویها باعث بانسی این گردهمایی نبودند: علت این گردهمایی عروسی پسر قرنی (آغا)، از سران مهم منطقه بود! و هر چند پی بردن به نقشی که شورویها در این کار داشته‌اند امکان پذیر نیست اما به نظر می‌رسد که کردها در این جریان شورویها را بازی داده باشند.

دو مسأله اساسی نظر سران کرد را به خود معطوف می‌داشت: از یکسو نبود کامل اتحاد، و از سوی دیگر لزوم تأمین پشتیبانی یک قدرت بزرگ.

رقابت و تشتت و اختلاف میان سران کرد هرگز تا این اندازه شدید نبود: در میان سران قبایل سه تن رویاروی هم بودند: امیر اسعد د بوکری، عبدالله بایزیدی منگور، قرنی آغامامش.

رهبران سیاسی تر، یعنی قاضی محمد و حمه رشید^{۱۱}، ضرورت وحدت جنبش کرد را ادراک می‌کردند. به ویژه قاضی محمد کم کم بیمناک می‌شد از این که چنانچه کردها به سرعت به وحدت نرسند در پایان جنگ که قدرتهای بزرگ گرفتارتر و خسته‌تر از آن خواهند بود که به سرنوشت کردها ببندیشند، به سهولت طعمه دولت مرکزی خواهند شد.

۱۳. مانورهای قاضی محمد

رفتار قاضی محمد در قبال دو قدرت بزرگی که در کردستان حضور دارند - یعنی بریتانیا و اتحاد شوروی [۱۵] - تا اندازه‌ای مبهم است: قاضی محمد در حقیقت درصدد تماس با انگلیسیها بود - به ویژه در نیمه اکتبر که میزبان دو کرسیپینی^{۱۲}، ایروایس مارشال بریتانیا در عراق، و اورکرت^{۱۳} کنسول بریتانیا در تبریز بود. انگلیسیها سخت مواظب‌اند و جانب احتیاط را نگه می‌دارند، خاصه که فکر می‌کنند قاضی محمد ممکن است با شورویها ارتباط داشته باشد؛ این دو حتی

۱۱. حمه رشیدخان هیچ‌گاه به ملی‌گرایان شهرت نداشت، و معلوم نیست نویسنده محترم کتاب بر چه اساس

چنین پنداشته است. م.

«دامی» برای او می‌گسترند: از دفاع روسها از استالینگرا: زبان به ستایش می‌کشایند، و قاضی محمد در عوض ... به ستایش از انگلیسیها و شیوه رفتارشان با کردهای عراق می‌پردازد!

و می‌افزاید که «تنها با کمک بریتانیای کبیر بوده است که کردها توانسته‌اند به بهبود وضع خود و بهره‌مندی از آزادی ببندیشند.» اورکرت با نقل قصه کوه‌نشینان اسکاتلند که با کمک قدرتی خارجی - یعنی فرانسه - با پادشاه انگلیس جنگیدند و کارشان سرانجام به شکست کامل انجامید، به گمان خود ابراز مهارت کرد.

انگلیسیها یقین داشتند که قاضی محمد به این منظور تماسهای خود را با آنها افزایش می‌دهد که روسها را نگران کند و آنها را به حمایت از نقشه‌های خود وادارد... وی که شاد و مشغوف از باکو بازگشته بود دیری نمی‌گذرد که از رفتار روسها ابراز سرخوردگی می‌کند، و می‌خواهد علاقه آنها را از نونبست به کردها برانگیزد!

انگلیسیها در ضمن احساس می‌کنند که کردها در کنفرانس اشو خواسته‌اند از روسها استفاده کنند، یعنی آنها را به رغم خود به پشتیبانی از جنبش وحدت کرد و خودمختاری کردستان جلب کنند.

در حالی که شایعات مربوط به وجود یک جنبش انقلابی کرد، که در راه خودمختاری کردستان فعالیت می‌کند، اوج می‌گیرد، شورویها به ایرانیها بدگمانند و اجازه نمی‌دهند نیروی مهمی به این منطقه حساس بفرستند... در ضمن هم نمی‌خواهند خود وظایف پلیس را انجام دهند، بنابراین از سران کرد می‌خواهند تأمین نظم را برعهده گیرند.

خلاصه، به نظر نمی‌رسد که شورویها برای استقلال کردستان توطئه کرده باشند، اما از این بابت که انگلیسیها چنین کنند سخت بیم‌ناکند - و بالعکس!

اکنون وضع حاکم بر کردستان ایران تا حدی شگفت می‌نماید: یک کنسولیاری شوروی پس از سفری در منطقه مریوان به همتای انگلیسی خود می‌گوید که «در این منطقه عملاً شماری جمهوری کوچک کرد وجود دارد» و نیروهای ایران برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه دیگر در خاک خود «باید ۱۰ تا ۵۰ کیلومتر از راه منحرف شوند.»

از لحاظ مادی، وضع وحشتناک است: در کرمانشاه قحطی چنان^{۱۱} بیداد

۱۱. در محل ضایع بود که انگلیسها برای ناتوان کردن اهالی و از بین بردن امکان هرگونه شورش و اغتشاش، مواد جوهرکی را می‌خریدند و می‌سوزاندند. م.

کریس کوچرا / ۲۰۵

می‌کند که کنسولگری انگلیس برنامه‌ای برای دادن آتش مجانی ترتیب می‌دهد و روزانه ۲۰۰ نفر را اطعام می‌کند.

در آغاز سال ۱۹۴۳ هزار مورد تیفوس در شهر موجود است و بیمارستان شهر باید بسته شود، و هر روز ۱۵ نفر از فقر و گرسنگی می‌میرند! شهر در معنا از امروز به فردا زندگی می‌کند - زیرا ذخیره آذوقه‌اش تکافوی بیش از یک روز را نمی‌کند.

وضع تبریز چندان بهتر از این نیست: ذخیره گندم و آرد شهر تکافوی مصرف پانزده روز اهالی را می‌کند.

۱۴. تأسیس «کومه»

در این شرایط و اوضاع است که عده‌ای از اهالی مهاباد کومه‌ی ژبانی کردستان (کمیته زندگی کردستان) را بنا می‌کنند: این عده عبارتند از رحمان ذبیحی، دبیر کل آینده کمیته مرکزی کومه؛ محمد شرفی، بازرگان؛ قاسم قادری، آموزگار؛ احمد علمی، کارمند؛ قادر مدرسی، «نیمچه ملا^{۱۵}»؛ حسین فروهر، کارمند شهربانی؛ و عزیز زندی، شخصیت هوشمندی که نسبت به قاضی محمد همیشه اظهار کینه و دشمنی می‌کند، زیرا معتقد است او باید در این کار پیشقدم می‌شد، و سرانجام محمد یاهو، سوداگر.

باری، اینان ملی‌گرایانی هستند که از لایه‌های گوناگون خرده‌بورژوازی مهاباد، و حتی از خانواده‌های بسیار پایین شهری برخاسته‌اند: رحمان ذبیحی پسریکی از سوداگران بسیار فقیر بود و با تمام کود کانش در یک اتاق زندگی می‌کرد. وی در سال سوم متوسطه ناگزیر از ترک تحصیل شد، و با هوش و ذکاوتی که از خود نشان داد به زودی انگشت‌نما شد و مربی اطفال ملاکین ثروتمند منطقه شد... او است که خواندن زبان کردی را به هزار^{۱۶} آموخت، که بعدها با همین^{۱۷} یکی از دو ساعر بزرگ معاصر کرد شد.

و باز همین رحمان ذبیحی یکی از نخستین ناسیونالیستهای مهاباد بود که

۱۵. طله؟

۱۶. عبدالرحمن شرفکندی، شاعر گرانایه کرد. Hazhar

۱۷. Homen: محمد امین شیخ‌الاسلامی شاعر بلندپایگاه کرد.

روابطی با جنبشهای کردی سلیمانیه برقرار کرد.

نقش کردان ملی گرای عراق در تأسیس «کومله» یکی از «اسرار» کوچک تاریخ جنبش کرد است. کردهای ایران در ملی گرایی خود چندان پیش می‌روند که - شاید به خلاف تمام حقایق تاریخی - ادعا می‌کنند دینی به کردهای عراق ندارند!

اما در واقع همه چیز حاکی از این است که این حرکت ابتدا با تأسیس کومله‌ی زینه‌وی کرد^{۱۸} (کمیته تجدید حیات کرد) توسط محمود جودت از سلیمانیه آغاز شد که بعدها گروه افسران ملی‌گرای هیوا از جمله سروان میرحاج فعالیت‌های آن را ادامه دادند.

آیا میرحاج در نخستین جلسه «کومله» که در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۲ در باغی در اطراف مهاباد برگزار شد شرکت داشت؟ آیا او بود که پیشنهاد کرد حزب جدید بر اساس تشکیلات مخفی، با حوزه‌های سری، و مستقل از یکدیگر سازمان یابد؟ و آیا باز به اتفاق او بود که بنیادگذاران کومله قرار دادند که اعضای جدید پیش از پیوستن به حزب به قرآن سوگند یاد کنند؟ [۱۸]

آیا کومله شاخه‌ای از هیوا بود؟
 کردهای عراق امروزه بر این باوراند.

به هرحال، بین هیوا و کومله تماس زیاد بود؛ در مارس ۱۹۴۴ محمد شرفی برای دیدار افسران ملی‌گرای هیوا (امین رواندزی، عبدالعزیز گیلانی (شمذینی)، عزت عبدالعزیز و مصطفی خوشنای) به کرکوک می‌رود و چندماه پس از آن حمزه عبدالله (از رهبران جناح چپ هیوا) سفرهای متعدد به مهاباد می‌کند؛ پس از اونیز قدری بیگ‌نوه جمیل پاشای دیاربکر از سوریه و ملا وهاب از ترکیه، به مهاباد می‌آیند.

کومله به زودی زود محیط جغرافیایی و اجتماعی فعالیت خود را به میزان قابل ملاحظه‌ای گسترش می‌دهد. این سازمان که در اصل سازمانی شهری و محدود به مهاباد بود، در حقیقت میان سران عشایر، از منطقه خوی در شمال تا بوکان و سقز در جنوب، عضوگیری می‌کند - حد جنوبی گسترش آن مرز نادیده‌ای است که کردستان سنی مذهب ایران را از کردستان شیعی مذهب این کشور جدا می‌کند.

کمتر سازمانهایی را می‌توان یافت که به اندازه دو حزب هیوا و کومله از

یکدیگر متفاوت باشند. هیوا مشکل از روشنفکران شهری با تمایلات مارکسیستی بود، در حالی که کومله عمدتاً مرکب از اعیان و اشراف و بخش بزرگی از عناصر عشیره‌ای بود که بسیار محافظه‌کار بودند و سمت فکری خاصی نداشتند.

خواه هیوا و کومله در اصل یک سازمان واحد بوده باشند یا نه طبیعی بود که این دو شاخه از جنبش ملی کرد به طرق خاص خود تکامل یابند.

در اواخر سال ۱۹۴۴ در کردستان عراق و ایران وضع بالنسبه استثنایی و فوق‌العاده‌ای حکمفرما بود: مهاباد که مردمش با حمله به شهربانی در ۱۹۴۳ هفت پلیس آذری را کشته و بقیه را رانده و آخرین بقایای اقتدار دولت مرکزی را از بین برده بودند و منطقه بارزان، آنجا که ملا مصطفی بارزانی از نزدیک مراقب پاسگاههای مقدم ارتش عراق بود... باری، این دو آزمایشگاههای کوچکی بودند که در آنها ملیون کرد تقریباً با آزادی تمام شیوه‌های مختلف خودمختاری یا... استقلال را می‌آزمودند!

آن وقت هیچ یک مدعی برتری نبود، و نمایندگان تمام مناطق جغرافیایی و جریانه‌های سیاسی کردستان می‌آمدند و این تجربه‌هایی را که انجام می‌گرفت می‌دیدند و پیشنهادهای خود را عرضه می‌داشتند!

در این دوره، یعنی در اکتبر ۱۹۴۴ [۱۴] است که قاضی محمد به کومله می‌پیوندد. دو سال از تأسیس این حزب می‌گذشت. لیکن گردانندگان آن، به ویژه اعضای کمیته مرکزی آن، نتوانسته بودند خود را راضی کنند به این که از او دعوت به عضویت به عمل آورند - شخصیت شاخص قاضی محمد در مهاباد و بیم از «استبداد» [۲۰] مانع از این کار شده بود. و عجب آنکه قاضی محمد هرگز به عضویت کمیته مرکزی کومله برگزیده نشد، اما ترس بنیادگذاران کومله به حقیقت پیوست و قاضی محمد به زودی بر سازمان چیره شد و آن را طوری اداره می‌کرد که گویی رئیس آن است.

در آغاز اکتبر ۱۹۴۴ قاضی محمد به تهران رفته بود، نخست وزیر ایران او را با

سران دیگر کرد به تهران «دعوت» کرده بود. [۲۱]

قاضی محمد در طی اقامتش در تهران از جمله با سرلشکر حسن ارفع رئیس

ستاد ارتش ایران گفت و گو کرد

به گفته سرلشکر ارفع صدر قاضی، برادر قاضی محمد، که عضو مجلس ایران

بود، و سیف قاضی، پسر عموی او، خود را میانه‌رو و «آتشنی‌جو» نشان دادند و امیدوار

بودند که دولت ایران وضع و موقع خاص آنها را در نظر بگیرد، و می‌افزوند که «آماده‌اند برای بهروزی مردم ایران با وی همکاری کنند».

قاضی محمد بسیار «صریح» بود، از دردها و آلام دیرین مردم کرد و سوء اداره مناطق کردنشن توسط مأموران بی کفایت سخن داشت، و اظهار امیدواری کرد که دولت از این پس مأموران کرد را در مناطق کردنشن به کار بگمارد. [۲۲] سرلشگر ارفع قاضی محمد را مردی «سخت» می‌یابد. اما تقاضاهای قاضی محمد هنوز معتدل‌اند، و سخنی از خودمختاری در میان نیست، چه رسد به جدایی.

۱۵. تأسیس حزب دموکرات کردستان

اما آهنگ سیر وقایع شتاب می‌گیرد.

در شانزدهم اوت ۱۹۴۵ در یکی از جلسات کومله قاضی محمد پیشنهاد کرد این جنبش مخفی به حزبی علنی تحت نام «حزب دموکرات کردستان» بدل شود و به فعالیت آشکار بپردازد. [۲۳]

نقش شورویها در به وجود آوردن این حزب جدید که به اسلوب سازمانهای «دموکراتیک» به سبک شوروی پرداخته شده بود چه بود؟ کس نمی‌داند، کما این که کسی از شرایط و اوضاعی که منجر به ایجاد حزب دموکرات کردستان گردید اطلاع دقیقی ندارد و حتی مورخان عمدهٔ جمهوری مهاباد، کسانی چون ویلیام ایگلتن^{۱۹} و آرچی بالد روزولت^{۲۰} (پس تاریخ تأسیس حزب دموکرات کردستان را چند هفته پس از تاریخ مزبور، یعنی پس از دومین سفر قاضی محمد به باکو در نوامبر ۱۹۴۵ قرار می‌دهند!

شاهدان این دوره دربارهٔ لحظات آخر حیات کومله سخن‌پوشی بسیار می‌کنند، به ویژه که حضور جناحی انگلیسی در آن (که کردهای عراقی، کسانی چون سیدعبدالله آل گیلانی و پررش عبدالعزیز شمذینی و محمدصدیق پسرطه و معروف به پوشو^{۲۱} نمایندگان آن بودند) طبعاً موجب اختلافات و افتراقاتی شده بود. [۱۴]

به هر حال، حزب دموکرات کردستان به زودی برنامهٔ خود را طی «بیانیه» ای

19. William Eagleton

20. Archibald Roosevelt Jr

که صد تنی از شخصیت‌های کرد آن را امضا کرده‌اند و حاوی این درخواستها است منتشر می‌کند:

- خودمختاری برای کردستان در چارچوب کشور ایران؛
 - کاربرد زبان کردی به عنوان زبان رسمی؛
 - استخدام کارمندان از میان افراد محلی تبار؛
 - وضع قانونی واحد برای ملاکین و کشاورزان؛ [۲۵]
 - همکاری با جنبش آذربایجان؛
 - بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی و اجتماعی کردستان، به ویژه از طریق بهره‌برداری از منابع طبیعی، اصلاح کشاورزی و توسعه بهداشت و آموزش.
- این برنامه که اساساً برنامه‌ای است ملی‌نشانسی از انقلابی بودن ندارد و منعکس‌کننده ترکیب اجتماعی حزب جدید است.

۱۶. سفر دوم به باکو (سپتامبر ۱۹۴۵)

قاضی محمد پس از رفتن به تبریز و شرکت در مراسم تأسیس حزب دموکرات آذربایجان (سوم سپتامبر ۱۹۴۵) که از حزب توده نشأت گرفته بود در همین ماه سپتامبر با شمار اندکی از شخصیت‌های کرد از جمله پسرعمویش سیف قاضی و مناف کریمی سفر دومی به باکو می‌کند.

زمینه این سفر با سفر اول هیچ قابل مقایسه نیست: در سپتامبر ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم تازه پایان پذیرفته بود و روابط «مضقین» سابق در آستانه تیرگی بود به ویژه در ایران روشن بود که اتحاد شوروی اصلاً در این اندیشه نیست که موافق با پیمان سه جانبه سال ۱۹۴۲، که تخلیه نیروهای مضقین را حداکثر تا شش ماه پس از پایان مخاصمات پیش‌بینی می‌کرد، نیروهای خود را از ایران بیرون برد.

در سفر دوم قاضی محمد به باکو ابهام برطرف می‌شود: این بار دیگر این سفر نه یک سفر «فرهنگی» بلکه سفری سیاسی است، و نمایندگان کرد حتی یادداشتی تهیه کرده‌اند و طی آن آنچه را که از اتحاد شوروی انتظار دارند به دقت مشخص کرده‌اند: پشتیبانی از ایجاد یک کشور مستقل کرد؛ کمک مالی، و تحویل اسلحه.

بنابر گفته ویلیام ایگلتن نویسنده جمهوری سال ۱۹۴۶ کردستان^{۲۲} باقراف در

آغاز لحنی بالنسبه شگفت آور اتخاذ کرد و گفت کردها هیچ دلیلی ندارند که در تأسیس یک کشور مجزاً «عجله کنند». به اعتقاد او آزادی کردستان بستگی به «پیروزی جبهه های مردمی» نه تنها در ایران بلکه در ترکیه و عراق داشت، و کردهای ایران تا تحقق وحدت همه «ملت» کرد باید به این خرسند باشند که جزو آذربایجان خودمختار بمانند [۲۶] - و این در حقیقت با سیاستی که باقراف بعدها در پیش خواهد گرفت کاملاً انطباق دارد.

اما قاضی محمد و سایر نمایندگان کرد نمی توانستند بپذیرند که کردستان تابع و سربه فرمان آذربایجان باشد، و به این گفته باقراف اعتراض کردند، و این اعتراض ظاهراً موفقیت آمیز بود، زیرا باقراف در حالی که مشت بر میز می کوبید به آنها گفت که «مادام اتحاد شوروی وجود دارد کردها از استقلال بهره مند خواهند بود.» [۲۷] پس از این چرخش کامل، باقراف به فرستادگان کرد وعده تحویل اسلحه (ارابه جنگی و توپ و مسلسل) می دهد و همچنین قول می دهد محلهایی را در مدارس نظامی باکوبه دانشجویان کرد تخصیص دهد.

باقراف همچنین امکان اعطای پاره ای کمکهای مالی را مطرح می کند، و قول می دهد وسایل چاپ برای نشر روزنامه ها و کتب کردی در اختیار آنان بگذارد - و این کار انجام می شود.

بنابود رجال کرد مدت طولانی تری در اتحاد شوروی بمانند - و حتی سفری به تفلیس هم در برنامه بود - اما در اثر واقعه ای نامنتظر سفرشان ناتمام ماند: بارزانی که باقراف او را جاسوس انگلستان می دانست آماده عبور از مرز و آمدن به ایران بود! باقراف به نمایندگان کرد توصیه کرد برای به عمل آوردن «اقدامات احتیاطی لازم» به ایران بازگردند. [۲۸]

۱۷. اعلام جمهوری (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶)

اما در آذربایجان سیر وقایع شتاب بیشتری می گیرد: در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ جعفر پیشه وری خودمختاری آذربایجان را اعلام می کند و در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ به عنوان «رئیس دولت خودمختار» مجلس ایالتی را می گشاید: پیشتر از قاضی محمد خواسته است پنج نماینده از حزب دموکرات به مجلس مزبور بفرستد.

چند روز بعد، یعنی در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵، پس از راهپیمایی جمعیتی انبوه به

سوی دادگستری مهاباد که آخرین بازماندهٔ اقتدار حکومت مرکزی است، پرچم کردستان، که عبارت است از سه نوار افقی به رنگهای سبز و سفید و سرخ^{۲۳} با نقش خورشیدی به رنگ زرد در احاطهٔ دو خوشه گندم، بر فراز عمارات دولتی مهاباد و شنوو نرده برافراشته می‌شود.

اما در حقیقت پلهای ارتباط با تهران هنوز خراب نشده‌اند، و قاضی محمد در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ شهباز (چاپ تهران) با اشاره به برنامهٔ حزب دموکرات کردستان می‌گوید که حزب مزبور کمونیست نیست اما در وجود نظام ملل اتحاد شوروی «آن دموکراسی حقیقی و سازمانی را می‌بیند که وی آرزوی تأسیس آن را دارد.» قاضی ضمن تکذیب داشتن روابط با کردهای خارج از ایران بر اعتقاد خود به قانون اساسی ایران تأکید می‌کند و اعلام می‌کند که «شورایعالی» که منطقهٔ مهاباد را اداره می‌کند با دولت مرکزی در ارتباط است... و در پایان می‌گوید: «خیانتکاران برای سرپوش گذاشتن بر نقشه‌های شوم خود به منظور نابود کردن ما از طریق زور ادعا می‌کنند که کردستان خواستار استقلال است. دولت آنقدر آذربایجان و کردستان را متهم به جدایی خواهی خواهد کرد که سرانجام...» [۲۹]

در اواخر دسامبر ۱۹۴۵ قاضی محمد توسط عبدالرحمن ذیحجی با کنسول بریتانیا در تبریز تماس گرفت. منظور از این تماس استمزاج از او دربارهٔ امکان برقراری مناسبات رسمی دولت بریتانیا با کردستان، پس از اعلام آتی خودمختاری آن بود. اما انگلیسها باز سردی نشان دادند، و پاسخ کنسول «مبهم و دلسرده کننده» بود. [۳۰]

معلوم نیست که قاضی محمد از جانب شورویها هم اطمینانهای رضایتبخش تری دریافت داشته باشد، اما پس از آخرین ملاقاتی که در تبریز با نمایندگان شوروی به عمل آورد تصمیم گرفت «خودمختاری جمهوری کردستان»^{۲۴} را اعلام کند، و در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۴۶ در جریان گردهمایی که در میدان چوارچرا^{۲۵} مهاباد با حضور ملامصطفی بارزانی، که در صفت پشت سرقاضی محمد ایستاده بود، برگزار شد خودمختاری جمهوری کردستان را اعلام کرد.

چند روز بعد روزنامهٔ کردستان (شمارهٔ ۱۱ فوریهٔ ۱۹۴۵) اسامی وزرای

۲۳. سرخ و سفید و سبز درست است.

24. l'autonomie de la republic du Kurdistan

۲۵. Chwar chira، چهار چراغ.

«دولت ملی کردستان» را به این شرح منتشر کرد:

نخست وزیر: حاجی باباشیخ
جنگ: سیف قاضی
آموزش: مناف کریمی
کشور: محمدامین معینی (بازرگان)
بهداری: محمدایوبیان (داروفروش)
مشاور: عبدالرحمن ایلخانی زاده (مَلاک)
راه: اسماعیل ایلخانی زاده (مَلاک)
اقتصاد: احمد الهی
پست: کریم احمدین
بازرگانی: مصطفی داودی (بازرگان)
دادگستری: ملاحسین مجدی
کشاورزی: محمود والی زاده (بازرگان)
تبلیغات: صدیق حیدری

در این دولت که اکثریت اعضای آن را بازرگانان و ملاکین تشکیل می‌دهند ثروتمندان مقام و موقع برتر را دارند.

۱۸. ارتش مهاباد و «باززانیها»

قاضی محمد که ضعف «جمهوری» کوچک خود را دریافته بود بی‌درنگ هم خود را صرف سازماندهی دفاع آن کرد.

شیخ احمد چندی پس از ورود به ایران با ۶۰۰ جنگجو در حوالی نرده مسخر شد و تا پایان کار جمهوری مهاباد در همانجا ماند؛ با دختر یکی از سران قبیله قره‌پاپاخ (که کرد نیستند اما لباس کردی می‌پوشند) ازدواج کرد و کمترین مداخله‌ای در حیات سیاسی جمهوری نکرد.

ملا مصطفی بارزانی، که در مهاباد مسخر شده بود، تفنگچیان خود را - که طبق پاره‌ای برآورده‌ها عده‌ای بین ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ مرد جنگی بودند - در اختیار رژیم

گذاشت، که خود یکی از چهار ژنرال آن شد. (مارس ۱۹۴۶).

اما قاضی محمد که نمی‌خواست به تمام و کمال وابسته به حسن نیت بارزانی با سایر افراد وابسته به عشایر کرد منطقه باشد ارتش مهاباد یعنی نخستین ارتش منظم در تاریخ جنبش ملی کرد را ایجاد کرد.

شمار افراد این ارتش به زودی به ۱۲۰۰ سرباز و ۴۰ درجه‌دار و ۷۰ افسر رسید، که از شهر مهاباد و حوالی بلافصل آن به خدمت گرفته شده بودند.

اما با وجود وعده‌هایی که باقراف در سپتامبر ۱۹۴۵ در باکو به قاضی محمد داده بود کمک نظامی شوروی بسیار ناچیز بود: این کمک بر رویه مشتمل بر ۱۰۰۰۰ تفنگ و مطبوعه و مسلسل ساخت چکسلواکی و حدود بیست کامیون بود.

در ضمن در مارس ۱۹۴۶ شورویها سروان صلاح‌الدین کاظم‌اف را به مهاباد فرستادند. این شخص که نزد کردها به «کاک‌آغا» معروف بود در ارتش کردستان به درجه سرهنگی ارتقا یافته بود با افسران کردی که با ملا مصطفی به ایران آمده بودند مأمور آموزش و سازماندهی این ارتش نوپا بود. به رغم نقاضاهای مکرر قاضی محمد، همه کمک‌های شوروی به همین محدود شد، و علی‌رغم اخبار تکان‌دهنده‌ای که در مطبوعات غرب منتشر می‌شد از توپها و تانکهای «موجود» هرگز خبری نشد. [۳۲]

۱۹. بحران بین آذربایجان و کردستان

و شگفت آن که این نه تهران بلکه تبریز است که نخستین بحران را در مهاباد پدید می‌آورد!

دیری نمی‌گذرد که پنج نماینده کرد در «انجمن ایالتی» تبریز به بهانه‌هایی از بازآمدن به تبریز امتناع می‌کنند، و بدین ترتیب نشان می‌دهند که مهاباد تابع تبریز نیست.

در فوریه ۱۹۴۵ جمشید پیشه‌وری قاضی محمد را به تبریز «فرا می‌خواند» تا توضیح دهد چرا در حالی که آذربایجان تازه اعلام خودمختاری کرده او دولتی مستقل تشکیل داده است.

قاضی محمد به پیشه‌وری می‌گوید که پیش از اقدام بدین امر دین باره با یرماکف^{۲۱} (از افسران سیاسی شوروی در تبریز) مذاکره کرده و وی حتی خود، از دور، در

مراسم اعلام جمهوری شرکت داشته است. [۲۳]

اقا برخوردار بین دو حکومت امری ناگزیر بود، زیرا هر دو مدعی سرزمین واحدی بودند.

جمعیت روستایی کردستان ایران، مانند کردستان عراق و ترکیه، بیش و کم یکدست بود، اما در مراکز شهری وضع به گونه‌ای دیگر بود. شاهان ایران به علل و جهات سیاسی و اجتماعی، برای مقابله با نفوذ کردهای سنی مذهب که به سلاطین عثمانی وفادار بودند، جماعات شیعی مذهب را مرتباً تقویت می‌کردند - چندان که بخش اعظم جمعیت شهرهای خوی (با ۳۵۰۰۰ سکنه) و شاپور (۱۲۰۰۰ سکنه) و میاندوآب (۸۰۰۰ سکنه و رضایه (۵۵۰۰۰ سکنه) را عناصر غیرکرد، خاصه آذریها (یعنی شیعه‌های ترک‌زبان) تشکیل می‌دادند، به اضافه جماعتی مسیحی و یهود. برای مثال در خود شهر رضایه کردها آشکارا در اقلیت بودند و در محله‌ای از شهر می‌زیستند و شمارشان به زحمت از شمار یهودیان شهر درمی‌گذشت.

بنابراین، دولت جعفر پیشه‌وری خواستار واگذاری شهرها و جلگه‌های حاصلخیز پیرامون آنها بود، و جز حواشی کوههای واقع در امتداد مرزهای ترکیه و عراق و مناطق مجاور و نزدیک مهاباد سایر مناطق را جزو کردستان نمی‌دانست. برعکس، کردها معتقد بودند که تمام سرزمینهای واقع در غرب دریاچه رضایه (آذربایجان غربی) جزو کردستان اند.

رضایه که نماینده‌ای به نام غنی خسروی در جمهوری مهاباد داشت هرگز جزو خاک کردستان نشد. از نظر سیاسی وضع قدری شگفت‌آور بود: از میان جوانان کردی که پیشتر در «سازمان جوانان» حزب توده فعالیت کرده و بعدها جزو «سازمان جوانان دموکرات آذربایجان» شده بودند آنها که ملی‌گراتر از سایرین بودند به «سازمان جوانان دموکرات کردستان» پیوستند! همین جریان در سطح حزب هم روی داده بود! به این ترتیب در این شهر دو سازمان جوانان و دو حزب دموکرات بود!

تصادم و برخورد بین سازمانها اجتناب‌ناپذیر، و زیاد بود.

کردها و آذربایجانیها برای حل این اختلاف به شورویها روی بردند: در جریان دیداری با هاشم اف، کنسول اتحاد شوروی، مارشال^{۲۷} زرو بهادری، یکی از

سران قبیله هرکی به شیوه خاص خود ثابت کرد که «بیگانگان» رضایه کمترین حقی بر این شهر کرد ندارند: وی صندلی را برداشت، و آن را در وسط اتاقی که جلسه در آن تشکیل شده بود گذاشت و بر آن نشست، و سپس از کنول شوروی پرسید: «این اتاق مال شما است... آیا من می‌توانم بیایم و در وسط آن بنشینم و بگویم این اتاق مال من است! ... نه، پس می‌بینید که نمی‌شود!»

برخلاف انتظار، اعیان و بزرگان آذری تمایلی به پیوستن به «جمهوری» آذربایجان نداشتند: این اشخاص که از اقدامات «ترقیخواهانه» رهبران نریز به وحشت افتاده بودند برعکس ترجیح می‌دادند به مهاباد وابسته باشند، که محافظه کاری رهبرانش اطمینان خاطر می‌داد. و این تقاضا را در دبداری با قاضی محمد که به ملاقات پیشه وری می‌رفت عنوان کردند. اما قاضی محمد به عذر «دندان درد» سکوت اختیار کرد.

همین مشکل رضایه نزدیک بود مسأله‌ای چون مسأله کرکوک پدید آورد: در عراق هم بیست و پنج سال بعد چنین مسأله‌ای پیش آمد، که هنوز هم همچنان باقی است: در حقیقت یکی از علل تیرگی مناسبات ژنرال بارزانی و دولت بغداد پس از امضای موافقتنامه ۱۹۷۰ همین مسأله کرکوک بود.

پس از برخورد‌های متعددی که در رابطه با این جریان روی داد - چندان که حتی برای فرونشاندن تشنجی که در میان کردها و آذربها بروز کرده بود قاضی محمد ناچار شد شخصاً برای برقراری آرامش به میان دوآب برود - شورویها دو «دولت» کردستان و آذربایجان را به مذاکره واداشتند و دو دولت در ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ پیمان دوستی و اتحادی بیست ساله امضا کردند.

این پیمان شامل مواد زیر بود:

— مبادله نمایندگان دیپلماتیک بین دو کشور؛

— انتصاب مأموران کرد در آن مناطق از آذربایجان که در آنها غلبه جمعیت با کردها است، و بالعکس انتصاب مأموران آذری در آن مناطق از کردستان که در آنها غلبه جمعیت با آذربهاست؛

— انعقاد قرارداد بازرگانی،

— کمک متقابل نظامی در صورت نیاز؛

— هرگونه مذاکره با دولت مرکزی ایران باید با تصویب دولت دیگر امضاء کننده

پیمان باشد؛

— حمایت متقابل از حقوق فرهنگی و زبانی ملت‌هایس که در خاک دو کشور امضاکننده پیمان زندگی می‌کنند؛

— همکاری بین دو دولت امضاکننده پیمان در سرکوب توطئه‌هایی که علیه یکی از آنها تدارک دیده می‌شود. [۳۴]
واکنشها به زودی بروز کرد.

در لندن دولت بریتانیا اعلام کرد که وی این پیمانی را که بین دو طرفی بسته شده که وی به رسمیت نمی‌شناسد، مردود می‌داند. [۳۵]

تهران دستخوش بهت و حیرت است - و این واکنش از سوی دولتی که ناگهان می‌بیند دو استان آن چون دو کشور مستقل رفتار می‌کنند واکنشی است طبیعی! سپس دولت تهران مذاکراتی را با جعفر پیشه‌وری که در رأس هیأت مهمی به تهران می‌آید آغاز می‌کند. دو تن نماینده تام‌الاختیار کرد نیز جزو این هیأت‌اند. این مذاکرات که ریاست هیأت مرکزی آن با شاهزاده مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر است، به زودی در زمینه مسائل نظامی به مانع برمی‌خورد و در ۱۳ مه ۱۹۴۶ به حال تعلیق درمی‌آید. پیشه‌وری، قوام السلطنه نخست‌وزیر ایران را متهم می‌کند به این که می‌خواهد رژیم آذربایجان را به «تسلیم بی قید و شرط» وادارد. اما دو طرف از قطع مذاکره اجتناب می‌کنند!

یک ماه بعد، در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۶، شاهزاده مظفر فیروز با معاون وزارت جنگ، سرلشکر هدایت، و سرلشکر محمدعلی مقدم^{۲۸} به تبریز می‌رود. در ۱۵ ژوئن موافقتنامه‌ای منعقد می‌شود. جعفر پیشه‌وری با تأیید خواست آذربایجان به ماندن در محدوده کشور ایران می‌پذیرد که دولت مرکزی استاندار آذربایجان را، که از میان رهبران حزب دموکرات آذربایجان برگزیده خواهد شد نصب کند: دکتر سلام‌الله جاوید «وزیر سابق کشور» (در دولت دموکرات) به این سمت نصب می‌گردد. به این ترتیب برای تهران حفظ آبرو می‌شود... وزیران سابق به رئیس (مدیر کل) بدل می‌شوند. اما این توافق که چیزی از واقعیت وضع موجود در آذربایجان را تغییر نمی‌داد مورد قبول مقامات ارتش ایران واقع نمی‌شود.

برای رهبران مهاباد بدترین واقعه روی داده بود: رهبران تبریز و تهران بی مشورت با آنها و بی توجه به «جمهوری» مهاباد به توافق رسیده بودند، و دکتر جاوید سیف قاضی را به «فرماندار»ی مهاباد نصب کرده بود! قاضی محمد خود از «ریاست دولت ملی» باز به رهبر ساده حزب، یعنی «پیشوای حزبی دموکراتی کردستان» بدل شده بود.

کردها ظاهراً اعتنایی به این توافق و تابعیت نکردند، طوری رفتار می‌کردند که گویی اتفاقی نیفتاده است.
خلاصه، ابهام کامل بود.

۲۰. آتش بس (مه-سپتامبر ۱۹۴۶)

در ۲۴ آوریل ۱۹۴۶ بارزانیها یک ستون ارتشی مرکب از ۸۰۰ سرباز را در قارآوا، واقع در چند کیلومتری شمال سقز، غافلگیر کردند و تلفات عمده‌ای بر آن وارد ساختند: ۲۱ تن را کشتند، ۱۷ تن را زخمی کردند و ۴۰ تن اسیر گرفتند.
پس از این پیروزی که نصیب کردها شد سرلشکر رزم آرا، بازرس کل ارتش ایران، مذاکراتی را در سقز با یک هیأت نمایندگی مختلط کرد و آذربایجانی آغاز کرد.

در ۳ مه سرلشکر رزم آرا با کردها و آذربایجانیها قرار آتش بس را امضا کرد، که به موجب آن کردها به چند کیلومتری شمال جاده سقز- سردشت^{۲۹} عقب نشستند.

چندی بعد، تخلیه خاک ایران از سوی نیروهای شوروی در ۱۰ مه ۱۹۴۶ موجب تخفیف تشنج گردید و در حقیقت به منزله امضای حکم مرگ جمهوری مهاباد بود. پس از این «قرار آتش بس محلی» دورانی از آرامش در کردستان پدید آمد که تا سپتامبر ۱۹۴۶ به درازا کشید.

پس از آتش بس ماه مه، چند تن خارجی، از جمله تعدادی آمریکایی و یک فرانسوی به مهاباد رفتند و همه آنها سخت و بطرزی مساعد تحت تأثیر شخصیت استوار قاضی محمد قرار گرفتند و دریافتند که «چرا برای تمام کردستان به مظهری از ناسیونالیسم کرد» بدل شده است. [۳۶]

۲۱. رئیس جمهور قاضی محمد

قاضی محمد که در مه سال ۱۹۰۰ تولد یافته بود و اینک چهل و شش سال داشت با انکابه سوابق خانوادگی و هوش و ذکای شخصی و سعه فکر بر دنیای کوچک مهاباد و کردستان پیرامون آن نیک مسلط بود.

وی افزون بر زبانهای کردی و فارسی و ترکی و عربی، کمی هم به انگلیسی تکلم می‌کرد، اما انگلیسی را خوب می‌فهمید و خواندن زبانهای آلمانی و فرانسه و اندکی روسی را نزد خود آموخته بود. کتابخانه‌اش پر از آثار ادبی و تاریخی مکتوب به این زبانها بود... وی حتی تعدادی نمایشنامه تاریخی و میهنی نگاشته بود، از آن جمله درام موسوم به صلاح‌الدین که در آن پیکار خلق کرد را علیه مجاهدین صلیبی باز می‌گوید، و نیز نمایشنامه‌ای به نام هام میهن که سرنوشت خلق کرد را پس از امضای پیمان سه‌جانبه سعدآباد بین ایران و عراق و ترکیه (۱۹۳۷) تصویر می‌کند. این دو نمایشنامه در مهاباد بر صحنه آمدند.

قاضی محمد که مردی بسیار دیندار و ساده و بی‌تکلف بود نه سیگار می‌کشید و نه مشروب می‌خورد. هیچ چیز بهتر از آن عکس معروفی که وی را در پشت میز کارش، با دیواری که در پس نما نقشه جغرافیایی جهان بر آن نصب شده، ارائه نمی‌کند: در این مرد بالنسبه لاغر، با رنگی که بر اثر عارضه مزمن معدی به زردی گریبیده و سیمای زاهدانه‌ای که حالت آن در اثر کوتاهی موی سر، و ریش نوبی، تشدید شده یک چیز در وهله نخست سخت در بیننده تأثیر می‌کند، و آن شعله نگاه او است... بی‌گمان قاضی محمد «مردی بود با باورهای ژرف، و شهامتی نادر، و آماده فداکاری، اما این ویژگیها را سعه فکر و اعتدالی درخور، متوازن می‌کرد.» [۳۷] و تمام کسانی که با او روبرو شدند، حتی کسانی که متمایل بودند به این که در خصوص نفوذ شوریه‌ها بر جمهوری مهاباد مبالغه کنند تصدیق می‌کنند که قاضی محمد ملی‌گرای سرسخت و آشتی‌ناپذیر بود: «وی در عین حال که حمایت شوریه‌ها را پذیرفته بود همچنان ملی‌گرای سرسخت و فسادناپذیر ماند، و به این ترتیب تقریباً همه همشهریه‌های خود را، به استثنای تنی چند، به دنبال خویش می‌کشید.» [۳۸]

قاضی محمد به رغم آرزوها و آمال «پان کردی» خود (چه آشکارا می‌خواست مهاباد را به زیان سلیمانیه و دمشق به مرکز جنبش کرد بدل کند) چنانکه خود در یکم ژوئن ۱۹۴۶ در مصاحبه‌ای طولانی با مخبر خبرگزاری فرانسه (فرانس پرس) تصریح

کرد، درخواستهایش بالنسبه معتدل بود.

«اگر فرمان دهم ۳ تا ۴ روز کافی است تا ۴۰۰۰ جنگجویی که در اختیار دارم - البته منتهای افراد ذخیره - وارد کرمانشاه، یعنی مهمترین شهر کردنشین و مرکز تأسیسات نفتی شوند. اما من برای جلوگیری از خونریزی بین برادران از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم. کردها هرگز در این عمل پیشقدم نخواهند شد.» [۳۹]

در پاسخ به خبرنگار آژانس فرانس پرس (خبرگزاری فرانسه) که از او خواست وضع فعلی کردستان را در قبال دولت مرکزی تشریح کند، قاضی محمد بر سه نکته تأکید کرد:

۱) چنانچه دولت مرکزی بخواهد قوانین حقیقتاً دموکراتیکی در تمام کشور اجرا کند و قوانین جاری در کردستان، یعنی آموزش به زبان کردی و خودمختاری دستگاه اداری و ارتش محلی، را به رسمیت بشناسد کردها راضی خواهند بود. ما به چنین راه حلی خرسند خواهیم بود و آماده خواهیم بود با دولت تهران روابط عادی را از سر بگیریم.

۲) دولت مرکزی فعلاً قادر به اجرای این قوانین نیست.

۳) ما خواستار آنیم که انتخابات مجلس هر چه زودتر انجام شود، به این شرط که با آزادی تمام و بی فشار ارتش ایران انجام پذیرد.

در پاسخ به این پرسش که «آیا نمی‌توسید برخورد بین دولت مرکزی و کردستان مداخله خارجی به دنبال داشته باشد؟» قاضی محمد می‌گوید: «وضع کردستان با وضع آذربایجان خیلی فرق می‌کند. سرزمین ما هرگز از سوی نیروهای شوروی اشغال نشد، و از زمان کناره‌گیری رضاشاه پهلوی از سلطنت به این طرف ژاندارمری و ارتشی در کردستان نبوده، و از آن هنگام تا کنون ما عملاً مستقل بوده‌ایم.

«ما هرگز مداخله خارجی را، از هر سو که باشد، تحمل نخواهیم کرد. مسأله کردستان یک امر صرفاً داخلی است، که باید بین کردها و دولت مرکزی حل و فصل

شود.»

قاضی محمد در این مصاحبه متذکر می‌شود که تاریخ مردم کرد بارها و به کرات شاهد مبارزه مردم کرد برای آزادی بوده، و این نکته را خاطر نشان می‌کند که پس از جنگ جهانی اول، به هنگام انعقاد پیمان ورسای، تشکیل کشور کردی در نظر بود، اما این طرح به اجرا درنیامد.

قاضی محمد در پایان سخن می‌گوید: «اگر ما امروز اینهمه بر خودمختاری محدود کشورمان اصرار می‌ورزیم گناه این امر متوجه دولت مرکزی است که کاری در جهت پیشرفت ما انجام نداده است. ما نمی‌خواهیم از آمریکاییها یا روسها تقلید کنیم، اما این را هم نمی‌پذیریم که در شرایط حیوانات ممالک متعفن زندگی کنیم.» [۱۰]

قاضی محمد هرگز در خصوص گرایشهای فکری خود با چنین صراحت و روشنی آشکاری سخن نگفت. این استقلال فکر، و خواست به این که تابع و سربفرمان کسی نباشد شاید توضیحی بر این امر باشد که چرا غریبان دست رد بر سینه اش نهادند و در او به چشم «رفیق راه» اتحاد شوروی نگریستند، حال آنکه شورویها به رغم کوششهای خود نتوانستند وی را با خود همداستان کنند.

چنانکه امروز رحیم قاضی می‌نویسد: «از نظر فکری، قاضی محمد نه مارکسیست بود، نه سوسیالیست نه هم لیبرال. وی رهبر هوشمند یک جنبش رهایی بخش ملی و یک رهبر ملی کرد واجد سعه فکر بود.» رحیم قاضی می‌افزاید: «اما دیدگاههایش روز به روز به دیدگاههای مارکسیستی نزدیک و نزدیکتر می‌شد، و تا آخرین لحظه حیات خود اعتمادی ژرف به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داشت.» [۱۱]

۲۲. مهاباد در زمان «جمهوری»

جمهوری مهاباد سیمایی «شاد و سرزنده» داشت، که نظر همه کسانی را که در طی این آتش بس طولانی تابستان ۱۹۴۶ از آن دیدار کرده‌اند جلب می‌کرد. برخلاف همسایه آذربایجانی خود چیزی از رژیم پلیسی در آن به چشم نمی‌خورد: در این یازده ماه موجودیت «جمهوری» از یک قتل خیر می‌دهند که آن نیز ناشی از سهو (ماموران) بود.

دولت مهاباد به هیچ یک از آن کارهای انقلابی، مانند ملی کردن بانکها و اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی و غیره که از مشخصات رژیم تبریز بود دست نزد، و مردمش می‌توانستند آزادانه رفت و آمد کنند، و اگرچه از ۱۰ مه ۱۹۴۶ به این سو فرستنده‌ای رادیویی داشت، اما بُرد این فرستنده چندان کم بود که از حد مرزهای جمهوری دورتر نمی‌رفت و مردم می‌توانستند آزادانه و آشکارا به رادیوهای کشورهای بیگانه گوش کنند.

آموزش شاید عرصه‌ای بود که قاضی محمد بدان اهمیتی فراوان می‌داد (قاضی محمد خود از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ رئیس فرهنگ مهاباد بود.) [۴۲] از همان آغاز اعلام جمهوری آموزش به زبان کردی انجام گرفت: در ابتدا آموزگاران مطالب کتابهای درسی را کلمه به کلمه از فارسی به کردی ترجمه می‌کردند. کتابهای کردی از روی مواد و مصالح آموزشی که از عراق ارسال شده بود تهیه شد، اما عملاً از آنها استفاده نشد، زیرا زمانی که چاپ این کتابها پایان پذیرفت جمهوری سقوط کرد.

در ضمن، شصت جوان کرد که تحصیلات ابتدایی خود را به پایان رسانده بودند در آوریل ۱۹۴۶ به مدارس نظامی و مؤسسات تخصصی با کواعزام شدند. تنی چند از این عده در باکو ماندگار شدند.

قاضی محمد با چاپخانه‌ای که شورویها به او داده بودند توانست شماری روزنامه و مجله منتشر کند. کردستان روزنامه «رسمی جمهوری» بود. بر سر صفحه نخستین شماره‌های این روزنامه که تقریباً هر روز منتشر می‌شد این عبارت بود: «به نام خدای بزرگ و بی همتا.» [۴۳]

از میان دیگر نشریات جمهوری می‌توان از این مجلات یاد کرد: نیشتمان^{۳۰} که سردبیر آن عبدالرحمن ذبیحی بود؛ هلاله^{۳۱} که مجله بانوان بود، و مجله ادبی هاوار^{۳۲} که اشعار دو شاعر رژیم یعنی همین (محمد امین شیخ الاسلامی) و هزار (عبدالرحمن شرفکنندی) را منتشر می‌کرد.

۲۳. مذاکرات نهایی

مذاکراتی که در ماه ژوئن به حال تعلیق درآمده بود در ماه اوت در تهران از سر گرفته شد. قاضی محمد با تأیینی که با واسطه سفارت اتحاد شوروی دریافت داشته بود به تهران رفت.

در جریان این مذاکراتی که با نخست وزیر، قوام السلطنه، انجام شد قاضی محمد خواستار ایجاد استان کردستانی شد که از مرزهای اتحاد شوروی تا نقطه‌ای بین سنندج و کرمانشاه را شامل می‌گردید، و خود او نخستین استاندار آن می‌بود. [۴۴] بنا بر پاره‌ای روایتها قوام السلطنه با این پیشنهاد موافقت کرد، مشروط بر این که

دکتر جاوید استاندار آذربایجان نیز موافق باشد. [۱۵] بنابر روایات دیگر قوام السلطنه این پیشنهاد را بی قید و شرط پذیرفت، اما روسها با این ترتیبات مخالفت ورزیدند. [۱۶] به هر حال نتیجه یکی است: قاضی محمد بی این که توانسته باشد اساسی حقوقی برای جمهوری خود فراهم کند به مهاباد بازگشت.

در بیستم اوت ۱۹۴۶ هیاتی آذربایجانی به ریاست شبستری، رئیس مجلس «ملی» (که بعدها به مجلس «ایالتی» تغییر نام یافت) به تهران آمد. هیأت آذربایجانی چند هفته در تهران ماند و به رغم مداخله شخصی سادچیکف، سفیر اتحاد شوروی در ایران، موفق نشد شرایط خود را در زمینه تثبیت وضع ارتش خلق آذربایجان به شاه بقبولاند.

آرچی بالد روزولت (پس) معاون وابسته نظامی سفارت آمریکا در تهران که در سپتامبر ۱۹۴۶ از مهاباد دیدار کرد شهر را در وضعی کاملاً «عادی» یافت: وی پس از صرف ناهاری رسمی با اعضای دولت کردستان گفت و گوی مفصلی را با پرزیدنت قاضی محمد بعمل آورد. در این گفت و گو قاضی محمد به وی اظهار داشت که کردستان کشوری است آزاد، و جمهوری مهاباد یک «عروسک خیمه شب بازی» در دست شورویها نیست، و افزود: «اگر چنین بود، پس سربازان شوروی کجا هستند؟» [۱۷]

لیکن در واقع پایان کار نزدیک می‌شد.

در اکتبر ۱۹۴۶ دکتر جاوید استاندار آذربایجان در مورد مبادله ولایت خمسه با سردشت و تکاب، با قوام السلطنه مذاکراتی می‌کند (ولایت خمسه در مرز شرقی آذربایجان واقع است، و توسط ارتش خلق آذربایجان اشغال شده بود). نخست وزیر ایران با این پیشنهاد (!) موافق است، اما شاه و ارتش مخالف آنند، و هنگامی که قاضی محمد با سندی در این زمینه که به امضای قوام السلطنه رسیده برای ملاقات سرلشکر همایونی به سفر می‌رود^{۳۳} سرلشکر همایونی او را از سرباز می‌کند! [۱۸]

۲۴. سقوط جمهوری مهاباد (۱۷ دسامبر ۱۹۴۶)

دوران عجیب صلح و آرامشی که جمهوری مهاباد از ماه مه از آن بهره‌مند بود به سرعت

رو به پایان بود: در اواسط نوامبر ۱۹۴۶ شاه پس از مشورت با نخست‌وزیر (قوام‌السلطنه) و وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش (سرلشکر حسن ارفع) و به رغم واکنش نخست‌وزیر از مداخله شورویها به حمایت از پیشه‌وری تصمیم به اعزام نیرو به آذربایجان گرفت.

در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۶ لشکر ۳ آذربایجان بی اینکه با مقاومتی برخورد کند وارد زنجان، مرکز ولایت خمسه شد. شاه برای سازمان دادن تعرض نهایی علیه «جمهوریهای» آذربایجان و مهاباد شخصاً به زنجان رفت. لشکر ۳ آذربایجان و لشکر ۴ کردستان و حدود سه هزار جنگجوی غیرنظامی، یعنی در مجموع ۲۰۰۰۰ تن علیه «جدایی خواهان» وارد عمل شدند.

این نیروها عملاً به مقاومتی برخوردند.

در شمال، رژیم پیشه‌وری عملاً بی اقدام به جنگ فروپاشید؛ بیشتر رهبران آن در ۱۱ دسامبر به اتحاد شوروی گریختند، در حالی که مردم قیام کرده بودند و هر «دموکرات»ی را که می‌یافتند می‌کشتند، از جمله کشته‌شدگان یکی هم محمد بی‌ریا^{۳۴}، وزیر آموزش بود که جسدش را بر پشت یک جیب بستند و در کوچه‌ها و خیابانهای تبریز کشیدند. بر رویهم طی روزهایی که از پی سقوط جمهوری تبریز در رسید ۵۰۰ تن کشته شدند.... و در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ بعد از ظهر دیرگاه نخستین واحدهای ارتش ایران با سرتیپ هاشمی وارد تبریز شدند.

در جنوب، یعنی در کردستان، عناصری از ارتش خلق آذربایجان چهار روز، از ۷ الی ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶، در تپه‌های پیرامون شهرک شاهین‌دژ در نیمه راه بین تکاب و میاندوآب، مقاومت کردند، اما سرانجام پیش از رسیدن نیروهای بارزانی، نیروهای ایرانی مقاومتشان را درهم شکستند... پس از آن دیگر عملاً جنگی روی نداد... بارزانیها به مهاباد بازگشتند، و میاندوآب در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ تسلیم شد.

در پنجم دسامبر قاضی محمد در «شورای جنگ» با شرکت ده تن از رهبران سیاسی و نظامی و با حضور برادرش صدر قاضی که نماینده مجلس بود و در تمام این مدت بین تهران و مهاباد نقش میانجی را ایفا کرده بود موفق شد نظر خود را به حاضران بقبولاند، و فردای آن سندی دایر بر ضرورت مقاومت مسلحانه در برابر تعرض نیروهای

ایران در مسجد عباس آغا خوانده شد. [۴۹]

اتفا در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ اسداف (نمایندهٔ بازرگانی شوروی) در مهاباد دفتر کار خود را رها کرد و به کنسولگری شوروی در رضایه رفت، در عین حال که کوشیده بود عمل دولت متبوع خود را در «رها کردن» کامل جمهوری با تذکر این مطلب که اتحاد شوروی در اثر جنگ «از توان افتاده است» توجیه کند. [۵۰]

و چون ساعت محتوم فرا رسید سران مهاباد که از سقوط جمهوری برادر، یعنی جمهوری تبریز، مات و مبهوت شده بودند دریافتند که اتحاد شوروی آنها را پاک رها کرده است، و تصمیم به تسلیم گرفتند!

در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۶ قاضی محمد و سیف قاضی و حاجی بابا شیخ و شماری دیگر از سران مهاباد به میاندوآب رفتند تا خود را تسلیم سرلشکر همایونی کنند. پس از گفت و گویی بالنسبه گرم با سرلشکر همایونی قاضی محمد اجازه یافت به مهاباد بازگردد. در آنجا برای آخرین بار ملاممصطفی بارزانی را دید. بارزانی به وی «التماس» کرد با او برود، اما قاضی محمد که تصمیم گرفته بود برای حمایت از مردمش در مهاباد بماند از انجام این درخواست سر باز زد.

در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ شهر را رسماً به مقامات ایرانی تسلیم کرد.

چند روز بعد تمام سران جمهوری - جمعاً حدود سی نفر - بازداشت شدند.

۲۵. محاکمهٔ قاضی محمد

اوایل ژانویهٔ سال ۱۹۴۷ قاضی محمد با برادرش صدر قاضی و پسرعمویش سیف قاضی در یک دادگاه ویژهٔ نظامی به ریاست سرهنگ پارسی تبار و دادستانی سرهنگ فیضی، رئیس ستاد سرلشکر همایونی، محاکمه شد.

دادگاه سری بود؛ به رغم کوشش همسر قاضی محمد که با پرداخت ۱۸۰۰۰ تومان (معادل ۳۶۰۰ دلار) می‌خواست نظر سرلشکر همایونی را به بخشودگی قاضی و یارانش جلب کند، دادگاه در روز ۲۳ ژانویهٔ ۱۹۴۷ - یعنی درست یک سال و یک روز پس از اعلام جمهوری - این سه تن را به مرگ محکوم کرد!

اما در این هنگام نخست وزیر قوام السلطنه سرگرم انجام مذاکراتی حساس با اتحاد شوروی بود، و اجرای حکم دادگاه پنج ماه به تعویق افتاد. به گفتهٔ برخی منابع [۵۱] در این مدت قاضی محمد را چهار بار به تهران بردند و در تهران «دادگاه

ویژه‌ای» در روزهای ۲۸ تا ۳۰ مارس ۱۹۴۷ به حکم صادره (از دادگاه مهاباد) رسیدگی کرد. پس آنگاه حکم صادره با شنایی چشمگیر به اجرا درآمد: سرلشکر همایونی آنگاه در رضایه بود و از آنجا عملیات علیه بارزانیها را هدایت می‌کرد، که پیامی مبنی بر تأیید حکم صادره دریافت داشت، و وی از طریق رادیو دستور اعدام سه قاضی را داد - و این سه در سپیده‌دم سی و یکم مارس ۱۹۴۷ در میدان چوارچرا، همان میدانی که قاضی محمد در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ در لباس نظامیان شوروی اعلام جمهوری کرده بود، به دار آویخته شد. اجساد این سه را برای عبرت سایرین تمام مدت روز به نمایش گذاشتند.

ظرف چند روز تمام آثار جمهوری کرد را از مهاباد زدودند: کسانی که در جنبش مشارکتی داشته بودند با شتاب تمام اسناد و مدارک خطرناک مانند عکس و روزنامه و پرچم و غیره را از زمین بردند، و دولت آموزش زبان کردی را ممنوع کرد و سربازان تمام کتابهای کردی را در میدانهای مهاباد، که باز در رخوت دیرین خود فرو رفته بودند، سوزاندند.

۲۶. علل سقوط جمهوری

«این کردها نبودند که از ارتش ایران شکست خوردند - بلکه این اتحاد شوروی بود که از ایالات متحد آمریکا و بریتانیای کبیر شکست خورد!» این مطلبی که بارزانی در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ [۵۲] در بوکان اظهار کرد حاکی از روشن بینی و بصیرت او است، به ویژه از این رو که رهبران جمهوری مهاباد در توجه به عوامل بین المللی سخت از خود بی اطلاعی نشان دادند.

قاضی محمد و سایر مسئولان مهاباد باید از علایم خطر درمی یافتند که «جمهوریشان» در معرض خطر است: نخستین و مشخص ترین این علامتها تخلیه ایران از نیروهای شوروی در ۱۰ مه ۱۹۴۶ و متعاقب بروزیک بحران بین المللی بود؛ [۵۳] دومین علامت، اخراج وزیران «توده» از دولت، در ۱۹ اکتبر ۱۹۴۶ بود؛

سومین علامت، سخنان مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ جورج الن سفیر آمریکا در تهران بود که یادآور شد دولت آمریکا از «تمامیت ارضی و حاکمیت ایران» حمایت می‌کند. [۵۴]

جمهوری مهاباد برای این که بتواند به شیوه‌ای جز سایه‌نشین سیاسی و نظامی اتحاد شوروی زندگی کند، باید که رهبران آن اراده و کفایتی از خود نشان می‌دادند که بجز شخص قاضی محمد و تنی چند از مابقی، دیگران فاقد آن بودند.

جمهوری مهاباد به رغم کوچکی خاک و کوتاهی عمر خود جای مهمی در تاریخ جنبش ملی کرد دارد: این نخستین جنبش کردی بود که «روشنفکری» در رأس آن جای گرفته بود، و نشان داد که کردها اگر به خود گذاشته شوند تنها «غارنگرانی» نیستند که پس از زیاده‌رویهای مسکوبدان اشتهار یافته‌اند، بلکه می‌توانند شالوده‌حکومتی شایسته این نام را بریزند.

اما جمهوری مهاباد در عین حال مبین ناکامی و شکستی است که کردها نتوانستند طی سی سال پس از آن بر آن غلبه کنند. آیا یک جنبش ناسیونالیستی ناب می‌تواند بی داشتن یک ایدئولوژی مشخص جنگی رهایی‌بخش را اداره کند؟

۲۷. سرنوشت همراهان بارزانی

در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶، بارزانی که نیروهایش دست نخورده و مسلح و مجهز مانده بودند به دیدار سرلشکر همایونی به مهاباد رفت و به او گفت که آماده است به عراق بازگردد، به این شرط که سفارت بریتانیا ایمنی او را تضمین کند (بارزانی هنگام رفتن از مهاباد ۳۰۰۰ تفنگ و ۱۲۰ مسلسل و ۲ قبضه توپ از قورخانه جمهوری برداشته و با خود برده بود).

ملا مصطفی بارزانی نامه‌ای مبنی بر اظهار وفاداری به زبان عربی نوشت و با میرحاج و عزت عزیز^{۳۵} و نوری طه برای گفت‌وگو درباره سرنوشت خود و همراهان خود با مقامات ایرانی و دیپلماتهای سفارت بریتانیا به تهران رفت. بارزانی که در باشگاه افسران، مقابل دفتر رئیس ستاد ارتش، جای داده شده بود یک ماه در تهران ماند و پیش از باز آمدن به مهاباد در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۷ با شاه و دیپلماتهای بریتانیایی و آمریکایی ملاقات کرد.

وی که موفق به اخذ تضمینهای کافی از انگلیسیها نشده بود پیشنهاد ایرانیها را در مورد اسکان حدود ۱۰۰۰۰ تن از قبیله اش در منطقه الوند، واقع در نزدیکی همدان، پذیرفته بود.

اما در نطقه شیخ احمد با این نقشه مخالفت ورزید، و طی ملاقاتی با سرلشکر همایونی در ۱۹ فوریه ۱۹۴۷ ملامصطفی و شیخ احمد به همایونی فهماندند که تصمیم گرفته اند به عراق تسلیم شوند.

ارتش ایران به مدت یک ماه، از ۱۱ مارس تا ۱۲ آوریل ۱۹۴۷، نیروهای بارزانی را در منطقه کوهستانی واقع در غرب اشنویه، در حاشیه مرز ایران و عراق و ترکیه، تعقیب کردند.

همراهان بارزانی از لحاظ نظامی خود را جنگجویانی هراس انگیز نشان دادند: در اواسط مارس ارتش ایران ۱۲ کشته و ۷۰ اسیر داد... یک هفته بعد باز ۲۰ کشته و حدود ۱۵ تن اسیر.

اما همراهان غیررزمنده بارزانی - که بر چندین هزار زن و کودک بالغ می شدند و مردهاشان زیر فشار سرمای شدید زمستانی فوق العاده سخت و بمبارانهای هوایی بودند - برآن شدند با شیخ احمد خود را به مقامات عراقی تسلیم کنند.

شیخ احمد پس از دریافت تأمین، با بخش اعظم قبیله تسلیم شد. چند روز بعد، یعنی در ۱۳ آوریل ۱۹۴۶^۴، بارزانی خود با یک گروه چندصد نفری از مرز عراق گذشت و به بارزان رفت.

۲۸. راهپیمایی طولانی بارزانی به سوی تبعیدگاه خود در اتحاد شوروی

بارزانی شاید امیدوار بود که دولت عراق سرانجام او را خواهد بخشید، اما این توهم به زودی برطرف شد: به رغم مداخله نمایندگان کرد (در مجلس عراق) چهار افسری که با شیخ احمد خود را تسلیم کرده بودند - یعنی مصطفی خوشنوا، خیرالله، محمد محمود و عزت عزیز - دستگیر و به دار آویخته شدند (۱۹ ژوئن ۱۹۴۷).

دیگر یک راه بیش باقی نمانده بود: در پیش گرفتن راه تبعیدگاه، یعنی اتحاد شوروی، زیرا ترکیه و ایران به دلایل و جهات آشکار، هیچ یک مایل به دادن پناهندگی به او نبود.

به نظر می رسد که بارزانی از هنگام ورود به ایران در ۱۹۴۵ به این فکر بوده

که چنانچه نتواند در ایران بماند به اتحاد شوروی پناهنده شود: در حقیقت چندی پس از ورودش به ایران و نخستین تماسهای او با ژنرال لیویف، حمزه عبدالله از سوی او نامه‌ای به استالین نوشت و از او درخواست کرد اجازه دهد برای دفاع از جمهوری در ایران بماند، و در صورت سقوط جمهوری به اتحاد شوروی پناهنده شود. [۵۶]

پس از گذشت یک سال بارزانی سرانجام مجبور شد درخواست خود را از شوروی تکرار کند... در ۲۷ مه ۱۹۴۷ عراقیها به ایرانیها اطلاع دادند که بارزانی از مرز ترکیه در شمال بارزان گذشته و به سوی ایران پیش می‌آید.

به این ترتیب، ملامصطفی بارزانی با ۵۰۰ مرد جنگی راهپیمایی طولانی خود را که باید او را به ارس و ... سرانجام به پناهگاهش، اتحاد شوروی، می‌رساند آغاز کرد و ۳۵۰ کیلومتر راه را در ۱۴ روز پیمود!

بارزانی و همراهانش با زیرکی و با اجتناب از برخورد با نیروهای ایران و در حالی که پای پیاده مرز ترکیه و ایران را می‌پیمودند موفق شدند کم کم به منطقه آزارات برسند؛ هرگاه از نزدیک تحت فشار ارتش ایران واقع می‌شدند وارد خاک ترکیه می‌شدند و سپس بی اینکه دیده شوند از جای دیگر سر در می‌آوردند! (شاه که در این هنگام در اردبیل بود شخصاً دستور داد برای دستگیری بارزانیها از هیچ کوشی فروگذار نشود، و افسرانی را که در انجام این وظیفه کوتاهی کنند به محاکمه نظامی تهدید کرد.)

بارزانی و همراهانش پس از این که در ۹ ژوئن ۱۹۴۷ آخرین شکست را در شمال خوی بر ارتش ایران تحمیل کردند هفته پس از آن از ارس گذشتند تا به مدت ۱۱ سال در اتحاد شوروی از «انظار دور» بمانند!

فصل ۳. حزب دموکرات کردستان ایران پس از سقوط جمهوری مهاباد تا انقلاب سال ۱۹۵۸ عراق

پس از سقوط جمهوری مهاباد و اعدام قاضی‌ها و دستگیری شماری از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و فرار دیگر اعضای حزب به عراق، جنبش ملی کرد در ایران عملاً فروپاشید.

۱. کمیته کمونیستی کردستان و حزب دموکرات

اما از اوایل سال ۱۹۴۸ شاهد کوششی به منظور تجدید سازمان هستیم: از سوی ک ک ک (کمیته کمونیستی کردستان) به رهبری رحیم سلطانیان، [۱] و به ویژه حزب دموکرات کردستان، وارث و ادامه دهنده راه حزب دموکرات قاضی محمد، کوششهایی در این زمینه به عمل می‌آید. حزب دموکرات کردستان در سال ۱۹۴۸ در حقیقت شاخه‌ای از حزب توده در کردستان بود: اعضای حزب دموکرات کردستان (مهاباد) که در تهران مقیم می‌شدند به خودی خود عضو حزب توده می‌شدند، و برعکس.

اما اختناق شدید است، و کوشندگان حزب جدید در زمینه مبارزه مخفی تجربه‌ای ندارند، و پلیس به زودی رهبران حزب از جمله عزیز یوسفی را بازداشت

می‌کند. وی از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ زندانی بود.^۱

۲. حزب دموکرات کردستان در زمان مصدق

اما عملاً باید صبر کرد تا مصدق به قدرت برسد (۱۹۵۱) تا حزب دموکرات کردستان با استفاده از فضای بالنسبه آزادی که آن زمان در ایران حاکم بود تحت رهبری عزیز یوسفی و غنی بلوریان رونق بگیرد. [۲]

و دیری نمی‌گذرد که در انتخابات سال ۱۹۵۲ به رغم تفسیقاتی که از سوی پلیس اعمال می‌شود صادق وزیری*، یکی از اعضای حزب دموکرات، از مهاباد به نمایندگی مجلس برگزیده می‌شود.

اما با مداخله شخص شاه انتخابات باطل اعلام می‌شود، و امام جمعه تهران، که شیعی مذهب است و بر مردم مهاباد مطلقاً ناشناخته است، به جای او «انتخاب» می‌شود.

پس از آن باز در همان سال ۱۹۵۳ هجیان و غلیانی منطقه مهاباد را در پنجه می‌گیرد، و در منطقه بوکان کشاورزان بر ملاکین فتودال می‌شوند.

در ماههای مه و ژوئن ۱۹۵۳ تظاهراتی در مهاباد صورت می‌گیرد؛ در برخورد با پلیس یک جوان مبارز کرد کشته می‌شود، و شماری بازداشت می‌شوند.

و در ۱۶ اوت ۱۹۵۳ تظاهرات عظیمی در تأیید مصدق در مهاباد بر پا می‌شود. برای نخستین بار از سقوط جمهوری به این سو همین شاعر قطعه شعری را برای جماعت می‌خواند.

و به یاد این تظاهرات و نیز به یادبود تأسیس حزب دموکرات کردستان توسط قاضی محمد در ۱۶ اوت ۱۹۴۵، نام خیابان پهلوی به خیابان ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) تغییر می‌یابد.

اما تحولات سیاسی و ناگهانی یکی پس از دیگری در می‌رسند: شاه پس از رفتن به رم در پی ضد کودتایی که توسط سرویسهای ویژه آمریکا سازمان یافته است در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ از نوزمام قدرت را به دست می‌گیرد!

۱. باز زندانی شد و تا سال ۱۹۷۷ در زندان بود. در تهران وفات کرد.

ارتش شبانه شهر مهاباد را محاصره می‌کند و فعالان حزب دموکرات کردستان ناگزیر باز مخفی می‌شوند.

۳. جدایی حزب دموکرات کردستان از حزب توده

فعالان حزب دموکرات کردستان منتظر بودند حزب توده شورشی مسلحانه به راه اندازد، زیرا هیچ گاه سازمان این حزب این اندازه نیرومند نبود: حدود ۷۰۰ افسر ارتش عضو حزب توده عملاً در همه جا نفوذ کرده بودند: یکی از رؤسای رکن دوم ستاد ارتش (سلف ساواک) و نیز افسری که با «اختیارات وسیع» برای سرکوب حزب توده به آبادان، مرکز بزرگ تأسیسات نفت کشور اعزام شده بود از اعضای حزب توده بودند! عوامل حزب توده حتی به دفتر مخصوص سلطنتی نیز راه یافته بودند.

اما گردانندگان حزب توده، که در سپتامبر ۱۹۵۳ اعلام کرده بودند که قیام به زودی درخواهد گرفت، سرانجام به مخالفت با مبارزه مسلحانه رأی دادند.

تاریخ اختلاف بین حزب دموکرات کردستان و حزب توده، که سرانجام در ۱۹۵۵ به جدایی کامل کشید، به این دوره باز می‌گردد، و این زمانی بود که پلیس ایران سازمان نظامی حزب توده را سرکوب کرد. پس از نفوذ پلیس در حزب توده، حزب دموکرات کردستان برآن شد که تمام روابط و پیوندهای سازمانی خود را با حزب مزبور بگسلد.

۴. کمیته‌های مهاباد و سنندج

در این دوره از اختلاف شدید دیگر سازمان واحدی برای تمام کردستان ایران وجود نداشت، بلکه «کمیته»های محلی ای بودند که در مهاباد توسط عزیز یوسفی و غنی بلوریان و عبدالرحمن قاسملو و رحیم سلطانیان و کریم اویسی و عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) [۳] و در سنندج توسط شریعتی و دیگران اداره می‌شدند.

غنی بلوریان در سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۵ موفق شد چند شماره از دوره جدید روزنامه کردستان را که در تبریز چاپ می‌شد منتشر کند، اما چون پلیس چاپخانه مخفی روزنامه را کشف و پنجمین شماره آن را (۱۹۵۵) که اختصاص به سالگرد تأسیس حزب داشت ضبط کرد، ناگزیر شد انتشار آن را متوقف کند.

۵. کمیته مرکزی سال ۱۹۵۴

در سال ۱۹۵۴ «دو کمیته» مهاباد و سنندج به هم می‌آمیزند و کمیته‌ای مرکزی متشکل از هر دو کمیته تشکیل می‌دهند.

در مه ۱۹۵۵ کمیته مرکزی نخستین «کنفرانس» حزب دموکرات کردستان را برگزار می‌کند و حدود بیست تن از فعالان حزب را در چند کیلومتری مهاباد به گرد هم می‌آورد.

در این دوره بیشتر فعالان حزب به حالت مخفی در روستاها می‌زیستند. شمار اعضای حزب دموکرات کردستان که حوزه‌هایی در شهرهای بزرگی چون سنندج و به ویژه کرمانشاه داشت اینک بر چند هزار تن بالغ می‌گردد.

حزب دموکرات کردستان که به رغم فشار و سرکوب، خوب جا افتاده و سازمان‌یافته بود اکنون مناسبات نزدیکی با احزاب چپ عراق، یعنی حزب کمونیست و حزب دموکرات کردستان عراق داشت، چندان که این دو حزب در کشمکشهای ایدئولوژیک خود از او داوری خواستند.

۶. برنامه حزب دموکرات کردستان ایران (۱۹۵۶)

در سال ۱۹۵۶ حزب دموکرات کردستان ایران نخستین برنامه، یا در واقع نخستین «پیش‌نویس برنامه» خود پس از برنامه حزب دموکرات قاضی محمد را منتشر می‌کند. لحن برنامه عوض شده است.

نویسندگان این سند با اعلام شعار «مبارزه با امپریالیسم و بخاطر حاکمیت ملی» ابتدا به تفصیل «ستم ملی» را که کردهای ایران قربانیان آنند تحلیل می‌کنند: «کودک کرد از کودکی مجبور است زبانی را بیاموزد که زبان او نیست - یعنی زبان پارسی را ... هرآنچه کردی است ممنوع است ... کارمندان عالیرتبه همه از تهران می‌آیند. کردستان منطقه‌ای است نظامی، و ارتش و پلیس (در آن) از اختیارات نامحدود برخوردارند.»

نویسندگان برنامه (از تحلیل خود) نتیجه می‌گیرند که «ملت کرد تحت ستم سه‌گانه امپریالیسم و دولت فئودال بورژوازی (!) مرکزی و ملاکین بزرگ کرد است.» ...

گرداندگان حزب دموکرات کردستان با اعلام این نکته که «حساب خلقهای

ایران را از حساب حکومت مرکزی^۲ جدا می‌دانند و نیز اعلام مبارزه با «شوونیسم»^۳ ایرانی که موجودیت ملت کرد را نفی می‌کند و در عین حال مبارزه با ناسیونالیسم کردی که می‌کوشد کینه خود را نسبت به دولت مرکزی شامل ملت ایران سازد مبارزه مشترکی را علیه دستگاه سلطنتی - فاشیستی (شاه) و به منظور تأسیس یک «جمهوری دموکراتیک» پیشنهاد می‌کنند، که کردستان ایران در چهارچوب آن «حکومت ملی» و «مجلس ملی» خود را خواهد داشت که اعضای آن مستقیماً انتخاب خواهند شد و در انتخاب آنان زنان نیز از حق رأی برخوردار خواهند بود. زبان کردی زبان رسمی کردستان خواهد بود، اما حقوق زبانی اقلیتها محترم داشته خواهد شد.

حزب دموکرات کردستان با تأکید بر برابری زنان (حقوق برابر، دستمزد برابر با مردان) و آزادیهای اساسی (آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی مذهب) حکومتی «غیرمذهبی» را موعظه می‌کند که در آن ارتش و پلیس منحل خواهد بود و جای آنها را «شبه نظامیان»^۴ خلقی و «ارتش ملی» خواهد گرفت.

نویسندگان برنامه حزب دموکرات کردستان با پیشنهاد یک رشته اقدامات در پیوند با صنعت (ملی کردن منابع زیرزمینی و جنگلها) و کشاورزی (تقسیم اراضی فئودالهای بزرگ و «دشمنان حکومت ملی» بین دهقانان فقیر) و چادرنشینان (اسکان این مردم) و فرهنگ (تعلیمات اجباری تا چهارده سالگی و ایجاد یک تئاتر و یک ایستگاه رادیویی و دانشگاه و مؤسسات مختلف علمی «سرناسری») ضمن تأکید بر این که «حکومت ملی» (کردستان) باید از هر فرصتی برای کمک به مردم کرد کشورهای همسایه و مبارزه به خاطر آزادی تمام کردستان استفاده کند، به سخن خود پایان می‌دهند.

بدیهی است تنها در ۱۹۷۳ و پس از گذراندن تلاطمات و تحولات بسیار است که حزب دموکرات کردستان ایران سرانجام «رسماً» بر له «مبارزه مسلحانه» علیه رژیم شاه اعلام نظر می‌کند؛ اما حزب دموکرات سالهای ۱۹۵۵ - ۱۹۵۸ آشکارا جنبشی است ملی - انقلابی - و این دو ویژگی، خود برای متوجه کردن صاعقه سرکوب دستگاه به سوی او از حد کفایت هم بیشتر است.

۲. Chauvinism، مأخوذه از نام chauvin، سرباز ناپلئون یکم، که به خاطر علاقه پرشوری که به امپراتور داشت در میان هموطنان خود انگشت نما بود. مهن پرستی افراطی؛ نزادپرستی؛ ناملات تند ملی. - م.

فصل ۴. حزب دموکرات کردستان عراق از هنگام تأسیس

(۱۹۴۶) تا انقلاب سال ۱۹۵۸

استقبال آمیخته به خویشنداری قاضی محمد از ملا مصطفی بارزانی و ده هزار کرد همراه او طبعاً اندکی سرد بود: قاضی محمد کوشیده بود به بارزانی حالی کند که آمدن چنین جمعیتی به کردستان ایران، در حالی که خود دستخوش قحطی است مشکلات غلبه‌ناپذیری را پیش خواهد آورد.

اما بارزانی که نیروهای عراقی او را از نزدیک دنبال می‌کردند بی‌اینکه منتظر پاسخ قاضی محمد بماند - یا خود بدان اعتنا کند - در اکتبر ۱۹۴۵ از مرز ایران می‌گذرد... افرادش بر روستاهای اطراف اشنو و مه‌باد پخش می‌شوند، و وضعی زار و اسفبار می‌یابند؛ قحطی و تیفوس بیداد می‌کند.

کردهای ایران نیز مانند کردهای عراق دربارهٔ روابط قاضی محمد و بارزانی پوشیده سخنی بسیار به خرج می‌دهند. این روابط، رسماً خوب و حتی عالی بود: بارزانی تا آخر به قاضی محمد وفادار ماند و به حکم و اقتدار وی تمکین کرد. اما با این همه بین این دو که هریک مؤمن و معتقد به «رسالت تاریخی» خویش و قربانی «انحصارطلبی» خویش بود، موضوع برای اصطکاک و برخورد کم نبود!

در فوریهٔ ۱۹۴۶، یک ماه پس از اعلام جمهوری از سوی قاضی محمد (۲۲ ژانویهٔ ۱۹۴۶) نه کرد عراقی، از جمله بارزانی و حمزه عبدالله، «کمیتهٔ حزب

دموکرات کردستان ایران را برای رسیدگی به سرنوشت بارزانی‌های مقیم ایران» تأسیس کردند.

مقاصد انساندوستانه این سازمان جدید آشکار بود، اما بنیادگذاران آن در ضمن می‌خواستند در حالی که تازه به ایران آمده بودند «هویت عراقی» خود را حفظ کنند!

قاضی محمد ابتدا این کمیته جدید را یاری کرد، محلی و ماشین تحریری در اختیار آن نهاد، اما چندی بعد به بارزانی و حمزه عبدالله گفت: «حزب یکی بیش نیست، شما می‌توانید در حزب ما کار بکنید، (اما نه بطور جدا)» [۱]

اندکی پس از این هشدار حمزه عبدالله با نامه‌ای از بارزانی به عراق آمد. در این نامه بارزانی خواستار این بود که وسیله‌ای فراهم شود که حمزه عبدالله به منظور گفت و گو با دولت عراق درباره بازگشت بارزانی با باباعلی، یکی از پسران شیخ محمود، تماس بگیرد. بارزانی در ضمن از فعالان کرد عراق می‌خواست حمزه عبدالله را در ایجاد «حزب دموکرات کردستان عراق» یاری دهند.

۱. بازگشت بارزانی به عراق

باید روابط قاضی محمد و بارزانی سخت تیره بوده باشد که بارزانی به فکر بازگشت به عراق بیفتد، در حالی که «دادگاه زمان جنگ» بغداد در دسامبر ۱۹۴۵ او و شیخ احمد و سی تن دیگر از کردها را غیاباً به مرگ محکوم کرده بود.

بی‌گمان این یک بازی بیش نبود: روابط بین قاضی محمد و بارزانی هیچ وقت زیاد «خوب» نبود. بارزانی نمی‌خواست به عراق بازگردد، اما فکر می‌کرد که «اگر قاضی محمد بفهمد که چنین خیالی دارد روابطش را با او بهبود خواهد بخشید - و چنین نیز شد.» [۲]

بازی یا غیربازی این ابتکار بارزانی مورد مخالفت سازمان حزب دموکرات کردستان (ایران) شاخه سلیمانیه واقع شد، به ویژه ابراهیم احمد که به هیچ وجه مایل به بازگشت بارزانی نبود، که «جمهوری مهاباد را ضعیف می‌کرد» و به قاضی محمد نوشت و از او خواست اقداماتی برای بهبود وضع بارزانی‌های مقیم ایران به عمل آورد (اقداماتی چون توزیع مواد خوراکی و غیره). [۳]

انتشار خبر ارتقای ملامصلطفی بارزانی به درجه ژنرالی ارتش جمهوری

در شمارهٔ اوایل مارس روزنامهٔ کردستان حاکی از این بود که مسأله از قرار حل شده است.

۲. ایجاد یک حزب کرد در عراق

دومین بخش مأموریت حمزه عبدالله برای آیندهٔ جنبش ملی کرد مضمّن عواقب و آثاری مهم بود: بارزانی با درخواست ایجاد یک «حزب دموکرات کردستان» مخصوص به عراق در واقع بر تقسیم مصنوع کردستان، با خط مرزی ایران و عراق (که جانشین مرزهای ایران و عثمانی شده بود) صحّه گذاشت، و به وحدت جنبشی که با رشد شاخهٔ سلیمانیّه حزب دموکرات کردستان ایران در حال گسترش بود پایان داد.

در بدو امر این پیشنهاد با مخالفت ابراهیم احمد روبرو شد. سالها بعد، تاریخ حزب دموکرات کردستان عراق شاهد رقابت این دو مرد خواهد بود، آن هم رقابتی که مسائل شخصی در آن نقش بسیار مهم داشت، بیشتر از این رو که حمزه عبدالله شوهر خواهر ابراهیم احمد و ابراهیم احمد شوهر دختر برادر حمزه عبدالله بود!

ابراهیم احمد می‌گوید که بی «اجازه» قاضی محمد نمی‌تواند سازمانش را منحل کند، و معتقد است که «مبارزان کرد را که بطور جداگانه در مناطق مختلف کردستان مبارزه می‌کنند نباید به شاخه‌های متعدد تقسیم کرد» زیرا چنین عملی «جمهوری مهاباد را تضعیف خواهد کرد.» [۴]

باید اذعان کرد که استدلالهایی که سی سال پس از آن توسط معماران حزب دموکرات کردستان عراق در توجیه این امر عنوان شد تا اندازه‌ای غریب می‌نمود: به زعم این اشخاص شرایط ایران با عراق «تفاوت بسیار» داشت: در ایران جمهوری کردی بود که «بیش از یک جمهوری خودمختار» بود، حال آنکه در عراق «ما باید برای کسب حقوق بسیار ابتدایی مبارزه می‌کردیم.» [۵]

بنیادگذاران حزب دموکرات کردستان عراق از «دشواری ارتباط گزین» با مهاباد نیز یاد می‌کنند، و می‌گویند دستورالعملها با دشواری به دستشان می‌رسید. و بالاخره این که شعار حزب دموکرات کردستان ایران «خودمختاری برای

کردستان» با وضع کردستان عراق وفق داده نشده بود! [۶]

انگیزه‌های واقعی بارزانی و نزدیکانش هر چه بوده باشد مسلم این است که این اقدام بحث و مشاجرهٔ تندی را در درون «شورش»، یعنی حزب کمونیست کردستان

عراق، که خود از هیوا نشأت کرده بود برانگیخت. حمزه عبدالله برای ملاقات رهبران حزب به بغداد رفت: در جریان برگزاری یک کنگره اقلیت شورش، با جمال و صالح حیدری و نفر یونس، با پیشنهاد بارزانی مخالفت می‌کنند و به حزب کمونیست عراق می‌پیوندند (در آنجا برادران حیدری و نفر یونس به عضویت کمیته مرکزی حزب درمی‌آیند)، در حالی که اکثریت به انحلال حزب و ادغام اعضای آن در حزب دموکرات کردستان رأی می‌دهند.

در ژوئن ۱۹۴۶ حمزه عبدالله با «پیشنهادهای» بارزانی در زمینه سازماندهی حزب جدید به عراق باز می‌آید: بارزانی به ریاست حزب دموکرات کردستان برگزیده می‌شود، و شیخ لطیف، پسر شیخ محمود، و زیاد محمد به سمت نواب رئیس انتخاب می‌شوند.

۳. نخستین کنگره حزب دموکرات کردستان عراق (۱۶ اوت ۱۹۴۶)

در ۱۶ اوت ۱۹۴۶ نمایندگان تمام سازمانهای کرد پس از تأیید پیشنهاد های بارزانی برای برگزاری نخستین کنگره حزب دموکرات کردستان عراق مخفیانه در بغداد به گرد هم می‌آیند. بارزانی که خود در مهاباد است حمزه عبدالله را به نمایندگی خود به کنگره فرستاده است.

ابراهیم احمد می‌خواهد در کنگره شرکت کند، اما او را به جلسات کنگره راه نمی‌دهند، زیرا گویا نخواستہ بوده به این حزب جدید بپیوندند! (وی در مارس ۱۹۴۷ و پس از سقوط جمهوری مهاباد به این حزب پیوست).

در مستوای سازمانی - حمزه عبدالله به دبیر کلی حزب دموکرات کردستان عراق برگزیده می‌شود. حزب به اسلوب حزب کمونیست اتحاد شوروی سازمان یافته و دارای یک کمیته مرکزی است که افسران ملی‌گرایی چون میرحاج و عزت عزیز و مصطفی خوشناو و نوری احمد طه در آن عضویت دارند، و نیز دفتری سیاسی که قدرت واقعی در دست اوست، و در آن به حمزه عبدالله و علی عبدالله و دکتر جعفر عبدالکریم برمی‌خوریم.

برنامه این حزب جدید کرد برنامه یک حزب ترقیخواه است، و در کنار خواستهای ملی ناب - خودمختاری برای کردستان عراق - خواستهای اجتماعی نیز به چشم می‌خورند: اصلاحات ارضی، بهبود بخشیدن به شرایط زندگی طبقه کارگر،

اصلاحات اقتصادی و اجتماعی (ملی کردن منابع طبیعی، جدایی دین از حکومت). خلاصه این که حزب دموکرات کردستان عراق از همان بدو تولد خود حزبی است ضدامپریالیست و ضدارتجاع، و در تشکیل «جبهه ملی» با شرکت حزب مردم عزیز شریف و حزب دموکرات ملی و حزب کمونیست عراق مشارکت می‌کند.

سازمانی انقلابی و زیرزمینی نیز وجود داشت، که اعضای آن محدود بودند:

بنابر قول عده‌ای ۵۰۰ نفر و بنا بر گفته برخی دیگر ۲۰۰۰ نفر. [۸]

حزب دموکرات کردستان عراق به زودی هفته‌نامه‌ی روزگاری را به زبان عربی منتشر می‌کند.

تعیین میزان نفوذ بارزانی در تدوین برنامه‌ی حزب دموکرات کردستان عراق کار دشواری است، اما قبول این امر نیز دشوار است که وی، که همیشه حتی در لحظاتی که به روشنفکران هیوا بسیار نیاز داشت از آنها فاصله می‌گرفت، در حزب خود مورد تأیید بوده باشد.

اما بهر حال قدر مسلم این است که حزب دموکرات کردستان عراق هنوز دیری از تولدش نمی‌گذشت که «یتیم» ماند: در آوریل ۱۹۴۷ بارزانی به اتحاد شوروی رفت، و حزب دموکرات کردستان عراق تا سال ۱۹۵۵ هرگونه تماس با او را از دست داد!

۴. حزب دموکرات کردستان عراق بدون بارزانی (۱۹۴۷-۱۹۵۸)

حزب دموکرات کردستان عراق که موجودی «پیوندی» و حاصل از ابتکار بارزانی و ایدئولوژی روشنفکران مارکسیست «شورش» بود در شرایط فشار دوگانه‌ی سرکوب و جنگ سرد رشد می‌کند.

از ۱۹۴۶، یعنی از آن هنگام که بنیادگذاران حزب دموکرات کردستان عراق در بغداد به گردهم آمدند، پرده‌ی اختناق و سرکوبی وحشتناک بر عراق فرو افتاده بود. احزاب چپ، که در دولت بالنسبه لبرال توفیق سویدی^۲ اجازه‌ی فعالیت یافته بودند توسط دولت جانشین او، دولت ارشد المصری^۳، ممنوع شدند. رهبرانشان بازداشت شدند؛ در جریان تظاهراتی توده‌ای در بغداد و کرکوک پلیس به روی جمعیت آتش

گشود و عده‌ای کشته و زخمی شدند.

در ژانویه ۱۹۴۷ - پس از بازگشت نوری سعید به قدرت - پلیس یوسف سلمان یوسف دبیر کل حزب کمونیست عراق و بیشتر اعضای کمیته مرکزی حزب مزبور را غافلگیر و بازداشت کرد. این عده محاکمه و به مرگ^۱ و زندانهای درازمدت محکوم شدند. [۱]

کردها نیز از این سرکوب بی نصیب نمی‌مانند: در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۷ چهار افسری که به همراه بارزانی به ایران رفته بودند، یعنی سرهنگ عزت عزیز، سرگرد مصطفی خوشناو، سرگرد خیرالله عبدالکریم و سروان محمد محمود در بغداد به دار آویخته می‌شوند!

خانواده‌های یاران بارزانی را که پس از سقوط جمهوری مهاباد به عراق بازگشته بودند و بالغ بر حدود ۵۰۰۰ زن و کودک و پیر بودند - در اردوگاهی نزدیک دیانا حبس می‌کنند، و مردان تندرستی که همراه بارزانی به اتحاد شوروی نرفته‌اند - قریب به هزار تن - در کرکوک و سلیمانیه زندانی می‌شوند. شیخ احمد نیز زندانی می‌شود!

اقا در ۱۹۴۸ است که برخوردهای بسیار جدی بین چپ عراق و کاربدستان حکومت روی می‌دهد. دولت جدید به رهبری صالح جبر^۵، مشغول مذاکره درباره انعقاد پیمان جدیدی است، معروف به پیمان پرتسموث^۶. از جمله نکات بارز این پیمان ایجاد شورای دفاع مشترک عراق و بریتانیا است.

در طول تمام ماه ژانویه ۱۹۴۸ تظاهراتی شدید یکی پس از دیگری در بغداد روی می‌دهد، که اغلب شکل شورش به خود می‌گیرند. آخرین این تظاهرات، که تظاهرات ۲۷ ژانویه ۱۹۴۸ است، با بی رحمی فرو نشانده شد: سی تن کشته و سیصد تن زخمی شدند. شب همان روز دولت استعفا داد، و دولت جانشین او از اعضای معاهده پرتسموث سرباز زد.

در جریان جنگ اسرائیل و اعراب، حکومت نظامی اعلام می‌شود و سرکوب شدت می‌گیرد: برخی از رهبران حزب دموکرات کردستان عراق به اتهام «کمونیستی»

۱. یوسف سلمان و دونس دیگر از رهبران اعدام شدند. یادداشت نویسنده (یوسف سلمان معروف به فهد، وزکی سید).

۲. در متن حاضر.

بازداشت می‌شوند، از آن جمله است ابراهیم احمد، که به دو سال حبس محکوم می‌شود، عده‌ای به خارج از کشور پناه می‌برند، و عده‌ای دیگر مخفی می‌شوند.

در تمام این مدت حزب دموکرات کردستان عراق دوش به دوش حزب کمونیست عراق و سایر احزاب ترقیخواه مبارزه کرد.

در واقع حزب دموکرات کردستان عراق چندان به حزب کمونیست عراق نزدیک بود که به قول ابراهیم احمد، دبیر کل آینده حزب دموکرات کردستان عراق، «در معنا ذخیره حزب مزبور بود.» [۱۰]

۵. بارزانی در اتحاد شوروی

ملا مصطفی بارزانی، که دبیری بود شورویها بر او به چشم «جاسوس انگلیس» می‌نگریستند همین که وارد اتحاد شوروی شد در چشم غربیان به «هیأت عروسک خیمه شب بازی مسکو!» جلوه گر شد. سائیرس سالزبرگر^۶ در مقاله‌ای در نیویورک تا میز که نظر وزارت خارجه ایالات متحد آمریکا را درباره فعالیت روسها در خاور نزدیک منعکس می‌کند شرح می‌دهد که چگونه کردها، اگر نه بالفعل، بالقوه «ستون پنجمی» را تشکیل می‌دهند! و «تأکید» می‌کند که بارزانی به شورویها کمک کرده است مدرسه‌ای مخصوص تربیت «عوامل» کرد را در نخبوان تأسیس کند، و این عوامل از آنجا وارد ترکیه و عراق می‌شوند! [۱۱]

و شگفت این که برخی از اعضای جامعه کرد «پراگنده» در اروپا نیز بی‌میل نیستند به این «افسانه ژنرال سرخ» قوت و اعتبار بدهند. اگر سخن بولتن مرکز تحقیقات کردی را که توسط امیر کامران بدرخان منتشر می‌شود بپذیریم ژنرال بارزانی مرتباً، هر روز به مدت یک ساعت از رادیویباکو حرف می‌زند و ملت کرد را به صبر و بردباری می‌خواند و به او وعده می‌دهد که سرانجام رؤیای وحدتش روزی به قلمرو واقعیت وارد خواهد شد و روزهای خوش به زودی درخواهند رسید. [۱۲] معلوم نیست امیر بدرخان این اطلاعات را از کجا آورده است - آخر او آن روزها در پاریس بسیار گوشه گیر بود... و به هر حال این اطلاعات به احتمال قریب به یقین دروغ اند!

بارزانی تقریباً بلافاصله پس از ورود به اتحاد شوروی در واقع با بزرگترین

شخصیت محل، یعنی باقراف، رئیس شورای عالی جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان که منطقه واقع در غرب دریاچه رضائیه را جزو جمهوری آذربایجان می‌دانست، برخورد پیدا کرد.

بارزانی نخواستہ بود آلت دست و بازیچه باقراف باشد؛ برای او هم، چون قاضی محمد، این منطقه جزئی از خاک کردستان بود، و دیری نکشید که مناسبات بین این دو (باقراف و ملامصطفی) سخت تیره شد.

نقل می‌کنند در مجلس مهمانی که بارزانی هم بدان دعوت شده بود، وی جام خود را بلند نکرد. گفت: «من نمی‌نوشم، و چیزی هم نخواهم خورد! وقتی ۵۰۰ کرد (یعنی همراهان او) از گرسنگی هلاک می‌شوند چگونه می‌خواهید من چیزی بخورم!» این قصه خواه صحت داشته باشد یا نه به هر حال حاکی از سردی روابط بارزانی و مقامات محلی اتحاد شوروی است.

یکچند بعد یاران بارزانی‌ها را در روستاها پراکنده می‌کنند، ابتدا در ارمنستان، بعد در ازبکستان؛ و با آنها چون پناهندگان عادی رفتار می‌کنند نه پناهندگان سیاسی. از قرار بارزانی خود همیشه از لحاظ مادی از وضع و موقعی بالنسبه ممتاز بهره‌مند بود، اما هیچ گونه نقش سیاسی نداشت... و اگر «رادبوی مخفی»^۲ احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان تا سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ برنامه‌هایی به کردی پخش می‌کند، در این جای بحث نیست که بارزانی در این برنامه‌ها به نام حزبی که روزنامه اش به نام آذربایجان صفحه‌ای را به «کردستان» اختصاص داده سخن نگفته است.

تنها پس از مرگ اسالین و محاکمه باقراف است که در وضع کردهای پناهنده به اتحاد شوروی بهبودی حاصل می‌شود. بارزانی با هواپیمای مسکومی رود در کبینه مرکزی بست می‌نشیند، تا سرانجام از سوی خروشچف و مالنکف و مولوتف پذیرفته می‌شود.

در ابتدا با وی به «درشتی» برخورد می‌شود، اما وی به رفتاری که با یارانش می‌شود اعتراض می‌کند، می‌گوید «وی به این جهت تقاضای پناهندگی از اتحاد شوروی کرده که او را دوست مردم کرد می‌پنداشته!»

و درخواست کرد تمام جوانان کرد بتوانند به مدارس تخصصی و مدارس حزب وارد شوند؛ برای شخص خود و گروه کوچکی از کادرها اجازه اقامت در مسکو گرفت، و این عده در مدارس مسکو به آموزش زبان روسی و علوم سیاسی و مارکسیسم پرداختند. چند ماه بعد جلال طالبانی که برای شرکت در فستیوال جهانی جوانان (۱۹۵۵) عازم ورشو بود از مسکو گذشت و در آنجا با بارزانی تماس گرفت: این نخستین تماس بارزانی با جنبش کرد عراق پس از سال ۱۹۴۷ بود!

بارزانی چون از کنار گذاشتن شیخ لطیف از حزب دموکرات کردستان آنگاه شد به طالبانی گفت که باید مناسبات حزب را با نایب رئیسی که وی خود در ۱۹۴۶ نصب کرده بود تجدید کند، و افزود: «شما باید تماس وسیع با اشخاص داشته باشید... حزب نباید یک سازمان تنگ و در بسته باشد!»

جلال طالبانی به مناسبت فستیوال جهانی جوانان در ۱۹۵۷ به مسکو باز آمد. این دومین و آخرین تماس حزب دموکرات کردستان با «رئیس» خود طی اقامتش در اتحاد شوروی بود. در آن زمان همه سلب امید کرده بودند از این که روزی بارزانی را در عراق باز بینند.

۶. بنیادگرایی حزب دموکرات کردستان عراق

پس از اختناق و فشار سالهای ۱۹۴۷، ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ حزب دموکرات کردستان عراق عملاً فاقد رهبری بود. از سپتامبر ۱۹۵۰ عده‌ای از کادرهایی که هنوز آزاد بودند کوششی در جهت تجدید سازمان حزب به عمل آوردند، که منتهی به دومین کنگره حزب دموکرات کردستان عراق شد (مارس ۱۹۵۱).

از مشخصه‌های جالب این کنگره که وظیفه عمده آن التیام بخشیدن به جراحات گذشته [۱۳] بود یکی هم ارتقای ابراهیم احمد در پی کودتایی داخلی علیه حمزه عبدالله به دبیر کلی حزب بود. ابراهیم احمد دو ماه پیش از تشکیل کنگره از زندان درآمده بود.

نمایندگان کنگره بر آن می‌شوند برنامه و اساسنامه جدیدی برای سومین کنگره

حزب تهیه کنند.

سومین کنگره حزب دموکرات کردستان عراق در ۱۹۵۳ در کرکوک برگزار می‌شود: نمایندگان کنگره انتصاب ابراهیم احمد را به سمت دبیر کلی حزب تأیید می‌کنند و برنامه‌ای تصویب می‌کنند که حزب را بی اندازه به چپ می‌رانند، به زعم

بعضیها حتی چپ‌تر از حزب کمونیست! [۱۴] حزب دموکرات کردستان عراق که خود را حزبی مارکسیست-لنینیست می‌خواند بر له جنگ مسلحانه نظر می‌دهد و برای کردستان خواستار وضع و موقع دولتی در درون کشوری فدرال می‌گردد! اما حزب بالاخص اولویت را به مبارزهٔ ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی می‌دهد.

نوری شاپورس، از رهبران حزب دموکرات کردستان عراق، [۱۵] در بازنگری گذشته می‌گوید: «تصمیم گرفته بودیم منافع ملی را فدای منافع جمهوری کنیم. برای ما جز امپریالیستها و سوسیالیستها چیز دیگری وجود نداشت، و آنها که بینابین بودند به منافع امپریالیستها خدمت می‌کردند.»

اما برخورد بین گرایشهای ابراهیم احمد و حمزه عبدالله تقریباً بلافاصله تجدید می‌شود، و در ۱۹۵۵ حزب دموکرات کردستان عراق به دو شاخه تقسیم می‌شود: حزب دموکرات به معنای انحصار، زیر نفوذ ابراهیم احمد، و «جبههٔ ترقیخواه» حمزه عبدالله. حزب دموکرات کردستان عراق از هنگام تأسیس در ۱۹۴۶ تا کنون نتوانسته است از این بلا تکلیفی بدر آید: آیا باید اولویت را به مسئلهٔ ملی بدهد یا به مسئلهٔ اجتماعی؟ حزب که پیوسته مورد تهدید عوامل حکومتی است در این حال باید در برابر حزب کمونیست هم از خود دفاع کند، و چون تحت سیطرهٔ مارکسیستها یا اشخاص دارای تمایلات مارکسیستی است نمی‌داند چه چیز او را از حزب کمونیست عراق جدا می‌کند.

حزب دموکرات کردستان عراق پس از ده سال که از تأسیس آن می‌گذرد هرگز ایدئولوژی خاصی نداشته است... در ۱۹۵۵، ناسیونالیستها و ترقیخواهان، از حزب دموکرات کردستان ایران می‌خواهند تا دربارهٔ (محق بودن یا نبودن) آنها داوری کند، و حزب مزبور (به شیوهٔ سلیمان نبی) حکمی خردمندانه در این باب می‌دهد: دو مسئلهٔ اجتماعی و ملی را باید با هم حل کرد، و دو سازمان باید با هم متحد شوند!

در همان دوره یکی از این دو سازمان پیشنهاد تشکیل جلسه‌ای متشکل از نمایندگان احزاب کرد عراق و ایران و ترکیه را می‌کند. سی سال پس از آن احزاب دموکرات کردستان ایران و عراق اقدام به برگزاری چنین کنگره‌ای را از نو پیش می‌کشند، که سرانجام به کناری نهاده می‌شود.

در ۱۹۵۶ دو جریان موجود در حزب دموکرات کردستان عراق از نوبه هم

می‌آمیزند و «حزب واحد دموکرات کردستان»^۸ را تشکیل می‌دهند که حمزه عبدالله دبیر کل آن است و روزنامه‌ای به نام *خبات کردستان*^۹ منتشر می‌کند.

۷. حزب کمونیست عراق و مسأله کرد

در سپتامبر ۱۹۵۶ حزب کمونیست عراق در دومین کنفرانس خود سرانجام درباره مسأله اساسی، یعنی مسأله کرد، در سند مفصلی اتخاذ موضع می‌کند و در این زمینه گذشت‌های مهمی نسبت به جنبش ملی مردم کرد می‌کند.

در این سند حزب کمونیست عراق نخست این نکته را خاطر نشان می‌کند که «سرزمین محل سکناى اعراب در عراق جزو لاینجزای سرزمینهای عربی است» اما در درون این مرزهای بالفعلی که ساخته و پرداخته «امپریالیسم» است کشور عراق بخشی از کردستان را نیز شامل می‌گردد. آن گاه می‌افزاید:

«مردم کرد عراق جزو لاینفک ملت کرد هستند، که در حال حاضر بین ترکیه و ایران و عراق شقه شده‌اند. ملت کرد یک ملت بیش نیست. این ملت در واقع کلیه ویژگیها و صفات لازم یک ملت را دارد. این ملت متشکل از گروه‌انسانهایی است که در طی تاریخ و به مقتضای آن (شکل گرفته) و به رغم تقسیم امپریالیستی در سرزمینی مشترک زندگی می‌کنند: واجد زبان مشترک و کلیه عناصر و عوامل لازمی است که به وی امکان می‌دهند از اقتصادی ملی و همگن بهره‌مند باشد و از آزادی تشکیل «موجودیتی ملی» برخوردار گردد.»

حزب کمونیست عراق سپس می‌گوید: مبارزه مشترک، دوشادوش ملت عرب «به ملت کرد نیز امکان خواهد داد شرایط مساعد لازم از برای اعمال حق خود، و به دست گرفتن سرنوشت خود، از آنجمله حق تشکیل یک کشور مستقل را در تمام کردستان احراز کند.» [۱۶]

اما با این همه موضع حزب کمونیست عراق چندان خالی از ابهام نبود. حزب کمونیست در واقع در این سند مفصل چندین بار تکرار می‌کند: «در وضع موجود تنها یک راه در پیش روی ما است: راه مبارزه مشترک همراه با توده‌های مردم عرب علیه

8. parti democratique unifie du Kurdistan

۹. *Khebat e Kurdistan* (مبارزه کردستان).

امپریالیسم و هم‌پیمانان او؛ راه مبارزه مشترک در کنار جنبش رهایی بخشی رو به اعتلای اعراب، به منظور آزاد ساختن توده‌های مردم عراق، اعم از عرب و کرد. «
 و به ویژه سخن را بدین نحو به پایان برد: «حزب ما - به ویژه بخش کردستان ما - همچنان به مطالبه تمام حقوق مردم کرد، و کار فعال به جهت به دست آوردن این حقوق ادامه خواهد داد. حزب ما در عین حال اندیشه‌های جدایی خواهانه‌ای را که سرشتی ناسیونالیستی و تنگ نظر دارند رسوا و افشا خواهد کرد و با آنها مبارزه خواهد نمود.»

این، سندی است بسیار مهم: هرگز در عراق هیچ حزبی چنین صریح و قاطع در مورد مسأله کرد اتخاذ موضع نکرده بود و با این صراحت و روشنی به حق مردم کرد عراق به تعیین سرنوشت خود و به گردهم آمدن در ملت کردی که تمام شرایط تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را برای «توجه» موجودیت خود در خود جمع دارد، اعتراف نکرده بود.

اما تأکید بر «مبارزه مشترک» و نبود تصریح در سهم مسئولیت هریک از دو حزب در راستای این مبارزه مشترک، و به ویژه افشا و رسوا کردن نهایی «ناسیونالیسم تنگ نظر» حاوی نطفه‌های برخوردی است که طی سالیان متمادی این دو حزب را از یکدیگر جدا می‌کند...

۸. حزب دموکرات کردستان و «بخش کردستان» حزب کمونیست عراق

در ژوئن ۱۹۵۷ در پی تماسهایی که بین گردانندگان حزب واحد دموکرات کردستان عراق و مسئولان کرد «بخش کردستان» حزب کمونیست عراق صورت می‌گیرد بخش کردستان حزب کمونیست عراق «به منظور تأمین وحدت ارگانیک نیروهای دموکراتیک کردستان عراق» تصمیم به انحلال خود و پیوستن به حزب واحد دموکرات کردستان عراق می‌گیرد. [۱۷]

واکنش حزب کمونیست عراق شدید است: وی پس از سرزنش حزب واحد دموکرات کردستان عراق از این بابت که «خود را یک حزب عراقی نمی‌داند» و «در راه جدایی خواهی افتاده است» و حتی جنبشی است «تحت رهبری آمریکاییها» (!) وی را متهم می‌کند به این که «استقلال دروغین را، که در نهایت در چارچوب آن باید مبارزه علیه امپریالیسم را برای کسب آزادی از سر گیرد بر آزادی حقیقی در عراقی آزاد

و مستقل ترجیح می‌دهد.» [۱۸]

حزب کمونیست عراق پس آنگاه «بخش» جدیدی را در کردستان تشکیل می‌دهد.

۹. حزب دموکرات کردستان عراق پیش از انقلاب سال ۱۹۵۸

در سال ۱۹۵۸ پس از در وجود آمدن جمهوری متحده عربی (مشکل از سوریه و مصر) رهبران کرد در نظر داشتند علیه رژیم سلطنتی عراق دست به انقلاب بزنند. برای جلب کمک ناصر با او تماس می‌گیرند و پخش برنامه‌هایی به زبان کردی را از رادیو قاهره از وی تحصیل می‌کنند.

در اواسط مه ۱۹۵۸ حزب واحد دموکرات کردستان حدود ۵۰۰ مرد مسلح و آماده اقدام به جنگی چریکی را در کردستان، در اختیار دارد، و گردانندگان حزب تصمیم می‌گیرند برای تعیین تاریخ آغازشورش، جلسه کمیته مرکزی را در ۱۶ ژوئیه در کرکوک تشکیل دهند.

اما در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ قاسم رژیم سلطنتی را ساقط می‌کند!

«قاسم نیمی از کار ما را انجام داده بود، و در جریان گردهمایی خود در

کرکوک تصمیم گرفتیم از او حمایت کنیم، و هیأتی را به نزد او فرستادیم.» [۱۹]

فصل ۵. از انقلاب عراق (۱۹۵۸)

تا برخورد با قاسم

۱. دوران امید

«اینجا جمهوری عراق است. امروز روز پیروزی و افتخار شما است. دشمن خدا، و اربابش، کشته شده و در کوچه‌ها افتاده‌اند!» گویندهٔ رادیو بغداد که در ساعت هفت بامداد روز ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ [۱] این سخنان بالیداهه را با صدای بلند در میکروفن رادیو بغداد می‌دمد چند ساعتی بر سیر وقایع پیشی جسته است: «نوری سعید»، «دشمن خدا» – نوکر انگلستان، و سیاستمدار منفور عراق، اگر نه خاورمیانه – چند ساعتی بعد می‌میرد – یعنی پس از اربابش، نایب‌السلطنه، عبدالاله. اما از سایر جهات حق با گویندهٔ رادیو است، درست می‌گوید: برای کردها سقوط رژیم سلطنتی عراق و مرگ اعضای خاندان هاشمی که جز ستم و سرکوب و بدبختی چیز دیگری برای آنها بیارنیاورده است «روز پیروزی» است، و امیدهای بسیار در آنها برمی‌انگیزد.

فردای آن روز شخصیتی کرد، یعنی شیخ خالد نقشبندی، از بامرنه^۱، به اتفاق دو شخصیت عرب، یکی شیمی و یکی سنی، به عضویت «شورای حاکمیت» نصب می‌گردد.

و در بیستم ژوئیه، یعنی یک هفته پس از اعلام جمهوری، دولت فرمان عفو عمومی صادر می‌کند، که تمام زندانیان و تبعیدیان را شامل می‌گردد، و شیخ احمد و

شیخ لطیف و گوران^۵ شاعر از جمله نخستین کسانی هستند که از آن بهره‌مند می‌شوند. اما مهمتر از این، ماده ۳ قانون اساسی مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۸ تصریح دارد بر این که «جامعه عراق متنی بر همکاری کامل تمام هم‌میهنان، و بر اساس احترام به حقوق و آزادیهای آنها است. عربها و کردها در این کشور شریک و سهم‌اند. قانون اساسی عراق حقوق ملی آنها را در درون کشور عراق تضمین می‌کند.» [۲]

این برابری دوشریک عرب و کرد در درون کشور عراق - که برای نخستین بار از ایجاد کشور عراق به این سواز آن سخن رفته است - در نقش رسمی جمهوری که عبارت از خنجر کردی و شمشیری عربی است که بطور متقاطع برهم قرار گرفته‌اند به صورت نمادی متجسم می‌شود.

۲. شکوفایی و رونق مطبوعات کردی

یکی از دستاوردهای فوری انقلاب که برای کردها بسیار حائز اهمیت است، آزادی مطبوعات است. البته کردها در رژیم سابق هم می‌توانستند شماری مجله و روزنامه منتشر کنند، اما این نشریات همه ادبی و حاوی بررسیهای تاریخی و ادبی و قصه‌ها و اشعار بودند، و کمترین اشاره‌ای به وقایع سیاسی معاصر در آنها به چشم نمی‌خورد: هتاو^۱ (کتاب)، که ماهنامه بود از ۱۹۵۳ در سلیمانیه منتشر می‌شد، همین‌طور گلاویز^۲ (پروین)، که پس از انقلاب، هیوا (امید) جانشین آن گردید، و ژین (زندگی)، که مجله‌ای دوهفتگی بود.

پس از انقلاب، کردهای سلیمانیه افزون بر اینها پیشکوتن^۱ و شفق را منتشر کردند. در کرکوک مجلات بیان^۵، و روزا نوی^۶ منتشر می‌شدند، و حزب دموکرات کردستان عراق از آوریل ۱۹۵۹ به این سوزنامه^۳ خبات را منتشر می‌کند.

در طی دوره^۴ پر از شور و شوقی که در پی سرنگونی سلطنت درمی‌رسد مطبوعات کردی پیروزی مشترک را بر «رژیم سیاه پاشاها و نوکران امپریالیسم، و

۵. میرزا عبدالله گوران Goran

2. Hataw 3. Galawezh

۱. pechkawten (بشرفت).

۵. Bayan، سپیده‌دم.

۶. Rozha Nou (روزنو).

بندگی و ارتجاع» بزرگ می‌دارند و از «برادری کرد و عرب» تجلیل می‌کنند.

چنین است که هبوا در شمارهٔ نوامبر ۱۹۵۸ خود در مقاله‌ای با عنوان «برادری و دوستی جوامع عراق» به لحنی که بوی بزرگواری می‌دهد در پیوند با اقلیت‌های آشوری و ترکمان و ارمنی بر مسئولیت‌هایی که اقوام اکثریت کرد و عرب برعهده دارند تأکید می‌کند. پیام این مقاله روشن است: کردها خوشحال‌اند از این که با همسایگان عربشان پیمانی بسته‌اند که آنها را، با رعایت برابری کامل، به مشارکت در ادارهٔ امور عراق می‌خوانند...

«تم» - با افسانه - برادری عرب و کرد مورد تجلیل و تکریم است: مناطق کردنشین عراق به «دژی بدل می‌گردند که از عراق دفاع می‌کند...» [۳]

۳. تناقضات رژیم جدید

اما رژیم جدید در حقیقت خالی از «تناقض» نبود؛ در میان «افسران آزاد» که کودتا را سازمان داده بودند شخصیت‌هایی بودند که سخت با یکدیگر فرق داشتند: مانند ژنرال عبدالکریم قاسم، که وظایف نخست‌وزیر و وزیر دفاع را یکجا برعهده داشت، و سرهنگ عبدالسلام عارف، معاون نخست‌وزیر و وزیر کشور؛ و بجز کمونیست‌ها تمام احزاب مخالف عراق در دولت جدید نماینده داشتند: بعث، استقلال، حزب دموکرات ملی کامل الچادرچی،^۶ و حزب واحد دموکرات کردستان عراق.

و مادهٔ ۲ قانون اساسی موقت می‌گفت که «کشور عراق جزو لاینفک ملت

عرب است»!

«افسران آزاد» همین که قدرت را قبضه می‌کنند بر سر مسألهٔ اساسی که در برابر جمهوری جوان عراق مطرح می‌شود اختلاف نظر پیدا می‌کنند: آیا عراق باید به «جمهوری متحدهٔ عربی» که چندماه پیش یعنی در فوریهٔ ۱۹۵۸ با ادغام مصر و سوریه بوجود آمده است بپیوندد؟

عارف که از هواداران ناصر است، با بعث‌ها، هوادار پرشور این اتحاد است: وی در ۱۹ ژوئیه، یعنی پنج روز پس از سقوط دستگاه سلطنت، در دمشق در برابر دهها هزار جمعیت وحدت جمهوری‌های متحدهٔ عربی و عراق را در آینده‌ای نزدیک اعلام

کرد - بی این که در این مورد با ناصر، که می‌گوید: «این عارف هم مثل بچه‌ها رفتار می‌کند!» مشورتی کرده باشد.

عارف که می‌خواست قاسم را در برابر عمل انجام شده قرار دهد در ماه اوت سراسر عراق را می‌گردد، نطق است که پبایی می‌کند، و چندان در پیش نما جلوه می‌فروشد که شخص گمان می‌کند مرد نیرومند رژیم و ناصر جمهوری نوپا است و قاسم در معنا ژنرال نجیبی^۸ بیش نیست! [۵]

طی ماههایی که در می‌رسند کردها می‌خواهند سیاست خود را با این مبارزه‌ای که برای کسب قدرت در عراق پا گرفته است وفق دهند: ابتدا با کمونیستها از قاسم پشتیبانی می‌کنند، سپس پیش از آن که خود با قاسم در بیفتند از او علیه کمونیستها حمایت می‌کنند.

در اوت ۱۹۵۸ در کردستان جوش و خروشی به چشم می‌خورد - حتی صحبت از شورش است: پس از امید عظیمی که از انقلاب نتیجه شد تلاشهای تبلیغاتی و پان‌عربی عارف کردها را نگران می‌کند - کردها از خود می‌پرسند: (در صورت متحقق شدن این وحدت) «در این دریای سی و شش میلیون نفری عرب، که کردها در آن اقلیتی ناچیزی بیش نخواهند بود، چه بر سر جامعه مرکب از دوشریک کرد و عرب خواهد آمد؟»

کردها در این مخالفت با پیوستن عراق به جمهوری متحده عربی یک متفق مهم دارند، و آن حزب کمونیست عراق است. حزب کمونیست عراق نیز که مورد پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است با این وحدتی که به معنای حذف او از صحنه سیاست خواهد بود سخت مخالف است.

اما در اواسط سپتامبر ۱۹۵۸ آزمایش قدرت بین قاسم و عارف روی می‌دهد - و قاسم پیروز می‌شود و عارف که از ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۸ از کلیه سمتهای خود، در مقام معاون فرماندهی ارتش عراق، معاف شده است در اول اکتبر بازداشت می‌شود و در ۱۳ اکتبر به عنوان سفیر به بن^۹ فرستاده می‌شود.

قاسم که اعراب‌راست، یعنی بعضیهای قومپرست را از خود بیگانه کرده است

۸. رهبر کودتای مصر علیه حکومت فاروق.

اینک باید بر کمونیستها و متحدان کردشان تکیه کند. در این هنگام است که ژنرال بارزانی از اتحاد شوروی باز می‌گردد.

۴. بازگشت ژنرال بارزانی از تبعید

ژنرال بارزانی همین که از سرنگونی دستگاه سلطنت اطلاع می‌یابد به پراگ می‌رود؛ در آنجا با میرحاج و اسعد خوشه‌وی در هتل حزب مقیم می‌شود. حدود یک ماه در پراگ می‌ماند. بنا بر گفته برخی منابع، روسها که نمی‌خواستند توجه عامه به اقامت وی در شوروی جلب شود او را به پایتخت چکوسلواکی فرستادند تا از آنجا درباره بازگشت خود با مقامات به گفت و گو بپردازد... بارزانی تلگرامی برای قاسم می‌فرستد و از او اجازه می‌خواهد به عراق بازگردد.

عارف سخت با بازگشت بارزانی مخالف بود: وی حتی به قاسم توصیه کرد در پاسخ به تلگرافش تنها بگوید: «برو! برو!»^{۱۰} حزب واحد دموکرات کردستان در اوایل سپتامبر ۱۹۵۸ هیأتی را متشکل از ابراهیم احمد، نوری احمد طه، صدیق بارزانی (یکی از پسران شیخ بابو) و عبیدالله بارزانی (پسر ملامصطفی) برای دیدار با ژنرال بارزانی به پراگ فرستاد.

سرانجام، بغداد به ژنرال بارزانی اجازه بازگشت می‌دهد، و بارزانی پس از توقیفی در مصر، که طی آن با ناصر ملاقات می‌کند، در هفتم اکتبر ۱۹۵۸ با هواپیمای بغداد باز می‌گردد، و چون رئیس یک کشور از سوی جمعیتی عظیم و هیجانزده استقبال می‌شود.

بارزانی چند روز اول بازگشت را در هتل سمیرامیس^{۱۱} می‌گذراند، و سپس در یکی از «کاخ»هایی که قاسم در اختیارش می‌گذارد (کاخ پسر نوری سعید) مقیم می‌شود.

و تنها در ماه آوریل ۱۹۵۹ است که کشتی مسافری شوروی به نام «گروزیا»^{۱۲} همراهان بارزانی را از تبعید باز می‌آورد: این عده مرکب‌اند از ۴۶۰ مرد، ۱۸۰ زن شوروی‌تبار، به ویژه قرقیز، و ۲۲۵ کودک! [۸]

۱۰. Brol Brol (با «ر»ی شدید).

11. Semiramia 12. Grusia

۵. بارزانی کی بود؟

بارزانی پس از یازده سال تبعید با هالهٔ قهرمانی تقریباً افسانه‌ای که با انگلیسها و دو رژیم سلطنتی عراق و ایران جنگیده است به عراق باز می‌آید.

اما ژنرال بارزانی به رغم اقامت طولانی در اتحاد شوروی همچنان مانند همیشه «شرفی» و مرموز می‌ماند، و راه بر هرگونه تجزیه و تحلیل می‌بندد.

ژنرال بارزانی اندکی پس از بازگشت به عراق به دیدار برادرش، شیخ احمد، به بارزان رفت: این نخستین دیدار پس از یازده سال از سقوط جمهوری مهاباد به این سو بود.

پس از این که همدیگر را در آغوش کشیدند شیخ احمد گفت: «خیلی وقت است رفته‌ای، نه؟»...

پس از بیست دقیقه سکوت، شیخ احمد از او پرسید: «در شوروی خوک شکار می‌کنند؟»

در مستوای سیاسی، دشوار بتوان دانست که بارزانی در کجا بوده است. کسانی هم که در پراگ با او روبرو شدند مات و مهوت بودند. روشن بود که بارزانی (در شوروی) مارکسیسم را خوانده و مطالعه کرده بود، و شخصیتی «ترقیخواه» بود. در گفت‌وگوها دوستان کردش کلمات و الفاظ «غریبی» را بکار می‌برد، که متعلق به فرهنگ لغات مارکسیستی بودند... اما معلوم نبود که توانسته باشد درسهایی را که در سالیان آخر اقامتش در اتحاد شوروی فرا گرفته بود جذب کرده باشد. نوری احمد طه که برای دیدار او به بغداد رفته بود به شوخی می‌گفت: «بارزانی مارکسیسم را به روسی خوب می‌داند، اما نمی‌داند که چگونه آن را به کردی یا عربی بکار بندد!» [۹]

ظاهراً بارزانی خود تصور روشنی از آنچه باید بکند نداشت... از «حقوق کردها» سخن می‌داشت، اما به شیوه‌ای کلی...

آنچه مسلم است این است که بارزانی رابطهٔ بسیار نزدیکی با شورویها داشت - وی از همان آغاز طرفدار قاسم و مخالف عارف بود، و این بی‌شک به اشارهٔ شورویها بود - و از حمایت ایشان نیز بهره‌مند بود.

اما به چه منظور؟ این نکته چندان روشن نبود. در این دوره، یعنی در دورهٔ بلافاصله پس از بازگشت وی به عراق است که

بارزانی به شورویها و کمونیستها و حمزه عبدالله بسیار نزدیک است: حمزه عبدالله دبیرخانه او را اداره می‌کند. در این دوره است که حزب واحد دموکرات کردستان عراق در ۱۰ نوامبر ۱۹۵۸ برای ابراد فشار به منظور تنظیم قانون اساسی دایمی که مشارکت اعراب و اکراد را به نحوی که در ماده ۳ قانون اساسی موقت آمده است تضمین کند، با حزب کمونیست عراق پیمان می‌بندد. [۱۰]

۶. پیشنهاد بارزانی دربارهٔ کنگرهٔ سرتاسری کردستان

باز در همین دوره، یعنی در اواخر نوامبر ۱۹۵۸ است که طی گردهمایی که حمزه عبدالله و ابراهیم احمد و نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران نیز در آن مشارکت دارند بارزانی پیشنهاد می‌کند حزبی واحد برای تمام کردستان ایجاد شود. می‌گوید: «برای من مرز وجود ندارد!» ... و برای اثبات این امر به یکی از ایرانیان حاضر در جلسه پیشنهاد می‌کند که دبیر کل این حزب جدید شود!

وقتی ایرانی مزبور می‌گوید: «من ایرانی هستم» بارزانی در پاسخ می‌گوید: «تو کرد هستی!»

اما کردهای ایران دفع الوقت می‌کنند، و بارزانی که با مخالفت کمونیستهای عراق و شورویها و کردهای ایران روبروست از اجرای این برنامه که وی را به رهبری تمام کردها ارتقا می‌داد چشم می‌پوشد: از نظر مخالفان، هواداران بارزانی بیش از اندازه راستگرا می‌نمایند، و برنامهٔ معین و مشخصی ندارند.

چند هفته بعد، یعنی در اواخر سال ۱۹۵۸، دولت ترکیه یکی از کردهای ترکیه را که مزدور دستگاه است به نزد بارزانی می‌فرستد تا از او تقاضای اسلحه و پول کند... اما بارزانی این مفسده‌انگیزی را عقیبه می‌گذارد، و به او می‌گوید: «برواز آمریکاییها... یا روسها بگیر.» [۱۱]

در آغاز سال ۱۹۵۹ بارزانی با نفوذ و اعتباری که اتحاد با اتحاد شوروی و پشتیبانی دولت مزبور از او به وی داده است در حالی که ابراهیم احمد را کنار گذاشته است حزب واحد دموکرات کردستان عراق را با گروهی مشکل از حمزه عبدالله و خسرو توفیق و نوری شایس و نژاد عزیز و حمید عثمان، که همه از «چپ‌گرایان» اند [۱۲] اداره می‌کند.

ژنرال بارزانی به رغم ویژگیهایی که خرده‌گیران به منشاء عشیره‌ای او اسناد

می‌دهند اکنون بی‌گفت و گویکی از شخصیت‌های «ترقیخواه» و پیشرو بغداد است، و وی این «ترقیخواهی» را با «حفظ» رژیم قاسم به یاری جنگجویان کرد در شورش موصل اثبات می‌کند.

۷. شورش موصل (۸ مارس ۱۹۵۹)

در فوریه ۱۹۵۹ قاسم کابینه را ترمیم کرده و نمایندگان راست عراق، یعنی هواداران وحدت با جمهوری متحده عربی را از آن رانده بود.

سپس مردم اطلاع می‌یابند که سرهنگ عارف در ۵ نوامبر ۱۹۵۸ متعاقب کشف «توطئه» ای توسط محکمه ای سزای محاکمه و به مرگ محکوم شده است [۱۳] هواداران ناصری درنگ و اکتش نشان می‌دهند: صبح روز ۷ مارس تظاهراتی در خیابانهای موصل، دومین شهر کشور، واقع در جوار سوریه، روی می‌دهد.

و در سپیده دم ۸ مارس ۱۹۵۹ سرهنگ عبدالوهاب شواف فرمانده لشکر پنجم عراق مستقر در موصل، نطق شدیدی در رادیو موصل ایراد می‌کند و مدعی اختیاری «نجات دادن عراق از شر دارودسته قاسم» می‌گردد. شواف تمام شخصیت‌های چپی را که برای شرکت در کنگره «هواداران صلح» (۵-۷ مارس ۱۹۵۹) به موصل آمده‌اند بازداشت می‌کند و پرچم جمهوری متحده عربی را بر فراز عمارت استانداری برمی‌افزاید، حال آنکه قبایل (اعراب) بدوی شمار^{۱۳} از حومه شهر به یاری او می‌شتابند.

اما دولت به زودی کنترل اوضاع را به دست می‌گیرد: از ۶ هوایمایی که در پایگاه موصل به شورشیان پیوسته‌اند تنها دو هوایما به بغداد پرواز می‌کنند، حال آنکه نیروی هوایی وفادار به دولت مقر سرهنگ شواف را بمباران می‌کند و شمارها را پراکنده می‌سازد.

مضافاً این که شورش سرهنگ شواف حمایت مورد انتظار را کسب نمی‌کند: سرتیپ طبق جلی^{۱۴}، فرمانده لشکر دوم مستقر در کرکوک برخلاف انتظار شورشیان به عوض پیوستن به شورش پیامی در پشتیبانی به دولت می‌فرستد.

بارزانی بی تأمل و تردید به قاسم می‌پیوندد، و در صبح روز ۹ مارس جنگجویان کرد وابسته به «نیروی مقاومت مردمی» - سازمانی که در فدای کشف توطئه ۴ نوامبر ۱۹۵۸ تأسیس شده بود - وارد حومه موصل می‌شوند و با شتاب هر چه تمامتر از این فرصت برای تصفیه حساب با ملاکین فنودال که از جنبش شواف پشتیبانی کرده‌اند و نیز تصفیه حساب با اعراب شماری استفاده می‌کنند.

شورش شواف با کشته شدن رهبر آن که زخم برداشته و در بیمارستان بستری بود، فرو می‌یاشد. موصل به مدت ۴۸ ساعت در دست جنگجویان کرد است، که با بی‌رحمی تمام شهر را محله به محله، یا تفنگ خود کار و چاقو از وجود مظنونین پاک می‌کنند... شورشیان که خانه به خانه جنگیده‌اند در حالی که شمارشان به گروهی ۴۰۰ تنی کاهش یافته است سرانجام در مسجدی به دام می‌افتند، و در آنجا در اندک مدتی تا آخرین نفر کشتار می‌شوند. [۱۴]

در همان حال در تمام منطقه موصل نوعی «شورش دهقانی» روی می‌دهد: روستاییان کرد بر ملاکین بزرگ ارضی می‌شورند، و خانه‌هایشان را آتش می‌زنند، و از این گونه.

نقش مهم کردها در جریان سرکوب شورش موصل، در خود شهر که سازمان حزب واحد دموکرات کردستان را خسرو توفیق رهبری می‌کرد، و نیز در خارج از شهر، در بستن راه عقب‌نشینی شمارها به سوریه شایان این بود که آنها را به حامیان و پشتیبانان رژیم قاسم متصف کند.

این جریان، تشکیل «بلوک ۱۵ قاسم - حزب کمونیست - حزب دموکرات کردستان عراق» را، که آن زمان بر عراق حکم می‌راند، تقدیس می‌کند. خلاصه، این دوره ماه‌عسل بین حزب واحد دموکرات کردستان عراق و قاسم است، که به حزب اجازه می‌دهد از ۴ آوریل ۱۹۵۹ روزنامه دومی به نام عبات منتشر کند.

۸. نوروز ۱۹۵۹

پانزده روز پس از سرکوب شورش موصل، کردها در سلیمانیه با شکوه هر چه تمامتر «نوروز»، یعنی روز اول سال خورشیدی ایرانی را جشن می‌گیرند.

شهر را با تصاویر عظیم ژنرال قاسم و بارزانی و «قهرمانان ملی کرد»، یعنی شیخ سعید و شیخ محمود آذین می‌بندند.

کردها رژه چندین ده هزار نفری عظیمی را با مشارکت سازمانهای جوانان و کشاورزان و اتحادیه‌های کارگری تدارک می‌بینند.

در این گردهمایی رهبران حزب نطقهای غزایی در ستایش از ژنرال قاسم و جمهوری عراق و وحدت کرد و عرب ایراد کردند و به ملت «همچنان تحت ستم کرد» درود فرستادند!

این جشن عظیم با نمایش خیابانی افسانه ایرانی شورش کاوه آهنگر علیه ضحاک پایان پذیرفت: این نمایش بر روی صفت‌های متحرک اجرا شد؛ در این نمایش کاوه مظهر مردم کرد و ضحاک مظهر امپریالیسم انگلیس و آمریکا و «تمصب» ناصری بود!

۹. بیانیه حزب واحد دموکرات کردستان عراق (مه ۱۹۵۹)

حزب دموکرات کردستان عراق هرگز این اندازه که در اواخر بهار ۱۹۵۹ به مدیریت حمزه عبدالله و رهبری بارزانی در جهت اتخاذ تره‌های انترناسیونالیستی و انتگراسیونیستی^{۱۴} حزب کمونیست عراق پیش رفته بود، پیش نخواهد رفت. بیانیه منتشر از سوی حزب خود گویای این امر است:

«حزب ما همیشه حزب مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و ارتجاع و فئودالیسم بوده است و خواهد بود. حزب ما از منافع مردم عراق، با تمام اقلیتهای قومی آن، و منافع طبقات ضدامپریالیست و ضدفئودال آن دفاع کرده است و خواهد کرد.

«حزب ما در چارچوب کردستان عراق... در عرصه تأمین حقوق ملی، و تحکیم وحدت بین دو گروه قومی متحدی که دست در دست به سوی متحقق کردن هدفهای دموکراتیک و قوام جمهوری و شکوفندگی اقتصادی و اجتماعی آن پیش می‌روند، عمل خواهد کرد... و روابط بین اعراب و اکراد عراق... بر وحدت هدفها و سرنوشت این دو ملت، و برادری صمیم و اتحاد آزادانه در جهت تحکیم استقلال و تأیید دموکراسی استوار است.

«به این دلایل و جهات، حزب ما دشمنان اعراب و آزادی اعراب و همبستگی اعراب را دشمنان ملت کرد و ناسیونالیسم کرد و دشمنان شخص خود می‌داند. «دارندگان اندیشه‌های ناسیونالیستی انزواجو در میان کردان، دشمنان حزب ما هستند. مرتجمین ضددموکرات کرد، بدترین دشمنان خلق کرد و حزب ما را تشکیل می‌دهند!» [۱۵]

اکنون کردها در رابطه با حقوق ملی خود بسیار محتاط و سخن‌پوش‌اند؛ خیات، روزنامه رسمی جدید حزب واحد دموکرات کردستان در نخستین شماره خود تنها به درخواست «اعطای حقوق اداری و فرهنگی به کردستان» اکتفا می‌کند. [۱۶] اما قطع رابطه بارزانی با کمونیستها چندان دور نیست... این قطع رابطه در زمان شورش فتودالهای کرد منطقه رواندز و در شرایط و اوضاعی بسیار مبهم و ناآزاد مرموز روی می‌دهد.

۱۰. شورش فتودالهای کرد منطقه رواندز (مه ۱۹۵۵)

چند هفته پس از شورش موصل، سران کرد منطقه رواندز نیز به نوبه خود و در شرایطی بالنسبه مبهم می‌شورند: حتی امروز هم علت این شورش که شیخ رشید لولان و داماد او محمود خلیفه و محمود آغا زیباری و داود بیگ جاف، یعنی دشمنان سنتی بارزانی را به گرد هم آورد به درستی دانسته نیست. در این شورش شیخ محمد صدیق پسر سید طه نیز شرکت داشت که سابقاً با بارزانی مناسباتی حسنه داشت.

دور نیست سران کرد، که پیشتر به واسطه قانون اصلاحات ارضی مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۸ از دولت بیگانه شده بودند با نگرانی دیده باشند که کردستان کم کم به دست شبه نظامیان کمونیست «نیروهای مقاومت ملی» می‌افتد، که همین چندی پیش در جریان وقایع موصل با شماری از ملاکین بزرگ بدرفتاری نمودند. این شورش به زودی توسط ارتش عراق و با مشارکت چریکهای «اتحادیه‌های دهقانی» و هواداران بارزانی سرکوب شد و بیشتر سران شورشی و شورشیان به ترکیه و ایران گریختند. (۱۰۰۰ تن به ترکیه و ۲۰۰۰۰ تن به ایران).

در این هنگام است که بین بارزانی و کمونیستها جدایی می‌افتد: بارزانی چون از کردستان باز می‌آید می‌گوید: «کمونیستها می‌خواستند مرا بکشند!»... آیا حقیقتاً سوء قصدی به جان او شده بود؟ یا بارزانی از رفتار چریکهای کمونیست نکان

خورده بود، که از روستاییان کرد می‌پرسیدند: «کردی یا کمونیست؟» این یکی از وقایع رازناک زندگی بارزانی است، که کردها هیچ درصدد روشن کردن آن نیستند. اما چندی پس از آن بارزانی بر حمزه عبدالله که از کمونیستها دفاع می‌کرد خشم گرفت.

دور نیست که بارزانی از نفوذ قابل ملاحظه‌ای که حمزه عبدالله در «بخش کردستان» حزب کمونیست عراق اِعمال می‌کرده و این نفوذ چندان بوده که «کادرهای حزب واحد دموکرات کردستان» ناگزیر بودند به حالت نیمه‌مخفی زندگی کنند بی‌مناک شده باشد! در سلیمانیه و اربیل و کرکوک توده مردم متعلق به حزب کمونیست بودند و از رهنمودهای او پیروی می‌کردند. [۱۷]

و کنگره چهارم حزب دموکرات کردستان عراق^{۱۷} در این هنگام و این شرایط و اوضاعی که مؤلفان کرد درباره آن سکوت اختیار می‌کنند، برگزار شد. گروه حمزه عبدالله از قرار با توسل به قوه قهریه^{۱۸} از موقع خود رانده می‌شود و گروه مبعوث بارزانی جانشین آن می‌گردد؛ ابراهیم احمد از نودبیر کل حزب می‌شود؛ وی در درون دفتر سیاسی نیز مورد حمایت طالبانی است که «گرگ جوان رادیکال» حزب است و بعدها داماد او می‌شود؛ همچنین عمرمصطفی و نوری شاپس و علی عبدالله، که بی‌قید و شرط سربفرمان بارزانی اند.

پس از این واقعه برخی از عناصر وابسته به جناح چپ حزب دموکرات کردستان از حزب جدا می‌شوند. دکتر محمود عثمان یکی از اینها است، اقاوی در ۱۹۶۲ به حزب باز می‌گردد و به فرد «سربفرمان» و همکار نزدیک بارزانی بدل می‌گردد.

۱۱. تیرگی روابط بارزانی با قاسم

در ششم ژانویه ۱۹۶۰ ژنرال قاسم سرانجام به سه حزب اجازه فعالیت قانونی می‌دهد: حزب دموکرات ملی، حزب جدید دموکرات کردستان، و حزب کمونیست، اما نه حزب کمونیست حقیقی، که قاسم پس از اغتشاشات کرکوک (۱۴ ژانویه ۱۹۵۹) با

۱۷. حزب واحد دموکرات کردستان عراق از نومه حزب دموکرات کردستان تغییر نام یافت. یادداشت نویسنده.

۱۸. manu militari (با توسل به نیروی نظامی).

او به هم زده بود، بلکه شاخه^{۱۹} انشعابی آن. [۲۰] و حزب دموکرات کردستان اجازه می‌باید نشریه جدیدی منتشر کند: کردستان.

اما دوران تعشق قاسم و کردها تقریباً در همان زمان پایان می‌پذیرد. آنطور که مورخ کرد، عصمت شریف وانلی^{۲۰}، می‌گوید ژنرال قاسم در برداری «دوستانه» در آغاز ژانویه ۱۹۶۰ درخواست می‌کند «علی العجالة» ماده‌ای که می‌گوید یکی از هدفهای حزب دموکرات کردستان «بدست آوردن خودمختاری در چارچوب عراق است» حذف شود. [۲۱] ابراهیم احمد و کمیته مرکزی حزب دموکرات عراق می‌پذیرند این اشاره به خودمختاری از برنامه حذف شود، اما کنگره پنجم حزب که از ۵ تا ۱۰ مه ۱۹۶۰ اجلاس کرد آنها را از این بابت سرزنش می‌کند، و ماده ۶ برنامه مصوب این کنگره مقرر می‌دارد که حزب دموکرات کردستان عراق باید «بر کوششهای خود به جهت استوارتر کردن پیوندهای برادری بین ملت‌های عرب و کرد و اقلبتهای قومی بیفزاید» و «حقوق ملی مردم کرد را بر اساس تأمین خودمختاری در چارچوب عراقی یکپارچه و متبلور کردن این حقوق در قانون اساسی دایم، به پیش برد.»

اما با اینهمه آشفتنگی بیش و کم کامل است، و این ابهام ناشی از نحوه روابط بارزانی با حزب دموکرات و روابط کردها با قاسم و کمونیستها است. در ماه مارس ۱۹۶۰ قاسم رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را که پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ به عراق آمده‌اند و او آنها را کمونیست می‌داند از عراق اخراج می‌کند.

یکی از آنها به بارزانی پیغام می‌دهد: «قاسم با او بازی می‌کند، و پس از این که کمونیستها را کوبید به موقعش او را هم می‌کوبد.»
اما بارزانی نزد قاسم از آنها وساطت نمی‌کند، و می‌گذارد که کردهای ایرانی را از عراق اخراج کنند!...

حزب دموکرات کردستان در پنجمین کنگره خود در مه ۱۹۶۰ در هنگامی که جدایی بارزانی از کمونیستها عملاً کامل شده است بر سرشت «انقلابی» حزب در مقام نماینده «کارگران، دهقانان، حقوق‌بگیران و پیشه‌وران و روشنفکران انقلابی کردستان» تأکید می‌کند و «در مبارزه سیاسی و تحلیلهای اجتماعی خود از دکتترین

علمی مارکسیسم-لنینیسم» یاری می‌جوید.

بارزانی در سوم نوامبر ۱۹۶۰ برای شرکت در جشن سالگرد انقلاب روسیه به مسکو می‌رود. در این دیدار خروشچف با وی به احترام بسیار رفتار می‌کند، و بارزانی تا اواسط ژانویه ۱۹۶۱ به بغداد باز نمی‌گردد، و کسی از آنچه بین او و رهبران شوروی گذشته است چیزی نمی‌داند. در این هنگام است که روابط بارزانی با قاسم سخت رو به تیرگی می‌رود.

۱۲. علل قطع روابط با قاسم

قاسم که طی دوره اول حکومتش (از ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۹) بر کمونیستها تکیه داشت چون از افزایش قدرت کمونیستها احساس خطر می‌کند بر راست عراق متکی می‌شود: یعنی بر جناح راست حزب دموکرات ملی، و حتی ناسیونالیستهای عرب... و این دورویی و ابهامی که مشخصه رژیم او در رویارویی با مسئله کرد است و در تناقض مواد ۲ و ۳ قانون اساسی موقت منعکس و متبلور شده است سرانجام در ۱۹ نوامبر ۱۹۶۰ علنی می‌شود: در این روز ابراهیم احمد دبیر کل حزب دموکرات کردستان به علت انگشت گذاشتن بر این تناقض در سرمقاله ۱۹ نوامبر ۱۹۶۰ خبات به دادگاه احضار می‌شود.

چند ماه بعد این بحث و مشاجره در النوره (انقلاب) که سخنگوی دولت است از سر گرفته می‌شود. روزنامه مزبور در مقاله‌ای تحت عنوان: «ملیت عرب و مسئله اقلیتها» تأکید می‌کند که سرنوشت «اقلیت کرد عراق» بسته به سرنوشت ملت عرب است و «این اقلیت باید جذب شود.» [۲۳]

رژیم قاسم رهبران کرد را زیر فشار می‌گذارد: در مارس ۱۹۶۱ ابراهیم احمد منهم به قتل یکی از فنودالهای کرد شقلاوا^{۲۱} به نام صدیق نیران عثمان می‌شود که در سال ۱۹۶۰ در جریان برخورد بین هواداران و مخالفان بارزانی کشته شده بود. عمر مصطفی، یکی دیگر از اعضای دفتر سیاسی، بازداشت و به جنوب تبعید می‌گردد. همزمان با این عملیات ژنرال قاسم به مطبوعات کرد می‌پردازد: کردستان، آزادی، دنگی کرد^{۲۲}، هتاو، یکی پس از دیگری توقیف می‌شوند، و خبات، اندام

رسمی حزب نیز به نوبه خود در مارس ۱۹۶۱ در محاق توقیف می‌افتد.

نیز در همین ماه مارس ۱۹۶۱ ژنرال بارزانی که دیگر در بغداد احساس ابمنی نمی‌کند به بارزان می‌رود! جنگ تا شش ماه بعد درنمی‌گیرد، اما می‌توان گفت که در مارس ۱۹۶۱ رابطه بارزانی و قاسم عملاً قطع شده است.

وضع به اندازه‌ای بد است که در آوریل ۱۹۶۱ کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان برای اخذ تصمیم در این باره که آیا باید «خود انقلاب را اعلام کند یا برعکس موضعی تدافعی اتخاذ کند تا قاسم خود به بارزان خصوصاً، یا کردستان عموماً، حمله کند» تشکیل جلسه می‌دهد. [۲۴]

جلال طالبانی طرفدار آغاز فوری عملیات بود - اما در اقلیت قرار گرفت.

در تابستان ۱۹۶۱ حزب دموکرات کردستان، طی ماههای ژوئن [۲۵] و ژوئیه [۲۶] دو تلاش نهایی در جهت آشتی به عمل می‌آورد، اما قاسم این هر دو کوشش را رد می‌کند، و با اقدام به سیاستی «مافوق ناسیونالیستی» با طرح مسأله کویت، زیرکانه از موضوع گریز می‌زند.

دولت از برگزاری کنگره سالانه حزب دموکرات کردستان جلو می‌گیرد، و حتی در لحظاتی که سومین سالگرد انقلاب ژوئیه را در بغداد جشن می‌گیرند در منطقه بارزان برخوردهای شدیدی بین هواداران بارزانی و محمود آغا زیباری روی می‌دهد.

۱۳. نرا زمانه عملکرد

این سه سال صلحی که در تاریخ کردهای عراق بی سابقه است حائز اهمیت بسیار است.

هر چند از لحاظ سیاسی آشفتنگی و ابهام به انتها درجه و بحث و مشاجره بر سر وضع کردستان و حقوق ملی مردم کرد بسیار شدید است، با این همه کردهای عراق به رغم سرشیت فردی حکومت و دیکتاتوری رژیم قاسم، که روزبه روز شدت بیشتری می‌گرفت، در این سه سال از آزادی بیان و اجتماعات به کمال بهره‌مند بودند. مطبوعات کردی شکوفندگی و رونقی بی سابقه یافتند.

و حضور شماری از رهبران کرد ایران در بغداد در این دوران کوتاه تعشق قاسم و کردها خود منعکس کننده اهمیت است که عراق در جنبش ملی کرد داشته است. حزب دموکرات کردستان عراق که امکان فعالیت آشکار یافته بود نتوانست

شمار زیادی عضو بگیرد و سازمانی بنیاد کند که رهبران بغداد به زودی، و با تأسف، انضباط و استحکام آن را آزمودند.

اما از همه مهمتر، این سه سال پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ مقارن با ظهور بارزانی به عنوان رهبر حقیقی ملت کرد است: پس از سالهای کارآموزی و آموزش (سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱)، نخستین تبعید در عراق (۱۹۳۴ - ۱۹۴۳)، سالهای تجربه (۱۹۴۳ - ۱۹۴۷) و سرانجام دومین تبعید - تبعید به اتحاد شوروی - (۱۹۴۷ - ۱۹۵۸)، ملامصطفی بارزانی که تا آن زمان یک چریک، یک رهبر نظامی گروه، یک رهبر نظامی با تمایلات و آرزوهای ناسیونالیستی آشکارا قایل و کم آشفته بود، به یک رجل سیاسی بدل می‌گردد!

وی زمام سرنوشت مردم کرد عراق را به دست می‌گیرد و اقتدار خود را بر حزبی که خود «رئیس و بنیادگذار» آن است تحمیل می‌کند، نافرمانان را از حزب می‌راند، و خود را به عنوان رهبر ملی تمام کردهای عراق به همه، به توده‌های مردم، به ژنرال قاسم و به شورویها می‌شناساند.

بارزانی ظاهراً بی‌میل نبود رهبر تمام کردها باشد، اما در این زمینه ناکامیاب شد - و این نخستین ناکامیابی او بود. اما تنها این نبود.

ژنرال بارزانی یک عیب عمده دارد: نمی‌داند حزب چیست! ... او در وجود حزب «وسیله و افزار»ی را می‌بیند، بر حسب قدرت می‌اندیشد، اما اندیشه «بحث و مناظره» و «مشارکت» و به طریق اولی «دموکراسی» را در نمی‌یابد.

و طی سالهای شور و شوق انقلاب، ژنرال بارزانی هرگز به حقیقت با حزب دموکرات کردستان نمی‌آمیزد ... هنگامی که از سیاست حزب ناخرسند است دبیر کل را برمی‌دارد و کس دیگری را به جای او می‌گذارد؛ سپس او را از کار برکنار می‌کند و اولی را باز می‌آورد... اما به رغم این «بباله»^{۲۳} یا خود به سبب آن، همیشه در مناسبات بین این حزب انقلابی و رهبرش جایی از کار می‌نگد.

و این معناحوی نطفه‌های بحران سال ۱۹۶۴ و فروپاشی نهایی حزب در سال ۱۹۷۵ است.

فصل ۶. جنگ قاسم

به این ترتیب امید عظیمی که از انقلاب ژوئیه عراق و برافتادن سلطنت در عراق زاده شده بود به ناکامیایی مطلق انجامید: سه سال پس از انشمار قانون اساسی موقت مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۸ کردها و عربها نتوانسته بودند منشور و میثاقی برای اسنوار کردن مناسبات خود در درون جمهوری عراق تهیه و تدوین کنند، و بحث و مشاجره بین ملی گرایان کرد و عرب می رفت تا از نو با توسل به اسلحه حل و فصل شود.

در واقع، این جنگی که در ۱۹۶۱ آغاز شد و جز بطور موقت قطع نشد و تا سال ۱۹۷۵ ادامه یافت، سرانجام چیزی را حل و فصل نکرد. این جنگ که از یک جنگ تمام عیار شدیدتر است، عبارت از یک رشته جنگهای کوچکی است که فواصلی از آتش بس بیش و کم طولانی، مناسب یا نحولات اوضاع سیاسی عراق، آنها را از یکدیگر جدا می کند و همین اوضاع سیاسی از آنها تأثیر می پذیرد و گاه خود به برانگیختن آنها مساعدت می کند.

طی چهارده سال، دست کم چهار رژیم مختلف، با همان تعداد کودتای بیش و کم خونین، جانشین یکدیگر می شوند و در بغداد به قدرت می رسند. سناریوی این جریان چیز عادی و پیش پا افتاده ای است: پس از هر کودتایی گروه جدیدی که به قدرت رسیده اند با کردها تماس می گیرند؛ کردها که در اثر جنگی که با رژیم سابق داشته اند بیش و کم از توان افتاده اند آتش بس را می پذیرند و این آتش بس به رهبران جدید بغداد امکان می دهد قدرت خود را تحکیم کنند.

گروه به قدرت رسیده همین که آنقدر احساس اطمینان کرد که می‌تواند از کردها بی‌نیاز باشد باز همان سرسختی گروه پیش را به خرج می‌دهد، و مخاصمات از سر گرفته می‌شود.

تنها موافقتنامه ۱۰ مارس ۱۹۷۰ بود که توانست، هر چند بطور ناقص، شالوده حقوقی روابط و مناسبات تازه‌ای را بین دو جامعه کرد و عرب بریزد - اما این موافقتنامه هم صورت کاغذ باطله‌ای را یافت، و آخرین واقعه جنگ منتهی به فروپاشی جنبشی شد که ژنرال بارزانی رهبر آن بود.

۱. آغاز مخاصمات

مخاصمات در شرایط و اوضاعی بالنسبه معشوش آغاز می‌شود. [۱] پس از رفتن ژنرال بارزانی به بارزان در مارس ۱۹۶۱ شمار برخوردهای بین بارزانیها و زیباریها، که ژنرال قاسم مخفیانه به آنها اسلحه و پول می‌دهد، افزایش می‌یابد.

در ۱۵ ژوئیه ژنرال بارزانی عده‌ای را به گوشمالی زیباریها می‌فرستد: برخورد تا ۱۹ ژوئیه ۱۹۶۱ ادامه می‌یابد و منتهی به شکست رئیس زیباریها می‌گردد و وی را ناچار از پناهندن به ترکیه می‌کند.

در حقیقت، حزب دموکرات کردستان از سیر جریان عقب می‌ماند: از ماه سپتامبر ۱۹۶۱ کردستان در جوش و خروش بوده است: عده‌ای از سران قبایل بی‌اینکه از حزب دموکرات کردستان دستور گرفته باشند افراد خود را تجهیز می‌کنند و (علیه واحدهای ارتش عراق) دست به تعرض می‌زنند. اگر چه موضع حزب دموکرات نسبت به این جریان روشن است اما دانسته نیست موضع بارزانی در این هنگام چه بوده است. آیا این او است که موجب این تب و طفیان شده است؟ آیا درصدد است آن را در اختیار بگبیرد؟ در این زمینه پرسشهای زیادی است که تا به امروز بی‌پاسخ مانده‌اند.

در ۶ سپتامبر ۱۹۶۱ حزب دموکرات کردستان به منظور بزرگداشت خاطره نظارکنندگان که در شورشهای ۶ سپتامبر سال ۱۹۳۰ سلیمانیه از پای درآمدند اعتصابی همگانی ترتیب می‌دهد. سه روز پس از آن ارتش عراق به افراد عشایر کرد حمله می‌کند. روز شانزدهم، بارزان به نوبه خود مورد حمله واقع می‌شود، و در ۲۴ دسامبر ۱۹۶۱ ژنرال قاسم در مصاحبه‌ای مطبوعاتی تولد و «نابودی» شورش کردها و

انحلال حزب دموکرات کردستان را اعلام می‌کند.

۲. موضع حزب دموکرات کردستان

اقا حزب دموکرات کردستان چندین ماه از حزبان عقب می‌ماند: رهبران حزب، به ویژه ابراهیم احمد، در بغداد می‌مانند و به گفت و گویا رژیم قاسم ادامه می‌دهند.

ابراهیم احمد چند ماه بعد به اربک رولو^۱، فرستاده مخصوص لوموند^۲ می‌گوید: [۳] «حزب دموکرات کردستان آن وقت معتقد نبود که بتوان در برابر قدرت ارتش عراق دست به مقاومتی جدی زد. روستایان جنگی را بر ما تحمیل کرده بودند که ما از پیش آن را باخته می‌دانستیم. و تنها از دسامبر ۱۹۶۱ بود که حزب رسماً مسئولیت اداره عملیات را پذیرفت.»

در حقیقت حزب دموکرات کردستان تا ماه مارس ۱۹۶۲ بطور جدی در جنگ شرکت نمی‌کند.

رهبران حزب دموکرات عراق هرگز دربارهٔ این سیاست صبر و انتظار، که به هرحال شگفتی آور است توضیحی نداده‌اند.

آیا این آرزو را در دل می‌پروردند که ارتش عراق این شورش را که از نظر آنها بی‌گسترش و آینده بود در هم شکند و امیدوار بودند به این ترتیب از شر بارزانی که روز بروز دست و پا گیرتر می‌شد خلاصی یابند؟

آیا علت و موجب این تردید مخالفت حزب کمونیست عراق با توسل به اسلحه برای «تأمین خواستها در خارج از مبارزهٔ جنبش دموکراتیک عراق علیه قدرت فردی ژنرال قاسم» بود؟ مسلم این است که کمونیستها که بیم داشتند از این که شورش کردها سقوط قاسم را پیش از یافتن راه حلی برای جایگزینی وی در چارچوب «جبهه‌ای ملی» تسریع کند، با این جنبشی که در شمال عراق در گرفته بود مخالف بودند. [۴]

و این شاید یک تصادف ساده نیست که رهبران حزب دموکرات کردستان تا ماه مارس ۱۹۶۲ بطور جدی در عملیات شرکت نکردند... زیرا در واقع در ماه مارس ۱۹۶۲ است که حزب کمونیست موضع خود را نسبت به مسألهٔ کرد تغییر می‌دهد و بر له «حق مردم کرد به تعیین سرنوشت خویش» اظهار نظر می‌کند و حتی تا شناسایی و

تصدیق این حق «به جدایی» و «تأسیس یک کشور مستقل» پیش می‌رود.

۳. شکست‌های اولیه کردها

نتیجه نخستین رویاروییها ظاهراً صحت نظر هر دو طرف را تأیید می‌کند.

در واقع درآمد عملیات برای کردها خوب نبود. در جنوب یعنی در استان سلیمانیه، افراد قبایل از نیروهای عرقلی سخت شکست خوردند!

در منطقه اربیل نیز وضع بر همین منوال بود؛ در آنجا چند صد تن به رهبری عبدالله اسماعیل [۶] دو ماهی در برابر نیروهای عرقلی مقاومت کردند.

کشاوریان کرد، بی رهبر، بی اسلحه، نمی‌توانستند در برابر ارتشی که قدرت آتش بالنسبه خردکننده بود و از سوی نیروی هوایی هراس‌انگیزی پشتیبانی می‌شد مقاومت کنند.

ژنرال بارزانی که آن هنگام جز ۶۶۰ مرد جنگی در اختیار نداشت، و این عده نیز تنها ملحق به تفنگهای معمولی بودند، [۷] تصمیمی گستاخانه اتخاذ می‌کند: منطقه بارزان را که شیخ احمد آن را بی طرف اعلام کرده رها می‌کند و به کوهستانهای زاخو واقع در منتهاالیه غرب بادینان پناه می‌برد و تمام زمستان‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲ را در آنجا، محفوظ از خطر هوایی، بسر می‌برد.

در دسامبر ۱۹۶۱ ابراهیم احمد و سایر رهبران حزب دموکرات کردستان چون درمی‌یابند که امیدی به رسیدن به توافق با رژیم قاسم نیست از بغداد می‌گریزند و به منطقه سلیمانیه می‌روند و قرارگاه خود را در آنجا بر پا می‌کنند و از بهار سال ۱۹۶۲ با خود سازمان و تنظیماتی را به درون شورش گُرد می‌برند که جای آن در جنبش بسیار خالی بود.

۴. حزب دموکرات کردستان و سازمان مقاومت

گردآوری پول، [۸] نشر روزنامه خیانت، تدارک و تأمین آذوقه برای مردم، تأسیس یک سرویس اطلاعاتی و یک سازمان تروریستی (برای خرابکاری و اعدام خائنان) ... اینها است وظایف «بسیار سیمایی» که رهبران حزب دموکرات کردستان با آن مواجهند.

اما هدف اساسی آنها تأسیس «ارتش انقلابی کردستان»^۲ است؛ ارتشی مصطفی که کم کم بتواند جای افراد و عشایر را بگیرد.

این ارتش که در دست‌ها، پل‌ها^۱ و لقی‌ها^۳ سازمان یافته است ۷۵ درصد اعضای حزب را در خود متشکل می‌کند. [۹]

انضباط و تحمل و طاققت رزمندگان این ارتش، که با دقت بسیار و بنابر ویژگیهای حسامی و اخلاقی^۴ انتخاب شده‌اند به زودی از ارتش انقلابی کردستان نیروی می‌سازد که به رغم کمی افرادش که در ۱۹۶۲ شمارشان از ۷۰۰۰ تن در نمی‌گذشت می‌تواند شکستهای سخت بر ارتش قاسم وارد آورد.

رهبران حزب دموکرات کردستان به موازات تأسیس این سازمان نظامی سازمان سیاسی را بنیاد می‌کنند که شبکه سلولهای آن «چون حلقه‌های یک بافته ریز بافت تمام منطقه را می‌پوشاند.» [۱۰]

این بخش از کردستان که زیر نفوذ حزب است به پانزده بخش، و تحت اداره «کمیته‌های ناحیه‌ای»، تقسیم می‌شود. این کمیته‌های ناحیه با اتخاذ اصل «رهبری دستجمعی»^۵ مرکب از یک مسئول نظامی، یک کبیر سیاسی، یک مسئول سیاسی، یک مسئول اداری، یک مسئول امور لوژیستیک و غیره ... پیش از آنکه دولتی محلی [۱۱] در کار آمده باشد در واقع دولتی را تشکیل می‌دهند که حکم و نفوذ آن توسط «کمیته‌های روستا» به کوچکترین روستا انتقال می‌یابد.

۵. روابط بارزانی و حزب دموکرات کردستان

اما بنای چنین سازمان قابل تحسینی خالی از دشواری نبود: سازمان حزب که با استواری در جنوب کردستان عراق، فرارگاه رهبران حزب^۶، جا افتاده بود چندان به مرکز نزدیک نبود و هر قدر به سوی شمال پیش می‌رفتی به همان اندازه از نفوذ حزب

2. Lechkeri Chorechgiri Kurdistan

۱ و ۵. هر دست مرکب از ۱۰ و هر پل (pel) مرکب از ۱۰ و هر لقی (Leq) مرکب از ۳۵۰ رزمند.

۶. معززی هر پشترگ در ماه - اگر مجرد باشد - ۷۵۰ فلس (معادل ۱۲ فرانک فرانسه) و اگر همسر و فرزند با فرزندان داشته باشد سه دینار (۱۵ فرانک فرانسه) است. پادداشت نویسنده.

7. Direction Collegiale

۸. ابراهیم احمد در چوارتا، جلال طالبانی در چمی رازان. پادداشت نویسنده.

کاسته می‌شد. فرارگاه عمر مصطفی در بیتواته^۱، شمالی‌ترین نقطه استقرار و نفوذ حزب بود.

ژنرال بارزانی خوش نداشت کسی از حزب نزد وی زبان به سخن بگشاید، وی در ماه دسامبر ۱۹۶۲ وقتی یک روزنامه‌نگار از او خواست نقش حزب را در شورش توضیح دهد «برای جلب توجه حاضران صدایش را بلندتر کرد، و گفت: «تا آنجا که به من مربوط می‌شود حزبی در کار نیست! تنها مردم کرد مطرح‌اند. اگر پیروز شویم این مردم کردند که پیروز شده‌اند!» [۱۲]

چند ماه بعد، یعنی در مارس ۱۹۶۳، بارزانی در معنا تمام پیوندهای خود را با حزب دموکرات کردستان عراق گسست و «هر بار که از حزب نامی به میان می‌آمد خشمگین می‌شد.» تا جایی که گفت: «من هرگز نه رئیس این حزب قلبایی که بیش از نفع به اهداف انقلابی ما زبان رسانده است، بوده‌ام نه هم هشتم.» [۱۴]

۶. «روشنفکران» حزب دموکرات کردستان

راست است، همه چیز، بارزانی را از این روشنفکرانی که حزب را اداره می‌کردند جدا می‌کرد.

ابراهیم احمد که در سال ۱۹۱۳ در سلیمانیه تولد یافته بود از زمانی که در بغداد درس حقوق می‌خواند به جنبش ملی کرد پیوست؛ پایان‌نامه تحصیلی اش (۱۹۳۷) درباره روابط اعراب و اکراد موجب شد وی را به دادگاه احضار کنند. [۱۵] وی که در ۱۹۳۹ مدیر مجله گلاویز بود، در ۱۹۴۶ پیش از پیوستن به حزب دموکرات بارزانی رهبر شاخه سلیمانیه حزب دموکرات کردستان قاضی محمد بود. هنگامی که به حزب دموکرات بارزانی پیوست این عمل توأم با بی‌میلی و متعاقب مخالفت با بارزانی بر سر ایجاد حزبی جدا و مجزا برای عراق بود (فصل ۴)، و هنگامی که به حزب دموکرات کردستان عراق پیوست این حزب دیگر تحت حکم و نفوذ بارزانی نبود؛ بارزانی در اتحاد شوروی بود و پس از رفتن به اتحاد شوروی رابطه حزب با او قطع شد.

از نظر معنوی - ابراهیم احمد شخصیتی است درس خوانده. [۱۶] زبانهای

کردی و عربی و فارسی و انگلیسی را به روانی صحبت می‌کند. چند ماه بعد، هنگامی که برای اداره مقاومت حزب به کردستان می‌رود خبرنگارانی که با او دیدار می‌کنند در اشکفتی که قرارگاه اوست، در کتابخانه‌اش آثار برتراند راسل و داستایفسکی و مارکس و لنین و پاسترناک و اچ. سالزبری^{۱۱} و ژان پل سارتر را در کنار هم می‌بیند. [۱۷] به این ترتیب ورطه‌ای معنوی او را از بارزانی جدا می‌کند، که کسی ندیده بود کتاب بخواند - بجز عکسهایی که دیوید آدامسن^{۱۱}، روزنامه‌نگار بریتانیایی از او گرفته بود و ژنرال را در حالی نشان می‌داد که با دقت زیاد نسخه تازه چاپی از رباعیات عمر خیام را مطالعه می‌کرد! [۱۸]

از نظر سیاسی، تعریف و توصیف ابراهیم احمد کار بسیار دشواری است. با کوشش‌های وی بود که «حزب دموکرات کردستان عراق به حزبی مارکسیست-لنینیست بدل گردید؛ مخالفان راستش در وجود او «کمونیستی پنهانی» را می‌بینند که خود را به هیأت یک «دموکرات لیبرال» آراسته است! [۱۹]

خرده‌گیران چپ در وجود او ناسیونالیستی را می‌بینند که بسیار به عارف نزدیکتر است تا به قاسم. و خالد بکتاش، دبیر کل حزب کمونیست سوریه که خود کرد است و در سپتامبر ۱۹۵۸ با او در پراگ دیدار کرد، همان وقت گفت که «چون یک بعضی حرف می‌زد»! [۲۰]

جلال طالبانی (متولد به سال ۱۹۳۳ در کوی سنجاق^{۱۲}) نیز در بغداد در رشته حقوق درس خوانده است - اما یک نسل او را از بارزانی و حمزه عبدالله و ابراهیم احمد جدا می‌کرد. طالبانی داماد ابراهیم احمد است.

طالبانی به زودی خود را به عنوان «گرگ بچه رادیکال حزب» [۲۱] به همه شناساند، اما با این همه این امر مانع از روابط صمیمانه او با بارزانی نگردید - بارزانی او را به چشم «پسر» خود می‌نگریست! وی که هواخواه مبارزه مسلحانه بود جزو گروه اقلیت کمیته مرکزی بود که معتقد بودند حزب باید از همان آوریل ۱۹۶۱ دست به شورش می‌زد. وی در عین حال «نظریه پردازی درخشان و مردی بسیار مردمدار» است [۲۲] و رشد کارآیی هولناک پیشمرگان حزب تا حدی مدیون کوشش‌های او است.

۷. تناقضات جنبش کرد

به این ترتیب در سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ جنبش مقاومت کرد دو سر دارد و بازتاب این تناقض در هدفهای آن به چشم می‌خورد: شورش مسلحانه، بخش قاعده حزب است، و این قاعده «بنیادگرا» است.

شبه‌ها رزمندگان کرد بر گرد آتش می‌نشینند و سرود ای رقیب را می‌خوانند: (ای رقیب، خلق کرد همیشه خواهد بود، حرکت تاریخ نمی‌تواند او را خرد کند. کس نگوید که کرد مرده است - کرد زنده است، و درفشان هرگز فرود نخواهد آمد...)
اما سرود انقلابی دیگری را هم از ته دل می‌خوانند: آزادی خواهین، کردین ... (کردیم، آزادی خواهیم):

«آغاها و بیگزاده‌ها خون کارگران را می‌مکند

«دوش بدوش همه خلقها با دشمن مشترک - با استعمارگران -

می‌جنگیم.» [۲۳]

رهبران حزب دموکرات هر چند هم در نظر بارزانی «رادیکال» جلوه کرده باشند خود بیم داشتند از این که از کشاورزان عقب بمانند: کشاورزانی که می‌خواستند کلمات «انقلاب کرد» معنا و مفهومی هم داشته باشند!
ابراهیم احمد نزد فرستاده ویژه لوموند [۲۴] اعتراف می‌کند: «من از شما پنهان نمی‌کنم که از این بیم داریم که کشاورزان از اختیار خارج شوند. البته ما وعده مشخص و معینی به آنها نداده‌ایم، اما واژه خودمختاری در نظر آنها ابعاد یک بهشت زمینی را یافته است، و ما نخواهیم توانست این بهشت را به این زودیها بر آنها عرضه کنیم، نه حتی پس از سالها!»

برای دهقان کرد مسأله عمده مسأله زمین است... اما حزب دموکرات کردستان عراق با همه «کینه‌ای که نسبت به نظام ارباب و رعیتی» و تمایل و اشتیاقی که به انجام اصلاحات ارضی دارد» [۲۵] بر آن است که در طول جنگ با دولت بغداد، به منظور اجتناب از رم دادن سران سنتی کرد این مسأله اجتماعی را معوق و مسکوت بگذارد.

۸. مسأله خودمختاری

در قاعده حزب، شعار «کردستان یا نه‌مان»^{۱۲} هدف مبارزه را به اندازه کافی روشن

می‌دارد: «استقلال» کردستان.

اما موضع رهبران حزب تا اندازه‌ای مبهم بود: رهبران حزب که از سوی دلوایس بودند و نمی‌خواستند قاسم را در جنگی شدید علیه مردم کردستان درگیر کنند و از سوی دیگر مشتاق بودند سایر کشورهای عرب را از خود بیگانه نماندند در شش ماه اول (جنگ) از بکار بردن واژه «خودمختاری» که در برنامه حزب آمده بود پرهیز می‌کردند.

در آوریل ۱۹۶۲ خیات، اندام رسمی حزب دموکرات کردستان، پس از تأکید بر این نکته که جنبش کرد در صدد نیست که کردستان جنوبی را از عراق جدا کند هدفهای عمده انقلاب کرد را به رهبری فرزند وفادار عراق، بارزانی قهرمان، [۲۷] بدین نحو برمی‌شمارد:

۱) عقب نشینی نیروهای عراق به پایگاههای پیش از جنگ و انحلال نیروهای مزدور (جاشها)؛

۲) بازسازی مناطق بمباران شده؛

۳) آزادی زندانیان سیاسی؛

۴) الغای قانون حکومت نظامی و پایان بخشیدن به دوره انتقالی و برقراری آزادیهای دموکراتیک؛

۵) تدوین قانون اساسی جدید توسط کمیسیونی متشکل از نمایندگان کلیه نیروهای سیاسی عراق برای استقرار یک نظام شورایی سالم و به منظور اعطای خودمختاری به مردم کرد در چارچوب جمهوری عراق؛

۶) انجام اصلاحات ارضی، تا آنجا که به کردستان مربوط می‌شود برحسب شرایط منطقه و به منظور حراست بیشتر از منافع دهقانان؛ صنعتی کردن کردستان، بالا بردن سطح زندگی مردم آن و غیره.

واژه «خودمختاری» سرانجام در جزو خواستهای مردم کرد ظاهر می‌شود، اما این پدیداری در آخر بند ۵ آمیخته به احتیاط بسیار و شرمویی است.

حزب دموکرات کردستان اکنون که سرانجام این گام را در جهت درخواست خودمختاری برداشته است کلیه شیوه‌های اقناع را برای متقاعد کردن اعراب - اعراب بغداد و به ویژه رهبران قاهره و سایر کشورهای عرب - بکار می‌بندد تا بدانها نشان دهد که انقلاب کرد صرفاً محدود به چارچوب کشور عراق است و حزب دموکرات

کردستان یک جنبش جدایی خواه نیست ... هر چند قبول دارد که در کردستان عراق جریانی جدایی خواه نیز وجود دارد! ... [۲۸]

و این هم یکی از شگفتیهای بزرگ جنبش ملی کرد است که در مصاحبه‌هایی که بارزانی و ابراهیم احمد در سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ با فرستادگان ویژه لوموند و نیویورک تایمز^{۱۱} و سندی تلگراف^{۱۵} می‌کنند اشاره‌ای به این مسائل نمی‌شود.

۹. بارزانی و بازی قدرت

ظهور ژنرال بارزانی بر صحنه سیاست جهانی از این دوره آغاز می‌شود: وی که در نخستین شورش خود (۱۹۴۲ - ۱۹۴۵) و در جریان جمهوری مهاباد مورد بی‌اعتنایی کامل مطبوعات جهان بود... آری، هم او که پس از اقامت اجباریش در اتحاد شوروی لقب «ژنرال سرخ» از مطبوعات غرب گرفته بود ناگهان مورد التفات بزرگترین روزنامه‌های اروپا و آمریکا واقع شد، و فرستادگان این مطبوعات در عین حال که فریفته این «پاتریستین»^{۱۶} انقلابی می‌شدند از برخورد با او مشوش و متحیر نیز می‌شدند. [۲۹]

بارزانی آن هنگام ۶۰ سال داشت.

اما اکنون دوران فعالیت او در مقام یک «رجل سیاسی» بود. وی که حتی در درون جنبش کرد مورد ایراد و انکار بود فوق‌العاده رعایت احتیاط را می‌کرد: دوشنبه در یک جا نمی‌خوابید، مدام در احاطه محافظانی بود که می‌آمدند و می‌رفتند، بی‌این که کسی به واقع از جای او آگاه باشد، جز شماری بسیار اندک از اشخاصی بسیار امین.

بارزانی دانسته و سنجیده برگزیده اش پرده‌ای اسرارآمیز می‌کشد، به طیب خاطر به تو می‌گوید که «نیاکانش از ۱۲۰۰ سال» [۳۰] پیش به این سورهبران قبیله بارزان بوده‌اند! اما در مورد اقامتش در اتحاد شوروی و روابطش با شورویها مطلقاً سکوت می‌کند.

بارزانی که به زبانهای کردی و عربی و فارسی... و روسی سخن می‌گفت زبان انگلیسی نمی‌دانست، و این زبان را هرگز نیاموخت، نه هم زبان فرانسه را، و با روزنامه‌نگاران خارجی همیشه با واسطه مترجم سخن می‌گفت. [۳۱]

ژنرال بارزانی، که مردی است میانه بالا در لباس سنتی کردی و با نگاه زنده و زیرک چشمان فروزنده، در زیر ابروان کردی و زکرده، مخاطبان خود را سخت به زیر تأثیر می‌گیرد. به رغم بالا بودن سن و اندک فریبی، نیروی جسمانی عظیم و انرژی سنتی ناپذیری از وجودش می‌تراود - پیکرش چنان است که گویی از سنگ بکپارچه تراشیده شده است، و از عزمی آهنین بهره‌مند است.

اما روزنامه‌نگارانی که در این سالهای اول جنگ (۱۹۶۲ - ۱۹۶۳) به کردستان می‌روند و بکچند، گاه حتی دو روز، با ژنرال بارزانی می‌مانند از دیدن رگه‌های شخصیتی شگفت‌آور در این مرد جا می‌خورند.

ژنرال بارزانی همه کسانی را که با او روبرو می‌شوند با ناتوانی خود در پاسخ دادن مستقیم به پرسشهایی که از او می‌شود شگفت‌زده می‌کند.

وی مردی است بسیار خوششندار، که همیشه «در حالت دفاع» بوده، و همیشه باید پیش از آغاز به سخن مخاطب خود را درست بسنجد: ساعتها بی این که سخنی بر زبان براند می‌نشیند و در برابر چشمان روزنامه‌نگاران متحیر از این وضع نامنتظر، برای دام کبک ترکه می‌تراشد. در ضمن با دور سر گرداندن مطلب مورد بحث، از نظر ذهنی نیز مخاطبان خود را سخت شگفت‌زده می‌کند: ساعتها مطلبی را با تکیه بر مسائل معین، نظیر مداخله سازمان ملل متحد، کمک بریتانیای کبیر، ابالات متحد آمریکا یا فرانسه (بسته به ملیت روزنامه‌نگاری که با او مصاحبه دارد) با امکان بدست آوردن سلاحهای سنگین، دور سر می‌گرداند.

بعد فرضی را پیش می‌کشد، که مهمان خارجی به سهولت نادرستی آن را باز می‌نماید... آنگاه به موضوعی دیگر می‌پردازد، سپس یک ساعت، دو ساعت بعد به سراغ همان مطلبی که در آغاز مطرح کرده است باز می‌آید، و بحث را از صفر آغاز می‌کند!

موضوعهای بسیاری بود که بارزانی از پرداختن بدانها پرهیز می‌کرد: پرهیز از بحث در این موضوعها، مانند بحث از روابطش با اتحاد شوروی، بی‌گمان ناشی از حزم و احتیاط بود!

اتاقه گمان روزنامه نگارانی که ساعت‌های متعددی را در جوار او گذرانده‌اند علت پرهیز ژنرال بارزانی از پرداختن به موضوعهای فنی، مانند خودمختاری مورد درخواست، یا مسائل اقتصادی «ترس از این است که مبادا آنها را نفهمد - و خطایی از او سر بزنند!»

هراز گاه، شاید در تعقیب گفت و گویی درونی، مطلبی را پیش می‌کشد، و در حالی که خود از تأثیری که این مطلب در شنونده کرده و علاقه‌ای که در او برانگیخته حیرت کرده است، آن را به کناری می‌نهد.

در سخن از مسأله خودمختاری، در اواخر سال ۱۹۶۲ اعلام کرد که یک سوم درآمد نفت و کرسیهای مجلس بغداد باید به کردها تعلق گیرد، با دولتی محلی که بر مالیه و آموزش و پلیس و نیروهای دفاعی نظارت کند. تنها امور خارجه در قلمرو اختیارات دولت بغداد خواهد بود؛ به زعم او هنگام جنگ دولت مرکزی باید برای اعزام نیروها به مرز و عبور این نیروها از کردستان (از دولت محلی) اجازه بگیرد. [۳۲] وقتی به او خاطر نشان شد که این بیشتر به استقلال شبیه است تا خودمختاری، و پرسیدند به نظرا و فرق بین این دو چیست، سکوت اختیار کرد!

یک بار دیگر، که از رسیدن توافق با بغداد مأیوس شده بود، گفت اگر بخواهد می‌تواند کردهای عراق را به ایران بپیوندد!

فکر جالبی بود! اما در قبال شگفتی و علاقه‌ای که این نظر بر انگیزته بود وی

ترجیح داد از موضوع طفره برود! [۳۳]

در جریان گفت و گوی دیگری با همان روزنامه نگار اعتراف می‌کند که پیامی مبنی بر درخواست یاری به ایرانیها فرستاده، اما این پیام بی‌پاسخ مانده است. [۳۴]

در واقع بارزانی هرگز نمی‌تواند روزنامه نگارها را به چشم روزنامه نگار بنگرد!

در این دوره آنها را جاسوس می‌دانند... یا مأموران وزارت خارجه انگلیس، یا وزارت امور خارجه فرانسه! و وقتی یقین حاصل می‌کند که نه این هستند نه آن، ترجیح می‌دهد خود پرسشهایی از آنها بکند تا این که به پرسشهایشان پاسخ دهد.

اما چیزی که بیش از هر چیز دیدارکنندگان (خارجی) را شگفت زده می‌کند شدت نومیدی و خستگی ای است که وی را در پنجه گرفته است.

با اندوهی که هیچ شائبه‌ای در آن نیست تکرار می‌کند: «کردها دوستانی

راست است، ژنرال بارزانی در این دوره جزئی چند از سران عشایر کرد که متحد او هستند - از جمله حمزآغای منگور^{۱۷}، از اخلاف یکی از باران شیخ عبیدالله - «دوستانی» ندارد.

سرهنگ دوم عزیز عسراوی^{۱۸} در این دوره گفت: «ژنرال بارزانی رهبر بزرگی است، اما سیاستمدار نیست!» [۳۵]

این داوری بی‌گمان بیارتند است، اما یکی از روزنامه‌نگاران غربی که با فراست بسیار عناصر ترکیب روان این شخصیت بفرنج را دریافته است با آمیزه‌ای از رأفت و رحم می‌گوید «ژنرال بارزانی هرگز چیزی نخواهد آموخت؛ و آنچه غم‌انگیز بود این بود که وی خود نیز شاید بر این نکته واقف بود... همین روزنامه‌نگار که تحت تأثیر «غرور» و تا حدی «نجابت» شخصیت وی قرار گرفته ناچار به وجود «چیزی مخرب و منفی در سرشت او» اذعان می‌کند. [۳۶]

تنها یک چیز مورد توجه بارزانی بود: «دیپلماسی در سطح بالا». وی که مدتها، تا سال ۱۹۴۵، معتقد بود که سرنوشت کردها بستگی به انگلیسها دارد و سپس، یحتمل در جریان جمهوری مهاباد، میل به اتکای به اتحاد شوروی در او برانگیخته شد، هنگامی که شورویها قاضی محمد را رها کردند به این نتیجه رسید که قدرت فایقه در خاورمیانه ایالات متحد آمریکا است. وی به هر وسیله می‌کوشید پشتیبانی دولت مزبور را جلب کند؛ و در عوض، «سرنوشتی حکومت عبدالکریم قاسم و تبدیل عراق را به متحد بسیار استوار غرب در خاورمیانه به آمریکاییها پیشنهاد می‌کرد». بارزانی با نوعی ساده‌لوحی، به نوبه، گناه تهدید می‌کند و گناه دان می‌باشد: «اگر آمریکاییها همچنان جز به منافع ترکیه و ایران که نمی‌خواهند کسی ما را یاری کند نیندیشند... آن وقت ما هم شاید مجبور شدیم کمک کمونیستها را بپذیریم... این خطری است که نمی‌توان از نظر دور داشت.» سپس بلافاصله می‌افزاید: «اگر جنگی روی دهد، به ما احتیاج خواهید داشت. این موقع سوق الجیشی را، که ما بر مسیر پیشروی نیروهای شوروی از قفقاز به خاورمیانه داریم ببینید، و فراموش نکنید که در مقام نیروی منظم یا نامنظم بهترین سربازان خاورمیانه‌ایم... می‌توانیم برای ایالات متحد آمریکا مفید باشیم. همانطور که حزب کمونیست در جهت پیشبرد منافع شوروی

عمل می‌کند ما هم می‌توانیم به نفع ایالات متحد آمریکا کار کنیم.» [۳۷] ده سال کشید تا این چرب زبانیها توانست سرانجام توجه آمریکاییها را برانگیزد - آن هم نه توجه دولت آمریکا بلکه توجه «سیا» را. و همین مایه سیه روزی کردها شد.

اما بارزانی در واقع از اتحاد شوروی نبریده بود. بنابراین پاره‌ای اطلاعات، شورویها در این دوره - یعنی تابستان ۱۹۶۲ - چندین بار، با واسطه نمایندگان حزب کمونیست عراق و حزب توده ایران، با او تماس گرفتند.

شورویها به او اطلاع دادند که اگر جنبشش را به ترکیه و ایران تسری دهد و قرارگاهش را نزدیک به مرز اتحاد شوروی مستقر کند دولت اتحاد شوروی تمام کمکهای لازم از قبیل اسلحه و مهمات و پول ... را که بارزانی آن هنگام سخت بدانها نیاز داشت در اختیارش خواهد نهاد. [۳۸]

اگرچه بارزانی در این هنگام به این پیشنهاد پاسخ نداد - زیرا دولت اتحاد شوروی در این هنگام تأمین کننده عمده تجهیزات نظامی حکومت قاسم بود - اما پس از سقوط قاسم پاره‌ای کمکهای مادی و معنوی از دولت اتحاد شوروی دریافت داشت.

۱۰. عملیات نظامی

از ماه فوریه ۱۹۶۲ بارزانی از پناهگاه خود در کوهستانهای نزدیک زاخودرمی‌آید و پاسگاههای ژاندارمری و واحدهای ارتش عراق را مورد حمله قرار می‌دهد، و در این عملیات از تمام امکانات منطقه که برای عملیات چریکی فوق العاده مناسب است استفاده می‌کند و در گلی سبی^{۱۹} و گلی زاویه^{۲۰} به یک رشته پیروزی نایل می‌آید.

در اواخر مارس ۱۹۶۲ بارزانی در کوهستانهای عقره است. در این دوره است که با ژنرال عبود، فرستاده قاسم، ملاقات می‌کند. [۳۹] خواستهای بارزانی بسیار معتدل‌اند: بارزانی افزون بر آزادی زندانیان کرد خواستار این است که دولت بی‌درنگ

۱۹. Gali Sipi : دره، ننگ. (از این واژه در فارسی تنها در عبارت گل و گردن استفاده می‌شود. م.)

اجرای یک رشته برنامه های توسعه کشاورزی و صنعتی را در کردستان آغاز کند، مدارس را باز بگشاید و زبان کردی زبان رسمی مناطق کردنشین باشد. [۱۰] اما این گفت و گوها نتیجه نمی دهد. جنگ از سر گرفته می شود.

در اواخر ماه مه ۱۹۶۲ بارزانی پس از پاک کردن بادبانان از نیروهای عراقی و مزدوران، یعنی جاشهای^{۲۱} که آنها را یاری می کردند، و سپردن فرماندهی منطقه به اسعد خوشه وی، از یاران دیرینه اش که با وی به تبعید به اتحاد شوروی رفته بود، از زاب بزرگ می گذرد و پس از محاصره ای ۳۳ روزه [۱۱] بر پاسگاههای حاج عمران^{۲۲} و رایت^{۲۳} چیره می شود، و بدین ترتیب بر جاده هامیلتن^{۲۴} که از رواندز به مرز ایران می پیوندد و در جریان بعدی تاریخ این شورش نقشی بسیار مهم ایفا می کند مسلط می گردد.

ارتش عراق دیگر تا فروپاشی جنبش بارزانی در ۱۹۷۵ به این منطقه باز نمی گردد.

در ژوئیه ۱۹۶۲ بارزانی با راندن تفنگچیان شیخ رشید لولان به ترکیه و ایران، آقای تمام بخش شمال کردستان است، که از زاخو واقع در مرز ترکیه و سوریه تا مرز ایران امتداد دارد.

در تمام این کشمکشها نیروهای بارزانی تنها با واحدهای کوچکی از ارتش عراق و واحدهای ژاندارمری و مزدوران روبرو بودند: این مزدوران افراد قبایلی هستند که با بارزانی عداوت دیرینه داشتند، مانند زیاریها یا - از زمان شیخ احمد - افراد شیخ رشید لولان و «برادوست»^{۲۵} های محمود خلیفه.

در سال ۱۹۶۲ ارتش عراق چهار لشکریش ندارد، و بحران کویت یک لشکر و نیم از این ارتش را در جنوب عراق نگه داشته است و ژنرال قاسم سعی می کند حداقل واحدهای ارتش را در کوهستانهای شمال کردستان درگیر کند.

واحدهای منظم بیشتر در جنوب کردستان، در منطقه سلیمانیه و در جبهه چوارتا تمرکز یافته اند؛ اما ارتش عراق شامل عده زیادی کرد است - بین یک چهارم تا

۲۱. نویسنده «جاش» را خر معنی می کند، اما جاش در کردی به معنی کزه خراست. همانطور که کره وابسته به مادر و به دنبال او روان است مزدوران نیز وابسته به دولت و دنیالهر و نیروهای دولتی اند. م.

یک سوم افراد - و موارد فرار از خدمت زیاد است: و بخصوص در این هنگام است که در جبهه چوارتا عبدالوهاب اطروشی^{۲۶} به بارزانی می‌پیوندد. این افسر سابق ارتش عراق که در سال ۱۹۳۸ در اطروش، روستایی کوچک واقع در منطقه دهوک، متولد شده است در سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ فرمانده جبهه سلیمانیه و در دوره آخر جنبش رئیس دفتر نظامی مقاومت کرد است. [۴۲]

چنانکه در پایان سال ۱۹۶۲ فرستاده سندی فلگراف می‌گوید، ارتش عراق فکر تسخیر کوهستانها را از سر بر آورده و به اقدام به عملیات نظامی - آن هم بی اعتقاد و ایمان - در دشتها و استفاده دائم از نیروی هوایی و بمباران مناطق تحت اشغال کردها اکتفا می‌کند.

عزیز عقراوی در دروازه‌های اربیل است، و علی عسکری و جلال طالبانی در دشت کرکوک فعالیت می‌کنند. تأسیسات نفتی دیگر مصون از دستبرد رزمندگان کرد نیست، و شهاب‌شهرهای کرکوک و اربیل و سلیمانیه و کوی سنجاق در اختیار و حکم چریکهای کرداند.

۱۱. سقوط قاسم

جنگ با «شورشیان کرد، که در آغاز یک عملیات ساده پلیسی بیش نبود بدل به باتلاق جنگ بی‌پایانی شد که درصد دائم‌التزایدی از درآمد عراق را می‌بلعید - حدود ۴۰ درصد از بودجه عراق صرف ارتش می‌شد - و حکومت دیکتاتوری قاسم روز به روز مخالفت بیشتری را برمی‌انگیخت.

عملاً تمام بخشهای افکار عامه عراق به مخالفت با قاسم برخاسته‌اند: ارتش، که فکر می‌کرد وسایل و تجهیزات کافی برای جنگ با کردها در اختیارش نمی‌گذارد؛ محافل ناسیونالیست عرب؛ ناصریها و بعثیها.

در میان این گروه اخیر، یعنی بعثیها است که سازمانی به نام «افسران آزاد» شکل می‌گیرد و با رهبران شورش کرد تماس حاصل می‌کند. اتحاد بعثیها و کردها یک چیز خلاف طبیعت بود - و بعدها هریک از آنها وجود هرگونه «پیمان» یا «موافقتنامه» را در این زمینه تکذیب می‌کند.

اما از ۱۹۶۲ ژنرال طاهر یحیی، رئیس آینده‌شناد ارتش دولت بعثی حسن البکر (فوریه ۱۹۶۳ - نوامبر ۱۹۶۳) توسط یکی از افسران کردنیار، سرگرد جوانی به نام کریم قروه‌نی، با رهبران حزب دموکرات کردستان تماس گرفت. به رغم بدگمانی شدیدی که کردها نسبت به قومپرستان عرب داشتند این تماسها به مدت چندین هفته ادامه یافت.

هدف فوری بارزانی در واقع «نابودی عقرب بغداد» [۴۳] یعنی قاسم بود، ولو این که برای این کار مجبور باشد به دشمنان احتمالی ملت کرد متصل شود - و این سیاستی بود که دوازده سال بعد برای جنبش ملی کرد تحت رهبری ژنرال بارزانی مرگبار از آب درآمد.

در ۲۸ آوریل ۱۹۶۲ ابراهیم احمد اصل همکاری نیروهای مخالف با قاسم را می‌پذیرد، اما در نامه‌ای بلندبالا با منتهای صراحت و دقت شرایط کردها را برای این همکاری برمی‌شمارد. این شرایط عبارت‌اند از:

«خلق کرد واجد حق غیرقابل انتقال جدایی از کشور عراق است، اما نمی‌خواهد این حق را اعمال کند.

«برای اجتناب از بروز هرگونه سوء تفاهمی در آینده لازم است که شما پیش از هر چیز خودمختاری داخلی کردستان را بپذیرید، و این مطلب را طی یکی از نخستین اعلامیه‌های دولت انقلاب علناً اعلام کنید.» [۴۴]

ابراهیم احمد طی این نامه همچنین درخواست می‌کند که «افسران آزاد» متقبل شوند که «جناب ملامصطفی بارزانی را به عنوان نخست وزیر یا حکمران کردستان نصب کنند و حق تشکیل دولت کردستان خودمختار را به وی تفویض نمایند.» [۴۵]

کردها هرگز چنین وعده‌ای را در قالب نوشته دریافت نمی‌دارند، اما افسران آزاد در ماه اوت ۱۹۶۲ توسط فؤاد عارف که جزو دولت قاسم بود و بعدها عضو دولت حسن البکر شد شفاهاً این وعده را می‌دهند!

روز جمعه هشتم فوریه ۱۹۶۳ در ساعت هشت و سی دقیقه بامداد رادیوی بغداد ناگهان برنامه‌اش را قطع می‌کند... پس از چند ثانیه سکوت، کسی ناگهان در میکروفن رادیو فریاد می‌زند: «دیکتاتور خیانتکار چون یک موش در زیر آوار وزارت دفاع نابود شده است.» [۴۶]

در واقع قاسم هنوز زنده است، اما مرگش مسأله چند ساعتی بیش نیست ... قاسم پس از این، برای تکذیب خبر مرگ خود، خود را در حالی (در تلویزیون) به مردم نشان می‌دهد که جماعت اندکی از مردم بغداد را که برای اظهار وفاداری به او آمده‌اند در حال عبور پذیرفته است، و می‌کوشد مقاومتی را سازمان دهد. اما شب هنگام وزارت دفاع در حلقه محاصره واحدهای زرهی ورودگاه رشید قرار می‌گیرد، که به شورشیان پیوسته‌اند. قاسم که محاصره شده است، پس از این که به عبث درصدد برمی‌آید خود را به دجله برساند در ساعت ۶ صبح شنبه تسلیم می‌شود.

او را به ساختمان رادیومی‌برند، در آنجا مورد بازجویی و «محاكمة» سرهنگ عبدالسلام عارف قرار می‌گیرد، که قاسم خود در ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۱ او را مورد عضو قرار داده بود. عارف می‌خواهد به او بفهماند که «رئیس حقیقی انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ او نبوده!» سرانجام قاسم در جلو چشم دوربینهای تلویزیونی با شلیک یک رگبار مسلسل از پا درمی‌آید.

۱۲. شکار کمونیستها

سقوط قاسم به مثابه علامتی برای «شکار کمونیستها» بود، و چنین چیزی حتی در عهد حکومت سلطنتی در عراق سابقه نداشت.

«بازوبند سبزه‌ها» ی «گارد ملی»^{۲۷} (شبه نظامیان بعضی) دست به شکار واقعی انسانها زدند، عدهٔ بیشتری را بازداشت کردند، آنقدر که ناگزیر شدند در سربازخانه‌های بغداد «اردوگاههای» جدیدی بگشایند، و شمار زیادی از کمونیستها را «فی المجلس» بی‌محاكمة کشتند.

کودتای بعضی در بغداد دست کم موجب مرگ هزار تن شد، [۴۷] و یک هفته در حالی که کشتار کمونیستها همچنان، بر دوام بود، پس از اعلام منع رفت و آمد، ارتش با تانک راههای ورودی و خروجی محلهای «فقیرنشین» بغداد را بست و آنها را خانه به خانه تفتیش کرد.

شمار بازداشت‌شدگان، که هرگز دقیقاً معلوم نخواهد شد، به اندازه‌ای بالا بود که در وزارت نفت جز دو کارمند کسی آزاد نمانده بود: بقیه از مدیر گرفته تا دربان

همه بازداشت شده بودند! [۴۸]

شماری از مبارزان حزب دموکرات کردستان نیز به این دستاویز که «کمونیست» اند بازداشت شدند.

۱۳. واکنش کردها

ژنرال بارزانی از هشتم فوریه ۱۹۶۳ بطور یکجانبه اعلام آتش‌بس کرده بود و کردها در حالی که به رادیو چسبیده بودند با بی‌صبری اعلامیه موعود اعلام خودمختاری را انتظار می‌کشیدند.

اما اعلامیه‌ها یکی پس از دیگری آمدند و از «کلام جادو»ی خودمختاری خبری نشد.

همشینان بارزانی دیگر اختیار از کف دادند و گفتند: «این بار هم کلاه

سرمان رفت!»

فصل ۷. میان‌برده نخست

(فوربه-ژوئن ۱۹۶۳)

تا به امروز نیز پرده ابهام پس بزرگی بر شرایطی که طی آن کودتای هشتم فوریه ۱۹۶۳ تدارک شد و نیز نقشی که نظامیان و غیرنظامیان در آن ایفا نمودند، دامن می‌گسترند... معماران اصلی این کودتا، که بسیار بد اجرا شد، بعثیها بودند: «این حواریون عراقی میشل عفلق که افرادی جوان و بی تجربه بودند و بر مردم ناشناخته بودند به شخصیتی برای «جلودوربین»^۱ - به یک ژنرال نجیب - نیاز داشتند.» [۱]

این عده که با مبارزه مخفیانه خو گرفته بودند. اما برای به دست گرفتن زمام قدرت به این زودی، آمادگی نداشتند و عده زیادی از رهبرانشان هنوز در زندان بودند فکر می‌کردند چنانچه عبدالسلام عارف را در رأس حکومت بگذارند به علت حیثیت و اعتباری که نامبرده در مقام یکی از قهرمانان انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ از آن بهره‌مند بود شانس بهتری برای ماندن در قدرت داشته باشند.

بنابراین ابهام، کامل بود و همین که رادیو بغداد در همان روز کودتا تشکیل یک «شورای ملی فرماندهی انقلاب» را به ریاست سرهنگ عارف و بی ذکر نام سایر اعضای آن و بی اشاره به کردستان اعلام می‌کند، هواداران بارزانی می‌خواهند بی درنگ دست به تعرض بزنند و با استفاده از آشنگی اوضاع، بر شهرهای بزرگ کردستان به

ویژه کرکوک و سلیمانیه دست یابند و رژیم جدید را در برابر عمل انجام یافته قرار دهند.

اما بارزانی به پیروی از شیوه‌ای که در تمام طول عمر خود بدان پای بند است از «ماجرای جوی» سر باز می‌زند، و می‌خواهد ابتدا، پیش از دست زدن به یک جنگ جدید، کلیه راهها و طرق مذاکره را اکتشاف کند. [۳]

هفته‌ای بعد دولت جدید عراق، که شامل دو وزیر کرد^۱ نیز هست، قصد خود را به «حل مسالمت‌آمیز» مسأله کرد، پس از آشنایی با نظرات خود کردها، اعلام می‌کند.

۱. تماسهای اولیه

متعاقب این امر، بارزانی در ۱۹ فوریه ۱۹۶۳ جلال طالبانی و صالح یوسفی را برای انجام مأموریتی اکتشافی به بغداد می‌فرستد. نخستین تماسها بسیار فریبنده و گول‌زننده‌اند: ژنرال طاهر یحیی، که در بهار سال ۱۹۶۲ در جریان تماسهای «افسران آزاد» و کردها بود و اکنون رئیس ستاد ارتش است «خیلی خیلی معذرت می‌خواهد» و اظهار می‌کند که اگر به تمهداتی که در قبال کردها بوده عمل نشده علت این بوده که از «آن هنگام به این سو عده‌ای از عناصر ناسیونالیست به شورا راه یافته‌اند، که نظر خوشی با خودمختاری کردستان ندارند.» [۴]

رهبران بعثی بغداد با زیرکی و مهارتی در «دو دوزه بازی»، می‌افزایند که بلافاصله پس از قبضه کردن قدرت برایشان امکان نداشته که با «حراج کردنی» شمال عراق سایر کشورهای عرب را از خود بیگانه سازند و به جلال طالبانی پیشنهاد می‌کنند به هیأتی رسمی که برای مذاکره با پرزیدنت ناصر به قاهره می‌رود بپیوندند - در ته دل امیدوارند ناصر که آن زمان در صدد متحد کردن جهان عرب به رهبری شخص خویش بود مانند آنها فعالیت‌های جدایی‌خواهانه کردها را محکوم کند.

۲. پرزیدنت ناصر و مسأله کرد

اما بزرگترین شگفتی برای اعراب عضو هیأت عراقی - یعنی برای علی صالح السعدی

معاون نخست وزیر و وزیر کشور، طالب شیب وزیر امور خارجه، و ژنرال عقاش وزیر جنگ - این بود که پرزیدنت ناصر «به تمام و کمال جانب کردها را گرفت» و گفت:

«هیچکس نمی‌تواند موجودیت ملت کرد را انکار کند. در نتیجه، این ملت حقوقی دارد، و یکی از این حقوق درخواست خودمختاری است.» [۶] سپس با خاطرنشان کردن این مطلب که اعراب «دشمنی نیرومند» چون اسرائیل دارند، افزود: «ما وقتی نداریم تا بر کشمکشهای داخلی صرف کنیم... کردها باید در محدوده عراق از حقوق خود بهره‌مند باشند. چرا از لفظ خودمختاری واهمه دارید؟» [۷]

اما با همه صراحتی که وی در این زمینه به خرج داد این اتخاذ موضع یک چیز نیمه رسمی بود. در موضع رسمی باید منتهای احتیاط را به کار می‌برد، و این موضعی است که حتی پس از سرگرفتن مخصصات از آن عدول نکرد.

ناصر این نکته را دریافته است که در واقع اگر بنا باشد وحدت منظور با عراق و سوریه جامعه عمل به خود ببوشد چنانچه با دادن خودمختاری به کردان موافقت کند حیثیت خود را در تمام جهان عرب به مخاطره خواهد افکند.

اما در عین حال هیچ تمایلی به اعزام نیرو به کردستان عراق ندارد، آن هم زمانی که نیروهای مصر در لجن زار یمن^۳ فرورفته‌اند. [۸]

هیأت عراقی در الجزیره نیز با همین شگفتی روبرو می‌شود: پرزیدنت بن بلا می‌گوید: «من پیش از آن که یک عرب باشم یک انسانم... من با این مسأله آشنا هستم... ما خودمان هم برای وطنمان جنگیدیم.» [۹] و به این ترتیب شورش کردها و جنگ جبهه ملی آزادیبخش^۱ الجزیره را در کنار هم می‌گذارد.

۳. طفره ورزی عراقیها

اما رهبران عراق که این تأیید را از کشورهای برادر گرفته اما توجهی بدان نکرده‌اند در بازگشت به بغداد از نو تعلق می‌ورزند و مسأله لزوم «آماده کردن افکار عامه مردم عراق» را پیش می‌کشند و برای به تعویق انداختن لحظه تصمیم انواع و اقسام اقدامات

۳. جنگ با نیروهای سف الاسلام بدر که با حمایت عربستان سعودی و عرب مدعی نواح و تخت یمن بود.

را پیشنهاد می‌کنند. ژنرال عماش ابتدا پیشنهاد می‌کند کنفرانسی از تمام احزاب عراق برای بحث دربارهٔ مسألهٔ کرد تشکیل شود، سپس پیشنهاد می‌کند در این باره همه پرسبی انجام شود، و بعد هم پیشنهاد انعقاد یک موافقتنامهٔ محرمانه.

در اواخر فوریهٔ ۱۹۶۳ (۲۸ فوریه) ژنرال بارزانی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در قلادزه برآشفته می‌شود و اعلام می‌کند که به چریکهای خود فرمان داده است به مواضع رزمی خود بازگردند، و می‌افزاید که آماده است جنگ را از سر بگیرد، و حتی اعلام استقلال کند، اگر دولت عراق خودمختاری کردستان را به رسمیت نشناسد. [۱۱]

این تهدیدها بی اثر نمی‌ماند.

۴. ملاقات در کانی ماران^۵

با این که کم مانده این قرار در آخرین لحظه لغو شود سرانجام در چهارم مارس ۱۹۶۳ دیداری بین ژنرال بارزانی و یک هیأت عراقی در کانی ماران روی می‌دهد. هیأت عراقی به ریاست ژنرال طاهر یحیی مرکب بود از یک سرهنگ، فرمانده نیروی هوایی و عضو شورای فرماندهی انقلاب (احتمالاً حردان تکریتی)، ژنرال فتح شعالی^۶ و سه شخصیت کرد: باباعلی و فؤاد عارف، وزیران کرد، و حیدر سلیمان، سفیر عراق در ایالات متحد آمریکا.

فرستادهٔ ویژهٔ لوموند که در این ملاقات حضور داشت ورود هیأت عراقی را با هلیکوپتر توصیف کرده است: «اعضای هیأت در نقطه‌ای تهی از جنگل، در کانی ماران، در احاطهٔ چریکهای کردی که تا دندان مسلح بودند به هیأت توریستهای مرفه جلوه می‌کردند، با کت و شلوار خوشدوخت، و تسمهٔ دوربین عکاسی بر گردنشان.» [۱۲]

نخستین برخوردها بسیار سرد بود.

ژنرال طاهر یحیی پس از اظهار این مطلب که این جنگ و «برادرکشی را رژیم قاسم بر کردها و عربها تحمیل کرد» افزود که کردها و عربها همیشه «گروههای قومی سازگاری» بوده‌اند.

بارزانی به همان شیوهٔ تمثیلی خاص خود به وی پاسخ داد: «شما و من هر دو

به نوع بشر تعلق داریم... مع هذا نام شما طاهر است و نام من مصطفی!... و بیهوده است اگر منکر این امر شویم و بگوییم که دو آدم مشخص نیستیم، که هر یک شخصیتی خاص از آن خود دارد.»
و به لحنی خشن تر افزود:

«اظهاری به خلاف این ناگزیر منتهی به کشمکش دایم خواهد شد. مردم کرد دیگر باور ندارند که صلح و دوستی را بتوان با سخنان زیبا تأمین کرد. قاسم از این حرفها زیاد به ما زد، و در عین حال زنها و بچه های ما را هم کشتار کرد!»
ژنرال بارزانی سپس در دنبال سخن در همین مایه می افزاید: «اگر من رژیم شما را تأیید نکرده و از آن پشتیبانی نکرده ام، رک و راست به شما بگویم، به این علت است که بغداد حرکتی را که ما از او انتظار داشتیم، یعنی شناخت حق مردم کرد را به داشتن یک زندگی خودمختار در محدوده کشور عراق، نکرد. این تقاضا، امروز هم مثل دیروز همچنان در مقام حداقل درخواست ما برای پایان دادن به مخاصمات باقی است!»

آن گاه ژنرال طاهریحیی درخواست می کند مذاکرات در کمیته ای کوچک دنبال شود... سه ساعت بعد، کردها و فرستادگان دولت بغداد با خوش خلقی از یکدیگر جدا می شوند - و این جای شگفتی است، زیرا بارزانی درخواستهای بسیار سختی را به ژنرال طاهریحیی تسلیم کرده است.

۵. درخواستهای بارزانی

این فهرست به ویژه شامل این موارد بود:

- تأیید حق مردم کرد به خودمختاری؛
- انتصاب یک شورای اجرای مخصوص به کردستان، با رئیسی که در برابر مجلس کردی که اعضای آن در انتخاباتی همگانی، با رأی مستقیم و محرمانه انتخاب شده باشند مسئول باشد؛
- انتصاب یک معاون کرد برای رئیس جمهور؛
- منطقه کردستان شامل لوا^۲های سلیمانیه و کرکوک و اربیل و بخشهایی

از لواهای موصل و دیاله خواهد بود که در آنها غلبه جمعیت با کردها است؛

— تشکیل یک نیروی ژاندارمری کرد؛

— تقسیم درآمد نفت. [۱۳]

بارزانی با تنظیم این فهرست برای نخستین بار دریافت و برداشت کردها را از خودمختاری به شیوه‌ای دقیق ارائه کرده و به صورت اتمام حجت به دولت تسلیم کرده بود، با این قید که چنانچه این درخواستها ظرف سه روز اجابت نشود جنگ از سر گرفته خواهد شد!

دولت بغداد که از زیاده‌خواهی کردها مات و مبهوت شده است اعلام می‌کند که این درخواستها قابل مذاکره نیستند و در روز ششم مارس ۱۹۶۳، طالب حسین شیب، وزیر امور خارجه عراق و یکی از رهبران جناح راست بعث اعلام می‌کند: «بحث بر سر موافقت با خودمختاری نیست، تا حالا هم زیادی با این «یاغی» که حتی مورد پشتیبانی خود کردها هم نیست مذاکره کرده‌ایم... اگر ژنرال بارزانی تمایلی به سازش نشان ندهد، در اندک مدتی یکبار و برای همیشه به شورشش پایان خواهیم داد.» [۱۴]

در بغداد محافل ملی کرد، در قبال سکوت مطلق محافل دولتی درباره تماشای جاری سخت اظهار بی‌صبری می‌کنند.

۶. توهمات

اما در روز نهم مارس ۱۹۶۳ شورای فرماندهی انقلاب عراق «حقوق ملی مردم کرد را بر اساس عدم تمرکز» به رسمیت می‌شناسد! از نظر مطبوعات جهانی، کردها موفق شده‌اند، و روزنامه لوموند با تیردرشت می‌نویسد: «بغداد به کردستان عراق خودمختاری می‌دهد!» (۱۲ مارس ۱۹۶۳).

اما در واقع ابهام کامل است. دولت بغداد این «عدم تمرکز» را بی موافقت با بارزانی اعلام می‌کند، و مسلم است که این اعلامیه به هیچ وجه خواستهای کردها را — که هنوز محرمانه‌اند — و به آن صورت که ژنرال بارزانی در دیدار مورخ ۴ مارس خود با ژنرال طاهریحیی ارائه کرده است، تأمین نمی‌کند.

و اگر علی صالح السعدی، معاون نخست وزیر عراق، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در ۱۱ مارس ۱۹۶۳ در دمشق از تصمیمات دولتش دفاع می‌کند و اظهار می‌دارد که

«کردها در تمام عرصه‌ها، بجز امور خارجه و دفاع و مالیه که همچنان در قلمرو عمل دولت مرکزی خواهند بود، دستگاه اداری خاص خود را خواهند داشت، در معنا از سیاست دولت خود دفاع می‌کند و در واقع توافقی با کردها به عمل نیامده است، زیرا تقاضاهای بارزانی دقیقاً در همین عرصه‌های مالیه و دفاع است که مذاکرات را با مانع روبرو ساخته است.

بارزانی که از سوی پاره‌ای محافل کرد برای مصالحه با بغداد تحت فشار قرار گرفته «کنفرانسی مردمی» را دعوت به اجلاس می‌کند. این کنفرانس در ۱۸ مارس ۱۹۶۳ در کوی سنجاق با شرکت ۲۵۰۰ نماینده (که از آن میان ۲۰۰ نماینده حق رأی دارند!) به نمایندگی از حزب دموکرات کردستان و سازمانهای نظامی و اعیان و بزرگان و روشنفکران کرد، اجلاس می‌کند.

کنفرانس پس از تهیه فهرست جدیدی از خواستها و معروف به «تذکاریه مورخ ۲۴ آوریل» هیأتی را به ریاست جلال طالبانی انتخاب و مأمور مذاکره با دولت بغداد می‌کند.

۷. دودوزه بازی بغداد

گفت و گوهای سه جانبه (مصر سوریه و عراق) در قاهره یک بار دیگر نشان می‌داد که رهبران بعث بغداد بازی سیاسی دوپهلویی را دنبال کرده‌اند و هرگز قصد و نیت این را نداشته‌اند که حقیقتاً با کردها به توافق برسند.

چند روز پس از کودتایی که در ۸ مارس ۱۹۶۳، یعنی درست یک ماه پس از سقوط قاسم، حزب بعث سوریه را به قدرت رساند، گفت و گوها در قاهره به امید ادغام مصر و سوریه و عراق در جمهوری واحدی به نام «جمهوری متحده عربی» گشایش یافت.

پرزیدنت ناصر پیشنهاد می‌کند از نمایندگان ژنرال بارزانی هم برای شرکت در آخرین دور مذاکرات که بنا بود در اواسط آوریل در قاهره انجام شود دعوت به عمل آید، اما رهبران بغداد پاسخ می‌دهند که نیازی به این کار نیست، زیرا مسأله «بین خود عراقیها» حل و فصل شده است! در حالی که در همان هنگام رهبران بغداد در توجه برنیاوردن خواستهای بارزانی چنین استدلال می‌کنند که مسأله کرد از «حدود ملی» خارج شده است و ناصر با هرگونه «مصالحه‌ای که به وحدت اعراب آسیب بزند

۸. فروکنشی روابط بارزانی وبعثیها

در اواسط آوریل ۱۹۶۳ روزنامهٔ تروید^۸ اندام اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی از امکان از سرگرفتن جنگ علیه کردها سخن به میان می‌آورد. [۱۷]

در واقع، قطع رابطه چندان دور نیست: پانزده روز بعد جلال طالبانی تذکاریهٔ مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۶۳ کردها را در بغداد منتشر می‌کند — این تذکاریه صورت اصلاح شدهٔ «فهرست درخواستهایی است» که در چهارم مارس به ژنرال طاهر یحیی تسلیم شد و در کنفرانس کوی سنجاق به تصویب رسید.

در این تذکاریه نه واژهٔ «خودمختاری» و نه واژهٔ «عدم تمرکز» هیچ یک به چشم نمی‌خورد، اما تقاضا بیش از اندازه است. کردها در واقع خواستار کشوری دو ملتیتی هستند، به اسلوب کشورهای فدرال اروپایی (مانند یوگسلاوی، یا تا حدی سویس).

طالبانی پس از انتشار این تذکاریه — که خود عملاً به معنی قطع رابطه است — اعلام می‌کند: «برای ماندن در بغداد و مذاکره آماده‌ایم. اما اگر دولت بغداد حسن نیت نشان ندهد، یک هفتهٔ دیگر به شمال برمی‌گردیم.» [۱۸]

اما در واقع طالبانی روز ۳۱ مه ۱۹۶۳ برای انجام ملاقاتی بسیار دوستانه با پرزیدنت ناصر به مصر می‌رود.

اما کاری از ناصر ساخته نیست، جز این که بنشیند و ناظر از سرگرفتن جنگ بغداد با کردها باشد.

فصل ۸. جنگ اول بعث

(زوشن - نوامبر ۱۹۶۳)

روز ۱۰ ژوئن ۱۹۶۳ رادیو بغداد اعلام می‌کند که «شورای فرماندهی انقلاب تصمیم گرفته است بی‌درنگ عملیات نظامی را علیه مصطفی بارزانی آغاز کند.» دست کم اکنون وضع روشن است: دولت عراق پس از ۴ ماه گفت‌وگو و تعلل و طفره‌ورزی سرانجام در از سرگرفتن جنگ پیشقدم شد، بی‌اینکه بکوشد مسئولیت آن را بر دوش کردها بگذارد.

شورای فرماندهی انقلاب، پس از این که شورشیان را در مقام «مشتی جدایی‌خواه و فتودال و ستمگر و جانی و دشمن جمهوری عراق» می‌شاید که به دور بارزانی گرد آمده‌اند، در همان حال انجام یک رشته اقدامات را، به‌زعم خود «برای تأمین صلح دایم بین اعراب و اکراد» [۱] اعلام می‌کند.

۱. طرح عدم تمرکز اداری

در واقع این جریان عبارت است از یک طرح تجدید سازمان اداری، با ایجاد «محافظه‌ها» (استانها)یی که زیر نظر استاندارانی اداره می‌شوند که مستقیماً به دولت مرکزی وابسته و در برابر او مسئول‌اند، این استانداران را شماری کارمند یاری می‌کنند.

[۲]

کردستان - که در این طرح هیچ‌گاه به این لفظ از او یاد نمی‌شود - منقسم به دو استان است: استان کرکوک و استان سلیمانیه، که شامل لواهای سلیمانیه و اربیل

و دھوک است، با بخشهای زاخو و عمادیه و عقره و زیبار.

تنها امتیازی که در این طرح به کردها داده شده پذیرفتن زبان کردی به عنوان زبان رسمی در استان سلیمانیه است — استان کرکوک از این امر استثنا شده است! اما در این طرح که به سرتاسر عراق مربوط می شود چیزی «شخصیت کردی» شمال عراق را از مابقی جمهوری متمایز نمی کند... از هر حیث روشن است که این جریان صرفاً یک اقدام تبلیغاتی و هدف آن گول زدن افکار عامه مردم محل است.

۲. آغاز عملیات نظامی

در واقع ارتش عراق در ساعت ۵ صبح روز ۹ ژوئن ۱۹۶۳ پیش از آن که حتی ژنرال بارزانی اتمام حجت دولت را مبنی بر تسلیم خود، ظرف بیست و چهار ساعت، دریافت کرده باشد در کرکوک و اربیل و سلیمانیه حکومت نظامی برقرار کرده بود. ارتش عراق پس از محاصره این شهرها با واحدهای زرهی دست به بازداشت‌های جمعی و غارت مغازه‌ها و کشتار غیرنظامیانی زد که درصدد فرار برآمده بودند: به ویژه در سلیمانیه چند صد تن را بازداشت کرد و ۲۷۶ تن را کشت و آنها را در گوری مشترک در کنار شهر دفن کرد. [۳]

۳. جنگ بعث

جنگ بیرحمانه‌ای که رهبران بغداد از ژوئن تا نوامبر ۱۹۶۳ دنبال کردند «نخستین جنگ بعث» است، هر چند که عارف، که از ماه فوریه خود را به درجه مارشالی ارتقا داده بود، آن وقت رئیس کشور بود.

اقا وی آن وقت رئیس تشریفاتی حکومت بود. تمام مشاغل مهم در دست بعثها بود: وزارت دفاع (عماش)! وزارت کشور (حازم جواد)، نیروی هوایی (حردان نکرتی)، دیگر بگدریم از نخست وزیر (حسن البکر)...

ادوارد ساب، که یکی از بهترین ناظرانی است که وقایع خاورمیانه را دنبال می‌کند، حتی تا آنجا پیش می رود که می نویسد: «در ارتش و دستگاه دولت عراق حتی یک پست کلیدی نیست که بعثها اشغال نکرده باشند.» و می افزاید «حتی یک

سرباز نیست که عضو بعث نباشد.» [۴]

با اینهمه مارشال عارف، که البته مغز سیاسی بزرگی نبود، در این جنگی که به نام وی می‌شد سهیم و مسئول بود؛ اما برای اومسأله کرد در تقاضای از این گونه که «کردها عرب‌اند» و «راهزنان بارزانی به سهولت رانده خواهند شد» خلاصه می‌شد. [۵]

جنگی باشدت بی‌سابقه

بعث، که به عملی «نمایشی» نیاز داشت تا بدان وسیله خود را در چشم پرزیدنت ناصر در مقام تنها طرف گفت و گوی شایان ارزش نشان دهد، باشدت و خشونت که در تاریخ جنگهای عرب و کرد سابقه نداشت بر کردها حمله برد.

نظامیان عراق که فکر می‌کردند قاسم «جوایای پیروزی» بر کردها نبود و فقط می‌خواست «ارتش را از بغداد دور نگه دارد» یقین داشتند که با سلاحها و نیروی انسانی لازم «شورش کرد ظرف یک هفته نابود خواهد شد»! [۶] به همین جهت تعرض سنگینی را علیه کردها آغاز کردند، و در این تعرض از جدیدترین و کشنده‌ترین سلاحها استفاده کردند: ناپالم، بمب آتشزا، بمبارانهای منظم، اربابه جنگی، توپخانه سنگین و غیره ...

بعثیها به موازات این تعرض درصدد برآمدند با تعیین جایزه‌ای ۱۰۰۰۰۰۰ دیناری^۲ برای سربازانی، جنبش را «گردن بزنند» و دست به بازداشت و شکنجه و کشتار منظم اعضای حزب دموکرات کردستان گشودند. صالح یوسفی را که برای دنبال کردن گفت و گوها در بغداد مانده بود بازداشت کردند و وی را به مدت چندین ماه در زندان شکنجه کردند. [۷]

۴. سیاست عربی کردنی (بخشهایی از کردستان)

اما «نوآوری» و ابداع بعث، اقدام او به عربی کردن منظم و مبتنی بر اسلوب مناطق کردنشین است، و این سیاستی است که پس از بازگشت به قدرت در ۱۹۶۸ از نو دنبال می‌کند. از همان آغاز ارتش ساکنان کرد را از مناطق سوق الجیشی - یعنی

مناطق مرزی و نفتی - می‌راند. روستاهای کرد را بمباران می‌کند و آتش می‌زند، و با بولدزها خاک یکسان می‌کند. [۸] به این ترتیب تنها در منطقه کرکوک قریب به ۴۰۰۰ کرد از خانه‌ها و روستاهای خود رانده می‌شوند! در دشت اربیل نیز عملیات «عربی کردن» منظم و مبتنی بر اسلوب دنبال می‌شود.

۵. عملیات نظامی

نیروهای عراق همزمان علیه شمال (بادینان) که در دست بارزانی بود، و نیز آن بخش از کردستان که تحت حکم و نفوذ حزب دموکرات بود (مرکز و جنوب) دست به سه تعرض می‌زند. درباره این عملیات اطلاعات چندانی به خارج درز نمی‌کند، اما همه می‌دانند که در شمال، بارزانی موافق با شیوه‌ای که همیشه از آن پیروی می‌کرده، گذاشت که نیروهای عراق زاخو و عقره و عمادیه را اشغال کنند، و هربار که فشار بیشتر می‌شد عرصه را خالی می‌کرد و به کوهستان پناه می‌برد.

در اوت ۱۹۶۳ ارتش عراق به زیبار رسیده و بارزان را (در اول اوت) اشغال کرده بود و بارزانی مانند سال ۱۹۳۲ به کوهستانهای شمال بارزان، در مرز ترکیه رانده شده بود... اما نیروهای دولتی دیگر بیشتر جوش و جنبش اولیه را از دست داده‌اند، در حالی که نیروهای بارزانی تقریباً دست نخورده‌اند!

در سایر بخشهای جبهه نیز عملیات هیچ حسب المرام و به کام نیروهای عراقی نبود: در جبهه رواندز یک گردان کامل در تنگ علی بیگ، که طی چندین هفته، تا اواسط ماه اوت، صحنه نبردی هولناک بود بدام افتاد... چریکهای کرد که سخت مورد تعقیب و ایداه نیروی هوایی عراق بودند سرانجام پس از وارد آوردن تلفات سنگین به نیروهای عراق و قطع خطوط مواصلاتی آنها عقب نشستند.

در جنوب، کردها در ۱۷ ژوئن تأسیسات نفت جامبور^۳ و در ۲۲ ژوئن تأسیسات نفت کرکوک را منفجر کردند. اما چریکهای کرد در برابر نیروهای مهمی که فرماندهی ارتش عراق وارد این جبهه کرده بود ناگزیر از عقب نشینی شدند، و نیروهای عراق در سپتامبر قرارگاه جلال طالبانی را (که آن وقت در اروپا بود) در چمی رازان^۴ اشغال کردند، اما در ماه نوامبر ناچار از تخلیه آن شدند. [۹]

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۳، یعنی یک ماه پس از آغاز عملیات، مارشال عارف ضمن سخنانی که به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ ایراد کرد اظهار داشت که نیروهای عراق «هم اکنون بخش بزرگی از منطقه را از وجود شورشیان پاک کرده‌اند.» [۱۰] اما حقیقت این است که جنگ بحث برای ارتش عراق آن «گشت و گذار»ی نبود که ژنرال عماش و ژنرال حردان تکریتی وعده داده بودند.

۶. مداخله سوریه

از نظر نظامی، نکته برجسته این جنگ اول بحث بی گمان مداخله ارتش سوریه به سود ارتش عراق است: حضور نیروهای سوری در صحنه عملیات علیه کردها که در ابتدا مورد انکار دولت بغداد بود در ۲۲ اکتبر ۱۹۶۳ پس از دیدار مارشال عارف از منطقه زاخور رسماً تأیید می‌شود.

این نیرو عبارت بود از تیپ «یرموک»^۵ که معمولاً در جبهه اسرائیل مستقر بود، و مشتمل بر حدود ۳۰۰۰ تن بود، با ارباب جنگی و توپخانه.

مداخله این نیرو از لحاظ جغرافیایی محدود به مناطق زاخو و دهوک و مدت آن نیز محدود بود، زیرا برکناری رهبران بحث از قدرت، در نوامبر ۱۹۶۳، به سرعت به حضور این نیروها در عراق پایان داد.

از لحاظ نظامی مداخله سوریهها هیچ قرین موفقیت نبود، و کردها تلفات سنگینی بر واحدهای سوری وارد آوردند. اما از نظر روانی این مداخله «ضربه‌ای سخت بر روحیه جنگجویان کرد بود، زیرا این بدان معنا بود که یک کشور دیگر هم علیه آنها است» [۱۱]

به هر حال، این اولین و آخرین بار بود که نیروهای بیگانه در سرکوب شورش کردهای عراق مشارکت نمودند.

۷. موضع ناصر

وقتی جنگ در کردستان عراق از سر گرفته می‌شود مطبوعات مصر «واقع بینی» نادری [۱۲] از خود نشان می‌دهند، و اعلامیه‌های دو طرف کردها و بعثیها را بدون تفسیر و

اظهار نظر منتشر می‌کنند.

در واقع، پرزیدنت ناصر که ده روز پیش از آغاز مجدد جنگ جلال طالبانی را به گرمی، اما البته بدون به گردن گرفتن هیچ گونه تعهدی، پذیرفته بود پس از آغاز مخاصمات دیگر نمی‌توانست اتخاذ موضع کند - هر چند همچنان معروف بود که موافق حلّ و فصل قضیه از راه مذاکره است.

پس از سرکوب شورش ۸ مه ۱۹۶۲ هواداران ناصر در حلب و شکست توطئه ۲۵ آوریل هواداران او در بغداد، ناصر و بعث در آستانه قطع روابط بودند، و ناصر که فکر می‌کرد بعثی‌های عراقی و سوری دست به «مانوری انحرافی» زده‌اند نمی‌توانست خود موجب قطع این رابطه گردد و به عنوان «همدمت دشمنان ملت عرب» قلمداد شود! [۱۳]

اما چند ماه بعد، پس از شکست توطئه ناصری در دمشق (۱۸ ژوئیه ۱۹۶۳) گسست روابط ناصر و بعث قطعی شد و رادیو «صوت العرب» که از قاهره برنامه پخش می‌کرد علیه بعثیها دست به تبلیغات زد و «مردم مسلمان سوریه و عراق را به شورش علیه میشل عفلق کافر و معلوم الحال [۱۴] و حزب او که در صدد بودند کفر و بیدینی را در سرزمین اسلام بگسترانند، برانگیخت» [۱۵] اما در این اقدام (تبلیغاتی) از سرنوشت مردم کرد سخنی نبود.

۸. برخورد کشورهای غربی با قضیه

کشورهای غربی با شنیدن سقوط قاسم، که رژیم وی در نظر آنها رژیمی کمونیستی بود، تسکین و تسلاهی یافتند و این تسکین و تسلا به ویژه در ایالات متحد آمریکا و بریتانیای کبیر پس از شنیدن اظهارات مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۶۳ حازم جواد، یک هفته پس از مرگ قاسم، بسیار محسوس بود: حازم جواد در سخنان خود گفت دولت جدید «قراردادهای منعقد با شرکتهای نفتی را محترم خواهد شمرد.» [۱۶]

و همین که اتحاد جماهیر شوروی مبارزه تبلیغاتی خود را علیه عراق شدت می‌بخشد بریتانیای کبیر و ایالات متحد آمریکا شتابزده اعلام می‌کنند که آماده‌اند جای او را بگیرند. در مستوای دیپلماتیک، دیپلماتهای بریتانیا در سال ۱۹۶۳ گفت و گو درباره توافقی جنتلمانه بین عراق و ترکیه و ایران را تسهیل می‌کنند، و به موجب این توافق ترکیه و ایران متعهد می‌شوند برای «منفرد کردن» کردها اقداماتی

«بسیار جدی» به عمل آورند... به دنبال این توافق عده‌ای از دانشجویان کرد عراق در ترکیه بازداشت می‌شوند و در ایران نظارت بر مرزها تشدید می‌شود. [۱۷]

۹. موضع‌گیری اتحاد شوروی

اما از نظر سیاسی و دیپلماتیک، مهم‌ترین واقعه این نخستین جنگ بعث علیه کردها بی‌گمان موضع‌گیری مشخص اتحاد شوروی به سود جنبش تحت رهبری ژنرال بارزانی و... نهاناً رها کردن او است.

سیر تکاملی این سیاست اتحاد شوروی، که در زمان قاسم متنی بر صبر و انتظار بود، در سه زمان صورت گرفت:

در بدو امر، مسکو چون با شکار واقعی کمونیستها در عراق مواجه شد با رژیم بغداد به هم زد: رادیو مسکو در ۱۴ فوریه ۱۹۶۳ اخبار منتشر شده از سوی خبرنگارهای غربی را منتشر می‌کند و «نگرانی» افکار عمومی اتحاد شوروی را در قبال این «اعمال هراس‌انگیزی» که علیه «نیروهای دموکراتیک عراق» صورت می‌گیرد بیان می‌کند. [۱۸] فردای آن الجماهير، روزنامه نیمه‌رسمی بعث عراق، به مدیریت طارق عزیز، با این امید که مانع از قطع رابطه با مسکو شود اعلام می‌کند: «تیرباران کردن کمونیستها مانع از این نیست که ما روابط خوبی با مسکو داشته باشیم (!). باید دریافت که مبارزه با کمونیست‌های محلی هرگز یک مبارزه ایدئولوژیک نیست» [۱۹]

مسکوبی درنگ پاسخ می‌دهد: در ۱۶ فوریه ۱۹۶۳ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی «حکومت وحشت‌خونین، و اقدامات سرکوبگرانه‌ای را که در عراق انجام می‌شود جداً محکوم می‌کند» با این اعتقاد و یقین که «این سیاست راهزنانانه کشتار بهترین فرزندان عراق، محکوم به شکست کامل است.» [۲۰]

بار دوم، پس از تیرگی روابط با بغداد، مسکوبه سود بارزانی موضع می‌گیرد، [۲۱] و مطلب را از اینجا آغاز می‌کند که جنبش کرد «در اصل ماهیتاً جنبشی دموکراتیک است» و قاسم را متهم می‌کند به این که «بنی دلیل و جهت می‌کوشد» «رهبران شجاع» این جنبش را به عنوان «عاملان امپریالیسم» معرفی کند. [۲۲]

پراودا در مقاله‌ای بلند، به تاریخ ۶ مه ۱۹۶۳، گامی دیگر در جهت همدلی با کردها برمی‌دارد، اما باز جانب احتیاط را از دست نمی‌نهد:

«بنابر اطلاعات منتشر در مطبوعات خارجی (!) کردها خواستار آند حق

تأسیس دولت و پارلمانی خاص خود را که مظهر تجلی اراده مردم کرد باشد و در چارچوب جمهوری عراق عمل کند، تحصیل کند ... در حال حاضر کردستان عراق از لحاظ اقتصادی یکی از عقب مانده ترین مناطق کشور است. بنابراین طبیعی است که کردها بر توسعه سریع صنعت و کشاورزی و حمل و نقل و لذا برای نیل به این منظور بر تخصیص سهم عادلانه ای از درآمد نفت به دولت خودمختار که حوزه های غنی آن در خاک کردستان واقع اند اصرار ورزند.» [۲۳]

پس از تجدید مخاصمات در دهم ژوئن ۱۹۶۳ دولت اتحاد جماهیر شوروی دیگر مجاز و استعاره را کنار می گذارد و دولت بغداد را صریحاً متهم به این می کند که صرفاً به این منظور با کردها به مذاکره نشسته که «خود را از لحاظ نظامی بهتر آماده کند.» و دولت مزبور را متهم به رفتار به «سبک هیتلریها» می کند. [۲۴]

در سوم ژوئیه، جمهوری خلق مغولستان خارجی از دبیرکل سازمان ملل متحد می خواهد مسأله «کردکشی در عراق» را در دستور کار جلسات آتی مجمع عمومی قرار دهد.

یادداشت مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۶۳ اتحاد شوروی

در نهم ژوئیه گرومیکو، وزیر امور خارجه اتحاد شوروی، یادداشتی به سفیر عراق می دهد که در آن توجه دولت عراق را به «تهدیدی که مداخله سایر کشورها در وقایع شمال عراق ببار خواهد آورد جلب می کند و اعلام می کند که اعمال «سرکوبهای خونین علیه کردها جز تضعیف کشور عراق ... و استفاده نیروهای استعمارگر از این وقایع، جز آسیب زدن به استقلال عراق حاصل و نتیجه دیگری ندارد.» [۲۵]

گرومیکو در همان روز یادداشت دیگری به سفیران ایران و ترکیه و سوریه می دهد: در این یادداشت پس از اشاره به «کشتار خونینی» که کردها قربانیان آنند، دولت اتحاد جماهیر شوروی اظهار می کند که «برخی کشورها، به ویژه ایران و ترکیه و سوریه، آغاز به مداخله در وقایعی کرده اند که در شمال عراق می گذرد و در این زمینه حتی اقداماتی به عمل آورده اند که جنبه نظامی دارند»، و معتقد است که این سیاست کشورهای «ستو» عواقبی خطیر به دنبال خواهد داشت.» [۲۶]

خطر مداخله شوروی

و باز در همان نهم ژوئیه ۱۹۶۳ نیکلای فدرنکو، نماینده دائمی اتحاد شوروی در سازمان ملل طی نامه‌ای به رئیس شورای امنیت توجه وی را به «ستم و سرکوبی که از سوی دولت عراق در شمال آن کشور اعمال می‌شود» و نیز «مداخله کشورهای بیگانه» جلب می‌کند، و در پایان نتیجه می‌گیرد که «شاید لازم باشد برای اتخاذ اقدامات لازم به منظور پایان دادن به این مداخله شورا دعوت به اجلاس شود.» وی حتی کشورهای غربی را به مداخله احتمالی و یکجانبه اتحاد شوروی تهدید می‌کند: «ادامه مداخله خارجی در این وقایع می‌تواند سایر کشورها را ناگزیر از اقداماتی به منظور پایان دادن به این مداخلات و دفاع از امنیت خود سازد!» [۲۷]

چرخش اتحاد شوروی

اما اتحاد شوروی در قبال واکنش شدید کشورهای عربی به سرعت موضع گیری‌هایی را که به سود کردها بوده با به اجرا نگذاشتن تهدید خود به مطرح ساختن مسأله کرد در شورای امنیت تعدیل کرد. جمهوری خلق مفلستان خارجی در آستانه گشایش جلسات مجمع عمومی درخواست خود را به گنجاندن مسأله کرد در دستور کار جلسات مجمع پس گرفت!

این چرخش ناگهانی هرگز توضیح داده نشده است: بنا بر قول پاره‌ای منابع، دولت عراق به دولت اتحاد شوروی اطلاع داد چنانچه مسأله کرد در سازمان ملل متحد مطرح شود بیشتر کشورهای عرب روابط خود را با او خواهند گست. [۲۸] مسکو نیز خود بیم داشت از این که مبادا عراق درصدد جلب پشتیبانی دیگران به ویژه چین برآید!

و باز، دور نیست موجب این چرخش ناگهانی اتحاد شوروی رفتار خود با رزانی بوده باشد، که حاضر به پذیرش همه شرایط پیشنهادی اتحاد شوروی نبود.

۱۰. برکناری پشپها از قدرت

در آغاز نوامبر ۱۹۶۳ جنگ به بن بست رسیده بود! به زودی بارش برف انجام هرگونه عملیاتی را نامیسر می‌ساخت، و در همان حال طالب حسین شیب، وزیر امور خارجه عراق در لندن در جلسه‌ای خصوصی گفت: «ما چگونه می‌توانیم آنچه را که کردها

می‌خواهند به آنها بدهیم؟ مثل این است که بخواهیم کشور مستقلی برایشان تأسیس کنیم! این یک کشور فدرال نخواهد بود!» [۲۹]

در این هنگام هیچ راه‌حلی، سیاسی یا نظامی، در مَدّ نظر نبود، و در این احوال بود که باز یک بار دیگر وضع سیاسی در عراق با یک کودتا زیر و رو شد!
از ماه اکتبر ۱۹۶۳ به این سو بعثت عراق بر اثر نزاعی که جناح چپ آن را به رهبری علی صالح السعدی، معاون نخست‌وزیر و مخالف ناصر، در برابر جناح راست به رهبری طالب شیب و حازم جواد، وزیر کشور، قرار داده بود، سخت دچار اختلاف شد. صالح السعدی هوادار سوسیالیستی کردن سریع اقتصاد عراق بود و طالب شیب و حازم جواد او را «کمونیست» می‌دانستند.

در کنگره حزب بعث که از سوی مخالفان السعدی سازمان یافته بود و در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۳ در بغداد اجلاس کرد، وی در اقلیت قرار گرفت، و با هوایما به اسپانیا فرستاده شد.

چهل و هشت ساعت بعد هواداران السعدی به خیابانهای بغداد ریختند و هوایماهای ارتش عراق کاخ ریاست جمهوری و وزارت دفاع را بمباران کردند! به درخواست رادیو بغداد «دستگاه رهبری ملی» بعث در ۱۴ نوامبر به بغداد آمد، و میشل عفلق، بنیادگذار بعث و ژنرال امین الحافظ رئیس شورای انقلاب سوریه و ژنرال صالح جدید رئیس ستاد ارتش سوریه کوشیدند بحران بین دو گرایش مخالف حزب بعث عراق را حلّ کنند. بدین منظور رهبری حزب و اداره امور عراق (۱) را تا انتخاب یک «رهبری منطقه‌ای» خود بر عهده گرفتند.

این عده نیز به نوبه خود کار را با تبعید طالب شیب و تعدادی از هواداران او آغاز کردند، به این امید که با این عمل تعادلی بین دو گروه رقیب پدید آید! [۳۰]
در واقع عفلق و امین الحافظ با این عمل حزب بعث را بکلی از رهبری عاری کردند، و دیگر چیزی مانع از بدست گرفتن قدرت از سوی نظامیان نبود.

روز ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳ رادیو بغداد در ساعت شش و چهل دقیقه با مدام برنامه‌های خود را قطع کرد و اعلام داشت که ارتش به رهبری مارشال عارف زمام قدرت را به دست گرفته است. به مدت یک سال کلیه اختیارات نظامی و کشوری به عارف تفویض شد. [۳۱] رهبران بعث سوریه که در سپیده دم ۱۸ فوریه بازداشت شده بودند تا فردای آن، یعنی تا پس از فرونشستن کلیه مقاومت‌های ابراز شده در برابر کودتای

عارف، آزاد نشدند.

حزب بعث، پس از گذشت یک دوره ده ماهه از حکومت، که چندان هم درخشان و غرورآفرین نبود، فرو پاشید: برخی از «میانه‌روان» به رژیم عارف پیوستند؛ ژنرال طاهر یحیی نخست‌وزیر، و ژنرال حردان نکریستی وزیر دفاع شد؛ هشت وزیر کابینه سابق در دولت جدید ماندند، در حالی که «سخت»‌ها در جبهه مخالف قرار گرفتند - جلای وطن کردند، یا مخفی شدند، بی اینکه توانسته باشند مسأله کرد را «فیصله» بخشد.

مطبوعات آن وقت ایران از شایعاتی بیاد کردند که بنابر آنها، پس از برکناری بعثی‌های «سخت» از حکومت، کردها در جبهه‌های موصل و خانقین دست به تعرضی عمومی زدند، اما آمدن زمستان به زودی همه عملیات را متوقف کرد و پس از پیام مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۶۳ [۳۲] عارف به کردها، تماس‌های محرمانه بین دولت و ژنرال بارزانی برقرار شد.

فصل ۹ . میان‌برده دوم (فوریه ۱۹۶۴ - آوریل ۱۹۶۵)

بحران سال ۱۹۶۴

۱. آتش‌بس ۱۰ فوریه ۱۹۶۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
برادران،

«سخن راست کلام خداوند عالمان است که در کتاب خود می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حتی تقاته ولا تموتنّ الا و انتم مسلمون، واعتصموا به حبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعدائاً فآلف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً.»^۱

دعوت شگفت آور مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۶۴ ژنرال بارزانی از «برادران» کرد به رعایت آتش‌بس فوری، که وی طبق توافق با مارشال عارف اعلام کرده است، بدین سان آغاز می‌شود. [۱]

این دعوت اگر چه از حیث اشارات به خداوند مؤمنان بسیار گویا بود در مورد سرنوشت کردستان بسیار گنگ بود، و بارزانی به همین اکتفا می‌کرد که بگوید پس از «جنگهای برادرکشانه» دولت اقداماتی شایسته «برای اعاده زندگی عادی و امنیت و ثبات در منطقه به عمل خواهد آورد و به اتفاق به سوی شرایطی مساعد به جهت اعلام

۱. آیه‌های ۹۷ و ۹۸ سوره آل عمران.

حقوق ملی هموطنان کرد، در درون کشور عراق در یکپارچگی ملی کامل گام
برخواهیم داشت.»

در این پیام واژه «خودمختاری» یا حتی «کردستان» بکار برده نشده است! با
این همه پس از اشاره ای مبهم به «حقوق ملی هموطنان کرد» مردم را دعوت به حفظ
نظم و امنیت منطقه می‌کند و با این گفته که «خداوند پشتیبان تصمیمات ما است»
پیام را به پایان می‌برد!

در همان روز پرزیدنت عارف طی اعلامیه ای رسمی و بلندبالا درباره
آتش بس این موارد را اعلام داشت:

— شناسایی حقوق ملی برادران کرد... این حقوق در قانون اساسی موقت
گنجانده خواهد شد؛

— عضو عمومی و آزادی کلیه زندانیان؛

— اعاده دستگاه اداری در مناطق شمال؛

— فراخواندن کارمندان برکنار شده به کار؛

— برداشتن محدودیت‌های اعمال شده بر بارزگانی فرآورده های غذایی؛

— بازسازی فوری شمال؛

— پرداخت غرامت به مالکین اراضی ای که به زیر سدها رفته اند؛

— اعاده امنیت.

این تصمیم بارزانی که در پی تماسهای سری بین او و عارف اتخاذ شده بود
— و درباره این تماسها البته چیزی دانسته نیست — [۲] طبعاً موجب پدید آمدن بزرگترین
بحران در جنبش ملی کرد از بدو تولد آن گردید و این بحران در دراز مدت برای بارزانی
نیز مرگبار از آب درآمد.

ژنرال بارزانی و رهبران حزب دموکرات از هنگام بازگشت او در ۱۹۵۸ از
اتحاد شوروی نتوانسته بودند روابط و مناسباتی عادی بین خود برقرار کنند... پس از
بهم خوردن رابطه بارزانی با قاسم این روابط به سرعت تیره شد و به درجه ای از تیرگی
رسید که تمام روزنامه نگارانی که در سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ [۳] برای تهیه
گزارشهای خبری به کردستان می‌رفتند از این بحرانی که در خفا بین رهبران حزب و
ژنرال بارزانی در حال تکوین بود سخن می‌داشتند، و با توجه به «نبود حالت تهاجمی»
در میان هواداران حزب، حتی از خود می‌پرسیدند شاید «پنهانی» با دولت بغداد سرو

پس از تصمیم بارزانی به اعلام آتش بس در ۱۰ فوریه ۱۹۶۴ بحران علنی می شود و جنگ داخلی کردستان را تهدید می کند!

۲. دلایل بارزانی (برای اعلام آتش بس)

به نظر بارزانی خستگی مردم کرد برای توجیه درستی و حقانیت آتش بس - البته برای شخص او - کافی بود. وی به همان سبک و شیوه تمثیلی و ویژه خود در توجیه این تصمیم نکته زیر را باز می گفت:

«یکوقت از اسیری که او را به درختی بسته و به او دهن بند زده بودند پرمیدند چه آرزو داری، گفت: «از این درخت بازم کنید، و به آن درختی که درسی قدمی است بیندید.» سپس این اسیر با دیدن شگفتی نگاهبانانش که سودی و حکمتی در این کار نمی دیدند گفت: «این تقاضا را بدین منظور کردم که بتوانم سی قدم راه بروم!»

در این نکته شخص اسیری گمان مردم کرد و سی قدم راه مدت آتش بسی است که بین کردها و بغداد به درازا خواهد انجامید. [۵]

بنابراگفته مورخ کرد، عصمت شریف وانلی، بارزانی این فرمول موجز و منبجز را اغلب تکرار می کرد: «در ابتدا ارتش ما به طفیل مردم زندگی می کرد، پس از دو سال جنگ (وضع طوری شد که) مردم به طفیل ارتش زندگی کردند!» [۶]

این دو نکته، این دو فرمول، برای ژنرال بارزانی هر دو گویای یک مفهوم بودند: پس از دو سال جنگ، به ویژه پس از خرابیهای عظیمی که جنگ اول بعثت ببار آورد، مردم کرد دیگر توانایی ادامه جنگ را نداشتند. روزنامه نگاری که یک ماه بعد، یعنی پس از آتش بس فوریه ۱۹۶۴، از کردستان دیدار کرد در آنجا جز «خرابی و ویرانی» ندید: تمام روستاهای واقع در حاشیه راههای عمده ای که به سلیمانیه منتهی می شدند بمباران شده و با ناپالم سوخته و به خاک و خاکستر بدل شده بودند.

«فراریان در آلودگیهای چوبی که سقفشان را با شاخ و برگ پوشانده اند زندگی می کنند... در پنج ماه سه هزار روستا ویران شده اند! و ساکنان صدها روستا از روستاهای خود رانده شده اند...» [۷]

بر این جریان دلایل و جهات ذهنی نیز افزوده می شد: خستگی، و بئاس... و بحتمل چیزی نگفتی: انمقاد موافقتنامه آتش بس با عارف شاید در واقع عملی علیه

رهبران حزب دموکرات بود. سخنان شگفت‌انگیز ژنرال عارف ظاهراً مؤید این معنا است: «و اما اعضای حزب دموکرات کردستان، که دور بارزانی را گرفته‌اند - اینها جنگ‌افروزند، جاسوس و عامل امپریالیسم‌اند ... بارزانی هم مثل ما می‌خواهد این حزب را سرکوب کند!» [۸]

۳. جدایی حزب دموکرات کردستان و بارزانی

رهبران حزب دموکرات کردستان که معتقد بودند دولت عراق پس از کودتای نوامبر ۱۹۶۳ از لحاظ سیاسی و نظامی در موضع ضعف قرار گرفته است خواستار این بودند که جنگ با شدت هر چه بیشتر ادامه یابد، تا بتوان از موضع قوت با او به مذاکره نشست. این عده که از تصمیم بارزانی به پذیرفتن آتش‌بس اعلام خودمختاری یا حتی عدم تمرکز از سوی دولت - سخت «متحیر» مانده بودند امیدوار بودند توافق عارف - بارزانی دست کم شامل مواد «محرمانه» ای باشد، و جلال طالبانی حتی در کنفرانس مطبوعاتی که بارزانی در ۲۲ فوریه ۱۹۶۴ در رانیه ترتیب می‌دهد شرکت می‌کند، بی‌اینکه کمترین نشانی از ناراضایی ابراز کند.

اما متعاقب گزارش خبرنگار رویتر دایر بر این که بارزانی در این کنفرانس به «توافقیهای محرمانه» اشاره کرده است، بارزانی در سوم مارس ۱۹۶۴ وجود چنین توافقیهای را تکذیب می‌کند. [۹]

اما به گفته رهبران حزب دموکرات کردستان موجب این جدایی موضع‌گیری بارزانی درباره سرنوشت ارتش کرد بود. بارزانی در تلگرامی مفصل به تاریخ دوم مارس ۱۹۶۴ از آنها (رهبران حزب) می‌خواست که «چون نیروهای دولتی در نظر دارند مواضعی را که در اختیار شماست از نواشغال کنند» نیروهای حزب مانع نشوند، و خود به مواضع جدید عقب‌نشینی کنند، و می‌افزود: «هرگونه برخورد با نیروهای دولتی برخورد مسلحانه بین شما و مرا به دنبال خواهد داشت!» [۱۰]

پس از دریافت این تلگرام تهدیدآمیزش تن از اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب در قلاده با ژنرال بارزانی دیدار می‌کنند.

باز به گفته حزب دموکرات کردستان ژنرال بارزانی در این دیدار «سرسختی و انعطاف ناپذیری» از خود نشان داد و اطاعت از «رهبر» و «نماینده ملت کرد» و «فرمانده عالی قوا» و «رئیس حزب» را به آنها خاطر نشان کرد - در حالی که بیشتر

به همه کسانی که به نزد او می‌آمدند اعلام می‌کرد که رابطه‌ای با این حزب ندارد!
و در اواخر مارس، پس از کنفرانس نظامی که تمام رؤسای عمده نظامی کرد
در آن مشارکت دارند بارزانی عمر مصطفی و علی عسکری را از سمتهای خود برکنار
می‌کند و سرهنگ عزیز عقراوی و نوری معروف را به جای آنها نصب می‌کند. [۱۱]

۴. کنفرانس حزب دموکرات کردستان (۴ - ۹ آوریل ۱۹۶۴)

رهبران حزب پس از ناکامیابی دیدار خود با بارزانی، با اعتقاد به این که بارزانی
می‌خواهد «انقلاب کرد را از میان بردارد» تصمیم به برگزاری «کنفرانس» حزب
می‌گیرند. این کنفرانس با شرکت اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و نمایندگان
سازمانهای مختلف کشوری و لشکری حزب، برای تصمیم‌گیری درباره موضوع بارزانی
پس از اعلام آتش‌بس، در فرارگاه ماوت^۱ اجلاس می‌کند...

سرانجام، حزب دموکرات طی قطعنامه‌ای شانزده صفحه‌ای و تحت عنوان «آیا
توافق عارف - بارزانی پیمان صلح است یا تسلیم» اتخاذ موضع می‌کند، و این قطعنامه
را در ۱۹ آوریل ۱۹۶۴ منتشر می‌کند (در واقع این سند در نسخ بسیار محدود منتشر شد).

در این قطعنامه، حزب ژنرال بارزانی را به ویژه متهم می‌کند به این که:

— بی‌اینکه دولت مرکزی به هیچ یک از حقوق اساسی مردم کرد اعتراف
کرده باشد با او قرارداد آتش‌بس بسته است!

— نسبت به دولت بیش از اندازه اعتماد و تمکین بخرج داده است!

بازگشت ارتش و دستگاههای اداری عراق را به کردستان تسهیل کرده و در

همان حال کوشیده است حزب و سازمان مسلح او را از میان بردارد!

— برای پایان دادن به انقلاب کرده‌بالفعل با دولت بغداد متحد شده است.

قطعنامه حزب دموکرات پس از نتیجه‌گیری در این باب که بارزانی در حال
حاضر بزرگترین خطر از برای انقلاب کرد بشمار می‌رود می‌گوید: «وظیفه مردم حزب
این است که به امید دست کشیدن بارزانی از این رفتار با تمام وسایل و امکانات با
این سیاست مقابله کند...» [۱۲]

پس از کنفرانس ماوت هیأتی از سوی حزب مأمور شد به نزد ژنرال بارزانی

برود و متن این قطعنامه را به اطلاع او برساند. بارزانی در پاسخ گفت که کنفرانس ماوت قانونی نبوده، زیرا در غیاب رهبر حزب تشکیل شده! و پیشنهاد کرد کنگره حزب، طرف یک ماه در قلاذره اجلاس کند... اما دفتر سیاسی حزب از شرکت در این کنگره ای که «در سایهٔ سلسله‌های افراد بارزانی برگزار می‌شد» سرباز زد. در اواخر ژوئن هیأت دیگری از سوی حزب و متشکل از ابراهیم احمد و علی عبدالله (اعضای دفتر سیاسی) و عزیز شمذینی (نوهٔ سناتور عبدالقادر و نامزد عضویت دفتر سیاسی) در تلاش برای آشتی، به نزد بارزانی به قلاذره رفت.

۵. دیدار بارزانی - طاهریحیی (اوایل ژوئن ۱۹۶۴)

در این هنگام بارزانی منتظر ورود ژنرال طاهریحیی نخست وزیر عراق بود. ژنرال بارزانی تکیده و تحلیل رفته و با قیافهٔ خسته، هرگز تا این اندازه مأیوس نبود، تا به این حد که گفت: «من دیگر برای همیشه عراق را ترک می‌کنم، دیگر خسته شده‌ام.» [۴۱]

وی به تلخی از افراد و «بی کسی» کامل کرده‌ها یاد می‌کرد، که نه تنها عراق را در برابر خود دارند بلکه ترکیه و ایران هم با آنها مخالف اند... ژنرال دوگل در برابر تقاضاهایش خود را به کوری زده است، آمریکائیه‌ها و انگلیسیها به علت منافع نفتی شان از عراق پشتیبانی می‌کنند، حتی شوریه‌ها هم او را رها کرده‌اند!

بی گمان در درون جنبش هم عوارض و آثار اختلافش را با رهبران حزب احساس می‌کرد: علی عبدالله و ابراهیم احمد و جلال طالبانی در واقع برای شرکت در این دیدار بارزانی و نخست وزیر عراق به نزد او رفته‌اند، اما بارزانی حضور علی عبدالله و ابراهیم احمد را نادیده می‌گیرد و روی سخن خود را تنها متوجه طالبانی می‌کند، آن هم به لحنی تند... [۱۵]

در چنین شرایط و احوالی است که «هیأت بارزانی با حدود بیست جیب که در آنها به ترتیب شیخ لطیف و صالح یوسفی، عزیز عقرای (که آن وقت «آجودان لشکری» بارزانی بود) و شماری دیگر از رؤسای عشایر جا گرفته‌اند به دیدارگاه خله کان^۲، در نزدیک رانیه، می‌رسند.

پس از ساعتی گفت و گو، بارزانی که از مقاصد دولت آگاه شده است با گفتن این که «خوب، آقایان، حالا دیگر باید با نمایندگان مردم مذاکره بفرمائید» یا اشاره به رهبران حزب، جلسه را ترک می‌کند.

لحن این گفت و گو به زودی به نحو خطرناکی بالا گرفت؛ فرستادگان دولت، که بجزیکی، یعنی دکتر فلوجی، مدیر اداره مطبوعات وزارت خارجه، همه نظامی اند، بر این باور بودند که با توجه به این که مسأله سیاسی اصولاً «حل و فصل» شده اکنون تنها چیزی که مانده از «بین بردن عوارض و آثار جنگ است.»

رهبران حزب گفت و گو را به بحث در اصول می‌کنند، و می‌خواهند تعریف دقیق و مشخصی از خودمختاری اداری که کردستان از آن بهره‌مند خواهد شد به دست داده شود. در این هنگام نخست وزیر برآشفته می‌شود و می‌گوید: «بی‌گشایش باب جدایی نمی‌توان شمال عراق را با نام دیگری تعریف کرد!» [۱۶]

نخست وزیر در ضمن خواستار انحلال حزب دموکرات کردستان می‌شود، حال آنکه ژنرال هانی خقاس، رئیس اداره دوم ارتش، درخواست می‌کند افسران کمونیست یا «ترقیخواهی» که پس از سقوط قاسم به کردستان پناهنده شده‌اند به دولت تسلیم شوند!

و وقتی رهبران حزب دموکرات پیشنهاد عفو عمومی می‌کنند، نخست وزیر قاطعانه این پیشنهاد را رد می‌کند!

سهس نخست وزیر پیشنهاد می‌کند که مسأله تا انتخابات پارلمانی در ظرف ... سه سال موقوف و مسکوت بماند! با این که مذاکرات تا دیرگاه شب به درازا می‌کشد دو طرف بی آنکه به نقطه نظرهای هم نزدیک شده باشند از یکدیگر جدا می‌شوند. دکتر فلوجی، به شیوه خاص خود، نظرگاه دولت را درباره مواضع کردها بدین سان خلاصه می‌کند: «کردها می‌خواهند همه مزایای استقلال را داشته باشند لکن فارغ از دردمرهای آن باشند.» [۱۷]

۶. قطع رابطه با حزب

بارزانی که عملاً با دولت به هم زده است با رهبران حزب دموکرات کردستان نیز قطع رابطه می‌کند.

رهبران حزب در واقع تشکیل کنگره حزب را در ۲۵ ژوئن و «زیر نظر

کمیونی بیطرف» [۱۸] پذیرفته بودند، اما بارزانی ناگهان و در شرایط و احوالی که کسی اطلاع درستی درباره آن ندارد دستور بازداشت علی عبدالله و عزیز شمذینی را می‌دهد، اما ابراهیم احمد موفق می‌شود خود را به قرارگاه حزب برساند.

در اوایل ژانویه ۱۹۶۴ ژنرال بارزانی ششمین کنگره حزب دموکرات کردستان را در رانیه و با شرکت حدود ۹۰۰ نماینده و بی حضور اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب، که این عمل بارزانی را «کودتا» اعلام کرده است، می‌گشاید. [۱۹] کنگره رانیه ۱۴ عضو کمیته مرکزی حزب را به اتهام «فعالیت‌های جدایی خواهانه و انحرافی و خرابکارانه» از حزب اخراج می‌کند و دفتر سیاسی جدیدی مرکب از پنج عضو برمی‌گزیند: از آنجمله اند حبیب کریم، دبیر کل حزب، و دکتر محمود عثمان.

دفتر سیاسی حزب به رهبری ابراهیم احمد با توصیف بارزانی به عنوان «شخصیتی عشیره‌ای» به این عمل پاسخ می‌دهد و رادیوی حزب از رزمندگان کرد (پیشمرگها) می‌خواهد علیه «رهبری» جدید حزب قیام کنند! قطع رابطه کامل است.

از نظر نظامی نابرابری نیروها محسوس بود. در واقع به رغم درخواست‌های ابراهیم احمد و طالبانی از رزمندگان حزب، معدودی از پیشمرگان بدانها پیوستند، که شمارشان از هزار تن در نمی‌گذشت، در حالی که ۱۵۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ پیشمرگ جانب ژنرال بارزانی را گرفتند. [۳۰]

در اواسط ژوئیه ۱۹۶۴ نیروهای وفادار به ژنرال بارزانی به فرماندهی پسرش، عبدالله، وارد بخشی شدند که تا آن هنگام در اختیار حزب بود، و به قرارگاه ماوت حمله کردند. نخستین برخورد در ۱۷ ژوئیه روی داد، که یک کشته و چندین زخمی داشت. [۲۱]

۷. ابراهیم احمد در ایران

رهبران دفتر سیاسی «گروه ابراهیم احمد» (جلال طالبانی، عمر مصطفی، علی عسکری و حلیمی شریف) برای پرهیز از گسترش برخورد یا شاید از روی ناچاری به ایران پناهنده شدند. حزب دموکرات کردستان عراق بی رهبر شده بود، زیرا دو عضو دیگر دفتر سیاسی (علی عبدالله و عزیز شمذینی) در زندان بارزانی بودند و آخری که نوری شاپور باشد در انگلستان بود.

بعدها جلال طالبانی اطمینان می‌داد که پیش از آن هرگز با نمایندگان

مقامات ایرانی تماس نداشته بود؛ اما همین که ایرانیها اعضای این حزبی را که ساواک «اعمالش را با نگرانی از آن سوی مرز می‌باید و آنها را کمونیست» می‌دانست پذیرفته بودند، خود خالی از شگفتی نبود.

مگر این که با ژ. پ. و به‌نوعی همداستان شویم و بگوییم که عمل ایران «بیشتر ناشی از خصومت نسبت به بغداد و قاهره بود تا محبت نسبت به کردها.» [۲۲]

به هر حال قضیه هر چه بود، طالبانی برای مذاکره دربارهٔ سرنوشت خود و همراهانش با مقامات ایرانی، به تهران رفت، و سرانجام همراهانش را در همدان جای دادند، و ژنرال بارزانی علیه آمدن ارتش ایران به کردستان عراق به «پشتیبانی» از هواداران طالبانی به ایران اعتراض کرد.

رهبران حزب دموکرات کردستان و هواداران‌شان تا از سرگرفتن جنگ در کردستان عراق در ۱۹۶۵، در ایران ماندند؛ در آن سال اجازه یافتند به منطقهٔ تحت اختیار بارزانی بازگردند، و چون بازگشتند بارزانی جلال طالبانی و عمر مصطفی و علی عسکری و حلمی شریف را تحت بازداشت قرار داد. [۲۳]

۸. عواقب و آثار بحران ۱۹۶۴

قطع رابطهٔ بارزانی با رهبران حزب دموکرات و رفتن این عده به ایران، عواقب و آثار بیشماری برای جنبش ملی کرد داشت.

از نظر فکری، گروه ابراهیم احمد - طالبانی بی‌شک بهترین روشنفکران کرد را در خود گرد آورده بودند. پس از این بحرانی که «با سیاستمداران غارنشین» [۲۴] پیش آمد، بارزانی در احاطهٔ همکارانی قرار گرفت که وی بیشتر آنها را به علت وفاداریشان به شخص خود نه برحسب قابلیت و شایستگی فکری و معنوی، برگزیده بود: از این پس، یعنی از ۱۹۶۴ به این سو دیگر در حزب جایی برای متفکران و اشخاص مستقل‌الفکر وجود ندارد، و تا سال ۱۹۷۰ و به ویژه سال ۱۹۷۴، که روشنفکران کرد بطور دستجمعی به جنبش بارزانی می‌پیوندند، بارزانی جایی برای این گونه اشخاص ندارد و جایی هم به این گونه اشخاص نمی‌دهد.

بارزانی هرگز به يك ديكتاتور بدل نمی‌شود، اما ده سال بعد، یعنی در جریان سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۵ تمام تصمیمات مهم در خفا و توسط عده‌ای بسیار اندک، در حقیقت توسط گروهی سه‌نفری اتخاذ می‌شود که عبارت است از شخص بارزانی و ادريس و مسعود.

ديگر کسی نیست که جرأت کند با گفته‌های بارزانی مخالفت کند - و هنگام فروپاشی جنبش کسی نیست که جای او را بگیرد.

با این همه مسئولیت گروه ابراهيم احمد هم اندک نیست: حتی امروز هم علل و موجبات و انگیزه‌های قطع رابطه‌شان با بارزانی و شرایط و اوضاعی که این جریان را پیش آورد به درستی معلوم نیست، اما مسلم است که این عده اهمیت و نفوذ بارزانی را در جنبش کرد بسیار به کم گرفته بودند، چنانکه افراد و انزوای بعدی آنها، برخورد‌های اولیه آنها با بارزانی، و پناهنده شدنشان به ایران نشان داد.

و اما بعد، رهبران حزب در سال ۱۹۶۴ همان اشتباهی را مرتکب شدند که حزب کمونیست عراق در ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ مرتکب شد: با سرسختی و انعطاف‌پذیری خود به تسلیم بارزانی مساعدت بسیار کردند.

۹. به سختی گراییدن برخورد بارزانی با بغداد

شمین کنگره حزب دموکرات کردستان عراق، که از ویژگیهای آن قطع رابطه بارزانی با دستگاه رهبری قدیم است، در عین حال نشان‌دهنده به سختی گراییدن او در قبال بغداد نیز هست: بارزانی از بازگشت دستگاه اداری به مناطق آزاد شده جلو می‌گیرد و بر آن می‌شود طی یادداشتی درخواست خودمختاری کند.

ضمناً در همین کنگره است که هرگونه اشاره‌ای به مارکسیسم-لنینیسم مشخصاً از برنامه حزب حذف می‌شود.

بارزانی و دفتر سیاسی جدید مابقی سال ۱۹۶۴ را صرف تأسیس نهادهایی می‌کنند که کردستان را عملاً به منطقه‌ای خودمختار بدل کنند، با - یک شورای انقلابی، و «پارلمانی» مرکب از ۵۰ عضو. - دفتری اجرایی، یعنی در واقع کابینه وزرا.

جلال طالبانی و یارانش بر این دو نهاد به چشم «دفاثر ثبت» می‌نگرند. [۲۵]

۱۰. باروی^۵ کردستان

در این دوره - یعنی در ۱۹۶۴ - است که ژنرال بارزانی حکم و نفوذش را بر منطقه ای استوار می‌کند که تا فروپاشی جنبش در ۱۹۷۵ در اختیارش می‌ماند. این منطقه که به مرزهای ایران و ترکیه تکیه کرده است از شرق تا خانقین، ولقح در مرز ایران، تا زاخودر غرب، و ولقح در مرز ترکیه و سوریه، امتداد دارد و جمعاً قریب ۳۵۰۰۰ کیلومتر مربع^۶ مساحت آن است، و مرکب از دو بخش عمده است: بادینان، که تحت حکم اسعد خوشه‌وی است، در حالی که بارزانی فرارگاه خود را در بخش شرقی، یعنی نزدیک به جاده معروف هامیلتن قرار داده است.

هیچ یک از شهرهای بزرگ کرد، یعنی سلیمانیه، کرکوک، اربیل، عفره، دهوک و زاخودر، در این بارو جای ندارند، اما حدود نیمی از جمعیت کردستان، یعنی حدود یک میلیون نفر [۲۶] در این منطقه‌ای که تحت حکم و فرمان ملیون کرد است زندگی می‌کنند.

عملاً تمام مرز بین عراق و ترکیه و بیش از یک سوم مرز عراق و ایران از اختیار دولت بغداد خارج شده است.

در درون این «بارو» بارزانی قدرت مطلقه است: حدود اختیاراتش بسی بیش از اختیارات یک نخست‌وزیر منطقه خودمختار است.

در واقع بارزانی سلطان بی تاج و تخت کردستان عراق است. از عصر شبه‌افسانه‌ای بدرخان به این سو جنبش ملی کرد هرگز چنین پایه و اساسی جغرافیایی و استراتژیک در اختیار نداشته است.

فصل ۱۰. جنگ عارف

(آوریل ۱۹۶۵ - ژوئن ۱۹۶۶)

آیا جنگ مارشال عارف علیه ژنرال بارزانی در حقیقت شکست یک توافق با صرفاً پایان دوره‌ای طولانی از ابهام و سرگستگی بود؟ با توجه به محرمانه بودن شرایط و احوالی که آتش بس سال ۱۹۶۴ تحت آن انجام شد و هنوز هم اسرار آن دانسته نیست، نمی‌توان در این مورد اظهار نظر کرد.

اما پیش از تجدید مخاصمات شاهد سردیی در روابط بارزانی و دولت مرکزی هستیم، که از مشخصات آن مبادلهٔ یادداشت و اعلامیه دادن و ... تهدید کردن است!

در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۴ ژنرال بارزانی یادداشتی به دولت عراق می‌دهد که نسخهٔ بدل یادداشت مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۶۳ است، با این تفاوت که از دولت می‌خواهد «قانون اساسی عراق حقوق مردم کرد را بر اساس خودمختاری» به رسمیت بشناسد. در این یادداشت ماده‌ای است مربوط به ارتش، که بسیار سخت است: بارزانی از دولت می‌خواهد واحدهای رزمی کرد «به همان صورت که هستند» بمانند تا «تشکیل شورای ولایت»^۱، که آن گاه به واحدهای مرزی منظم بدل خواهند شد و شمار افرادشان به ۲۰۰۰۰ تن محدود خواهد گردید.» [۱]

در دسامبر ۱۹۶۴ در منطقهٔ چمچمال که در اختیار واحدهای کرد است و ارتش

۱. در نظام اداری عثمانی ولایت موصل شامل لواها (استانهای) سنجان و اربیل و کرکوک بود. در بعضی سر
موبستنده به چنین واحدی از تقسیمات کشوری نظر دارد. *

عراق در صدد اشغال آن است، و نیز در دربندخان^۲ و خانقین بر خوردهایی بین ارتش عراق و پشمرگها روی می‌دهد.

اما این برخوردها هنوز جنگ به معنای واقع نیست.

اما در ژانویه ۱۹۶۵ عبدالحمید صبحی، وزیر کشور پوزیدنت عارف، اعلام می‌کند که تا ارتش کرد منحل نشود و سلاحهای آن به مقامات مسئول تحویل نگردد دولت عراق حاضر به مذاکره نیست! و می‌افزاید که عراق در نظر ندارد به کردها خودمختاری بدهد «نه در حال، نه در آینده.» [۲]

اکنون دیگر قطع رابطه چندان دور نیست.

۱. آغاز مخاصمات

سرکوب اغتشاشات سلیمانیه در ۲ آوریل ۱۹۶۵ با استفاده از وسایل زرهی، که موجب کشته شدن حدود شصت تن و زخمی شدن قریب به صدتن می‌شود [۳] در حقیقت به منزله اعلان جنگ عارف به کردها است. به دنبال این عمل ارتش عراق دست به تعرضی عمومی می‌زند، با این قصد که خط دفاعی کردها را بشکافد و به مرزهای ایران و ترکیه برسد.

دولت عراق سانسور بسیار شدیدی بر این عملیات اعمال کرده بود و تا چند هفته وجود چنین عملیاتی را تکذیب می‌کرد، چندان که حتی روزنامه‌نگاری را به این علت که تلگرامی دریافت داشته بود که در آن واژه «کرد» به کار رفته بود به اداره امنیت نظامی فرا خواند. [۴] تنها اجساد افسرانی را که در کردستان کشته می‌شدند به جنوب باز می‌بردند و از خانواده‌هایشان می‌خواستند آنها را با رعایت منتهای احتیاط دفن کنند.

عملاً تمام ارتش عراق — چهل تا پنجاه هزار سرباز — با پشتیبانی هواپیماهای میگ و هانت^۳ در کردستان درگیر بود.

از ویژگیهای جنگ عارف شدت گرفتن دامنه آن است. با دستیابی کردها به سلاحهای سنگین جنگ موضعی مردم بیشتر جانشین جنگ چریکی می‌شود: اکنون کمکهای ایران آغاز شده بود!

در بدو امر بنابر معمول نیروهای عراق نظر بر نقاط مشخصی دارند: چوارتا، پنجوین و قلاذره را اشغال می‌کنند. جنگهای بسیار شدید به مدت چندین هفته در منطقهٔ اربیل و سلسله جبال سفین^۱ ادامه می‌یابد.

اما در پاییز ۱۹۶۵ کردها دست به تعرض می‌زنند، به خطوط مواصلاتی و تدارکاتی ارتش عراق که اکنون بیش از اندازه طولانی شده است حمله می‌برند و بسیاری از مناطق اشغال شده از جمله چوارتا و سفین را باز پس می‌گیرند.

برای نخستین بار در تاریخ جنگهای عراق با بارزانی، آمدن زمستان موجب قطع عملیات نمی‌گردد: در واقع در آستانهٔ حلول سال نو مسیحی (۱۹۶۵) ارتش عراق در جهت پنجوین اقدام به تعرض می‌کند، و جنگ تا فوریه ادامه می‌یابد.

پس از رانده شدن بعضیها از قدرت، سه دولت از پی هم بر سر کار می‌آیند: از سپتامبر ۱۹۶۵ رئیس دولت یک غیرنظامی است: دکتر یزاز، حقوقدان. اما در واقع حکومت در دست نظامیها است، و در رأس وزارت دفاع ژنرال عُقبلی^۲ قرار دارد، که ضد کردی است متعصب.

۲. روابط بارزانی با ایران

در این دوره است که ژنرال بارزانی تصمیم مهمی اتخاذ می‌کند که برای آیندهٔ جنبش کرد مرگبار است: با مقامات ایران تجدید رابطه می‌کند.

بارزانی همیشه روابط نزدیکی با قبایل کرد آن سوی مرز داشت: از همان قدیم، از اوت ۱۹۱۵، چندصد رزمنده از کردهای ایران به یاری بارزانی آمده و در کنار او با نیروهای عراق جنگیده بودند، و آن وقت کم مانده بود که این جریان به بحرانی بین المللی بیانجامد.

از سال ۱۹۶۲ کمک کردهای ایران به بارزانی اهمیت بیشتری می‌یابد، اما اکنون این کمک از گونهٔ دیگری است: کردها از مرزی که ارتش عراق قادر به ادزیرهٔ آن نیست کمکهای خود را به بارزانی می‌رسانند، و این کمکها به ژنرال بارزانی امکان می‌دهد به رغم محاصرهٔ اقتصادی که دولت بغداد بر کردستان عراق اعمال کرده است به مقاومت ادامه دهد.

خوراک، پوشاک، پول، و اسلحه و مهمات [۶] توسط اشخاص عادی، اما بیشتر با اعضای حزب دموکرات کردستان ایران، برای بارزانی فرستاده می‌شود. از تابستان ۱۹۶۲، ژنرال بارزانی در واقع شبکه‌ای به رهبری عبدالله اسحاقی که بیشتر با نام احمد توفیق شناخته است و از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران است، در اختیار دارد.

همین شبکه است که کار آوردن روزنامه‌نگارانی را که از اواخر سال ۱۹۶۲ به کردستان می‌آیند و اولین گزارشها را دربارهٔ شورش کرد تهیه می‌کنند، برعهده می‌گیرد. [۷]

از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ روابط بارزانی با کردهای ایران همگام با گسترش جنگ، توسعه می‌یابد. عده‌ای از سران عشایر کرد ایران در کردستان عراق و در جوار قرارگاه ژنرال بارزانی مستقر می‌شوند. اما این روابط همچنان شخصی و خصوصی است... کمکهای ارسالی از سوی کردهایی است که علاقه‌ای به جنبش ندارند.

۳. و شاه ...

پس از بحران تابستان ۱۹۶۴ در پیوند با گروه ابراهیم احمد بود که بارزانی برای نخستین بار با مقامات ایران تماس گرفت... [۸] و آنها را در صورت کمک به «ناراضیانی» که در همدان پناه جسته بودند تهدید به انتقامجویی کرد.

معلوم نیست چه وقت و در چه شرایط و احوالی این «روابط منفی» بدل به روابط «مثبت» شد! شاه دریافت که گروه ابراهیم احمد و جلال طالبانی در برابر جنبشی که بارزانی رهبر آن بود وزن و اهمیت چندانی ندارد - و در این زمینه واقع‌بینی‌ای به مراتب بیش از رهبران عراق نشان داد که تا سال ۱۹۷۰ بخت خود را به بخت این «ناراضیان» بستند.

عامل دیگری که قطعاً بر تصمیم شاه به کمک به ژنرال بارزانی اثر گذاشت فراوانی کمک کردهای ایران به جنبش کردهای عراق بود: روشن بود که بهترین راه کنترل کردن این کمک این بود که وی خود اختیار آن را بدست گیرد.

از مه ۱۹۶۵ فرستادگان ویژه مطبوعات جهانی هر روز متوجه ظهور سلاحهای نو، سلاحهای «سنگین» در کردستان می‌شوند. [۹]

از پاییز ۱۹۶۵ کمک شاه به بارزانی یکی از مسائلی است که ملک حسین

کریس کویرا، ۳۲۱

پادشاه اردن باید در جریان سفر خصوصی خود به تهران به حل آن بپردازد (۲۵ تا ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۵). [۱۰]

و چندی نمی‌گذرد که جهان عرب علیه کردها و ایرانیها واکنش نشان می‌دهد؛ مقامات مصری در اواخر اکتبر، پس از سفر دکتر بزاز نخست‌وزیر عراق به مصر، شوکت عقراوی نمایندهٔ بارزانی را از قاهره اخراج می‌کنند.

۴. نخستین رویدادهای بین ایران و عراق

کشمکشی که از اواسط نوامبر ۱۹۶۵ بین ایران و عراق پا گرفته بود در ژانویهٔ ۱۹۶۶ با درخواست سفیر ایران در بغداد از دولت عراق مبنی بر این که دولت عراق «نظارت بیشتری بر مرزهای خود اعمال کند» [۱۱] علنی می‌شود: کردها در حمله به پنجوین به فرماندهی عزیز عقراوی پس از جنگی شدید که سه روز به درازا می‌انجامد تلفات سنگینی بر ارتش عراق وارد می‌کنند و پس از تصرف «قلعه» پنجوین سه افسر و ۴۱ سرباز عراقی را می‌کشند.

ژنرال عقلی وزیر دفاع عراق «اظهار امیدواری» می‌کند که دولت ایران مرز را به روی شورشیان کرد ببندد، زیرا «این رخنه‌های مرزی... عمدهٔ منابع کردها را از لحاظ مالی و انسانی تأمین می‌کنند.» وی در ضمن «برخی از قدرتهای خارجی را به تشویق شورش کردها برای ایجاد اسرائیلی جدید در شمال عراق» متهم می‌کند! [۱۲] دولت عراق در ۴ ژانویهٔ ۱۹۶۶ رسماً به «پشتیبانی مادی و معنوی» مقامات ایرانی به شورشیان کرد اعتراض می‌کند.

عدنان پاپچه چی وزیر خارجهٔ عراق یادداشتی تسلیم کاردار سفارت ایران می‌کند و طی آن ایران را متهم می‌کند به این که به «شورشیان اجازه داده است برای گلوله‌باران کردن مواضع نیروهای عراق (به ویژه در ۲ ژانویه) از خاک ایران استفاده کنند.» در این یادداشت وزیر خارجه عراق همچنین ایران را متهم می‌کند به این که «وسایل جنگی مهمی، به ویژه خمپاره‌انداز و توپ و مین ضدتانک و نارنجک در اختیار شورشیان گذاشته است.» [۱۳]

اما وزیر خارجهٔ عراق به همین اکتفا نمی‌کند: همان روز سفیران ایالات متحد آمریکا و بریتانیای کبیر و فرانسه را به وزارت خارجه فرا می‌خواند تا در خصوص این بحرانی که در مناسبات ایران و عراق پدید آمده است آنها را از نظر دولت متبوع خود

آگاه سازد. و چند روز بعد ژنرال عبدالرحمن عارف، برادر رئیس جمهور عارف و رئیس ستاد ارتش، امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران را متهم به «توطئه چینی» علیه عراق در جریان دیداری می کند که در اوایل نوامبر ۱۹۶۵ با بارزانی داشه بود. [۱۴]

البته خیلی ها این نکته را فراموش می کنند، اما از زمستان ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ زمینه بین المللی ای که جنبش کرد در ده سال آینده باید بر آن جریان می یافت و فرو می پاشید آماده شده بود.

۵. منابع تأمین اسلحه

بجز ایران، اطلاعات موجود درباره مجاری که ما را به کشورهای برسانند که به بارزانی اسلحه می داده اند بسیار اندک است.

مع ذلک در اوایل ژانویه ۱۹۶۶ پلیس آلمان در ساربروک^۶ چهار تبهه آلمان غربی را با کامیونهای که در چکوسلواکی ثبت شده بودند و بارشان تفنگ خودکار برای جنگجویان کرد بود بازداشت کرد. این سلاحها که از چکوسلواکی خریداری شده بودند بنا بود از استانبول بگذرند... اما پلیس آلمان روشن نمی کند که آیا این سفارش خصوصی بوده یا «رسمی». [۱۵].

۶. پیوستن گروه طالبانی به دولت

در ژانویه ۱۹۶۶ عمر مصطفی و علی عسکری و حلمی شریف با گذشتن از مرز و با اجتناب از نزدیک شدن به روستایی که به مقر ژنرال بارزانی در بازگشت از ایران اختصاص یافته بود (تابستان ۱۹۶۵) با مقامات عراقی تماس می گیرند.

چندی نمی گذرد که در کنار ارتش عراق گروه جدیدی از مزدوران بر صحنه نبرد ظاهر می شوند: «جاشهای ۶۶». اما این بار این جاشها از افراد عشیره ای نیستند که دولت عراق از رقابت آنها با بارزانی استفاده کرده باشد - این بار این جاشها روشنفکران حزب دموکرات کردستان اند.

ابراهیم احمد و جلال طالبانی و علی عسکری و حلمی شریف و عمر دبابه^۷,

6. Sarrebruck

۷. دبابه به معنی تانک، در لغت عربی. به علت نمونه‌ی عمر مصطفی این صفت به او اطلاق می شده است. م.

به عذر «رهانیدن جنش کرد از رهبری عشیره‌ای و عقب مانده (و این دست کم چیزی است که در مجله خود به نام السور عنوان می‌کنند) حدود ۲۰۰۰ تن را سازمان می‌دهند که دولت عراق پول و اسلحه مورد نیازشان را تأمین می‌کند، و این عده در جنگ عراق با بارزانی تا ۱۹۷۰ نقش بالنسبه مهمی ایفا می‌کنند.

این رفتار، که درک و دریافت آن برای یک غربی دشوار است، در واقع نتیجه رقابت شخصی‌ای است که دبیر کل سابق حزب دموکرات کردستان را در برابر رئیس بیست ساله حزب قرارداد - یعنی از عهد مهاباد، آنگاه که بارزانی حمزه عبدالله را برای تأسیس حزب دموکرات کردستان (مستقل از قاضی محمد) به عراق فرستاد.

۷. جنگ هندرین^۸ (مه - ژوئن ۱۹۶۶)

جنگ هندرین فصل جدیدی را در تاریخ کردستان می‌گشاید: در واقع کردها و عراقیها برای نخستین بار، هفته‌ها در مواضع ثابت اقدام به جنگی منظم می‌کنند و نفرات قابل ملاحظه‌ای را به میدان می‌آورند: دو لشکر کامل از ارتش عراق با پشتیبانی توپخانه و نیروی هوایی و مزدوران گروه ابراهیم احمد.

این جنگ بر سر تصرف کوه هندرین (به ارتفاع ۲۸۷۵ متر) درگرفته است که، با کوه زورزک، مشرف بر راههایی است که به جاده هامپلتن می‌پیوندند.

چند روز پس از مرگ مارشال عارف در سانحه سقوط هلیکوپتر در ۱۳ آوریل، نیروهای عراق دست به حمله می‌زنند و موفق می‌شوند به یکی از قلّه‌های هندرین دست یابند. طی ده روز حمله و ضدحمله پیاپی با شدت بی سابقه ادامه می‌یابد. در ۱۲ مه ۱۹۶۶ نیروهای عراق پس از ضدحمله کردها با سراسیمگی بسیار میدان را رها می‌کنند. خبرنگار فرانسوی، رنه موریه^۹ که خود شاهد و ناظر این واقعه بوده چگونگی این جنگ تاریخی را به تفصیل نوشته است. [۱۷]

ترازنامه جنگ هندرین برای ارتش عراق فاجعه‌ای است: چند صد تن کشته، در برابر شصت کشته از کردها. [۱۸] و مهم این که واحدهای عراقی گریخته و وسایل جنگی قابل توجهی در میدان از خود به جا گذاشته‌اند: ۴ قبضه توپ کوهستانی، ۴ خمپاره‌انداز سنگین، ۶ مسلسل سنگین و صدها تفنگ. [۱۹]

۸. توافق ۲۹ ژوئن ۱۹۶۶

این لحظه ای است که بغداد برای اعلام «درهم شکستن» شورش کردها و مرگ ادریس بارزانی برمی‌گزیند. اما در همان حال دولت عراق مخفیانه با ژنرال بارزانی وارد گفت و گو می‌شود: در ۱۳ ژوئن ۱۹۶۶ یک هیأت کرد به ریاست حبیب کریم، دبیر کل جدید حزب دموکرات کردستان، و مرکب از صالح یوسفی و محسن دزه‌ای، اعضای کمیته مرکزی، به بغداد می‌رود و از سوی ژنرال عبدالرحمن عارف که به جای برادرش رئیس جمهور شده است پذیرفته می‌شود. [۲۰]

گفت و گو به شیوه‌ای غریب گشایش می‌یابد. حبیب کریم می‌گوید: «با ژنرال عارف، که شخصیتی ضعیف بود جز گفت و گویی که جنبه عمومی داشت مذاکره‌ای نکردیم... چرا با هم می‌جنگیم؟ ما هر دو مسلمانیم... مسلمانان برادرند، خواه کرد باشند یا عرب! بین ما اختلافی نیست!»

گفت و گوی واقعی با نخست‌وزیر، عبدالرحمن بزاز صورت گرفت، که در دانشکده حقوق بغداد استاد حبیب کریم بود. مذاکرات در محیطی گرم و دوستانه (!) انجام شد.

سپس فرستادگان بارزانی از دکتر بزاز می‌خواهند رسماً خودمختاری کردها را اعلام کند، اما دکتر بزاز نمی‌پذیرد، و می‌گوید که ارتش با توسل به زور با چنین اقدامی مخالفت خواهد کرد... و در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۶ پس از چند بار رفت و آمد بین قرارگاه بارزانی و بغداد، نخست‌وزیر عراق در تلویزیون عراق آشتی و توافق مبتنی بر شناخت «حقوق ملی کردها» را براساس «عدم تمرکز» اعلام می‌کند.

توافق بزاز که شامل ۱۲ ماده است انتخابات مجلس و عفو عمومی و کار بست زبان کردی به عنوان زبان رسمی و حفظ پیشمرگها را در مقام «نیروی دولتی» تا عادی شدن زندگی در کشور، پیش‌بینی می‌نمود.

در مواز سری منضم به موافقتنامه، نخست‌وزیر به گردن گرفته بود که حزب دموکرات کردستان را قانونی کند، زندانیان سیاسی را آزاد کند و «لوائی» کرد در اطراف دهوک، در بادینان، ایجاد کند. [۲۲]

کردها یک بار دیگر پس از ۱۴ ماه جنگ و کسب یک پیروزی درخشان و پرتنبن به چیزی کمتر از خودمختاری، که در برنامه حزبشان به عنوان هدف اصلی مبارزه تعیین شده بود، مصالحه کردند!

حبيب كريم چندی بعد می‌گوید: «وضعمان خوب نبود. اسلحه و مهمات نداشتیم، و پس از ۱۴ ماه جنگ سخت از توان افتاده بودیم.» [۲۳]

۱۴ سال بعد یک عضو دیگر دفتر سیاسی، یعنی دکتر محمود عثمان نیز که آن زمان «وزیر خارجهٔ بارزانی محسوب می‌شد»، کوشید با این سخنان عمل بارزانی را در این مورد توجیه کند: «با استفاده از این پیروزی بی سابقه می‌توانیم امتیازات بیشتری را از بغداد بخواهیم، اما سیاست به هر حال هنر استفاده از امکانات است، ما ترجیح می‌دادیم راه وصول تدریجی به هدف را در پیش گیریم.» [۲۴]

یک بار دیگر کردها که جنگ را برده بودند صلح را می‌باختند.

فصل ۱۱ . میان‌برده سوم

ژوئن ۱۹۶۶ - ژانویه ۱۹۶۹

۱. ژنرال عارف و مسأله کرد

ژنرال عبدالرحمن عارف که شخصیت چندان هوشمندی نبود مسیر پیشرفت بی جلوه و درخشش خود را پس از سقوط قاسم پیموده بود: وی که (پس از سقوط قاسم) به درجه ژنرالی ارتقا یافته بود در ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳، در کودتای ضد بعثی در رأس واحد ارباب جنگی خود نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد... پس از آن به معاونت ستاد ارتش رسید، سپس فرمانده لشکر شد (۱۹۶۴) و بعدها هم کفیل ستاد ارتش شد، و برادرش نتوانست او را در مقام رئیس ستاد ارتش به نظامیان عراق تحمیل کند... وی تمام پیشرفت خود را مدیون برادرش بود: سران نظامی عراق که در اثر مرگ نابهنگام عارف غافلگیر شده بودند و با هم سخت اختلاف داشتند سرانجام برای جانشینی او در مورد این شخصیت «مسخره» ای که می‌توانستند در اختیارش داشته باشند با هم به توافق رسیدند.

در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۶ یعنی چهارماه پس از آتش‌بس، ژنرال عارف در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۶ در اردوگاه المفرق^۱ در رواندز [۱] با ژنرال بارزانی ملاقات کرد. از نکات جالب این ملاقات یکی این است که عارف یک جلد قرآن به بارزانی هدیه کرد و بارزانی در مقابل ... توپهایی را که در جنگ هندی از ارتش عراق به غنیمت گرفته

بود به وی باز پس داد! [۲]

اما جز از آزادی عده‌ای از زندانیان سیاسی کرد و استرداد اموال مصادره شده و انتشار مجله‌ای کردی (به زبان عربی) به نام «التأخى» به مدیریت صالح یوسفی «توافق» بزاز صورت کاغذ باطله را یافت و روابط از نوبه نیرگی گرایید.

در اوایل نوامبر ۱۹۶۶ ژنرال عارف پس از بازدیدی یک هفته‌ای از شمال با همان خوش‌بینی معمول خود اعلام داشت: «مسأله کرد پایان پذیرفته... ژنرال بارزانی صریحاً به ما گفته که خواستار خودمختاری کردستان نیست، و مخالف با هرگونه جدایی خواهی است.» [۳]

اما چند روز پس از کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان که از ۱۵ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۶۶ در گلانه اجلاس کرد و با انتخاب یک دفتر سیاسی پنج نفری مرکب از حبیب کریم، دبیرکل، و دکتر محمود عثمان، نوری شایس، علی عبدالله و صالح یوسفی که همه مطیع و سر به فرمان بارزانی بودند بر سلطه بارزانی صحنه نهاد، ژنرال بارزانی یادداشتی تهدیدآمیز تسلیم ژنرال عارف و ناجی طالب، نخست وزیر عراق کرد. ژنرال بارزانی در این یادداشت ضمن اظهار این که با ادامه فعالیت‌های «ناراضیانی» که از سوی برخی نمایندگان دولت تجهیز و تدارک می‌شوند جنگ عملاً قطع نشده دولت را متهم به این می‌کرد که می‌خواهد کشور را در ورطه جنگ داخلی بیفکند و درخواست می‌کرد «کمیته‌ای عالی» بی‌درنگ تشکیل شود... [۴]

این، به معنای قطع رابطه نیست، اما آغاز «صلح مسخره» ای است که تا بهار سال ۱۹۶۹ به درازا می‌انجامد. به رغم یک رشته برخوردها توجه عموم به زودی از مسأله کرد منحرف می‌شود و برمسأله کشمکش اعراب و اسرائیل متمرکز می‌گردد، با جنگ شش روزه (ژوئن ۱۹۶۷) که چند ماه بعد بازگشت بعث را به قدرت به دنبال دارد، که تا به امروز (۱۹۷۸) همچنان بر سر قدرت است.

۲. بارزانی و جنگ شش روزه

در حال حاضر نمی‌توان به درستی معلوم کرد که ژنرال بارزانی و اسرائیلیها از چه تاریخ با یکدیگر مربوط بوده‌اند، اما در جریان جنگ شش روزه (ژوئن ۱۹۶۷) ژنرال بارزانی آشکارا در خارج از کشمکش ماند و وقتی ژنرال عارف از او خواست عده‌ای از پیشمرگها را به جبهه اسرائیل بفرستد پاسخ داد: «شش سال است با ما می‌جنگید و

می‌کوشید مردم کرد را نابود کنید ... چگونه انتظار دارید که من کمکتان کنم؟» چون عارف اصرار می‌کند که بارزانی دست کم نیرویی سمبولیک به بغداد بفرستد بارزانی در پاسخ می‌گوید: «من دیگر همانطور که به افسانه باور ندارم به سمبول هم باور ندارم!»

این بی‌اعتنایی نسبت به چیزی که مسأله اساسی جهان عرب است ظاهراً آغاز جدایی است که بین بارزانی و رژیم شدت می‌گیرد. از لحاظ نظری، منطقه کوهستانی شمال عراق که بارزانی در آن پناه گرفته همیشه جزئی از جمهوری عراق به شمار می‌آید! اما بارزانی پس از این که طی سالها نظم و نظامی در این منطقه پدید آورده که خارج از سلطه و نفوذ بغداد است کم کم بطرزی نامحسوس گام در راه «دیپلماسی» استقلال می‌نهد.

صالح یوسفی با بی‌احتیاطی بیش از بارزانی اعلام می‌کند: «ما با هرگونه تجاوزی مخالفیم، اما طرفدار حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش هستیم» و به این ترتیب همبستگی بالفعل کرده‌ها را با اسرائیل در جنگ با اعراب تأیید می‌کند. در عمل، بجز دیدار نمایندگان ژنرال بارزانی از اسرائیل تقریباً چیزی درباره کمک‌هایی که اسرائیل توانسته باشد در اختیار ژنرال بارزانی بگذارد به خارج درز نکرده است.

۳. بهای کمکهای شاه

در طی این «صلح مسخره» ای که ماهها ادامه می‌یابد بارزانی روابطش را با شاه تحکیم می‌بخشد، و شاه کمکهای مهم و مهمتری را در اختیارش می‌گذارد. اما باید تا ۱۹۶۷ صبر کرد تا دریافت که این کمکها به چه بها صورت می‌گیرد: در مه ۱۹۶۷، پس از رفتن گروهی از رزمندگان حزب دموکرات کردستان ایران (از خاک عراق) به داخل ایران به منظور ایجاد یک «کانون چریکی» سامی^۲، نماینده کمیته اجرایی حزب دموکرات کردستان عراق، کردهای هوادار جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه را در برابر انتخاب یکی از این سه راه می‌گذارد: یا در بغداد بمانند، یا به کردستان عراق بیایند - یا به ایران برگردند، اما در این صورت کلیه روابطشان را با

بارزانی قطع کنند! [۶]

چند ماه بعد یعنی در اکتبر ۱۹۶۸ وقتی دکتر محمود عثمان می‌گوید: «ما در مسائل ایران و ترکیه مداخله نمی‌کنیم و تهران و آنکارا خوب می‌دانند که می‌توانیم چنانچه آنها دست به ماجراجویی بزنند و به ما حمله کنند در میان اتباع کردشان شورشایی برانگیزیم» [۷]، «وزیر خارجه» ژنرال بارزانی در زیر این «نیم حقیقت» دروغی بزرگ را پنهان می‌دارد.

بهای کمکهای ایران، تعهد بارزانی است به این که از شورش در کردستان ایران جلو بگیرد، و بارزانی برای تأمین این منظور علیه آن عده از کردهای ایران که گستاخی و جرأت این را داشته باشند که از این حکم نخطی کنند حتی به اسلحه متوسل می‌شود.

وی تا به آخر به این تعهد عمل می‌کند: در آوریل - مه ۱۹۶۸، سلیمان معینی عضو «کمیته انقلابی» و خلیل شوباش^۳ را بازداشت می‌کند و می‌کشد، و اجسادشان را به مقامات ایرانی تحویل می‌دهد! [۸]

۴. برکناری ژنرال عبدالرحمن عارف

رژیم ژنرال عارف که از حل مسأله کرد درمانده و پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷ سخت بی اعتبار شده بود در اواخر سال ۱۹۶۷ با ظهور پارتیزانهای کاستریستی^۱ در باتلاقهای جنوب عراق [۵] از آن که بود ضعیفتر شد.

و وقتی ژنرال عارف در مه ۱۹۶۸ یک بار دیگر تمدید «دوران انتقالی» را اعلام کرد و انجام انتخابات را به ۱۹۷۰ موکول نمود - و این هر دو در موافقتنامه بزاز برای سال ۱۹۶۶ وعده شده بود - با این عمل در واقع سرنوشت خود را رقم زد.

متعاقب یک کودتای «سفید» که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ توسط دو تن از همکاران نزدیک وی - ژنرال عبود، فرمانده گارد ریاست جمهوری و سرهنگ نایف رئیس اداره دوم ارتش و وابسته به شبکه افسران ناسیونالیست - سازمان یافته بود، او را در هواپیمایی گذاشتند و به لندن فرستادند...

۱. Castriote ، هوادار کاسترو و پیروشویه‌های او در مبارزه.

ژنرال حسن البکر، نخست‌وزیر سابق مارشال عارف در ۱۹۶۳، رئیس جمهور و سرهنگ نایف نخست‌وزیر شد.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۶۸، متعاقب یک کودتای دوم سرهنگ نایف نیز به نوبه خود به تبعید فرستاده شد و ژنرال حسن البکر تمام اختیارات را در دست گرفت و دولتی تشکیل داد که دو تن از اعضای برجسته آن ژنرال حردان تکریتی وزیر دفاع و ژنرال عماش وزیر کشور آن بودند. بعث پنج سال پس از شکست تحقیرآمیزش در ۱۹۶۳ به قدرت بازگشت، تا همچنان بماند.

۵. کردها و بعث

برای کردها بازگشت بعثیها به قدرت خبر از واقعه‌ای شوم می‌داد: از تمام رژیمهایی که از سقوط سلطنت هاشمی به این سو در عراق یکی پس از دیگری بر سر کار آمدند بعث بی گمان مصمم‌ترین و خونین‌ترین دشمن کردها بود.

و ژنرال بارزانی در «باروی کردستان» در این باب خیال واهی در سر نمی‌پخت. وی چند هفته بعد گفت: «ما آنها را که وانمود می‌کنند فصل تازه‌ای را در مناسبات فیما بین خواهند گشود خوب می‌شناسیم. در ۱۹۶۳ ژنرال تکریتی حدود ۳۰۰۰ روستای ما را بمباران کرد. و ژنرال عماش از «پیک‌نیک» ارتش عراق در شمال حرف می‌زد. امروز هم تمام همتشان بر این است که اغتنام فرصت کنند و موقعیت رژیمشان را تحکیم کنند.» [۱۰]

مناسبات بین کردها و مقامات بغداد خاصه و سرشتی دارد که برای یک ذهن غیرشرقی و منطقی^۵ قابل ادراک نیست: درست شبیه روابطی است که در ۱۹۷۱ و

متعاقب امضای قرارداد ۱۹۷۰ و ماه عسل با بعث می‌بینیم. [۱۱]

از سویی در شمال عراق با فرود آمدن شب هرگونه جابه‌جایی ناممکن می‌شود و «مرزی» واقعی مناطق تحت حکم ژنرال بارزانی را از بقیه عراق جدا می‌کند (مناطق آن سوی رواندن).

حال آنکه از لحاظ نظری، برنامه ۱۲ ماده‌ای ژوئن ۱۹۶۶ همچنان سندی است اساسی که بر روابط بین دولت و ژنرال بارزانی حاکم است: دولت بی هیچ پایه

و اساسی مدعی است که این دوازده ماده اجرا شده است... اما کردها، اعتنایی به این چیزها ندارند.

در این ضمن دولت عراق روزنامه نگاران خارجی را به دیدار ژنرال بارزانی می فرستد، اما او از این فرصت برای حمله به رژیم بغداد استفاده می کند!
ژنرال بارزانی در بغداد هم مجله ای (التأخی) به مدیریت صالحی بوسفی در اختیار دارد که از میان تمام مطبوعات عراق تنها نشریه ای است که جرأت می کند در باب مسائل روز- تمام مسائلی که به عراق، به ویژه کردها، مربوط می شود- موضع بگیرد.

ژنرال حسن البکر دو وزیر کرد- احسان شیرزاد و محسن دزهیی را که از هواداران بارزانی هستند- وارد کابینه می کند، اما در عین حال کمک قابل توجهی در اختیار ناراضیان گروه ابراهیم احمد و طالبانی می گذارد، که روزنامه ویژه خود به نام الثورة منتشر می کنند، که از نظر فنی [۱۲] بهترین نشریه عراق است، و هر روز حملاتی به بارزانی می کند و او را به لفظ «عشیره ای» و «فئودال» و عامل امپریالیسم می ستاید.

وطی ماههایی که از پی این احوال می آیند این بار موجب بیشتر برخوردها همین گروه الثورة هستند که اکنون مرکب از تقریباً ۲۰۰۰ نفرند، که شمار زیادی از آنها «مزدورانی» هستند که به خاطر دریافت ۱۴ دینار در ماه به دورشان گرد آمده اند و ۱۵۰ تنی از این عده از کردهای ایران اند.

کار بدستان بغداد از قطع رابطه پرهیز می کنند، و به همین اکتفا می کنند که «سگ را به سگ رها کنند و خود از دور نگاه کنند.» فکر می کنند بی مداخله مستقیم بتوانند جنبش کرد را از میان بردارند. [۱۳]

به موازات این عمل، دولت عراق گنشتهایی نسبت به «ناراضیان» کرد می کند: از جمله دانشگاهی در سلیمانیه و آکادمی کردی در بغداد تأسیس می کند - اینها گنشتهای کم خطری است که نسبت به گروهی می شود که جز با کمک اوقافم به ذات نیستند، اما به دولت بغداد - در صورت قطع رابطه با بارزانی - امکان این را می دهند ادعا کند که حقوق کردها استیفاشده است، و هواداران بارزانی را به عنوان راهزن و «عاملان امپریالیسم و صهیونیسم» محکوم کند.

کمکهای ایران

ژنرال بارزانی که تقریباً در محاصره اقتصادی فرار گرفته و یقین حاصل کرده که کاربدستان بغداد «تصدادن هیچ گونه حقوقی ملی به مردم کرد را ندارند» پیوندهای خود را با ایران استوار می‌کند. و هنگامی که در ژانویه ۱۹۶۹ جنگ از سر گرفته می‌شود کردها در احوالی هستند که هرگز کمکی به این وسعت از هیچ کشوری دریافت نداشته‌اند.

پشمرگهای کرد از این پس سلاحهای سنگین، یعنی خمپاره‌انداز و مسلسل سنگین و توپ، و چند قبضه سلاح ضد هوایی در اختیار دارند - و چندی نمی‌گذرد که ارتش ایران مستقیماً دوش به دوش کردها وارد عمل می‌شود.

فصل ۱۲ . جنگ دوم بعث

(! (بهار ۱۹۶۹ - مارس ۱۹۷۰))

در پی «صلح مسخره» ای که پس از آتش بس ژوئن ۱۹۶۶ برقرار شد حالتی «نیم جنگ و نیم صلح» در کار آمد. این وضع «نیم جنگ و نیم صلح» همراه با برخوردهایی بود که روزه روز گسترش بیشتری می یافت و مداخله روز افزون نیروهای عراق را به حمایت از «جاشهای ۶۶» یعنی گروه النوربه دنبال داشت... بنا براین نمی توان تاریخ مشخصی را برای آغاز جنگ دوم بعث معین کرد، به ویژه که در کردستان دوره «تأخیری» که گاه بلند هم هست لحظه اخذ تصمیم و اجرای آن را از یکدیگر جدا می کند.

۱ . حمله به کرکوک (اول مارس ۱۹۶۹)

در واقع در آغاز دسامبر ۱۹۶۸ است که رهبران کرد تصمیم به حمله به تأسیسات نفتی شرکت نفت عراق می گیرند. این تصمیم در جریان جلسه گرم و پر شور اعضای دفتر اجرایی حزب اتخاذ می شود، که در آن ژنرال بارزانی که مخالف این حمله است در اقلیت قرار می گیرد! [۱]

سرانجام رهبران کرد تصمیم می گیرند تأسیسات «شرکت نفت عراق» را منفجر کنند، لیکن میزان خسارت را به حد معینی محدود سازند. هدف از حمله به کرکوک نه انهدام تأسیسات نفتی بلکه رساندن پیامی است: تا کاربدستان بغداد

بدانند که اگر همچنان مصر باشند براین که پول نفت را صرف خرید اسلحه کنند منبع درآمدشان - که در این هنگام ماهانه بالغ بر ده میلیون دلار است - در معرض خطر خواهد بود... روی این پیام بی گمان با کاربدستان «شرکت نفت عراق» نیز هست، که کنسرسیومی است بین المللی. [۲]

پس از انجام عملیات شناسایی اولیه، در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۸ سامی - محمد محمود عبدالرحمن که در اوت ۱۹۶۴ به عضویت دفتر اجرایی درآمد است - به فرماندهی این عملیات معین می شود. وی در ۲۳ فوریه ۱۹۶۹ گروهی دوپست نفری از پیشمرگان را با صد قاطر، حامل ۶ خمپاره انداز و ۲۰۰ خمپاره، به محل می برد. این عده پس از گذشتن از خطوط عراقیها در ساعت ۸ و ۴۷ دقیقه شب اول مارس، نخستین گلوله را به تأسیسات «شرکت نفت عراق» در نیوآبا^۱ واقع در شمال غرب کرکوک شلیک کردند و پس از شلیک کمتر از ۱۰۰ گلوله بی مزاحمت به شمال بازگشتند.

خسارت وارده چشمگیر بود، و به دو میلیون دلار تخمین زده می شد و شرکت نفت عراق را مجبور کرد تولید خود را به مدت یک ماه به ۷۰ درصد کاهش دهد، و به این ترتیب زیان وارده بر ۱۰ میلیون دلار بالغ گردید. [۳]

در بغداد دولت درباره این حمله سکوت کامل اختیار کرد و خبر حمله تا ارسال پیامی از سوی «شرکت نفت عراق» برملا نشد.

اما به رغم حملات دیگری که بر لوله های نفت شرکت صورت گرفت امید سامی به این که بریتانیای کبیر و سایر دولتهای ذی نفع را نگران ببیند و توجهشان را به مسأله کرد جلب کند، به بأس انجامید. [۴]

۲. تعرض بهار ۱۹۶۹

دولت عراق در هفته های متعاقب حمله به کرکوک چهار لشکر را علیه کردها وارد عملیات بسیار گسترده ای کرد، و جنگ به مدت چندین ماه در میان بی اعتنائی کامل افکار عامه جهان در کردستان بیداد کرد: دولت عراق طی این تعرض بهار سانسور شدیدی بر اخبار واصله از شمال عراق اعمال کرد.

۳. کشمکش ایران و عراق

اما اقدام عراق علیه کردها در اثر وقایع ناشی از کشمکش ایران و عراق که در شش سال آینده جنگهای کردستان را تحت الشعاع قرار داد، محدود ماند.

در اواسط ژانویه ۱۹۶۹ دولت ایران «حقوق تاریخی» ایران بر جزیرهٔ بحرین را پیش کشید و در همان حال رهبران بعث بغداد «سرشت عربی» دو حاشیهٔ خلیج را عنوان کردند و مدعی شدند که هر دو سوی خلیج فارس عربی است.

روابط بین دو کشور به زودی سخت تیره شد و در ۱۹ آوریل دولت ایران قرارداد ۱۹۳۷ را که مرز ایران و عراق را بر حاشیهٔ شرقی شط العرب قرار می‌داد باطل اعلام کرد. [۵] دولت عراق در پاسخ به این اقدام نیروهایی در مرز ایران، واقع بین خانیقین و آبادان متمرکز کرد، و مسأله را به سازمان ملل برد.

۴. مثلث ایران - عراق - کردستان

بدین ترتیب مثلثی به وجود آمد که کشمکش کردها در عراق بعدها در درون آن جریان یافت: رژیم تهران که جوایای سلطه بر ناحیهٔ خلیج فارس بود در برابر هیچ اقدامی - جز جنگ آشکار - برای سرنگون کردن رژیم بعث بغداد یا ناتوان کردن او حاضر به عقب نشینی نبود. رژیم بعث نیز همین طور.

در دو انتها الیه خلیج فارس، دو کشمکش عرصهٔ رقابت این دو شد: یکی جنگ کردستان و دیگری جنگ ظفار.

جنگ کردستان، که نزدیکتر از ظفار بود، علاوه بر این یک مزیت دیگر هم برای شاه ایران داشت و آن این که می‌توانست مستقیماً رفق رژیم بغداد را بگیرد: از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ جنگ کردستان برای رژیمهایی که در عراق از پی هم آمده بودند به بهای یک میلیارد دلار ناقابل تمام شده بود ... و به سقوط [۶] بعضی از آنها نیز مساعدت کرده بود.

بهترین راه ناتوان کردن رژیم بعث، که هم از حیث افراد و هم از حیث پول ارزان تمام می‌شد و کمتر مایهٔ بدنامی بود، کمک به تداوم جنگ کردستان، با دادن پاره‌ای کمکها به ژنرال بارزانی بود.

بارزانی منظور شاه را نیک درمی‌یافت - و به ویژه در ۱۹۷۲ این دریافت را بخوبی نشان داد - اما فکر می‌کرد می‌تواند از رقابت تهران و بغداد به سود مردم کرد

بهره برداری کند.

مع هذا بارزانی اشتباه بزرگی مرتکب شد که کمک شاه را به بهایی پذیرفت که شاه بر او تحمیل کرد: حفظ آرامش به هر قیمت در کردستان ایران - چیزی که رهبران کرد ایران حاضر به پذیرفتنش نبودند.

ژنرال بارزانی که در ۱۹۴۶ با تأسیس یک حزب مجزاً از حزب دموکرات قاضی محمد مسئولیت قطعه قطعه کردن جنبش کرد را پذیرفته بود بیست سال بعد همین اشتباه را مجدداً تکرار کرد!

اما ژنرال بارزانی این بار با تأیید مرزهای مصنوعی که قدرتهای بزرگ بر کردستان تحمیل کرده بودند در واقع شاخه های مختلف جنبش کرد را رو در روی هم قرار داد.

۵. گروه وفاداران

در بهار سال ۱۹۶۹ بود که ژنرال بارزانی موفق شد گروه وفادارانی را پدید آورد که با واسطه آنها، تا فروپاشی نهایی جنبش در مارس ۱۹۷۵، بر کردستان فرمان راند.

بر پنج عضو دفتر سیاسی که در ۱۹۶۶ معین شده بودند (یعنی حبیب کریم، دکتر محمود عثمان، صالح یوسفی، نوری شاپور و علی عبدالله) سامی و عزیز عقرای افزوده شدند.

اما این اشخاص از حیث وزن و اهمیت بسیار نابرابر بودند - و «قدیمی» ها - صالح یوسفی و نوری شاپور و علی عبدالله - جز نقشی محدود نداشتند.

و بجز دکتر محمود عثمان، که از ۱۹۵۵ در حزب فعالیت می کرد و آن زمان جزو جناح چپ حزب بود، کسانی که اکنون در دستگاه رهبری «کس» به حساب می آیند و بارزانی از آنها حرف شنوی دارد «جدیدی ها» هستند، که برق آسا مدارج ترقی را پیموده اند.

سامی - که نام حقیقی او محمد محمود عبدالرحمن است - در ۱۹۳۹ در منطقه سنجار متولد شد؛ پس از تحصیل در رشته مهندسی در منچستر و ادامه تحصیل در مدرسه اقتصاد لندن، وی که در حزب دموکرات فعالیت کرده بود در ۱۹۶۳ به بارزانی پیوست. ابتدا در رادیو کردستان به کار مشغول شد، سپس مانند بسیاری از دانشجویان کرد بازآمده از خارج، به عنوان مترجم و راهنمای روزنامه نگاران به کار

پرداخت - در همین سمت بود که لرد کیل براکن^۲ را در نخستین سفرش به کردستان در ۱۹۶۶ همراهی کرد.

سه سال بعد عضو دفتر اجرایی و دفتر سیاسی حزب شد. وی یکی از همکاران بسیار نزدیک بارزانی است، و بجز پسرهای او از همه به وی نزدیکتر است.

وی که به ضد کمونیستی مصمم بدل شده است پس از ۱۹۷۰ در جنبش کرد نقشی بسیار مهم ایفا می‌کند؛ در دوران آتش بس ۱۹۷۰-۱۹۷۴ وزیر امور شمال کابینه عراق و در سالهای آخر جنبش بارزانی «نخست‌وزیر» بالفعل کردستان است.

حبیب کریم از کردهای فیلی بغداد و متولد سال ۱۹۲۸ است (نیاگانش از کردهای لرستان ایران بودند و در بغداد مقیم شده بودند). حبیب کریم، برخلاف برادرش، جعفر عبدالکریم، که چندین سال یکی از رهبران جناح چپ حزب دموکرات کردستان عراق بود، «ایدئولوگ» نیست. وی حقوق‌دان است و در دانشگاه بغداد درس حقوق خوانده است. در ششمین کنگره حزب در ۱۹۶۴ - کنگره‌ای که بارزانی طی آن اختیار حزب را به دست گرفت - به دبیر کلی انتخاب شد. مدیر خوبی است، و پس از ۱۹۶۴ جراحات حزب را التیام بخشید.

اما دو شخصیتی که در رهبری جنبش کرد نقش فوق‌العاده مهمی ایفا می‌کنند دو پسر جوان بارزانی هستند: ادریس و مسعود.

ادریس که در ۱۹۴۴ در بارزان و از مادری شیہانی^۳ (قبیله متحد بارزانی) به دنیا آمده کار خود را در ۱۹۶۲ با منشی‌گری پدر آغاز کرد. اما تنها پس از ۱۹۶۶ بود که به ایفای نقشی مهم آغاز کرد؛ در کنار عبدالله پژدری نیروهای کرد را در جنگ همدین (مه ۱۹۶۶) فرماندهی کرد.

از این لحظه به بعد صعودش برق‌آسا است: در ۱۹۶۸، با برادرش مسعود، بالفعل، اگرچه به حق و برحسب شایستگی شخصی، جزو دفتر اجرایی شورای فرماندهی انقلاب کرد است. چندی بعد، به همین نحو، جزو دفتر سیاسی حزب می‌شود و از ۱۹۷۳ به این سو با پدر و برادرش قدرت تصمیم‌گیری را عملاً قبضه می‌کند.

ادریس بارزانی که سیمایی اندک رنجور دارد، چیزی از نیروی جسمانی و ظاهراً چیزی از شخصیت نیرومند پدر را به ارث نبرده است. وی که سرشی محبوب

دارد، بعدها در اثر برخورد با غربیان (به ویژه روزنامه‌نگاران) و از هنگامی که زبان انگلیسی را آن اندازه آموخت که با آنها بیامیزد (۱۹۷۴) بهتر شد، و توانست با آنها روبرو شود و حتی گاه بخوبی با آنها بحث کند. اما در این عرصه این تمایل را از پدر به ارث برده بود که بر روزنامه‌نگاران به چشم فرستادگان ویژه دولتهای متبوعشان بنگرد.

مسمود که در ۱۹۴۶ از همسردوم ژنرال بارزانی به دنیا آمده بود ابتدا پس از رفتن پدر به تبعید در اتحاد شوروی در قبیله مادرش (که دختر محمود آغا زیباری بود) بزرگ شد. در ۷-۸ سالگی اصرار کرد برود و با کسان خودش، یعنی بارزانیها، زندگی کند!

وی نیز مانند برادرش، ادریس، از ۱۹۶۸ در جلسات دفتر اجرایی شرکت می‌کرد، اما تا سال ۱۹۷۰ نقش به واقع مهمی نداشت. در آخرین مرحله جنگ (۱۹۷۴-۱۹۷۵) در رهبری عملیات نظامی با ادریس شریک می‌شود، و در ضمن دستگاه اطلاعات شورش، یعنی «پاراستن»^۱ را زیر نظر دارد.

ادریس و مسمود به رغم همه صفات و خصوصیات خود - یعنی شجاعت فوق‌العاده و اخلاص نسبت به هدف و راه‌گرد - بی‌گمان مسمود برق‌آسای خود را صرفاً مدیون این واقعیت اند که پسران بارزانی اند. این دو که تحصیلاتی نداشتند و بجز چند مأموریت کوتاه دیپلماتیک در اروپا و خاورمیانه، یا شاید ایالات متحد آمریکا، عملاً با دنیای خارج ناآشنا بودند بی‌گمان این شایستگی و اهلیت را نداشتند که با دولتمردانی که در این سالهای سرنوشت‌ساز با سرنوشت مردم کرد بازی می‌کردند، یعنی با شاه ایران و صدام‌حسین و ... دکتر هنری کی‌سینجر روبرو شوند!

۶. تعرض تابستان ۱۹۶۹

در اواسط اوت ۱۹۶۹ ارتش عراق پس از بازآوردن واحدهایی که به مرز ایران گسیل کرده بود و متمرکز کردن آنها در کردستان، علیه کردها دست به تعرض می‌زند. از زاخو، واقع در منتهالیه غرب، تا پنجوین، واقع در مرز ایران، تمام جبهه کرد زیر بمباران و گلوله‌باران شدید هواپیماها و توپخانه عراق قرار می‌گیرد.

در بادبناں جنگهای فوق العاده شدید، در منطقه زاخو و عقره، روی می‌دهد. سعدون غیدان،^۵ عضو شورای فرماندهی انقلاب، و ژنرال عمّاش، معاون نخست‌وزیر و وزیر کشور شخصاً اداره عملیات را برعهده می‌گیرند. اما ارتش عراق، به رغم کسب موفقیت‌های موضعی، موفق به شکافتن دفاع کردها نمی‌شود.

این جنگ با وقایع خونینی همراه است: در اواسط اوت ۱۹۶۹ سربازان ارتش عراق در روستای داکان، واقع در بخش شیخان در شمالغرب عقره، ۶۷ زن و کودک را که به غاری پناه برده‌اند با افروختن آتش در مدخل غار و دود دادن آنها خفه می‌کنند. در ۱۶ سپتامبر در روستای ثریا، در فاصله سه ساعت راه از زاخو، افسری عراقی تمام مردهای روستا را در باغی گرد می‌آورد: روستاییان خیال می‌کنند می‌خواهد برایشان حرف بزند؛ اما افسر ناگهان تفنگ خود کارش را برمی‌دارد و با سربازانش مردم را به رگبار می‌بندد: در این واقعه ۵۳ تن کشته و شمار نامعلومی زخمی می‌شوند.

ارتش عراق با برتری آتش خود پیروزی‌هایی کسب می‌کند: در آخر سپتامبر ۱۹۶۹ شهر کوی سنجاق را باز پس می‌گیرد، اما تعرضش به منظور رسیدن به مرز و نظارت بر آن ناکامیاب می‌ماند.

۷. مداخله ایران (سپتامبر ۱۹۶۹)

این تعرض بی سابقه ارتش عراق پیشمرگها را سخت در فشار می‌گذارد، و ژنرال بارزانی از شاه درخواست افزایش کمک می‌کند: برای نخستین بار واحدهای ایرانی برای یاری دادن به کردها وارد کردستان می‌شوند.

و در اواسط سپتامبر ۱۹۶۹ تلویزیون عراق گروهی از «سربازان ایران» را که در خاک عراق اسیر شده بودند نشان داد. [۷]

دولت عراق اکنون که وسعت کمکهای ایران را دریافته است می‌کوشد دولت ایران را متقاعد به قطع این کمکها کند. هیأتی عراقی با رعایت منت‌های پوشیده کاری به تهران می‌رود و در آنجا با نخست‌وزیر ایران، امیرعباس هویدا، ملاقات می‌کند. در این ملاقات عراقیها گفتند که «آماده‌اند هرگونه امتیازی بدهند، مشروط به این که دولت ایران مرزش را ببندد.»... هویدا بعدها به کسی که با او دیدار کرده بود گفت: «من

به آنها گفتیم: ما نمی‌توانیم مرز را ببندیم... مرز را شما باید ببندید... اگر می‌توانید.» [۸]

۸. مذاکرات

رهبان بعث از ماه ژوئیه ۱۹۶۹ به این سو با واسطه دانشجویان کرد مقیم بغداد با حزب دموکرات کردستان تماس گرفته بودند، اما در سپتامبر ۱۹۶۹ بود که نخستین تماس جدی گرفته شد: سرتیپ طارق فرمانده نیروهای عراق در جبهه رواندز به دیدار بارزانی به ناپردان^۶ رفت، و اعلام کرد که دولت آماده گفت و گو دربارهٔ وصول به یک توافق است.

اما در واقع این شکست تعرض پاییزی ارتش عراق و خطر مداخله بیشتر ایران بود که سرانجام رهبان عراق را مصمم به گفت و گوی جدی نمود. پس از دیدار نیم‌رسمی عزیز شریف، رئیس جنبش صلح عراق در آغاز دسامبر ۱۹۶۹، نخستین تماس‌های رسمی در ۱۹ دسامبر صورت گرفت. بعثها سمیر عزیزانجم^۷، عضو رهبری ملی بعث و مسئول نظامی را به همراه فواد عارف به ناپردان فرستادند.

فرستادهٔ بعث طی مذاکره‌ای مفصل با ژنرال بارزانی و ادریس و مسعود و دارا توفیق و دکتر محمود عثمان و سامی، قیافه و برخوردی «بسیار دوستانه» نشان داد، و گفت که دولت مایل است به این جنگ پایان دهد و افزود: «ما می‌دانیم که کردها برای چه می‌جنگند... شما هم یک حزب ترقیخواه هستید!» ژنرال بارزانی برای این که نشان دهد که حزب دموکرات هم مایل به گفت و گو است دارا توفیق را که بعدها به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد با سمیر عزیزانجم به بغداد فرستاد.

طبعاً بعضی از گروه‌های بعثی و ارتش با هرگونه مذاکره‌ای مخالف بودند؛ در ضمن باید به هر قیمت که بود نمی‌گذاشتند گروه ابراهیم احمد و طالبانی بویی از این ماجرا ببرند، و لذا برای جلوگیری از «درز» هرگونه اخبار و شایعات احتمالی، دارا توفیق پنج روز اقامتش را در بغداد (از ۲۱ تا ۲۵ دسامبر) چون یک زندانی در کاخ ریاست جمهوری گذارند.

۹. نقش صدام حسین

این گفت و گوهای اولیه بین کردها و بعث مؤبد «صمود» صدام حسین در سلسله مراتب دستگاه بود.

در واقع دارا توفیق اولین ملاقات را با او کرد: از همان ابتدا صدام حسین نشان داد که مصمم است در این زمینه به توافقی دست یابد. اما در عین حال به روشنی به فرستاده ژنرال بارزانی حالی کرد که کردها نباید برای رسیدن به قدرت به نیروهای سیاسی دیگری اتکا کنند: وی - صدام حسین - وجود توطئه‌ای را که علیه او سازمان یافته و او آن را «مهار» کرده بود بر دارا توفیق فاش کرد - صدام در حقیقت پس از این که عواملی را در میان توطئه‌کنندگان نفوذ داد در ژانویه ۱۹۷۰ آنها را بازداشت کرد و بیش از ۷۰ تن را، که بیشترشان نظامی بودند، اعدام کرد.

و باز صدام حسین است که ۲۱ دسامبر ۱۹۶۹ پس از گفت و گویی کوتاه با پرزیدنت حسن البکر، ریاست نخستین جلسه «گروه کاری» را برعهده داشت که در آن رهبران عمده بعث مشارکت داشتند: این عده عبارت بودند از ژنرال عمّاش، مرتضی حدیثی، عضو شورای انقلاب، عزب مصطفی، سعدون غیدان، عبدالله سلوم سامرایی، و شماری دیگر از مسئولان.

در این جلسه سه موضوع اساسی عنوان شد: حقوق ملی کردها، لزوم تعیین حدود (مرزهای) کردستان، و مسأله روابط با ایران.

در مورد اخیر پاسخ دارا توفیق، صدام حسین را راضی کرد: دارا توفیق گفت که کردها آماده‌اند به روابط خود با ایران پایان دهند، و همه چیز بستگی به روابطشان با دولت مرکزی دارد.

دارا توفیق پس از رفتن به بیروت و دیدار با میشل عفلق، بنیادگذار بعث، با این اعتقاد به ناوپردازان بازآمد که بعث مایل است خودمختاری به کردان بدهد و ژنرال بارزانی باید این خودمختاری را از بعث بخواهد. [۱۰]

صدام حسین پس از تنظیم نظریات و عقاید خود درباره این توافق احتمالی، حدود ۶۰۰ تن از افسران ارتش را در اواخر دسامبر ۱۹۶۹ در بغداد گرد آورد تا آنها را از مذاکراتی که در جریان بود آگاه کند، و اعلام داشت: «آنهاهی که می‌جنگند صرفاً یک مشت یاغی نیستند.»

صدام حسین به لحنی خالی از ابهام گفت که ارتش باید از تصمیم دولت

اطاعت کند: چنانکه برکناری حردان تکریبی و تبعید او به کویت نشان داد روشن بود که همه فرماندهان ارتش انتظار چنین چیزی را نداشتند. (حردان تکریبی چند هفته پس از تبعید به کویت در آنجا کشته شد.)

از آن پس دیدارها مکرر شد: در ۳۱ دسامبر ۱۹۶۹ هیأت مهمی به ناوپردان رفت. از سوی بعث: حردان تکریبی و عبدالخالق سامرایی و طارق عزیز، و دو شخصیت مستقل، یعنی عزیز شریف که بسیار به کمونیستها نزدیک است، و فؤاد عارف.

چند روز بعد هیأتی کرد به بغداد رفت، مرکب از دکتر محمود عثمان، سامی، نوری شایس، دارا توفیق، نظیف جلال، محسن دزهی و صالح یوسفی؛ ادریس و مسعود نیز سفرهای کوتاهی به بغداد کردند.

در همان هنگام، در حالی که تمام اعضای هیأت کرد همچنان در بغداد بودند صدام حسین برای ملاقاتی بسیار طولانی با ژنرال بارزانی به ناوپردان رفت.

هر دو طرف مصمم اند به توافقی دیر پا دست یابند؛ متن موافقتنامه کلمه به کلمه، بند به بند، مورد بحث و گفتگو واقع شد. یکی از کردهایی که خود در این گفت و گوها مشارکت داشت بعدها گفت: «گاهی اوقات دوروز را صرف گفت و گو دربارهٔ یک نکته یا نحوهٔ ساختار یک عبارت می‌کردیم.» [۱۱]

مانع عمده‌ای که در برابر هیأت‌های بعثی و کرد وجود داشت مسألهٔ تحدید حدود جغرافیایی منطقهٔ خودمختار بود.

برای کردها خودمختاری بدون خاک، بدون مرزهای مشخص، معنا و مفهومی نداشت!

اما برعکس همانطور که در روزنامهٔ الثورة عنوان می‌شد برای بعثیها: «ناسیونالیسم کرد لزوماً نیازی به ایجاد یک منطقهٔ جغرافیایی خاص نداشت که کردها در چارچوب آن حقوق ملی خود را اعمال کنند... و مهم این بود که به برکت اقدامات «کشوری و قانونی» که با روحی دموکراتیک اتخاذ می‌شوند بشوند این «حقوق را نه تنها در اربیل و سلیمانیه (یعنی در کردستان) بلکه در بغداد و بصره نیز اعمال کنند.» [۱۲]

در واقع رهبران بعث آماده بودند سرزمینی را به کردان اختصاص دهند. همانطور که انگلیسیها در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۴ در مورد شیخ محمود عمل کرده بودند

آنها هم اشکالی در این نمی‌دیدند که استانهای اربیل و سلیمانیه و دهوک را به آنها بدهند.

مشکل کار، کرکوک بود!

در اول مارس ۱۹۷۰ کاری انجام نگرفته بود. به گفته دکتر محمود عثمان رهبران بعث سعی بر این داشتند نواحی کردنشین منطقه کرکوک و سایر مناطق نفت خیز را از کردستان جدا کنند.

اما در ۱۰ مارس ۱۹۷۰، پس از سه ماه گفت و گو، ناگهان ژنرال بارزانی و صدام حسین در مدرسه کوچک ناوپردان موافقتنامه‌ای را که به «موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰» معروف شد پاراف کردند.

۱۰. موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰

ماده اساسی و اصلی این موافقتنامه ۱۵ ماده‌ای بی گمان ماده ۱۴ آن است که «خودمختاری» مردم کرد را در محدوده‌ای متشکل از «مجموعه‌ای از استانها و واحدهای کشوری که بنا بر سرشماری که در آینده انجام خواهد شد در آنها غلبه جمعیت با کردهاست»، پیش بینی می‌کند.

سایر مواد عمده موافقتنامه عبارت‌اند از قبول کار بست زبان کردی در مقام زبان رسمی و آموزشی (با زبان عربی) در مناطقی که در آنها غلبه جمعیت با کردهاست؛ اشتغال بدون تبعیض و تمایز کردها در دستگاههای کشوری و لشکری؛ تخصیص سهمی «عادلانه» از بودجه عمرانی به مناطق کردنشین، انتصاب یک کرد به معاونت رئیس جمهور، و شرکت کردها در قوه قانونگذاری متناسب با جمعیت آنها در عراق.

برای نخستین بار از معاهده سور به این سو و پس از ده سال جنگ، با فواصلی از آتش بسها و توافقه‌های کاذب، بخشی از مردم کرد خودمختاری گرفتند - و این بار این وعده‌ای نبود که قدرتی محتضر داده باشد بلکه قراری بود که از بحث و گفت و گوی برابرین یک دولت و جنبش ملی کرد نتیجه شده بود.

دارا توفیق که خود یکی از رهبران جنبش کرد عراق بود در فوریه ۱۹۷۵ - چند روز پس از فروپاشی نهایی جنبش ژنرال بارزانی - با اشاره به این موافقتنامه گفت: «روز ۱۱ مارس ۱۹۷۰ به خوشترین روز تاریخ عراق بدل شد: در ۱۱ مارس در همه

جای عراق مردم بی مقدمه به شادمانی و پایکوبی پرداختند.»
اما افسوس این بار هم امید عظیمی که از توافق ۱۱ مارس ۱۹۷۰ نتیجه شده بود واهی از آب درآمد، و شادی و سرور کردان کوتاه عمر بود.

فصل ۱۳. آتش بس طولانی

(مارس ۱۹۷۰ - مارس ۱۹۷۴)

موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ یک نقش اساسی داشت: بی درنگ به مورد اجرا گذاشته نشد.

تحدید حدود منطقه خودمختار موکول به انجام سرشماری بود که باید مناطقی را که در آنها غلبه جمعیت با کردها بود مشخص می‌نمود: بنابراین یکی از مواد منتشر نشده این موافقتنامه مقرر بود این سرشماری ظرف شش ماه انجام شود.

و اما بعد، موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ درباره سازمان سیاسی منطقه خودمختار و چگونگی روابط و مناسبات آن با دولت مرکزی مطلقاً ساکت بود: برطبق ماده منتشر شده دیگری از همین موافقتنامه این مسأله باید در مدت حداکثر ۴ سال حل می‌شد! «کمیته ای عالی» که در ابتدا ریاست آن با مرتضی حدیثی بود برای اجرای مواد مختلف موافقتنامه تشکیل شد.

آدم نمی‌فهمد کردها که بیش از هرکس دیگر با دمدی مزاجی و ناستواری سیاست عراق آشنا بودند چگونه پذیرفتند تن به امضای موافقتنامه ای بدهند که خودمختاری را در محدوده مرزهای معین و مشخصی اعلام نمی‌کرد! این اشتباه بیشتر از این رو غم‌انگیز است که در بهار سال ۱۹۷۰ رهبران بغداد برای دستیابی به توافق آماده دادن هرگونه امتیازی بودند.

ابراهیم احمد که برای درک و ارزیابی روحیهٔ بعثیها در وضع و موقع بهتری قرار داشت، می‌گوید: «بعثیها پاک درمانده بودند، این را من می‌دانم ... و بارزانی می‌توانست خیلی بیش از اینها بخواهد.» [۱]

ژنرال بارزانی بعدها در توجیه این عمل می‌گوید: «دولت بود که بر این مدت چهار سال اصرار می‌ورزید! این را شرط اصلی توافق قراردادده بود. اگر این مدت را نمی‌پذیرفتیم موافقتنامه را امضا نمی‌کرد... می‌گفت این مهلت برای این است که بتواند منطقه را بازسازی کند، و سرشماری را انجام دهد، و از این قبیل. اما این در واقع برای از بین بردن جنبش کرد بود ... آنها می‌دانستند ... ما هم می‌دانستیم ... اما برای پاسخگویی به کوشش‌هایشان به منظور از بین بردن جنبش کرد آماده بودیم، و هستیم. و صلح برای ما مهمتر از هر چیز دیگری بود.» [۲]

۱. آغاز و اجرای موافقتنامه

با جوشادی و سروری که متعاقب امضای موافقتنامه در وجود آمد کسی نمی‌پنداشت که روزی این موافقتنامه به زیر سؤال برود؛ رهبران بغداد به تعهدات خود عمل کردند، زندانیان سیاسی را آزاد کردند و برای تمام کردها، اعم از نظامی و غیرنظامی، اعلام عفو کردند؛ کارمندان کرد دولت باز در دستگاه اداری به کار اشتغال ورزیدند، و سه کرد به استانداری اربیل و دهوک و سلیمانیه نصب شدند و پنج وزیر کرد وارد کابینه شدند. [۳]

حزب دموکرات کردستان عراق اجازه یافت فعالیت‌های خود را از سر بگیرد، و روزنامهٔ الشّامی از نوبه مدیریت دارا توفیق منتشر شد. دولت بیست میلیون دینار (معادل شصت میلیون دلار) به بازسازی شمال عراق تخصیص داد، و کارها بی‌درنگ آغاز شد. و سرانجام، بعثیها واحدهای مزدور ابراهیم احمد و جلال طالبانی را منحل کردند. [۴]

۲. نخستین ابرها

از ماه ژوئیهٔ ۱۹۷۰، یعنی از هنگامی که هشتمین کنگرهٔ حزب دموکرات کردستان عراق در گلاله اجلاس کرد (۱ تا ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۷۰)، شوق و شادی جای خود را به نوعی یأس و سرخوردگی داده بود، و انتخاب نخستین معاون کرد رئیس جمهور که در

توافق ۱۱ مارس پیش‌بینی شده بود نخستین تصادم لفظی بین کردها و بعثیها بود: بعثیها می‌خواستند که کردها ژنرال بارزانی یا لاقل پسرش ادریس را برای احراز این مقام نامزد کنند... اما کنگره گلاله دبیر کل حزب، یعنی حبیب کریم را برگزید. رهبران بعث که به علت ایرانی‌تبار بودن حبیب کریم این انتخاب را نوعی «تحریک» تلقی می‌کردند در ماه سپتامبر از تأیید او سر باز زدند.

اینک مسأله اساسی که اجرای موافقتنامه را با مانع روبرو ساخته است تحدید حدود منطقه خودمختار است. در اکتبر ۱۹۷۰ مقامات بغداد برآن می‌شوند اجرای سرشماری را که بنا است مواد مورد اختلاف - به ویژه سرنوشت کرکوک - را فیصله بخشد به بهار سال ۱۹۷۱ موکول کنند.

و در پایان سال (۱۷ دسامبر ۱۹۷۰) در شرایط و اوضاعی که هرگز روشن نشد در بغداد به جان ادریس بارزانی سوء قصد می‌شود.

نخستین سالگرد امضای موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ مشخص پایان این دوره است. در بغداد پس از راهپیمایی که به میدان آزادی ختم می‌شد شبلی العیسی^۱، معاون دبیر کل بعث، و مرتضی الحدیثی رئیس کمیته صلح و ژنرال عمّاش معاون رئیس جمهور نطقهای غرایبی در بزرگداشت اجرای موافقتنامه ایراد می‌کنند.

عمّاش در سخنان خود تأکید می‌کند که این موافقتنامه چیزی است «قطعی»، و هر کس بخواهد از اجرای آن جلو بگیرد جز «سوختگی انگشتان» حاصلی نخواهد داشت. [۵]

اما از سوی کردها شخصیت طراز اولی برای مشارکت در این نظاهارات به بغداد نیامده است، و ناچار صالح یوسفی، وزیر دادگستری، رشته سخن را به دست می‌گیرد و در بزرگداشت «وحدت ملی براساس اعتماد متقابل» سخن می‌گوید. اما در واقع دلش با زبان یکی نیست.

بعدها رهبران بعث برآن می‌شوند انجام سرشماری را به مدتی نامعلوم به تعویق افکنند و موافقتنامه ۱۱ مارس را براساس سرشماری سال ۱۹۵۷ اجرا کنند!

ژنرال بارزانی در مصاحبه‌های رسمی خود از وخیم کردن وضع، با اظهارات تند، اجتناب می‌کند و سخن خود را به ضرورت «ایجاد محیط حسن تفاهم و اعتماد

متقابل» محدود می‌کند. در صحبت‌های خصوصی تندى بیشتری نشان می‌دهد: «ده سال برای خودمختاری جنگیدیم، اگر لازم باشد پنج سال هم برای کرکوک می‌جنگیم.» [۶]

۳. بهران ۱۹۷۱

از مارس تا نوامبر ۱۹۷۱ روابط بین بغداد و ژنرال بارزانی را یک رشته حوادث مهم و مهمتر مشخص می‌کند: ظرف چندماه این وضع از مرحله بی‌اعتمادی به چیزی در حد قطع رابطه می‌رسد.

مسأله کردهای ایرانی تبار در عراق

مقامات بغداد چندین ماه بود که سیاست «عربی کردن» مناطق کردنشین را در پیش گرفته و در این مناطق، به ویژه در مناطق سوق الجیشی مانند اطراف کرکوک و سنجار دست به ایجاد کوچ‌نشینهای عربی زده بودند.

از سوی دیگر کردهای عراق خواستار اعطای حقوق تابعیت به کردهای «خارجی تبار» بودند، که اکثریت آنها را ایرانی‌هایی تشکیل می‌دادند که در عراق می‌زیستند. در مه ۱۹۷۱ بحث تندى در این زمینه روزنامه‌الجمهوریه، سخنگوی دولت عراق، و التآخى را در برابر هم قرار می‌دهد. التآخى مدعى است که دولت عراق وعده داده است به این کردها که شمارشان بالغ بر ۱۰۰۰۰۰ نفر است حقوق تابعیت بدهد؛ الجمهوریه در پاسخ از رهبران کرد می‌خواهد مدرک این وعده را ارائه کنند، و می‌افزاید با هر حسابی عده این کردها از ۱۵۰۰۰ نفر بیشتر نیست! [۷]

و سرانجام، دولت عراق، به شیوه خاص خود، با اخراج ۴۰۰۰۰ کرد فیلی در دسامبر ۱۹۷۱ به این مشاجره پایان می‌دهد.

وقایع بارزان (اواسط ژوئیه ۱۹۷۱)

در دومین هفته ژوئیه فرماندهی ارتش عراق نیروی زیادی را در منطقه بارزان متمرکز می‌کند: یک تیپ تقویت شده با توپخانه و ارايه جنگی.

بارزانی در ۱۱ ژوئیه رهبران کرد را برای «بررسی اوضاع» فرا می‌خواند... اما در پی مداخله شخصی پرزیدنت حسن البکر، که برای آرام‌سازی اوضاع تلاشهای

بیشتری به عمل می‌آورد، تنش به سرعت فرو می‌نشیند؛ در واقع در آستانه‌ی از سر گرفتن جنگ از تجدید آن جلوگیری به عمل می‌آید.

سوه قصد به جان بارزانی (۲۹ سپتامبر ۱۹۷۱)

اما بی‌گفت و گو چیزی که مشخص‌کننده‌ی آغاز جدایی بین ژنرال بارزانی و رهبران بغداد است سوه‌قصدی است که در ۲۹ سپتامبر نسبت به جان وی می‌شود، که بارزانی بطرزی معجزآسا از آن جان بدر می‌برد. نه ملاً به بهانه‌ی هموار کردن کار نزدیکی دولت مرکزی و کردها در دو اتومبیل از بغداد به دیدار ژنرال بارزانی می‌آیند. در بغداد «میکروفن»‌هایی را برای ضبط مذاکراتشان با بارزانی بدانها می‌دهند تا در شالی کمرشان پنهان کنند. اما در واقع آنچه در این شالها جای داده بودند دینامیت بود، که یکی از راننده‌ها آن را از دور منفجر کرد. همه‌ی مالاها کشته شدند، و ژنرال بارزانی توسط یکی از ملازمانش که در آن هنگام فوجان قهوه جلوش می‌گذاشت و حائلش شده بود از مرگ نجات یافت. دکتر محمود عثمان نیز که در این جلسه شرکت داشت از خطر جست.

این، دست کم چیزی است که کردها چند ماه بعد ضمن ارائه‌ی اوراق برای «سالنی» که بارزانی معمولاً مهمانان خود را در حجاج عمران در آن می‌پذیرفت برای دیدار کنندگان نقل می‌کردند: آثار انفجاری شدید هنوز در این سالن به چشم می‌خورد، و راهنماها پاره‌های خون‌آلوده‌ی لباسهایی را که به سقف اتاق چسبیده بودند به بینندگان نشان می‌دادند.

باری، پس از مبادله‌ی آتشی کوتاه راننده‌ها کشته شدند و کردها مقادیری مواد انفجاری را که در اتوموبیلها جاسازی شده بود یافتند.

رئیس جمهور عراق، ژنرال حسن البکر، بی‌درنگ تلگرامی برای ژنرال بارزانی فرستاد و به او از این بابت که به سلامت از خطر جسته بود تبریک گفت، اما برای بارزانی هیچ شک و شبهه‌ای نبود که سوه‌قصد کار رهبران بعث بوده است. البته بغداد داشتن هرگونه مداخله‌ای را در این جریان به شدت تکذیب کرد، اما در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳، پس از شکست «توطئه» ناظم خضار، رئیس سازمان امنیت عراق، و رهبران بغداد بطور نیم رسمی گفتند که او بوده که سوه‌قصد را ترتیب داده... بی‌اینکه مشخص کنند که دستور تدارک آن را چه کسی داده بوده است.

پس از این سوء قصد دیگر مسأله «تجدید اعتماد» یا «مذاکره» برای ژنرال بارزانی مطرح نیست. از این پس او حل مسأله کرد را نه در بغداد بلکه در ... تهران و واشنگتن خواهد جست.

و وقتی پرزیدنت حسن البکر در اواسط نوامبر ۱۹۷۳ به حزب دموکرات کردستان و همه «نیروهای ملی و وطنپرست و ترقیخواه» پیشنهاد کرد در «جبهه‌ای واحد» وارد شوند ژنرال بارزانی این پیشنهاد را رد کرد و گفت که او نمی‌تواند «به کسانی اعتماد کند که هیچ بویی از اخلاق نبرده‌اند... درد کار این است که اینها به قولشان پایند نیستند!»

۴. شاه ایران و موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰

اگر چه اکنون نمی‌توان گفت ژنرال بارزانی دقیقاً چه موقع مجدداً با شاه تماس گرفت لیکن مسلم این است که پس از امضای موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ رابطه اش با شاه بکلی قطع شد.

یکی از کسانی که آن زمان رابط او با شاه بود می‌گوید: «شاه عصبانی بود» توافق بین بعث و کردها در حقیقت برای شاه ایران به این معنا بود که عراق قدرتمندتر از هر زمان از مرکه بدرآمده است و گسترش سلطه و برتری او را در تمام منطقه خلیج فارس تهدید می‌کند. این توافق به معنای بروز فوری شورش در کردستان ایران نیز بود، شورش که دیگر ژنرال بارزانی اجباری به جلوگیری از آن نداشت.

اما وقتی فرستادگان شاه می‌آیند و از بارزانی می‌پرسند: «آیا می‌خواهد عرب بشود(!)؟» بارزانی که پیشتر اعلام کرده بود هرگز با بعث توافق نخواهد کرد پاسخ داد: «شرمنده‌ام... ولی حتی بچه‌هایم به من می‌گویند: «حالا که خودمختاری داریم دیگر برای چه می‌جنگیم؟»

۵. آخرین پادرمیانیهای شوروی

احتمالاً پس از امضای پیمان عراق و اتحاد شوروی (۸ آوریل ۱۹۷۲) است که شاه ایران که از بسط نفوذ شوروی مضطرب شده است از نوبا ژنرال بارزانی تماس می‌گیرد.

در واقع ژنرال بارزانی در ماه فوریه در ناوپردان هیأتی روسی را به ریاست ام.

رمانسف^۲، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پذیرفته بود. در این دیدار که در محیطی بسیار دوستانه جریان یافت شورویها از ژنرال بارزانی خواستند گذشته را فراموش کند و فصل جدیدی را در روابطش با بغداد بگشاید... ژنرال بارزانی که زبان روسی را به خوبی حرف می‌زند با همان صراحت و شیوه گفتار تمثیلی خود پاسخ داد: «صدام حسین سراپای وجودش به گه آلوده است (!)، کمک شما را برای این می‌خواهد که خودش را طیب و طاهر کند... اگر می‌خواهید کمکش کنید، برای این کار پا روی شانه ملت کرد مگذارید - به شیوه تایوان! (آن وقت نیکسون در پکن بود). و بارزانی از شورویها خواست پیش از بستن هرگونه پیمانی با رژیم بعث با سایر سازمانهای سیاسی عراق مشورت کند.

چند هفته بعد کاسیگین رسماً به عراق سفر کرد، و از طریق رادیو بود که رهبران کرد از انعقاد پیمان دوستی عراق و شوروی آگاه شدند... محمد محمود عبدالرحمن (سامی)، عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات و وزیر امور شمال به دستور ژنرال بارزانی از کاسیگین وقت ملاقات خواست، و تذکار به ای درباره وضع موجود به کاسیگین داد. کاسیگین به او قول داد مسأله کرد را با رهبران عراق مطرح کند، و از کردها خواست هیأتی را به ریاست دبیر کل حزب، حبیب کریم، به اتحاد شوروی بفرستند.

اما کاسیگین مسأله کرد را در گفت و گوهای خود با مقامات عراق عنوان نکرد و سفر هیأت کرد به اتحاد شوروی به قول کردها، ظاهراً به علت «جریان اوضاع» در عراق، به زمان نامعلومی در آینده موکول شد.

در واقع، پس از سرخوردگی از اتحاد شوروی دیگر کسی و جایی نمانده بود که کردها بدان روی ببرند... جز شاه ایران و ایالات متحد آمریکا!

۶. توافق با «سیا»^۳ و شاه

برای کردها همسویی منافعی از این بهتر ممکن نبود: ایران با نگرانی می‌دید اتحاد شوروی پیمان دوستی با عراق بسته است؛ شاه که خود یک مرز مشترک طولانی در

شمال با اتحاد شوروی داشت اکنون ناگهان می‌دید که شورویها جای پاییی در غرب، یعنی عراق، یافته و پایگاهی در خلیج فارس - این شاه‌رگ حیاتی ایران - به دست آورده‌اند. [۱۱]

آمریکاییها که نامزد جانشینی انگلیسیها در خلیج فارس بودند [۱۲] برای ناتوان کردن رژیم عراق همان انگیزه را داشتند، اما برای پشتیبانی از یک جنبش مخالف در عراق دلایل و جهات خاص دیگری نیز بود: کردها با میخکوب کردن بخش بزرگی از ارتش عراق در کوهستانهای شمال مانع از این می‌شدند که عراق در کشمکش اعراب و اسرائیل مداخله کند.

جز آن مقدار از ماجرا که «درز» کرده و به مجله صدای روستا^۱ امکان داده بود «گزارش پایک»^۲ را دربارهٔ فعالیت‌های «سیا» [۱۳] منتشر کند، از مداخلهٔ «سیا» در جریان شورش کردها چیزی دانسته نیست - و این یکی از سزویترین عملیاتی است که «سیا» ترتیب داده است.

در واقع «ادارهٔ مرکزی اطلاعات آمریکا» (سیا) پیشتر، یعنی پیش از امضای موافقتنامهٔ ۱۱ مارس ۱۹۷۰ کمک به ژنرال بارزانی را در جریان جنگ دوم بعث علیه کردها مورد توجه قرار داده بود. اما ناگزیر شد در قبال مخالفت سفیر وقت آمریکا در تهران با هرگونه مداخله‌ای که «به تداوم شورش کردها کمک کند و به گرایشهای جدایی‌خواهانه‌شان دامن بزند و احتمالاً به شورویها فرصت دهد (برای سایر متحدان ایالات متحد آمریکا) ایجاد دشواری کنند» [۱۴] از این برنامه چشم‌پوشد.

«سیا» در ماه اوت ۱۹۷۱ و ماه مه ۱۹۷۲ از نودست به کار می‌شود، اما پیشنهادش یک‌بار دیگر، پس از بررسی پروندهٔ امر از سوی دکتر هنری کی سینجر، مشاور نیکسون در امور امنیت ملی، رد می‌شود.

پس از انعقاد پیمان دوستی عراق و اتحاد شوروی کی سینجر تغییر رأی داد، و پرزیدنت نیکسون پس از دیداری «خصوصی» با شاه - در ۳۰ یا ۳۱ مه ۱۹۷۲ - تصمیم به تصویب نقشهٔ «سیا» گرفت، و این امر به ژنرال بارزانی امکان داد در فاصلهٔ اوت ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ از کمک ۱۶ میلیون دلاری آمریکا استفاده کند.

چند هفته پیشتر شاه در دیداری خصوصی [۱۵] با ژنرال بارزانی آشنی کرد و

کمکی را در اختیار کرده‌ها گذاشت که ۱۶ میلیون دلار سیا در برابر آن «بسیار ناچیز» بود. [۱۶]

اما بارزانی هرگز از بی اعتمادی خود نسبت به مقاصد شاه نکاست - لیکن مداخله «سیا» برای او نوعی «تضمین» بود: در نظر او مداخله ایالات متحد آمریکا مانع از آن می‌شد که شاه امروز با او باشد و فردا او را رها کند.

در واقع ژنرال بارزانی از بخت بد خود و بدبختی ملت کرد فکر می‌کرد کمک گرفتن از «سیا» به معنای شناسایی نیمه رسمی جنبش او از سوی دولت آمریکا است - که چنین نبود.

از رهبران کرد تنها سه چهار تن در جریان تماس با نمایندگان «سیا» بودند: پسران بارزانی، یعنی ادیس و مسعود، و سامی (محمد محمود عبدالرحمن). ادیس و مسعود تجربه‌ای در دیپلماسی نداشتند، و تنها سامی بود که به او هشدار داد که برحسب تعریف، فعالیت‌های یک دستگاه اطلاعاتی، چون سیا، دولت متبوع او را متعهد نمی‌سازد.

اما بارزانی چشم بسته به آمریکا اعتماد داشت - «به هیچ قدرت بزرگ دیگری اعتماد نداشت.» این را خود بارزانی به بسیاری از آمریکاییانی که با وی گفت و گو داشته بودند گفته بود، و گفته بود که «اگر جنبش موفق شود حاضر است پنجاه و یکمین ایالت آمریکا باشد.» [۱۷]

و اینجا است که شخص از خود می‌پرسد: تومی گویی ژنرال بارزانی در جریان دیدارش با هنری کی سینجر اطمینان‌های رسمی تری از او دریافت نداشته است؟

ژنرال بارزانی وزیر خارجه آینده آمریکا را سخت می‌ستود، و حتی یک بار سه قابیچه به او هدیه کرد، و وقتی هم ازدواج کرد گردنبندی طلا و مروارید به همسرش هدیه کرد، [۱۸] در حالی که هیچ موجبی برای دادن چنین هدایی به او یا پرزیدنت نیکسون یا وزیر خارجه اش، ویلیام راجرز نداشت. [۱۹]

بنابر گزارش راديو «صدای کردستان» بارزانی در اکتبر ۱۹۷۴ باز در تهران با کی سینجر ملاقات کرد. [۲۰] در این جریان بارزانی در واقع قربانی «ماکیاولیسم»^۷

6. William Rogers

۷. Machiavelisme (مأخوذ از نام ماکیاول با ماکیاولی، دولتمرد فلورانس؛

دورویی، دورنگی، تزویر؛ حقه بازی، نیرنگ، فریبکاری، دغلی.

۷. تیرگی روابط بارزانی و بغداد

به درخواست شاه، پرزیدنت نیکسون و کی سینجر احتیاطات فوق العاده‌ای به عمل آوردند که از تماس بارزانی با آمریکاییها چیزی به خارج درز نکند: پرزیدنت نیکسون در اواسط ژوئیه ۱۹۷۲ جان کانالی^۸، وزیر خزانه داری سابق خود را به تهران فرستاد تا به شاه اطلاع دهد که برآن شده است نقشه «سیا» را تصویب کند. وزارت خارجه که با چنین عملیاتی مخالف بود به احتمال زیاد در جریان قرار نگرفت. [۲۱]

شاه ایران نیز در تماسهای خود با بارزانی همین اندازه رعایت احتیاط را می‌کرد. وانگهی در ایران کمیسیون تحقیق پارلمانی^۹ وجود ندارد... اما به رغم همه این پنهانکاریها رهبران بغداد به زودی از چیزهایی بوبردند، و در اواخر ژوئیه ۱۹۷۲ روزنامه‌الثوره، روزنامه بعث عراق، بارزانی را متهم به دریافت سلاحهای سنگین و پست فرستنده جدید رادیویی از ایران، و گشایش اردوگاههایی در ایران به منظور آموزش دادن به نیروهایی کرد که «سرنگونی حکم و اقتدار ملی را وعظ و تبلیغ می‌کنند». [۲۲]

کردها هنوز پنج وزیر در کابینه داشتند، اما پس از سوء قصد دیگری که در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۲ [۲۳] به جان ژنرال بارزانی شد به رغم مبادله یک رشته یادداشت و تذکار به گسست روابط عملاً کامل بود.

در سی و یکم ژوئیه ۱۹۷۲ دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان تذکار به ای در ۱۱ ماده به بعث می‌دهد و طی آن «مقامات عالی وزارت کشور و اداره امنیت عراق» را به ترتیب دادن دو سوء قصد به جان ژنرال بارزانی متهم می‌کند، و بر «تیرگی بی سابقه» روابط حزب دموکرات و بعث، از موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ به این سو، تأکید می‌گذارد و تصریح می‌کند که وضع «انفجار آمیز» است، و چنانچه رهبران عراق (که دفتر سیاسی حزب آنها را متهم به اتخاذ سیاستی تجاوازمیز کرده) روشی کاملاً متغایر با گذشته در پیش نگیرند، حزب ناچار... «از مقاومت خواهد بود». [۲۴]

پس از مبادلهٔ یک رشته یادداشت «محرمانه» بین مقامات بعث (۲۳ سپتامبر ۱۹۷۲) و حزب دموکرات کردستان (۲۸ اکتبر ۱۹۳۸) مشاجره علنی می‌شود و روزنامهٔ الثورة «اعضای برجسته» حزب دموکرات کردستان را متهم می‌کند به این که «اطلاعات نظامی دربارهٔ ارتش عراق در اختیار مقامات ایرانی و یک افسر رابط اسرائیلی می‌گذارند»... و اضافه می‌کند که وجود روابط بین «جنش مسلحانهٔ کردها و رهبران مرتجع ایران مانعی جدی بر سر راه اتحاد دو حزب دموکرات کردستان و بعث است.» [۲۵]

۸. صلح مسخره در ۱۹۷۳

در بهار سال ۱۹۷۳ عراق عملاً دو پاره شده است: مرزی نادیده «کردستان آزاد» (کردستان تحت اختیار پیشمرگهای ژنرال بارزانی) را عملاً از بقیهٔ کشور جدا می‌کند، و اگر کسی بخواهد و بتواند از بغداد به کردستان برود در طول راه کرکوک و اربیل به پاسگاههای متعددی برمی‌خورد که اوراق هویت او را بازرسی می‌کنند و اتوموبیل را می‌کاوند. استاندار اربیل کردی است به نام عبدالوهاب اطروش که از ۱۹۶۲ به بارزانی پیوسته، اما حکم و نظارتش بر «سازمان امنیت» منطقه آن اندازه صوری و نظری است که رئیس پلیس اربیل، حسین شیروانی، که او نیز کرد بود، در روز روشن در شهر بغداد ناپدید شد و در آغاز ۱۹۷۳ جنازه‌اش که بطرزی فجعی مثل شده بود به خانواده‌اش داده شد.

روابط بین بغداد و ژنرال بارزانی هرگز به این بدی نبوده است: چنانکه حبیب کریم، دبیر کل حزب دموکرات، می‌گوید روابط بین حزب دموکرات و بعث که در طول سال ۱۹۷۲ پیوسته به تیرگی گراییده بود سرانجام به «صفر رسید». [۲۶] از نظر رهبران حزب دموکرات، هدف عمدهٔ صدام حسین «کشتن ژنرال بارزانی و اجرای موافقتنامهٔ ۱۱ مارس ۱۹۷۰ با یک گروه موافق میل بعث» بود. کردها «هر لحظه» منتظر حملهٔ ارتش عراق هستند، اما گفت و گوها هنوز قطع نشده است.

عبدالله سامرایی^{۱۰}، نظریه‌پرداز بعث عراق، برای حل این بحران که در اعتماد طرفین پدید آمده و برطرف کردن سوءظن «کسانی که می‌پندارند صدام حسین

در پشت سر کسانی است که می‌خواهند قدرت و نفوذ بارزانی را از میان ببرند» پیشنهاد می‌کند ملاقاتی بین سران انجام شود و یکی از پسران بارزانی برای تهیه مقدمات دیدار صدام حسین از ناوپردان به بغداد برود.

طبیعی است پس از سوءفصدی که درسامبر ۱۹۷۰ در بغداد به جان ادریس صورت گرفت فرستادن مجدد او به بغداد دیگر مطرح نبود، بنابراین مسعود است که می‌رود تا مقدمات دیدار صدام را فراهم کند. [۲۷]

در کردستان چیزی از توافق بین بارزانی و ایران و «سیا» درز نمی‌کند، اما در درون دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب شکافی به چشم می‌خورد: عده‌ای از اعضای این دو اندام - که احتمالاً چیزی در این باره نمی‌دانستند - هنوز معتقد بودند که از طریق گفت‌وگو می‌توان به یک راه حل رسید، در حالی که دیگران (از جمله دکتر محمود عثمان) به هیچ روی سرسازش ندارند.

در اواسط ژوئن ۱۹۷۳ ژنرال بارزانی با فرستاده واشینگتن پست مصاحبه‌ای غریب به عمل می‌آورد، و طی آن از آمریکا درخواست می‌کند «به شیوه‌ای سیاسی، انسانی، یا نظامی ... آشکارا یا نهان» از مردم کرد حمایت کند! در این مصاحبه ژنرال بارزانی می‌افزاید: «ما آماده‌ایم اگر ایالات متحد آمریکا در مقابل این گرگها از ما پشتیبانی کند در این منطقه بر طبق سیاست او عمل کنیم ... ما در صورتی که به اندازه کافی از ما حمایت شود می‌توانیم مناطق نفتی کرکوک را در اختیار بگیریم و بهره‌برداری از آن را به کمپانیهای آمریکایی بدهیم. این منطقه مال ما است، و این جریان ملی کردن نفت (ملی کردن «شرکت نفت عراق» در اول ژوئن ۱۹۷۲) عملی بود که به مخالفت با ما کردها صورت گرفت.»!

و ژنرال بارزانی در پایان سخنان خود می‌گوید که آماده است کمک آمریکا را «با واسطه ایران یا اسرائیل بپذیرد. اما کمک مستقیم البته بهتر خواهد بود.» [۲۸]

بدیهی است دیگر صحبت مسافرت مسعود به بغداد و ملاقات سران، بحثی زاید و بیهوده بود.!

۱. جبهه ملی (ژوئیه ۱۹۷۳)

تأسیس «جبهه‌ای ملی» که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ و تنها مرکب از حزب بعث و حزب کمونیست عراق بود، پس از خودداری حزب دموکرات کردستان از پیوستن بدان،

مرحله ای جدید از سقوط برگشت ناپذیر روابط بارزانی و بغداد است. کردها در تذکاریه‌ای شرایطی را که برای پیوستن به جبهه مزبور قائل شده بودند برشمردند:

— توافق قبلی درباره خودمختاری؛

— توافق قبلی درباره شیوه‌ها و وسایل تعیین حدود منطقه خودمختار؛

— دادن نقشی واقعی در اداره امور به سایر احزاب شرکت کننده در جبهه (حزب کمونیست عراق و حزب دموکرات کردستان)، تا دستگاه حکومت منحصرأ در اختیار بعث نباشد؛

— و سرانجام، به منظور اعاده دموکراسی حقیقی به کشور، انجام انتخابات آزاد و همگانی حداکثر ظرف یک سال پس از پیوستن حزب دموکرات کردستان به جبهه مزبور.

دکتر محمود عثمان احساسات کردها را نسبت به جبهه ملی مزبور بدین سان به روشنی بیان می‌کند: «سه سال و نیم است که در دولت مشارکت داریم، و چیزی به سامان نرسیده است... بنابراین ما نمی‌توانیم وارد تشکیلات جدیدی بشویم.» [۲۹]

اما تشکیل جبهه ملی برای کردها نتایج و عواقب مهمی به دنبال دارد: بر قطع روابطشان با کمونیستها صحه می‌نهد. چند ماه بعد روابط بین حزب دموکرات کردستان و حزب کمونیست عراق چنان تیره می‌شود که در کردستان برخوردهای مسلحانه بین کمونیست‌های کرد و کردهای وابسته به حزب دموکرات روی می‌دهد... از این پس انزوای حزب دموکرات کردستان کامل است.

۱۰. ژنرال بارزانی و جنگ اعراب و اسرائیل (اکتبر ۱۹۷۳)

مصریها و سوریها با حمله به اسرائیل در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ تجدید مخاصمات را در کردستان شش ماه به تعویق افکندند: دست کم این نظر و باور رهبران کرد بود، که معتقد بودند اگر جنگ در جبهه اسرائیل درنگرفته بود رهبران بغداد زنده‌ترین تپهای خود را به کردستان می‌فرستادند. [۳۰]

از ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۳ به این سوشمار برخوردها در تمام کردستان افزایش یافته بود؛ دو هنگ ارتش عراق در القوش و شیخان به پیشمرگها حمله کرده بودند، و در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۳ ارتش عراق به مواضع نیروهای ژنرال بارزانی در «دربندی‌خان»، واقع در

شرق کردستان، حمله برده و آنها را از مواضع خود رانده بودند، و سپس این مواضع را تخلیه کرده بودند.

دفتر سیاسی حزب برای بررسی اوضاع دعوت به اجلاس شده بود، که جنگ رمضان درگرفت: ژنرال بارزانی بی درنگ «برگ همبستگی با کشورهای عرب را علیه اسرائیل بازی کرد» و به تمام واحدهایش فرمان داد از برخورد با ارتش عراق پرهیز کنند، و توسط عزیز شریف، وزیر مشاور و برنده جایزه صلح لنین، نامه‌ای برای ژنرال حسن البکر فرستاد و طی آن پیشنهاد کرد «مذاکراتی» انجام شود، و اعلام داشت که آماده است هیأتی را به بغداد بفرستد یا هیأتی را که بغداد خواهد فرستاد بپذیرد. [۳۱] اما پرزیدنت البکر پاسخی به این پیشنهاد نداد.

اما در واقع، ژنرال بارزانی در همان هنگام که دو دیپلمات شوروی برای دیدار از او به حاج عمران رفته بودند تا از او بخواهند برای دولت عراق ایجاد اشکال نکنند، در ۱۵ اکتبر طی نامه‌ای که از محتوای آن اطلاع درستی در دست نیست از کی سینجر جویا شد که چطور است علیه مواضع ارتش عراق دست به تعرضی عمومی بزند!

اما چنانکه از «گزارش پایک» برمی‌آید پرزیدنت نیکسون نیز مانند کی سینجر - و شاه ایران - بیش از هر چیز مایل به حفظ وضع موجود و این غده سرطانی (در پیکر عراق) بود، تا رمق رژیم را بگیرد، و هیچ یک از آنها خواستار موفقیت کردها در بدست آوردن یک خودمختاری راستین نبود. [۳۲]

کی سینجر در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۳، یعنی نه روز پس از آغاز درگیری در جبهه اعراب و اسرائیل، دستور داد به ژنرال بارزانی پاسخ دهند که وی اقدام به تعرض پیشنهادی را به «مصلحت» نمی‌داند، حال آنکه به گفته تهبیه کنندگان «گزارش پایک» چنین تعرضی احتمال هرگونه موفقیتی داشت.

۱۱. طرحهای مربوط به قانون اساسی

اگر به واسطه جنگ اعراب و اسرائیل نبود ارتش عراق به احتمال زیاد در آغاز اکتبر ۱۹۷۳ به کردها حمله می‌کرد.

اگر مداخله منفی کی سینجر نبود، بی گمان چندروز پس از آن بارزانی پیشمرگهای خود را علیه مواضع ارتش عراق وارد عمل می‌کرد.

شرایط و اوضاعی بحثی نظری^{۱۱} و بی وجه می‌بود.

اما با این همه باید گفت طرحی که حزب دموکرات کردستان برای تدوین قانون اساسی ارائه کرده بود جالب بود، زیرا طرح خودمختاری کردستان را در مستوایی مفصلتر و دقیقتر از آنچه جنبش ملی کرد تاکنون ارائه کرده بود عرضه می‌کند.

این سند بسیار مفصل که تصریح می‌کند «سهم منطقه خودمختار از درآمد و بودجه عمومی کشور متناسب با شمار ساکنان منطقه باشد» در واقع تأسیس یک دستگاه اجرایی و قانونگزاری را برای کردستان پیشنهاد می‌کند، با

— یک مجلس منطقه‌ای، با اختیارات بسیار وسیع در زمینه تصویب بودجه و برنامه ریزی و وضع قوانین منطقه‌ای؛

— یک شورای اجرایی، مرکب از ۱۴ وزیر به انتخاب رئیس شورای اجرایی، که خود از سوی پارلمان برگزیده شده است؛
— یک دادگاه عالی قانون اساسی.

رئیس شورای اجرایی، که رئیس جمهور کشور طی فرمانی وظایف او را تأیید کرده است، به خودی خود معاون نخست وزیر کشور عراق خواهد بود.
نقص اساسی این سند، که روابط بین قدرت مرکزی و منطقه‌ای را به دقت و تفصیل تشریح می‌کند این است که از روابط بین قدرت مرکزی و منطقه عرب نشین کشور سخنی به میان نمی‌آورد یا ابهام و آشفتگی موجود بین قدرت مرکزی و منطقه عربی را در مقام حقیقتی مسلم می‌پذیرد.

بی اینکه خواسته باشیم تمام این طرح را، از سر تا ته، از نظر بگذرانیم همینقدر می‌گوییم که طرح تنظیمی کردها دستگامی قانونگزاری و اجرایی را برای کردستان پیش بینی می‌کرد که جز در چارچوب یک کشورفدرال در محدوده نظام دیگری عملی نبود.

و باز بی اینکه وارد جزئیات طرح تنظیمی احزاب کمونیست و بعث شویم باید بگوییم که طرح تنظیمی بعث — که همین قدر مفصل و مشروح بود — بسیار «عقب‌تر» از این طرح بود، به ویژه که می‌گفت رئیس شورای اجرایی برگزیده رئیس جمهور عراق

خواهد بود، نه منتخب مردم کرد. افزون براین، طرح بحث واژه «وزیر» را به کار نمی‌برد، و تنها تأسیس ده «اداره» منطقه‌ای را پیش‌بینی می‌کرد که در رأسشان «دبیرکله‌های» منطقه‌ای جای داشتند.

اما از همه مهم‌تر، طرح بحث در مقدمه خود می‌گفت که پایتخت منطقه خودمختار سلیمانیه (یا اربیل یا دهوک) خواهد بود، و کرکوک را استنا می‌کرد!
و برای ژنرال بارزانی این خود به معنای اعلان جنگ بود.

۱۲. کردستان بین خودمختاری، استقلال ... و نابودی

در پاییز سال ۱۹۷۳، بی آنکه چیزی درباره کمک شاه و «سیا» به بارزانی به خارج درز کرده باشد، تغییرات و تحولات چشمگیری که در کردستان عراق روی داده بود هر بیننده ناآگاهی را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد.

در مستوای نظامی، یک شبکه دفاع ضدهوایی مهم در پیرامون فرارگاه ژنرال بارزانی در ناوپردان و «قصر» و نزدیک حاج عمران ایجاد شده بود.

بیش از هزار کرد - سرباز ساده و درجه‌دار و افسر - که ماندن در ارتش عراق را امکان‌ناپذیر یافته بودند صفوف ارتش را ترک کرده و به ژنرال بارزانی پیوسته بودند.

در پیرامون ژنرال بارزانی، در «باروی کردستان» سیماهای تازه‌ای به چشم می‌خوردند: بخشی از اینها جوانان دانشگاهی بودند که در اروپا تحصیل می‌کردند و برخلاف سایر کوشندگان کرد به خاطر مقیم شدن در بغداد پشت به کوهستان نکرده بودند.

اما تغییرات چشمگیر، تغییرات سیاسی بود: در واقع رهبران کرد دیگر آن حزم و خویشتنداری معمول را به کناری نهاده بودند. اکنون ناگهان سرسختی و خشونتی ابراز می‌کردند که می‌توان گفت شگفت‌آور بود!

سطح توقع آشکارا بالا رفته بود و هدف ژنرال بارزانی و دیگران از جنگ دیگر به دست آوردن خودمختاری نبود.

عراقیها نخستین کسانی بودند که در متهم کردن بارزانی به پروراندن و اشاعه «اندیشه‌های جدایی‌خواهانه، واژه استقلال کردستان را بکار بردند... اما کردها تا زمانی دراز، و به هر حال در گفت و گوی با خارجیان، از سخن گفتن از استقلال پرهیز می‌کردند.

اینک این دوره ناگهان بسر رسیده بود. البته منطبق کردها بسیار ظریف بود. حبیب کریم، دبیر کل حزب دموکرات، می‌گوید: «استقلال نتیجه طبیعی تاریخ تمام ملتها است» و می‌افزاید «جشنهای ملی تکامل می‌یابند. ببیند، الجزایرها در ابتدا استقلال نمی‌خواستند، تنها خواستار برابری و کسب حقوق سیاسی راستین بودند. در جریان مبارزه است که جنبه آزادیبخش ملی الجزیره توفعش را بالا می‌برد، و سرانجام استقلال می‌خواهد... ما کردها هم در آغاز چه می‌خواستیم؟ حق حرف زدن و آموختن به زبان خودمان، و احترام به شخصیت‌مان را. این را از ما دریغ کردند، پس خودمختاری خواستیم، و در آن راه جنگیدیم. اکنون، در قبال دمدمی مزاجی رهبران بعث، در قبال وقایعی چون توطئه ناظم خضار [۳۴] ناگزیریم وسایل حفظ و حراست از حقوقمان را در چارچوب خودمختاری داشته باشیم - توقعات ما از این جا سرچشمه گرفت. اما اگر این هم از ما دریغ بشود، اگر جنگ دیگری درگیرد، آن وقت نظریه استقلال خواهیم داشت.»

حبیب کریم در پایان سخن می‌گوید: «سیر وقایع برای همه ملتها همین است، این طور نیست؟» و می‌افزاید: «به این نکته باید توجه کرد که خودداری رژیمهای عربی که در بغداد از پی هم آمدند باعث شد که ما سطح توقعمان را بالا ببریم.» [۳۵]

ژنرال بارزانی هیچ عوض نشده است: در ۱۹۷۳ نیز مانند ۱۹۶۲ همچنان معتقد است که روزنامه‌نگارانی که به کردستان می‌آیند فرستادگان دولت‌های متبوعشان هستند، و بخش نخست مصاحبه همیشه در جو و محیطی بالنسبه غریب جریان می‌یابد، و ژنرال همیشه با بی‌صبری انتظار دارد طرف مصاحبه امیدهایش را تأیید کند... و وقتی سرانجام مجبور می‌شود بپذیرد که روزنامه‌نگاری که در برابر اوست «روزنامه‌نگاری بیش نیست» آن گاه پیامی توسط او به دولت متبوعش می‌فرستد.

ژنرال بارزانی اعلام می‌کند: «ما آماده‌ایم با فرانسه روابط داشته باشیم. سرزمین ما غنی است. اگر دولت فرانسه کسی را پیش ما بفرستد می‌توانیم راجع به بعضی چیزها... مثلاً مانند این که آیا خودمختاری کافی است... یا درباره استقلال بالفعل^{۱۲} (!) صحبت کنیم.»

در منتهای ناراحتی مترجم (دکتر محمود عثمان، که این چیزها را مسائلی «وهمی و خیالی» توصیف می‌کند)، ژنرال بارزانی از گفتن این مطلبی که باید به یک دیپلمات می‌گفت خودداری نتوانست: «سرزمین کردستان از حیث منابع نفت غنی است. این سرزمین ماست، مال ماست. ما با گرفتن آن به حق کسی تجاوز نمی‌کنیم. مال ما است...» ژنرال بارزانی آن‌گاه افزود: «اگر ارسال نفتمان از طریق سوریه و عراق هم ممکن نباشد، این مسأله‌ای نیست. ما همیشه می‌توانیم راهی برای لوله‌نفتمان بیابیم. اگر یک کمک درست و حسابی به ما بشود می‌توانیم برای این مشکل هم راه حلی بیابیم!»

ژنرال بارزانی هم مانند رهبران ناسیونالیست استانبولی پنجاه سال پیش می‌خواهد استقلال کردستان را با «ثروت»ی که در اختیارش قرار خواهد گرفت سودا کند - یعنی اگر روزی کردستان مستقل شود!

ژنرال بارزانی هم مثل همین رهبران سالهای دهه بیست از گرفتن خودمختاری یا استقلال که آنهمه آرزوی به دست آوردنش را دارد اظهار عجز می‌کند: در اکتبر سال ۱۹۷۳ در پاسخ به این پرسش که آیا واقعاً به خودمختاری راضی خواهد بود، در حالی که اکنون کردستان آزاد شده بالفعل از استقلال برخوردار است، می‌گوید:

«این ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم، تصمیم درباره آنچه که داریم با ما نیست... این پرسش را باید از قدرتهای بزرگ کرد: چرا کردها را این‌طور فرو گذاشته‌اند؟»

این پاسخ که آن وقت نامفهوم بود اکنون روشن است: «بارزانی خود را در حالتی از وابستگی کامل می‌دید: از نظر روانی، او متوقع بود قدرتهای بزرگ به او استقلال «اعطا» کنند؛ از لحاظ نظامی و مادی و مالی چندان به ایالات متحد آمریکا وابسته بود که دیگر فاقد استقلال رأی بود.

اما آن وقت کسی از مسائل و مشکلاتی که بارزانی با آمریکاییها و ایرانیها داشت آگاه نبود... کسی نمی‌دانست که در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل کی سینجر مانع از حمله او به ارتش عراق شده است... چیزی که چشمگیر بود و همه می‌دیدند کمکهای ایران بود.

حتی در بغداد عده‌ای از خود می‌پرسیدند آیا ممکن است شاه ایران واقعاً بخواهد بارزانی را کمک کند که ابتدا استقلال بگیرد و سپس با کردستان عراق و

ایران کردستانی بزرگ بسازد، و او آنگاه آن را تحت حمایت بگیرد؟ - از هم اکنون واژه کردادش^{۱۳} را برای این کشور جدید ساخته بودند.

کسی آن وقت نمی‌دانست که این حدس و گمان در مورد مقاصد و نیات شاه توفهمانی بش نیست!

۱۳. هوبدا و مسأله کرد

رهبران ایران طبعاً در سخنان رسمی خود خویشتنداری و احتیاط بسیار به خرج می‌دادند. وقتی از امیر عباس هوبدا، نخست وزیر ایران، پرسیدند روابط ایران با ژنرال بارزانی چگونه است، وی از مطلب اساسی طفره رفت و گفت:

«ببینید، کردها ... نخستین ایرانیانی هستند که به فلات ایران آمدند ... ما آنها را قومی جدا نمی‌دانیم، آنها ایرانی هستند ... همه می‌گویند ایران بارزانی را ملح کرده است. من خیال نمی‌کنم بارزانی محتاج این باشد که ایران مسلحش کند، خود ارتش عراق با به جا گذاشتن اسلحه و مهماتش در میدان جنگ او را به قدر کافی با اسلحه و مهمات مورد نیاز ملح کرده است ... و تازه او می‌توانست به آسانی از دوستان عراقی اش در سایر مناطق اسلحه و مهمات بگیرد: از طریق شط العرب، ما در این باره چیزهایی می‌دانیم.» [۳۶]

نخست وزیر ایران سپس می‌افزاید:

«اما البته ما نمی‌توانیم نسبت به سرنوشت کردها بی‌اعتنا بمانیم. اینها ... من نمی‌توانم بگویم که ایرانی هستند، آن وقت خواهید گفت که ما چشم طمع به آن سوی مرز داریم! نه، ایداً ...»

«ما دوست داریم آنها را در همان سوی مرز ببینیم! و آنچه را که می‌خواهند در همانجا داشته باشند.»

«اما با این همه از یک نژادیم، اگر واژه نژاد چیزی را برساند ... ببینید، گفتنش دشوار است: در یک سوی مرز، اینجا، ایران است، در سوی دیگر، آنجا، عراق است!»

«ببینید، اینجا پسرعموها ساکن اند، آن طرف پسرعموها، و بین این دو طرف

رهبران ایران هرگز علناً بیش از این خود را درگیر سرنوشت «پسرعموهای» کردشان نمی‌کنند... اما این امر ظاهراً اسباب نگرانی ژنرال بارزانی نیست. شاید فکر می‌کند «تضمینهای» دیگری دارد.

۱۴. از صلح مسخره تا جنگ

در ماه اکتبر ۱۹۷۳ جدایی بین بغداد و ژنرال بارزانی کامل بود و رهبران بعث مصمم بودند بر این که برنامه خودمختاری خود را با یا بی موافقت کردهایی که به دور ژنرال بارزانی گرد آمده بودند به مورد اجرا بگذارند.

صدام، پس از تنظیم طرح «قانون» اساسی منطقه خودمختار در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳، در بحبوحه جنگ اعراب و اسرائیل آن را به مجمعی مرکب از چند صدتن از شخصیت‌های «ترقیخواه» شامل عده‌ای از شخصیت‌های «مستقل» کرد ارائه کرد. از نظر رهبران حزب دموکرات کردستان عراق این عمل نوعی «تحریک» و مبارزخواهی بود.

از نظر صدام حسین حزب دموکرات کردستان نماینده تمام کردها نبود - و این سخنی درست بود.

اما صدام پس از این که به این نحو مردم کرد را از حزب دموکرات کردستان و جنبش تحت رهبری ژنرال بارزانی جدا می‌کند، خیلی زود به این نتیجه می‌رسد که ژنرال بارزانی اصولاً نماینده مردم کرد نیست، و حتی «دشمن» مردم کرد است - که مسلماً سخنی نادرست است.

به رغم ناکامیابی «جاشهای ۶۶» (ابراهیم احمد و طالبانی) در بسیج بخش مهمی از افکار عامه مردم کرد در ۱۹۶۶ - ۱۹۷۰، رهبران بعث همچنان می‌کوشند از جنبشی مخالف در درون جنبش کرد پدید آورند.

۱۵. تاریخچه گسست روابط

پیش از تجدید مخاصمات سه ماه به گفت و گو گذشت، و پس از آن ناگزیر جنگ آغاز شد.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳ «جبهه ملی» طرح قانون اساسی منطقه خودمختار را که

بعث تهیه و تنظیم کرده بود رسماً به حزب دموکرات کردستان تسلیم کرد. در آغاز ژوئیه ۱۹۷۴ یک هیأت نمایندگی کرد به بغداد می‌رود و به مدت یک ماه در بغداد می‌ماند، با قطع و فصلهایی که برای رفتن به فرارگاه ژنرال بارزانی در حاج عمران و بازآمدن به بغداد در گفت و گوها پیش می‌آید. اعضای این هیأت که ریاست آن با حبیب کریم، دبیر کل حزب دموکرات کردستان است، به ویژه عبارتند از «سامی»، نوری شادویس، صالح یوسفی، دارا توفیق و احسان شیرزاد.

ریاست هیأت نمایندگی «جبهه ملی» با صدام حسین است. در ابتدا هریک از دو هیأت نقطه نظرهای خود را بیان می‌کند، سپس دو هیأت با توافق مشترک مسائل عمده مورد اختلاف را فهرست می‌کنند:

— تحدید حدود منطقه خودمختار

— مسأله پیشمرگها

— مسأله نظارت بر مرز از سوی کردها

— روابط کردها با ایران

— پیوستن کردها به «جبهه ملی».

شگفت این که در آغاز حبیب کریم، دبیر کل حزب دموکرات کردستان، تا اندازه‌ای خوشبین بود: به یاد می‌آورد که «مذاکرات مربوط به موافقتنامه سال ۱۹۷۰ نیز در آغاز دشوار بود.»

رهبران بعث، جدا از هرگونه ملاحظات دیگر، از انتخاب حبیب کریم به ریاست هیأت نمایندگی کرد ناخرسند بودند. در ۱۹۷۰ نیز به علت پیوندهای ایرانی اش با نامزدی او برای احراز مقام معاونت ریاست جمهوری عراق مخالفت ورزیده بودند.

در یکی از آخرین جلسات، صدام حسین عنان اختیار از کف داد و از دبیر کل حزب دموکرات کردستان پرسید: «ولی تو نماینده کی هستی؟» پاسخ حبیب کریم نیز بسیار تند بود: «من نماینده آن نیرویی هستم که ترا مجبور کرد چندین بار به کوهستان بیایی.»

اما پس از گذشت پانزده روز حبیب کریم دیگر به بینی خود را پنهان نمی‌داشت.

در پایان ژانویه کردها و بعثیها برآن شدند که در فوریه باز با هم دیدار کنند. اینک وضع بسیار متشنج بود و شماری از کردها کم کم به کوهستان بازگشته بودند. روز مقرر، از ماه فوریه، حبیب و سایر نمایندگان کرد به بغداد نرفتند و فؤاد عارف و احسان شیرزاد، دو شخصیت «مستقل» کرد، جایگزین آنها شدند. برای صدام حسین نیامدن حبیب کریم و دیگران به بغداد به منزله قطع گفت و گو بود، و تشنج همچنان بالا می‌گرفت.

۱۶. آخرین کوشش ادریس در بغداد

در پنجم مارس ۱۹۷۵ دارا توفیق برای دادن نامه ژنرال بارزانی به صدام حسین به بغداد می‌آید: بارزانی در این نامه می‌نویسد: «باید از بدتر شدن اوضاع جلو گرفت... باید وارد مذاکرات جدی شد...»

صدام حسین در نامه مورخ ۷ مارس خود در پاسخ، «از غیبت هیأت نمایندگان کرد در جلسه فوریه اظهار تعجب می‌کند» و می‌افزاید «همیشه منتظر است که بارزانی یکی از پسرانش را بفرستد.»

احسان شیرزاد نیز به بارزانی می‌نویسد، و به او توصیه می‌کند ادریس یا مسعود را بفرستد. شیرزاد می‌گوید: «این یک فداکاری است، اما شما هم در زندگی خود فداکاری بسیار کرده‌اید... و این برای آینده مفید است!»

آن وقت یک خط تلگرافی مستقیم بغداد را به قرارگاه ژنرال بارزانی مربوط می‌کرد. بارزانی از بغداد خواست هواپیمایی به رواندز بفرستد، و فردای همان روز، یعنی ۱۸ مارس ۱۹۷۴ ساعت ۵ بعد از ظهر ادریس به همراه یک هیأت مهمم کرد، شامل تمام وزیران کرد و دارا توفیق و احسان شیرزاد و فؤاد عارف به بغداد رسید. اما جای یک شخصیت برجسته خالی بود: حبیب کریم.

نمایندگان کرد در کاخ «میهمانان رسمی» اقامت گزیدند، و مذاکرات بی‌درنگ آغاز شد.

کردها و بعثیها با توافق مشترک، مسائل را تعداد کردند:

(۱) بحث درباره توافقات سیاسی اساسی برای وصول هر دو جنبش بعث و جنبش

کرد به یک استراتژی مشترک: حمایت کردها از اعراب و فلسطین و حقوق اعراب در خلیج فارس، و پشتیبانی اعراب از کردها نه تنها در عراق بلکه در ترکیه و ایران نیز!

۲) تحدید حدود منطقه خودمختار، مسائل مربوط به کرکوک و سنجار و خانقین (در مورد کرکوک هشت راه حل مورد بررسی واقع شد)؛

۳) وضع حقوقی منطقه خودمختار؛ تأسیس یک مجلس، درصد درآمدی که باید به منطقه خودمختار تخصیص داد، و محکمه قانون اساسی.

شب همان روز (هشتم مارس) در ساعت بیست ادیس و صدام حسین با هم به گفت و گونشستند؛ در این دیدار خصوصی ادیس گفت که «کردها آماده‌اند چنانچه توافقی صد درصد دست دهد تمام پلهای پشت سر را با ایران خراب کنند.» و برای آماده کردن زمینه برای وصول به چنین توافقی چند روز مهلت خواست. در مورد کرکوک ادیس به صدام حسین گفت: «اگر شما یک قدم به جلو بردارید، ما هم جلو می‌آیم.»

صدام به او می‌گوید که همین فردا صبح کنگره فوق‌العاده بعث را فرا خواهد خواند.

۱۷. اتمام حجت

صبح روز نهم مارس ۱۹۷۴ ادیس بارزانی اظهار خوشبینی می‌کند: فکر می‌کند صدام حسین پیشنهادهای او و درخواست مهلت را خواهد پذیرفت.

اما ظهر همان روز غانم عبدالجلیل عضو رهبری منطقه‌ای (رهبری عراق) و مسئول مسائل مربوط به کردستان به دیدار او می‌آید و می‌گوید:

— «اگر می‌خواهید چیزی را در این طرح ما تغییر بدهید باید پیش از ساعت ۱۲ روز ۱۱ مارس این کار را بکنید!»

— «پس از ۱۱ مارس پانزده روز برای تنظیم پیشنهادهايتان در زمینه تحدید حدود منطقه خودمختار وقت دارید، مشروط بر این که در این ضمن دست به هیچ گونه عملی نزنید.»

— «درباره کرکوک باید یکی از این دو پیشنهاد را بپذیرید: یا منطقه کرکوک زیر نظر یک دستگاه مختلط، و تحت حکم و اختیار دولت مرکزی باشد یا استان کرکوک تقسیم شود، دو بخش آن به منطقه خودمختار تعلق گیر و مابقی در اختیار دولت مرکزی باشد!»

ادیس بی اختیار می‌گوید: «ولی این که اتمام حجت است!» و وقتی مسأله

سرشماری را عنوان می‌کند عبدالجلیل می‌گوید: «با شما هرگز سرشماری انجام نخواهد شد!» و چون ادریس به او خاطر نشان می‌کند که سرشماری در «قانون رفته است» (قانون ۱۱ مارس ۱۹۷۰) غانم عبدالجلیل تکرار می‌کند: «اما نه با شما!»

ادریس می‌بیند که دیگر کاری در بغداد ندارد، و به غانم عبدالجلیل می‌گوید: «ما پیشنهادهای شما را به ژنرال بارزانی ارائه می‌کنیم، تصمیم با اوست. اگر پاسخ مثبت باشد برمی‌گردیم.»

هیأت نمایندگی کرد عازم رواندز می‌شود و برای ساعت چهار بعد از ظهر فردا سفارش هواپیما می‌دهد.

۱۸. آخرین پیشنهادهای بارزانی

در ۱۰ مارس ۱۹۷۴، بعد از ظهری دیرگاه هواپیما با دارا توفیق و احسان شیرزاد باز می‌گردد: این دو حامل پیشنهاد متقابلی از سوی ژنرال بارزانی درباره وضع کرکوک اند، که آن را بی درنگ توسط غانم عبدالجلیل به صدام حسین تسلیم می‌کنند.

پیشنهاد بارزانی حاوی سه راه حل مختلف است:

— استان کرکوک دست نخورده بماند، با یک دستگاه مختلط تابع ارگانهای

منطقه خودمختار؛

— اگر دولت این راه حل را بپذیرد در آن صورت بارزانی هم طرح

خودمختاری را که از سوی دولت پیشنهاد شده است بی هیچ بحث و گفت و گویی خواهد پذیرفت؛

— استان کرکوک به دو بخش تقسیم شود:

هویجه و قره تپه در اختیار دولت مرکزی باشد،

مابقی، با شهر کرکوک، به منطقه خودمختار تعلق گیرد.

— استان کرکوک به ترتیب فوق الذکر تقسیم شود، اما برای شهر کرکوک وضع

ویژه‌ای پیش بینی شود. در این صورت این تغییر باید در طرح قانون خودمختاری که از

سوی حزب دموکرات کردستان پیشنهاد شده است گنجانده شود.

ساعت ده شب غانم عبدالجلیل دارا توفیق را پای تلفن می‌خواهد و به او

می‌گوید:

«پیشنهادهای حزب دموکرات کردستان کلاً و جزئاً از سوی «جبهه» رد شده

است» اما می‌گوید مایل است او را ببیند؛ نیمه شب دارا توفیق سرخوردده از این آخرین دیدار درمی‌آید.

فردای آن، یعنی ۱۱ مارس ۱۹۷۴، دارا توفیق با اتوموبیل عازم شمال می‌شود. این، پایان گفت‌وگوها، و قطع رابطه است.

شخصیتهای مستقل کرد، کسانی چون فؤاد عارف، می‌کوشند با ارانه فرمولهای بینابینی مواضع حزب دموکرات و بعث را در مسأله کرکوک به یکدیگر نزدیک کنند.

در بیستم مارس ۱۹۷۴ فتاح شالی، یک شخصیت مستقل دیگر کرد، به بغداد می‌آید تا اعلام کند که ژنرال بارزانی تقسیم کرکوک بین منطقه خودمختار و دولت مرکزی را، با اداره شهر توسط دستگاهی مختلط و مرکب از نمایندگان منطقه خودمختار و دولت مرکزی، می‌پذیرد.

اما بعثها می‌گویند که این پیشنهاد چیز تازه‌ای در بر ندارد.

این پایان قطعی ماجراست!

۱۹. مسئولیتها

هنوز زود است و نمی‌توان مسئولیت قطع مذاکرات و از سرگرفتن جنگ را بطور قطع به یکی از دو طرف اسناد داد.

اما تمام کردهای وابسته به جناح چپ حزب دموکرات کردستان، که سخت مخالف اتحاد با ایران و هواخواه جدی اتحاد با بعث بودند و معتقد بودند که چنین اتحادی به عراق امکان خواهد داد به قدرتی ترقیخواه بدل گردد که آنها آرزومند آن بودند، در بهار سال ۱۹۷۴ می‌پذیرفتند که صدام حسین و سایر رهبران بعث خواستار رسیدن به توافق نبودند.

ژنرال بارزانی به کرکوک نظر دوخته بود و به هیچ وجه حاضر به گذشت از آن نبود، و به زعم آنها صدام حسین خواستار رسیدن به توافق در این زمینه نبود... صدام در ۱۱ مارس ۱۹۷۴ در جلسه‌ای که طرح قانون خودمختاری پیشنهادی بعث در آن مطرح شد نظر خود را درباره‌ی دو نکته مورد اختلاف کردها و بعثها اظهار کرد.

به عقیده صدام حسین تعیین حدود منطقه خودمختار باید با توجه به نکات زیر

باشد:

«این حدود با توجه به تراکم نسبی جمعیت ملتی که از خودمختاری بهره‌مند

خواهد شد معین شود. نکته اساسی در تحدید حدود منطقه همین است، به شرط این که منطقه جزو لاینجزای کشور و سرزمین ملی باقی بماند.»

اما می‌افزاید:

«مانسی‌خواهیم که تحدید حدود منطقه چون یک جدایی مطلق یا انزوا باشد، چنین چیزی به معنای جدا کردن کردها از جامعه عراق و حبس کردن آنها در ناحیه‌ای معین خواهد بود. ما از خودمختاری به این معنا که عراقیهای غیرکرد را از منطقه خودمختار به دور نگه دارد چیزی نمی‌فهمیم: ما خودمختاری را به معنای «پوستگی کامل» اما با منطقه‌ای معین می‌شناسیم که در محدوده آن حقوق خودمختاری در چارچوب حاکمیت عراق اعمال می‌شود.»

سخن معاون رئیس‌جمهور عراق بسیار مهم است و این تصویر به آدم دست می‌دهد که به قول کردها با دستی می‌دهد و با دست دیگرس می‌گیرد.

صدام حسین سپس می‌افزاید: «مسلماً امکان ندارد که تک‌تک افراد یک گروه قومی را که از خودمختاری بهره‌مند خواهند شد سایه به سایه دنبال کرد تا آنها را بطور قطع جزو منطقه خودمختار قرار داد...» در واقع می‌خواهد بگوید که «مناطق مختلط» - به ویژه کرکوک - جزو منطقه خودمختار نخواهند بود.

آدم خیال می‌کند به پنجاه سال پیش بازگشته است، یعنی به آن دوره که ویلسن ونوتل بر سر مرز گروههای قومی با هم جر و بحث داشتند.

در مورد تقسیم درآمد عراق به تناسب جمعیت و به منظور تعیین بودجه منطقه خودمختار بر این اساس، صدام حسین معتقد است که «این پیشنهاد نه با خودمختاری و نه با وحدت مردم، با هیچ یک موافق نیست!» [۳۹]

پس دریافت رهبران بعث از «خودمختاری» چه بود؟ در واقع هر چند همه واژه «خودمختاری» را به کار می‌بردند اما ظاهراً هرگز به چیزی دورتر از «عدم تمرکز ساده اداری» نمی‌اندیشیدند.

اینان هرگز در نظر نداشتند با کردها در مقام برابر برخورد کنند، و می‌خواستند انحصار قدرت را، در تمام وجوه و اشکال آن، تا به آخر، بی معارض، در دست خود داشته باشند.

بنابر گفته شاهدان کرد، در تمام طول آخرین دور مذاکرات ژانویه - مارس ۱۹۷۴ رهبران بعث، به ویژه صدام حسین، «بی‌نیازی و سرسختی و پرمدعایی» از خود

صدام حسین و سایر رهبران عراق پس از موفقیت ملی کردن «شرکت نفت عراق» ظاهراً بی‌میل نبودند چنین بیندارند که دیگر چیزی و کسی قادر به مقاومت در برابرشان نیست.

و هرگز این اندازه پولدار نبودند. (بهای نفت چهار برابر شده بود!)

در مستوای سیاسی و دیپلماتیک، به‌شبه می‌توانستند انزوای کردها را در محاسبات خود منظور کنند: اتحاد شوروی آنها را رها کرده بود و حزب کمونیست عراق به جبهه ملی پیوسته بود.

و با یک مبارزه تبلیغاتی ماهرانه می‌شد در غرب هم «ثابت» کرد که رهبران بغداد به وعده‌های خود وفا کرده و خودمختاری موعود را به کردها داده‌اند اما بارزانی نپذیرفته است!

چه کسی می‌رفت تا خود را در مطالعه دقیق قانونی و حقوقی مربوط به منطقه خودمختار غرقه کند؟...

و سرانجام باید گفت که این سخن راست نیست که بارزانی هم که به شاه و «سیا» وابسته بود دیگر نمی‌خواست یا نمی‌توانست با بعث به سازش برسد. نه، بارزانی مدت‌ها بود وضع و موقع خود را در قبال کمکهای شاه و از ۱۹۷۳ به این سو در قبال کمکهای سیا نیک دریافته بود.

همانطور، که هزار^۱، شاعر کرد می‌گوید، بارزانی در پیوند با مردم کرد «چون یک درویش بود. درویش به دور خود می‌چرخد و می‌چرخد تا سرانجام کسی را بیابد که او را به بهشت راه بنماید.» [۴۰]

اگر بعث تضمین کافی به بارزانی داده بود بارزانی می‌توانست در آخرین لحظه پلهای پشت سر را با ایران و ایالات متحد آمریکا با همان بی‌اعتنایی و خونسردی خراب کند که این دو بعدها پیوندهای خود را با او گسستند.

فصل ۱۴. جنگ سوم بعث

(مارس ۱۹۷۴ - مارس ۱۹۷۵)

رهبران بغداد با اطمینان به خود و موفقیت خویش دست به کار تأسیس نهادهای منطقه خودمختار شدند، و هفته‌ای چند چنین فرا نمودند که ملا مصطفی بارزانی را از اکثریت مردم کرد جدا کرده‌اند.

و مانند سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۹ سانوسختی را بر اخبار مربوط به جنگی که در شمال پیدا می‌کرد اعمال کردند.

در ۲۶ مارس ۱۹۷۴، در انقضای مهلت چهارده روزه‌ای که صدام حسین داده بود، شورای فرماندهی انقلاب عفو عمومی را برای تمام کردهایی که ظرف یک ماه از شمال باز گردند اعلام کرد.

در اوایل آوریل ۱۹۷۴ کابینه ترمیم شد و پنج «شخصیت کرد وفادار» (به بعث) به جای پنج وزیر که از ماه فوریه به کردستان پناه برده بودند وارد کابینه شدند.

۱. «همدستان» کرد

یکی از وزیران جدید عبیدالله بارزانی، پسر ژنرال بارزانی است.

خیانت از عناصر ثابت تاریخ کرد است - از امیر بدرخان که برادرزاده‌اش یزدانشیر به او خیانت کرد گرفته تا شیخ سعید (۱۹۲۵) و سیدرضا (۱۹۳۷)؛ انا

شخص به زحمت ادراک می‌کند که چگونه پسر یک قهرمان ملی می‌تواند علیه پدر خود قیام کند و به بدترین دشمنان او پیوندد.

صدام این موضوع را به این نحو توجیه می‌کند: «وفاداری به مملکت ربط چندانی به خانواده و قبیله ندارد! در انتخاب سیاسی، پسر می‌تواند با پدر اختلاف نظر پیدا کند.» [۱]

اما اشکال کار این است که عیبدالله بسیار «عشیره‌ای» تر از پدر است. وی که در سال ۱۹۲۷ تولد یافته هنگامی که پدرش به تبعید به اتحاد شوروی رفت بیست‌ساله بود و چون پدر از تبعید بازآمد او اندکی بیش از سی سال داشت... بنابراین هنگامی که بارزانی رهبری جنبش ملی کرد را در عراق به دست گرفت از یکدیگر بیگانه بودند. طی سالهای اول جنگ، به ویژه در ۱۹۶۴، عیبدالله در جوار پدر نقش نمایانی برعهده داشت.

اما بی‌گمان برای این مرد جاافتاده، بودن در مقام و موقع پسر کسی چون بارزانی، این «غول مقدس» و مستبد و مطلق‌العنان، موقعیتی بسیار دشوار بوده است. در این خصوص این نکته شایان توجه است که پسران بارزانی که بسیار به او نزدیک‌اند و با او همکاری می‌کنند - یعنی ادریس و مسعود - در واقع کسانی هستند که می‌توان آنها را نسل دوم فرزندان ملا مصطفی به شمار آورد: اختلاف سن چندان است که می‌توانند بجای نوه‌های بارزانی باشند؛ برای این دو جوان که ابتدا منشی پدر بوده‌اند و سپس دستیار او شده‌اند، هرگز مسأله شورش در برابر اقتدار پدری که بر غیبتش تأسف خورده و از بازآمدنش شادی کرده‌اند مطرح نبود.

یکی دیگر از «همدستانان» سال ۱۹۷۴ عزیز اطروشی است، که مردی است جوشی و عصبی که قبلاً با بارزانی و سایر رهبران حزب درافتاده بود، [۲] اما به همین اکتفا کرده بود که از جنبش کرد برکنار باشد، و به هر حال در «کردستان آزاد» مانده بود. پیوستن این عضو دفتر سیاسی، که ژنرال بارزانی را متهم به «دیکتاتوری» می‌کند، بی‌گمان برای تبلیغات بعث پیروزی بزرگی است، و بعث از آن در خارج از کشور منتهای بهره‌برداری را می‌کند.

سه وزیر جدید دیگر عبارت‌اند از هاشم عقراوی، [۳] و دو شخصیت ذرجه دوم: عبدالله اسماعیل [۴] و عبدالستار طاهر شریف، که حزب انقلابی کرد را تأسیس

کردند، که سازمانی است اسمی، که به «جبهه ملی» پیوست. انتصاب این پنج وزیر «همدست»، بر قطع روابط بارزانی و صدام حسین صحنه گذاشت. صدام چند روز بعد اعلام کرد که «بارزانی دیگر چاره‌ای ندارد جز این که تا خیلی دیر نشده پرچم سفید برافرازد» همین، شاعر کرد این پاسخ زیبا را به این گفته داد: «از کجا می‌توان برای دو میلیون و نیم کرد پارچه سفید به قدر کافی فراهم کرد؟»

۲. عملیات نظامی

جنگ در اواسط فوریه ۱۹۷۴ با یک رشته وقایع مرزی بین ایران و عراق، و نیراندازی توپخانه سنگین که ۲۰۰ قربانی از طرفین می‌گیرد، آغاز می‌شود.

و در اواسط مارس ۱۹۷۴، چند روز پس از اعلام یکجانبه «خودمختاری کردستان از سوی دولت عراق» جنگ به معنای واقع، به ویژه در منطقه زاخو، نزدیک مرز ترکیه [۵] آغاز شده بود.

در ۸ آوریل ۱۹۷۴ صدام حسین در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در بغداد گفت: «ما اعلام می‌کنیم که در حال حاضر عملیات نظامی ای در کار نیست.»

نیمی از این گفته درست بود: ارتش عراق تا یک ماه در حال دفاع بود: پنج شش پادگان نظامی عراق در وسط کردستان منفرد مانده بودند: به ویژه پادگانهای زاخو و رواندر، که از پایگاههای کرکوک و موصل کاملاً جدا شده بودند.

این پادگانها چندین هفته با هلیکوپتر تغذیه می‌شدند، در همان حال ستاد ارتش عراق تعرض خود را علیه کردها تدارک می‌دید، و این تعرض چند روز پس از سخنان صدام حسین به مرحله اجرا درآمد.

۳. تعرض بهاره (آوریل ۱۹۷۴)

فرماندهان ارتش عراق با همان خوشبینی معمول خود معتقد بودند که جریان ظرف شش ماه پایان خواهد پذیرفت، و باخوشحالی اعلام می‌کردند که «در سپتامبر ناهار را در گلاله خواهیم خورد.»

تعرض نیروی زرهی عراق به منظور رفع محاصره از پادگان زاخو (مشتمل بر هزار نفر) در ۱۵ آوریل ۱۹۷۴ آغاز می‌شود. تانکهای عراقی بی مانع و مزاحم در دشت

موصل به پیش می‌روند، اما حوالی ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ چون به کوهستان می‌رسند در ۱۵ کیلومتری زاخو پیشمرگهای کرد، به فرماندهی عیسی سوار، راه بر آنها می‌بندند، و در همان حال پادگان زاخورا با خمپاره‌انداز گلوله باران می‌کنند... [۶] عراقیها سرانجام در ۸ مه ۱۹۷۴، پس از دو هفته جنگ سخت در دو جبهه، بر زاخو مسلط می‌شوند. [۷] اما ارتش عراق در این تعرض بهاره بیشتر از نیروی هوایی استفاده می‌کند، و «مراکز تجمع» نیروهای کرد و قرارگاه ژنرال بارزانی را در ناوپردان مرتباً می‌کوبد. برای نخستین بار بمب‌افکنهای سنگین توپولف ۲۲، که به احتمال زیاد شورویها خلبانیشان را برعهده داشتند، در آسمان کردستان ظاهر می‌شوند.

در ۲۴ آوریل ۱۹۷۴ نیروی هوایی عراق شهر قلاذزه را که در حال عادی ۱۰۰۰۰ تن جمعیت دارد و جمعیتش به علت هجوم مهاجران (از جمله دانشجویان دانشگاه سلیمانیه) دو برابر شده بود بمباران می‌کند.

پشمرگها که برای دفاع هوایی جزیک مسلسل «دوشکا»^۲ وسیله دیگری در اختیار ندارند بادرماندگی ناظر بمباران شهر توسط دو «سوخوی» می‌شوند. نتیجه: یک چهارم شهر ویران می‌شود و ۱۳۰ تن کشته می‌شوند. [۸]

سه روز بعد، یعنی در ۲۷ آوریل ۱۹۷۴ هواپیمای عراقی شهرک حلبجه را بمباران می‌کنند، و ۴۳ تن را می‌کشند، و در ۲۹ آوریل بیست تن در زیر آوار پل گلاله دفن می‌شوند. [۹]

طی ماههای مه و ژوئن ۱۹۷۴ هواپیماهای عراقی همچنان به بمباران کردستان ادامه می‌دهند، و در همان حال ارتش عراق عملیات «عربی کردن» مناطق حساس سنجار و کرکوک و خانقین را دنبال می‌کند: روستاهای کردنشین را با بولدزر با خاک یکسان می‌کند، و کمیسیون «ارضی» از دادن سند مالکیت به کشاورزان کرد سرباز می‌زند و زمینهای کشاورزان کرد را مرتباً به اعراب وامی‌گذارد.

۴. تعرض تابستانی (ژوئیه - اوت ۱۹۷۴)

تنها در ماه ژوئیه و پس از چندین ماه تهیه و تدارک و فراخواندن دوره‌های مختلف مشمولین به خدمت است که فرماندهان ارتش عراق تهاجم بر «باروی» کردستان را آغاز می‌کنند.

هدف نظامیان عراق مشخص است: با اعزام تانکها به رواندز و قلادزه می‌خواهند کردستان را به سه قسمت تقسیم کنند، با این اعتقاد که پس از قطع خطوط ارتباطی کردها مقاومتشان به سرعت درهم خواهد شکست.

نیروی که ارتش عراق برای این حمله متمرکز کرده بسیار هراس‌انگیز است: صدها تانک ت ۵۴ و ت ۵۵ و ت ۶۲ - تنها در نبرد رواندز ۱۱۵ تانک مشارکت دارند. و چندین لشکر، [۱۰] با پشتیبانی نیروی هوایی: میگ ۱۷، میگ ۲۱، و چندی بعد میگ ۲۳، به خلبانی شورویها یا هندوها، و توپولف ۱۷ و ۲۲...

در برابر چنین تمرکزی از نیروی زرهی، کردها عملاً بلا دفاع‌اند: جز بازوگاهای کوچک و چند آرمی جی ۲ و آرمی جی ۷ سلاح دیگری ندارند (جنگ با تانک، با آرمی جی ۲، در دشت باز نوعی خودکشی است، زیرا تیرانداز باید درصد دوپست متری هدف به او تیراندازی کند؛ آرمی جی ۷ قدری بهتر است؛ با این سلاح از ۵۰۰ متری می‌توان به تانک تیراندازی کرد) اما مسئولان جبهه رواندز پنج آرمی جی ۷ در اختیار دارند!

دفاع کردها شکافه می‌شود: در ۱۹ اوت ۱۹۷۴ ارتش عراق قلادزه را تصرف می‌کند و در ۲۲ اوت رواندز را که بکلی تخلیه شده و جز چند خانوار کمونیست پیوسته به بعث کسی در آن نمانده است اشغال می‌کند. [۱۱]

اما پیروزی عراقیها یک نیم پیروزی بیش نیست: ارتش عراق با رفتن تا قلادزه خط تدارکاتی و مواصلاتی خود را در زمینی بسیار سخت و ناهموار و مساعد برای عملیات ایذایی پیشمرگان کرد، بطرزی خطرناک طولانی کرده است؛ و در جبهه رواندز موانع هدرین و زررک از میان برداشته نشده‌اند.

۵. پیوستن مردم کرد به بارزانی و مهاجرت پناهندگان

جنگ کردستان به زودی ابعادی می‌یابد که حتی در بدترین لحظات جنگهای گذشته بعث سابقه نداشته است!

و برخلاف ادعای بعثیها که می‌گویند بارزانی از ملت کرد جدا شده درست در همین هنگام است که اکثریت توده مردم، به ویژه دانشجویان و استادان دانشگاه و مهندسان و پزشکان - خلاصه همه درس‌خواندگان و دانش‌آموختگان کرد شهرهای بزرگ عراق مانند بغداد و کرکوک و سلیمانیه و موصل - به او می‌پیوندند. این دانش

آموختگان در همان حال که ژنرال بارزانی را «فئودال» می‌دانند بر او به چشم یک قهرمان می‌نگرند.

دانشگاه سلیمانیه در بهار ۱۹۷۴ با ۴۲۵ دانشجوی مجموع ۶۰۰ دانشجوی خود و تمام استادان و کادر فنی و اداری دانشگاه یکپارچه به انقلاب کرد می‌پیوندد. این عده نخست به قلادزه و سپس به دره چومان می‌روند. تمام دانش آموزان دانشسرای دهوک نیز با استادانشان به پیشمرگها پیوسته اند، همچنین ۵۰۰ دانش آموز دانشسرای اربیل.

نیز ۱۶۰۰ مری و ۲۵۰ استاد مدارس آموزش عالی و ۲۵۰ مهندس و ۱۱۰ پزشک، و حدود ۱۰۰۰ دانشجو (جدا از دانشجویان دانشگاه سلیمانیه) [۱۲] به جنبش پیوسته اند.

دانشجویان، به ویژه دانشجویان مقیم کشورهای خارج، تا فروپاشی نهایی جنبش، تحصیلات خود را رها می‌کنند و به کردستان باز می‌آیند و به ژنرال بارزانی می‌پیوندند، چندان که دستگاه اداری جنبش در جذب آنها در جنبش مقاومت با دشواری بسیار روبرو است.

این افراد، این پسران و دختران دانشجو، به تمام جریانهای سیاسی تعلق دارند، اما خواه مبارزان مارکسیست باشند - که شمار این افراد در واقع اندک است - یا محافظه کار بورژوا، وضع و موقع و تحصیلات خود در بغداد و لندن و مونیخ یا بخارست را رها می‌کنند و می‌آیند تا «از حقوق مردم کرد دفاع کنند».

دبری نمی‌گذرد که «رانندگان» برای عده افزوده می‌شوند - اینها خانواده‌هایی هستند که یکی از اعضایشان - شوهر، پسر، برادر - به اردوی بارزانی پیوسته است. اما اگر چه شمار این «رانندگان سیاسی» اندک بود و از چند هزار در نمی‌گذشت شمار پناهندگانی که به ویژه پس از تعرض ارتش عراق در ماههای ژوئیه و اوت از جنگ گریخته یا توسط عراقیها از مناطق مشمول «سیاست عربی کردن» رانده شده‌اند به زودی از صدها هزار درمی‌گذرد.

چندی بعد، ورود پناهندگان مستمند به دره چومان، که از طریق جاده هامبلتن و حاج عمران و مرز ایران بدان می‌رسند، دشواریهای غلبه‌ناپذیری را برای رهبران کرد ایجاد کرد: وضع زیربنایی جنبش همین اندازه بود که بتواند نیازهای اساسی پیشمرگها و دستگاه اداری را تأمین کند.

به این ترتیب در پایان آوریل ۱۹۷۴ ژنرال بارزانی ناگزیر شد از شاه درخواست کند شماری پناهنده کرد را در خاک ایران بپذیرد: در آخر سپتامبر ۱۹۷۴ حدود ۱۱۰۰۰۰ پناهنده کرد در اردوگاههای پناهندگان در ایران مقیم شده بودند و بار دستگاه اداری کردستان به میزان قابل ملاحظه‌ای سبک شده بود... اقا پیدا بود که این پناهندگان برای شاه صورت گروگان یافته‌اند.

در سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۴ همچنان هر روز شماری از خانواده‌های پناهنده به مرز - یعنی به حاج عمران - می‌رسند. این عده باید چند روز و گاه چند هفته در اردوگاههای صحرائی، در ارتفاع ۱۷۰۰ متر از سطح دریا، در میان بار و بندیل اندک خود بمانند تا به آن سوی مرز و به یکی از اردوگاههای شیر و خورشید سرخ انتقال یابند. عده زیادی از این مردم روستاییانی بودند که روستاهایشان با گلوله باران توپخانه یا بمباران هوایی ویران شده بود. بقیه از شهرکهایی چون رواندز و عقره و دهوک و رانیه بودند، که تقریباً از جمعیت تهی شده بودند.

این عده پس از این که یکچند در غارها یا جنگلهای کوهستانهای مجاور پناه جسته بودند با اطلاع یافتن از گشایش اردوگاهها در ایران، به سوی مرز به راه افتاده بودند: از ترس هواپیماهای عراقی، که آنها را به مسلسل می‌بستند، شبها راه پیموده بودند؛ بختیار بودند اگر قاطری می‌یافتند که بار و بندیل یا کود کانشان را حمل کند. آنها که از روستاهای نزدیک می‌آمدند ده روزی در راه بودند، اقا دیگران، به ویژه آنها که از شمالغرب کردستان، یعنی بادینان، می‌آمدند سه ماه در راه بودند تا به حاج عمران برسند!

۶. تعرض پاییزی (سپتامبر - اکتبر ۱۹۷۴)

به رغم پیروزیهای قلادزه (۱۹ اوت) و رواندز (۲۲ اوت) روشن بود که صدام حسین آنطور که هنگام اقدام به تعرض بهاره به فرماندهان ارتش عراق وعده داده، بود در ۱۵ سپتامبر ناهار را در گلاله نخواهد خورد.

یک مانع نیرومند راه وصول به قرارگاه ژنرال بارزانی را در ناوپردان و گلاله و حاج عمران سد کرده بود: این مانع طبیعی در نزدیکی بلافضل رواندز و متشکل از قله‌های زرزک (۲۲۰۰ متر) و هندرین (۲۸۷۵ متر) بر مدخل جاده معروف هامیلتن بود، که شریان حیاتی جنبش کرد بود و قرارگاه ژنرال بارزانی را به مرز ایران می‌پیوست.

پیشتر، در ۱۹۶۶، کوه هندرین صحنه بزرگترین نبرد تاریخ جنگهای کردستان بود (رجوع شود به فصل ۱۰ از همین بخش).

ستاد ارتش عراق در اوایل سپتامبر ۱۹۷۴ چون می‌دید چند ماهی بیش به زمستان نمانده و با آمدن زمستان راهها برای نیروی زرهی غیرقابل عبور خواهد بود و عملیات نیروی هوایی به میزانی قابل ملاحظه کاهش خواهد یافت، اقدام به تعرضی کرد که با توجه به حجم نیروهای درگیر در آن انتظار داشت تعرضی قطعی و تعیین کننده باشد: در این تعرض ۳۰۰ تانک و ۱۲ گردان هوویتزر و یک گردان توپ خودکار پانهارد^۲ و ۳۰ هزار سرباز پیاده و نیروی هوایی مشارکت داشتند. [۱۳]

جنگهای پایایی در گلوگاه «عمرآرا»^۳ از پیشامدگیهای رشته کوه زرزک، درگرفت: این تنها بخشی از جبهه بود که کمی نسبی شیب راه به ارتش عراق امکان می‌داد پیاده‌نظام را به امید احتمال موفقیت وارد عمل کند.

در ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۴ نخستین نبرد در این جبهه روی داد و این نبردی بود که طی آن عراقیها ۱۳۰ تانک به میدان آوردند، و متعاقب آن در ۱۲ سپتامبر، و سپس در ۱۴ سپتامبر جنگهای دیگری روی داد و پس آن گاه در شبهای ۲۷ تا ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۴ نبردی «تاریخی» درگرفت، که مسمود بارزانی درباره آن چنین نقل می‌کند:

«در تمام طول شب مواضع ما زیر گلوله باران شدید توپخانه و بمباران سنگین نیروی هوایی عراق بود. اما تعرض اصلی در واقع در ساعت سه بامداد آغاز شد: فرماندهی عالی ارتش عراق در کاربرد وسایل اساک به خرج نداده بود: یک لشکر کامل پیاده، تیپهای پنجم و بیست و نهم «نیروهای ویژه»، با پشتیبانی دهها تانکی که عملاً با لوله‌های حماس بر ... نیروهای ما که در کوه سنگر گرفته بودند تیراندازی می‌کردند...»

«در برابر این تهاجم عظیم... آرایش ما به هم خورد! اما ما کمی پیش از ساعت پنج صبح، پیش از آن که نیروهای عراق وقت این را داشته باشند که پناهگاهی برای خود بکنند و مواضع خود را تحکیم کنند، دست به حمله متقابل زدیم.»

مسمود بارزانی در دنباله سخنان خود می‌گوید: «حالا دیگر هر دو طرف مهماتمان تمام شده بود... با نارنجک وارد عمل شدیم... بعد هم می‌خواستیم با سلاح

سرد با آنها دست به گریبان شویم! در این هنگام بود که پا به فرار گذاشتند... دست کم ۵۰۰ کشته و ۵ تانک در میدان به جا گذاشتند. از پیشمرگها تنها ۸ نفر کشته و ۲۴ نفر زخمی شده بودند.»

مسعود که در غیاب برادرش، ادریس، (که احتمالاً به ایران یا دورتر از ایران سفر کرده بود) شخصاً فرماندهی عملیات را برعهده داشت، [۱۴] در پایان سخن می‌گوید: «این بزرگترین شکست ارتش عراق است.»

این نبرد، از دو نظر تاریخی است، زیرا چند روز بعد ارتش عراق دفاع کردها را زیر و رو کرد و در ۳ اکتبر ۱۹۷۴ تصرف کوه زررک را اعلام کرد. البته دره چومان و ناوپردان همه کردستان نبود، اما برای کردها این خبر به منزله اعلام پایان ماجرا بود.

۷. تأسیس «نهادهای» خودمختار

دولت بغداد طی آخرین هفته‌های تعرض پاییزی ارتش عراق، نهادهای منطقه خودمختار را تأسیس کرد: در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۴ هاشم عقرای به ریاست «شورای اجرایی» منطقه نصب شد - اعضای دیگر شورا هنوز تعیین (!) نشده بودند؛ و در ۵ اکتبر ۱۹۷۴ دولت طی تشریفاتی نخستین جلسه مجلس منطقه را گشود.

دولت در استفاده از وسایل خست به خرج نداده بود، و به این مناسبت از حدود صد روزنامه‌نگار خارجی دعوت کرده بود؛ عبیدالله بارزانی به این روزنامه‌نگاران گفت که «جز یک مشت مرتجع و فسادال کسی دیگر در کوهها نیست!» اما با این همه روزنامه‌نگاران خارجی گفتند به رغم شعارهایی که در تجلیل از صدام حسین و پرزیدنت البکر و محکومیت ایران و امپریالیسم و صهیونیسم بر در و دیوار آویخته بودند، مردم سخت «بی‌اعتنا» بودند و در «جشن و شادمانی» شرکت نداشتند. [۱۵] کردها اشتباه نمی‌کردند: این نمایش و آئین اربیل نبود که سرنوشتشان را رقم می‌زد، چیزی که این سرنوشت را رقم می‌زد جنگی بود که در همان هنگام در کوهستانهای کردستان در جریان بود... و هر شب در هر خانه‌ای ساکنان خانه می‌کوشیدند به رغم اختلالات شدید رادیویی، برنامه‌های «صدای کردستان» را بشنوند.

۸. آخرین «روزهای خوش» جنبش ژنرال بارزانی

پاییز سال ۱۹۷۴ اوج قدرت ژنرال بارزانی است. اقتدار ژنرال بارزانی بر این سرزمینی که ۳۵۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و یک میلیون نفر جمعیت آن است (بی احتساب پناهندگان) مطلق و بلامعارض است. سخن علی عبدالله، «وزیر دارایی» درست است که خطاب به جماعتی که در زیر درختی در پیرامونش گرد آمده‌اند با اشاره به وزارتخانه‌اش به لحنی که خالی از طعن تلخ نیست، می‌گوید: «این خودمختاری نیست... این استقلال است!» وزارتخانه‌اش چهارپنج کلبه چینه‌ای و چوبی است که بر حاشیه کندی، در چند صد متری روستای دربند ساخته شده‌اند).

این سخن راست است. اما هر چند گاه صدای خفه توپها از سوی رواندز به گوش می‌رسد، انگار تا به وی یادآور شود که مرز چندان دور نیست، اما کردستان به حالت استقلال زندگی می‌کند.

هیأت دولت کردستان

رهران کرد بی سروصدا و بی بوق و کرنا دولتی مرکب از ۹ وزارتخانه تأسیس کرده‌اند که امور جاری را اداره می‌کنند: در گفتارهای رسمی با خبرنگاران خارجی اینها نه وزارتخانه بلکه اداره‌اند و گردانندگانشان «مدیر» اند، اما کردها در بین خود (و در پیوند با این سازمانها) جز واژه‌های «وزیر» و «وزارت» واژه دیگری به کار نمی‌برند. رهبری دولت کرد با سامی - محمد محمود عبدالرحمن - است که وزیر امور خارجه دولت کرد نیز هست.

دیگر وزیران عبارت‌اند از دکتر محمود عثمان (وزیر بهداشتی، که به امور خارجه نیز می‌پردازد)، علی عبدالله (دارایی)، دارا توفیق (اطلاعات و آموزش)، صالح یوسفی (دادگستری)، نوری شاپیس (امور عامه)، محسن دزه‌یی (کشور)، و صدیق امین (امور پناهندگان).

وزارت دفاع که پست حساسی است مختص به یک تن نیست بلکه توسط «دفتری نظامی» اداره می‌شود که ریاست آن با عبدالوهاب اطروشی است، به اضافه ادریس بارزانی.

بودجه‌ای که به دولت کردستان تخصیص یافته بودجه چشمگیری است: ۱۸ میلیون دینار عراقی (معادل ۵۵ میلیون دلار) برای شش ماه (آوریل - سپتامبر ۱۹۷۴)

یعنی در واقع بیش و کم چیزی معادل بودجه سالانه‌ای که به وزارت امور شمال عراق تخصیص یافته است. [۱۷]

کار دستگاه اداری کرد، در این روزهای خوش آخر کردستان آزاد، سخت در بیننده تأثیر می‌کند: «وزارتخانه» های کردستان در تمام طول جاده هامیلتن، از حاج عمران تا ناوپردان، یکی پس از دیگری پشت سرهم جای گرفته‌اند.

حاج عمران که شهرکی بیش نیست، و آخرین روستای عراق پیش از رسیدن به مرز ایران است به «پایشخت» کردستان بدل شده است: رهبران عمده رژیم در این جا مقیم‌اند: این عده در خانه‌های بی وسایل آسایش و در کنار دکانچه‌های چوبی پر از کالاهای ایرانی زندگی می‌کنند.

ژنرال بارزانی که خانواده‌اش، یعنی زن‌ها و بچه‌های کوچکش را به ایران فرستاده است، بر بلندبهای مشرف بر حاج عمران زندگی می‌کند، و بی گمان به این جهت که به علت نزدیکی به مرز ایران از حملات مرتب و منظم هواپیماهای عراقی مصون است. چندصد متر پایین‌تر، دفترهای مسعود و ادیس قرار دارند: این دفاتر در عمارات امروزی زیبایی واقع‌اند که «مرکز جهانگردی» عراق در جریان آتش بس طولانی سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۷۴ بسا کرده، و در جوار پایگاهی است که به «آسایشگاه» پیشمرگها اختصاص دارد و در پوشش دفاع ضد هوایی و دارای پناهگاههایی است که بر گردشان سیم خاردار کشیده‌اند.

این توپهای ضد هوایی که بی گمان جدیدترین سلاحهای موجود در کردستان‌اند شامگاه روز ششم مارس ۱۹۷۵ باز راه ایران را در پیش می‌گیرند.

در همان نزدیکی، در میان دزه، چادرهای وزارت اطلاعات و آموزش است، که بحتمل «کاملترین» و پرکارترین دستگاه اداری دولت کردستان است. این دستگاه، که پناهگاه درس خواندگان و دانش‌آموختگانی است که به جنبش ژنرال بارزانی پیوسته‌اند، به رغم وضعی که شبیه به تعطیلات تابستانی مدارس است با کارایی چشمگیری کار می‌کند: امکانات همیشه بسیار محدود است، و این استادان سابق دانشگاه یا اشخاصی که در وزارتخانه‌ها مدیر اداره بوده‌اند اکنون در زیر چادر زندگی می‌کنند، و «میل و اثاث» دفتر کارشان را یک میز فلزی و یکی دو صندوق و چند کلاسور نادر تشکیل می‌دهد.

اقا دارا توفیق، «وزیر» اطلاعات روزنامه‌نگاری است با سابقه (وی از ۱۹۷۰

تا ۱۹۷۴ سردبیر روزنامه التأمی بود) و برای نخستین بار ژنرال بارزانی دارای دستگاه مطبوعاتی بسیار کارآیی است، با یک بخش ترجمه که به وی امکان می‌دهد روزنامه‌های خارجی را مرور کند، و همچنین یک بخش دنبال کردن اخبار رادیوهای خارجی، و یک هیأت تحریریه بسیار مهم برای تنظیم برنامه‌های رادیو صدای کردستان، به زبانهای عربی و کردی ... و سرانجام نشریات گوناگون وزارتخانه.

دستگاه آموزش نیز بسیار فعال است: رهبران کرد مصمم‌اند ترتیبی اتخاذ کنند که دختران و پسران دانشجویی که به جنبش پیوسته‌اند در «کردستان آزادشده» به تحصیلات خود ادامه دهند.

برای رسیدن به «دفتر نخست وزیر» باید چند کیلومتری پایین تر آمد. «دفتر نخست وزیر» عبارت است از چند خانه گلی فوزکرده در سراسیب راه؛ و پیرامون دربند، محل کار «وزیران» دارای و دادگستری است.

اما در پایین دامنه حاج عمران، اندک مسافتی پس از چهارراه گللاه، «دفتر نظامی» و «دفتر سیاسی» جای دارد، که مدام در معرض حملات هوایی است... فرماندهی ارتش عراق بی گمان از جزئیات موقعیت این محل آگاه است - شمار جاسوسان زیاد است، وانگهی مسئولان عراقی پیش از قطع روابط بارها به ناوپردان و حاج عمران آمده‌اند. اما به رغم نبود کامل اقدامات احتیاطی از سوی کردها نیروی هوایی عراق هرگز موفق نمی‌شود این مرکز عصبی مقاومت کرد را منهدم کند - بمبهای که بمب افکنهای توپولف ۲۲ الله بختکی از ارتفاعات زیاد فرو می‌افکنند بر کوه می‌افتد و بمب شکاریهایی هم که ندرتاً بر هدف شیرجه می‌آیند به هدف نمی‌خورد، بجز پلهای جاده هامیلتن.

در ماه سپتامبر ۱۹۷۴ دستگاه کردها ظاهراً خوب کار می‌کرد: روزنامه‌نگاری که در آن هنگام از محل دیدار کرده است بر این امر گواهی می‌دهد: این روزنامه‌نگار در تهران پیاده شده بود؛ در تهران شفیق قزاق نماینده کردها، با او تماس گرفت و وی را به رضایه برد، و در آنجا به مأموران ساواک سپرد.

پس از این که با یک تاکسی به مرز عراق رسید دستگاه اطلاعاتی کردها او را تحویل گرفت، و وی را به قصر سلام (کاخ صلح) برد که به رغم نامش خانه‌ای محقر بود.

دیدارها به زودی آغاز شد، قرارها به دقت رعایت شد، و ظرف چند روز «مسیر

معینی» پیموده شد. روزنامه‌نگار مزبور پس از دیدار با اعضای عمده دفتر سیاسی (سامی، دکتر محمود عثمان، حبیب کریم و دیگران) و سه بارزانی (ژنرال و ادریس و مسعود) و دیداری از زندان و بیمارستان، و سفر به جبهه رواندز با این اعتقاد و ایمان از کردستان باز آمد که جنگ کردستان به رغم نبود سلاح‌های سنگین و اسلحه ضد هوایی و ضدتانک صدسال طول خواهد کشید.

۹. روی دیگر سکه

اما دره چومان و راه حاج عمران به ناپردان در واقع «شانزلیزه» کردستان بود: وضع این منطقه بسیار محدود چندان منعکس کننده وضع تمام کردستان آزاد شده نبود.

بیافرایس دیگر؟

به ویژه در بادینان وضع در پاییز سال ۱۹۷۴ چندان درخشان نبود. این منطقه که از زاخو واقع در مرز سوریه و ترکیه تا بارزان امتداد دارد از ماه اوت به این سو تحت محاصره اقتصادی کامل بود: در جنوب، ارتش عراق مانع از ارسال خواربار به شمال بود.

و در شمال، ارتش ترکیه مرز را بسته بود و شبها حتی نقاطی را که گذرگاه قاچاقچیان بودند با نورافکن روشن می‌کرد.

و تنها راهی که دره چومان را با گذشتن از میرگه سوریه به بادینان می‌پیوست، زیر آتش توپخانه عراق بود، و قابل استفاده نبود.

در اوت ۱۹۷۴ رهبران کرد چون به وخامت وضع پی بردند دستور ساختن راه دیگری را دادند: این راه که یک شاهکار فنی است و ظرف چند هفته با بولدزر در کوه بریده شده به مسافر امکان می‌داد بی‌مزاحمت - یا تقریباً بی‌مزاحمت - به بادینان برسد، زیرا از گردنه‌ای می‌گذشت که از پستهای دیدبانی عراق دیده می‌شد و به علت حملات هوایی جز شب هنگام در سایر اوقات قابل استفاده نبود.

اما مسئولان کرد به عوض این که مواد غذایی لازم را با یک ستون کامیونی به بادینان برسانند این کار را برعهده اشخاص گذاشتند، زیرا کامیونهای لازم بیشتر توسط

نظامیان مصادره شده بودند.

در پایان سپتامبر ۱۹۷۴ وضع بسیار تأسف‌بار بود؛ در شهرکی چون سرسنگ^۶ بهای مواد غذایی بطرز وحشتناکی بالا رفته بود: شکر ۳۰۰ درصد (به نسبت ماه مارس)، چای ۲۰۰ درصد، برنج ۴۰۰ درصد، آرد ۵۰۰ درصد - و آرد و برنج عملاً نایاب بود!

بهای نفت، که روستاییان کرد از آن برای مصارف پخت و پز استفاده می‌کنند هشت و بهای بنزین شش برابر شده بود.

ملک شیکو^۷، رئیس «کمیته عالی مسیحیان کردستان» می‌گفت: «افزایش قیمت‌ها طوری است که پیش‌بینی مقدار کمک لازم برای ماه‌های آینده امکان‌پذیر نیست.» و می‌افزود: «یکچند که بگذرد دیگر پول هم کمکی نخواهد کرد... تنها راه حل موجود، آوردن خواربار هرچه بیشتر به منطقه است.» [۱۸]

کمپایی بنزین وضع را به شدت وخیم می‌کرد - و رهبران کرد با واگذاری کار تأمین و تدارک مایحتاج مردم بادینان به اشخاص، با این نیت که کسی را از خود بیگانه و ناراضی نکنند، در واقع به اشخاص اجازه دادند به برکت بازار سیاه و محکوم کردن اهالی به گرسنگی، ثروتهای هنگفت ببندوزند.

احمد شالی، «استاندار» کرد بادینان، که نماینده قدرت «کشوری» حکومت کرد در بادینان بود برای مقابله با وضع اسف‌انگیز موجود هیچ چیز در اختیار نداشت؛ حتی به زحمت آن اندازه بنزین داشت که خود از جایی به جایی برود؛ وی در ماه به هر پناهنده سرشماری شده دو دینار می‌داد (معادل ۳۰ فرانک فرانسه): شمار این پناهندگان حدود بیست هزار تن بود؛ بجز خانواده‌هایی که رؤسایشان پیشمرگ بودند و برای انقلاب کار می‌کردند. شمار این خانوارها حدود ۴۰۰۰ بود.

اما او اذعان داشت به این که شمار حقیقی پناهندگان را نمی‌داند، و تخمین می‌زد بر رویهم صد تا صد و پنجاه هزار نفری باشند.

شهرکی چون سرسنگ، که یک مرکز توریستی معروف است و جمعیت آن در حال عادی دو تا سه هزار نفر بود، دو هزار خانوار پناهنده‌ای را که از دهوک و زاخوو غرقه آمده بودند پناه می‌داد.

شماری دیگر از پناهندگان در روستاهای مسیحی نشین و مسلمان نشین دره سرسنگ و عمادیه پراکنده بودند.

اما علاوه بر این پناهندگان سرشماری شده، در تمام بادینان کسان دیگری هم بودند که هر جا که می‌شد - در زیر درختان، در آبکندها، پای تپه‌ها، درون غارها - زندگی می‌کردند.

عده زیادی از پناهندگان از بیم حملات هوایی به شمال رفته بودند، رفته بودند تا هر چه بیشتر به مرز ترکیه نزدیک باشند، به این امید که این نزدیکی مانع از حملات هواپیماهای عراق باشد.

جدا از این پناهندگان، خانواده‌هایی هم بودند که با وضع ناگواری دست به گریبان شده بودند: اینها خانواده‌هایی بودند که رئیس یا یکی از پسرانشان پیش از جنگ در بغداد یا کرکوک کار می‌کرد و همراه برای خانواده پول می‌فرستاد. بعضی از این افراد خود را به «کردستان آزاد» رسانده و به جنیش پیوسته بودند، اما عده زیادی هنوز همچنان در بغداد بودند و از زن و فرزندانشان جدا مانده بودند، و وضع زن و بچه‌ها بسیار اسفناک بود.

خانواده‌های فعالان کمونیستی را هم که خود به جنوب گریخته و خانواده‌هایشان را در شمال گذاشته بودند باید در این مقوله جای داد. وضع این خانواده‌ها هم رشک‌انگیز نبود!

احمد شالی در اوت ۱۹۷۴ سی و سه هزار دینار (معادل صد هزار دلار) کمک بین پناهندگان بادینان توزیع کرد. [۱۹] این مبلغ که به نسبت بودجه کردستان مبلغ مسخره‌ای است، حد سهل‌انگاری و اهمال رهبران کرد را در این زمینه نشان می‌دهد! اسعد خوشه‌وی، که مردی است سنتی و در تبعید روسیه با ژنرال بارزانی بوده، از اعتماد کامل بارزانی برخوردار بود و از ۱۹۶۲ به این سو صاحب اختیار منطقه بود! اما آنطور که می‌گفت هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشت: بدون توپخانه، بی دفاع ضد هوایی، و عملاً فاقد سلاح ضدتانک، جز چند بازوکای ۴ و ۱۵ و کاری نمی‌توانست بکند، جز این که منتظر بماند، به این امید که پشمرگها مواضعشان را حفظ کنند.

در این آغاز پاییز سال ۱۹۷۴ وضعی «کافکا»^۸یی بر کردستان حاکم بود:

۸. فرانتس کافکا Kafka، نویسنده چک-اتریشی، ۱۸۴۳-۱۹۲۴. کافکایی: به سبک محیط‌داستانهای کافکا: وهم آمیز، شبیه به خوابی آشفته ...

یک فرمانده نظامی و یک استاندار، بر زمینۀ دکوری عجیب: اسعد خوشه‌وی در یک غار، نزدیک بامرنه و احمد شالی در یک چادر، زیر یک درخت - و هر دو با اختیارات وسیع، اما درمانده.

راهها از نبود بنزین و ترس از حملات هوایی تهی از رفت و آمد، و همه جا شیخ فحطی و گرسنگی!

با این همه سلطۀ ژنرال بارزانی بر بادینان مطلق و بلا معارض است - هر که جرأت دارد می‌تواند برود و صحت و سقم این موضوع را خود در محل محقق کند.

چند هفته بعد، طی نیمۀ دوم نوامبر، با اولین ریزش برف راهی که بادینان را به درۀ چومان می‌پیوست بند آمد.

سرنوشت این دهها هزار پناهنده‌ای که بیشترشان در این زمستان سخت سال ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ کردستان در زیر آسمان باز زندگی می‌کردند چه بود؟ هیچ یک از خطر جنگان تاکنون این قصه را باز نگفته است، و یکی از شاهدان نادر این وقایع، دکتر آلکساندر پزشک هلندی بود که هرگز نتوانست تجارب خود را باز گوید: پس از شکست جنبش کرد مقامات عراقی او را بازداشت کردند و به علت یهودی‌تبار بودنش او را بدر آویختند.

معلوم نیست چرا ژنرال بارزانی ۵۰۰۰۰۰، و با پناهندگان شاید ۷۰۰۰۰۰، مردم بادینان را به سرنوشت خود رها کرد، خاصه که او خود اهل بادینان بود و از بادینان بود که در ۱۹۶۲ مبارزۀ موفق خود را آغاز کرد؟

راست است، در این ماه سپتامبر ۱۹۷۴ کردها در جبهۀ رواندز، که چند هفته بعد درهم شکست، درگیر جنگهای بسیار سخت بودند... اما بی گمان گرفتاری و گیر کار در درون خود جنبش مقاومت کرد بود.

ناتوانی جنبش مقاومت کرد

اگر چه آن وقت تعیین آنچه به راستی می‌گذشت امکان‌ناپذیر بود اما این نکته روشن بود که ایراد در خود سازمان جنبش کرد بود: تمام تصمیمات در رأس، و توسط ژنرال بارزانی گرفته می‌شد. ژنرال بارزانی که پیر و هفتاد ساله بود بیسناک از این که سوه قصد دیگری به جانش بشود دیگر در ملاء عام ظاهر نمی‌شد و از خلوتگاهش در حاج عمران در نمی‌آمد، مگر برای رفتن... به تهران!

او خود می‌گفت: «من پیرمردم، دیگر به جبهه نمی‌روم... وقتم را همین جا، در همین صندلی، به خواندن و فرستادن تلگرام می‌گذرانم.» [۲۰]

وی که با واقعیت قطع تماس کرده بود مجاری اطلاعاتش کسان بسیار اندکی بودند که به او یا نزدیکانش دسترسی داشتند: ادریس و مسعود، که وقشان به تمام و کمال صرف مسائل نظامی و امنیتی می‌شد؛ سامی، که اغلب در سفر خارج بود؛ دکتر محمود عثمان، که اوقاتش را بین طبابت و کارهای دفتر سیاسی تقسیم کرده بود؛ و از آنها کمتر، حبیب کریه، که وقتش صرف انجام وظایف دبیر کلی حزب می‌شد.

سایر اعضای دفتر سیاسی دیگر تقریباً بارزانی را نمی‌دیدند، و اعضای کمیته مرکزی از آن هم کمتر.

حزب دموکرات کردستان عراق دیگر به عنوان یک حزب سیاسی وجود نداشت: دستگاه اداری بود که به موازات هر دستگاه اداری معمول عمل می‌کرد؛ باید تصمیماتی را که در بالا گرفته می‌شدند اجرا می‌نمود... و سازمانهای دانشجویان و جوانان کرد نیز سازمانهایی صوری بیش نبودند.

و علت همه این چیزها تنها یک چیز بود: در کردستان آزاد شده ژنرال بارزانی در هیچ یک از سطوح بحث و فحوصی در کار نبود.

اتحاد با ایران، که تا سپتامبر ۱۹۷۴ امری سری و مخفی، ویس از اکتبر ۱۹۷۴ یک چیز آشکار بود، و نیز مداخله ارتش ایران در کردستان تحت حکم ژنرال بارزانی، بی شک علت عمده استبدادی بود که در آن هنگام از ویژگیهای «رژیم» ژنرال بارزانی بود.

این اتحاد خلاف طبیعت ژنرال بارزانی با شاه ایران که از نظر بسیاری کسان جای بحث و ایراد بود و عده‌ای بر آن سخت خرده می‌گرفتند، سرطانی بود که جنبش کرد را از درون می‌فرسود و به تحلیل می‌برد: این اتحاد که مبتنی بر رازی بود و این راز هنوز افشا نشده بود موجب شده بود آن قلیل کسانی که آن زمان در جریان راز بودند تصمیمات خود را بی هیچ توضیح و تعلیلی اعمال کنند.

از این بدتر، اتحاد با شاه یک «تسو»^۱ بود: همه می‌دانستند که توفیقی در

۱. تسو یا Taboo لغت مردم پولینزی: چیز، شخص یا لغتی چون تسو شد دیگر دست زدن به آن یا سخن گفتن از آن ممنوع خواهد بود. نظام پیچیده‌ای که تحت آن این حرمت اجتماعی اعمال و اجرا می‌شود. م.

کاراست، اما با این همه این موضوعی بود که به هیچ قیمت نباید درباره اش سخنی گفته می‌شد.

اما این تنها علت امر نبود: رهبران در هیچ یک از سطوح به توده درس خوانندگان و دانش‌آموختگانی که به جنبش پیوسته بودند اجازه ندادند مؤثراً در جنبش مشارکت کنند: «از استعداد های جوان استفاده نمی‌شود.» این سخنی است که مدام بر زبان کادرها و دانشجویان و دیپلمه‌های جوان جاری است... از ۱۱۰ پزشکی که به جنبش پیوسته بودند بیش و کم استفاده می‌شد، اما ۲۵۰ مهندسی که به جنبش پیوسته بودند به ویژه از این شکایت داشتند که کارهای درجه دوم را به آنها می‌سپارند.

دانشجویان را به عوض داخل کردن در نیروهای مسلح و استفاده از آنها در مخبرات و توپخانه و سایر رسته‌های تخصصی که خود خواستار خدمت در آنها بودند، به اردوگاه‌های تابستانی فرستاده یا در دفاتر به کار گمارده بودند.

رهبرانی چون دارا توفیق از این تصمیم دفاع می‌کردند و می‌گفتند که تربیت یک دانشجوی دانشگاه یا تکنیسین سالها وقت می‌گیرد و درست نیست که با فرستادن چنین دانشجویی به جبهه زندگی او را به خطر انداخت.

اما این، سرنوشت افسران فراری از ارتش عراق نیز بود: حتی از یکی از آنها در «دفاتر نظامی» و کارهای ستادی استفاده نشد یا یک پست مهم نظامی به او سپرده نشد! در واقع رؤسای سنتی عشایر خوش نداشتند «درس خواندگان» را در واحدهای خود ببینند. یکی از همین درس خواندگان می‌گوید: «از ما می‌ترسند... آخر ما می‌خواهیم اوضاع را تغییر بدهیم.»

و کسانی که در ۱۹۷۴ جنگ علیه بهترین لشکرهای ارتش عراق را، که از سوی مستشاران روسی و هندی یاری می‌شدند، اداره می‌کردند همانها بودند که ۱۳ سال پیش از سوی ژنرال بارزانی برای رهبری جنگهای چریکی برگزیده شده بودند، و این انتخاب بیشتر مبتنی بر وفاداری آنها به شخص بارزانی بود: اسعد خوشه‌وی (سرتاسر بادینان)، علی خلیل (جبهه دھوک)، عبدالله پژدوری (بالک)، و بسیاری دیگر «که به زحمت خواندن و نوشتن می‌دانستند» - این گفته درس خواندگانی بود که سیاهی لشکر بودند، و این سخن آمیخته به تلخی و تأسف بود.

راست است، این اشخاص که به هر حال از خواندن یک نقشه ستادی عاجز

بودند تا اوت ۱۹۷۴ عملاً در کردستان شناخته نبودند!

خلاصه جدایی و شقاق بین رزمندگان - روستاییان و کشاورزان - و درس خواندگان - که بیشترشان مردم شهر هستند - به منتهای خود رسیده است. این مردم درس خوانده، که آنها را در پشت جبهه، در درهٔ چومان، در ستادها نگه داشته اند عملاً در مبارزه مسلحانه شرکت ندارند؛ رهبران کرد به این ترتیب این فرصت تاریخی را که بدانها امکان میداد عناصر مشکلهٔ ملت کرد را در بونه جنگ بگدازند و به هم بیامیزند از دست دادند!

راست است، در تمام جنبشهای مقاومت یا رهایی بخش ملی بی اعتمادی یا تحقیر نسبت به کسانی که کمی دیرتر به جنبش پیوسته اند به چشم خورده است.

در پیرامون ژنرال بارزانی گروههای مخلصی از یاران «تاریخی» وجود داشت: یاران سالهای ۱۹۴۳ - ۱۹۴۵، بعد یاران تبعید در اتحاد شوروی، و یاران اوایل شورش؛ تمام این مردم انگیزه های کسانی را که تا سال ۱۹۷۴ به جنبش نیوسته بودند به چشم بدگمانی می نگرستند، و البته عده ای فرصت طلب هم بودند.

اما رفتار و برخورد ژنرال بارزانی و اطرافیانش متأثر از ملاحظات دیگری بود: ژنرال بارزانی پس از اختلافش با «هیوا» و جدایی اش از او در ۱۹۴۳ متأسفانه هرگز نتوانست با درس خواندگان و با حزبی شایستهٔ این نام - نام حزب - همکاری کند.

۱۰. مداخلهٔ ایران

پس از تصرف زرزک از سوی نیروهای عراق در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۴، وضع در «کردستان آزاد» به زودی سخت بحرانی شد و رهبران کرد - ژنرال بارزانی، ادیس و مسعود، عبدالوهاب اطروشی، رئیس دفتر نظامی - برآن شدند از ایران بخواهند تا برای جلوگیری از فروپاشی جبههٔ رواندز مداخله کند.

ایرانیها بطور عمده توپخانه فرستادند: در حالی که باتوپهای ۱۷۵ میلیتری خود که در خاک ایران مستقر بودند از عملیات پیشمرگها پشتیبانی می کردند تعدادی از واحدهای توپخانهٔ سنگین خود را به داخل کردستان فرستادند. این واحدها در همانجا موضع گرفتند: تا هفته های آخر فوریهٔ ۱۹۷۵ یک هنگ توپخانهٔ ایران (۱۲ قبضه توپ ۱۵۵ (۴) با چهارصد نفر) در نزدیک قرارگاه ادیس بارزانی در قصره^۱ موضع گرفته

بودند؛ دو آتشبار دیگر (۶ قبضه) نیز در دربند جزو نیروهای ذخیره بودند و در زیر پنجره‌های «مرکز انتشارات و مطبوعات» پارک شده بودند.

ایرانیان اکنون عملاً نزد خارجیان، یعنی پزشکان و پرستاران و روزنامه‌نگارانی که در کردستان بودند، کوشی برای پنهان کردن مداخله خویش به عمل نمی‌آوردند: به همین اکتفا می‌کردند که روی کوکارد^{۱۱} سه رنگی که بر بدنه کامیونها و جیبها نقش شده بود نگل بمالند.

افزون بر این، هر شب واحدهای توپخانه ایران برای رفتن به نزدیکی جبهه وارد خاک کردستان عراق می‌شدند: در تاریک و روشنی شامگاهی، حوالی ساعت شش بعدازظهر، به رغم تنگی راه، رفت و آمد سنگینی بر جاده هامیلتن مشهود بود: از پی کامیونهای حامل سرباز و مهمات کامیونهایی می‌رسیدند که توپها را می‌کشیدند و جیبهای فرماندهی... روزنامه‌نگاری فرانسوی از بالکن هتل دربند، که مرکز مطبوعات و انتشارات بود، در نیم ساعت عبور ۱۲ کامیون و ۱۲ قبضه توپ را دیده بود.

[۲۱]

در آغاز نیروهای ایرانی که در کردستان عمل می‌کردند چندان ندرخشیدند: تیرشان دقیق نبود، و سربازان ایرانی از هواپیماهای عراقی وحشت داشتند، به ویژه پس از این که چندتایی از آنها (در جریان یکی از حملات هوایی) کشته شدند.

«اما بعدها بهتر شدند، و خوب جنگیدند.» [۲۲]

ایرانیها دفاع ضدهوایی کردها را نیز با موشکهای زمین به هوا تقویت کردند؛ و در آخر فوریه ۱۹۷۴ سلاحهای ضدتانکی که از دور با کابل هدایت می‌شدند در کردستان ظاهر شدند.

فرماندهان ارتش عراق سرانجام ناچار از اعتراف بدین امر شدند که جنگ در زمستان نیز ادامه خواهد یافت، و ستاد ارتش عراق معجلاً ۱۵۰۰۰۰ دست لباس زمستانی به هند سفارش داد. [۲۳]

اما ایرانیها با این که به کردها امکان دادند تعرض ارتش عراق را درهم شکنند، تا به آخر با «قطره چکان» به آنها اسلحه و مهمات می‌دادند.

۱۱. Cocard، گل کلاه، کوکارد، گل نوار، نشان کلاه (نقش دایره شکل پرچم سه رنگ ایران که بر پیشانی کلاه نصب یا بر بدنه وسایل نقلیه نقش می‌شود).

لابد برای این که بهتر کنترلشان کنند؟ یک عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات بعدها به این پرسش این پاسخ وحشتناک را داد: «آه، نه، چون می‌دانستند که کاری برخلاف میل و رضای آنها نخواهیم کرد!»
دیگر؟...

۱۱. اهمیت و عوارض کمک ایران

مسلم بود که این افزایش کمکهای ایران «کفه مقابلی» هم داشت؛ در فوریه ۱۹۷۵ کردها پس از تحمل سختیهای بسیار سرانجام موفق شده بودند وضع جبهه را ترمیم و تثبیت کنند؛ بنابراین ادریس بارزانی در جبهه رواندز سربازان عراقی یک طرف کوه زرزک را اشغال کرده بودند و پیشمرگها طرف دیگر آن را.

ادریس بارزانی قبول داشت که این وضع خوشایند نبود: «آنها بخشی از خطوط ارتباطی ما را زیر نظر دارند... این دیگر تحمل پذیر نیست! یکی باید برود، یا آنها یا ما!» [۲۴]

اما از دید سیاسی، جنگ کردها بی نتیجه بود و وعده‌ای از کردها، که شماری از آنها به بارزانی بسیار نزدیک بودند کم کم به این امر اذعان می‌کردند.

جو و هوای محیط فشارآور شده بود: اکنون آن زمان باژگونه شده بود که مسافری که از بغداد می‌آمد با سبکباری پا به «کردستان آزاد شده» می‌گذشت، زیرا به راستی هم هوای آزاد تنفس می‌کرد. اکنون همه به هم بدگمان بودند.

روزنامه‌نگاران دیگر نمی‌توانستند بی همراهی یک «فرشته نگهبان»^{۱۲} از جایی به جایی بروند، یا بی حضور «مترجم» دستگاه اطلاعات با هیچ کس، هرکه بود، تماس بگیرند.

رهبران کرد که مجبور شده بودند به یاری ایران با بحث بچنگند سرانجام خود به اینجا رسیدند که در اداره امور خویش شیوه‌های «دستگاههای اطلاعاتی» ایران را بکار بندند.

اما این نکته به ویژه روشن بود که رهبران کرد دیگر صاحب رأی و تصمیم خود نبودند: اینها پس از ۱۱ ماه مقاومت در برابر ارتش عراق، باید تصمیمی اتخاذ

۱۲. فرشته نگهبان، فلک حارس، در اینجا: پ، مأمور. Ange gardien . ۱۲

می‌کردند: اعلام خودمختاری، یا دولت موقت، یا استقلال: باید موفقیت نظامی خود را - و واقعیت این است که موفقیت هم بود - به مایه سیاست می‌بردند: اما این تصمیم که از پاییز ۱۹۷۴ انتظار آن می‌رفت هرگز اتخاذ نشد.

ادریس بارزانی می‌کوشید با گفتن این که «کلمات چه اهمیتی دارند؟ مهم، قدرت است! اختیارات رؤسای ادارات ما خیلی بیش از وزرا است!» از سیاست رهبران کرد دفاع کند.

اما سایر رهبران کرد صریحتر بودند؛ دکتر محمود عثمان در پایان فوریه ۱۹۷۵ در پاسخ به این پرسش گفت: «امروزه شاه ایران با خودمختاری مخالف نیست... موافق هم نیست!... در این باب... دلگرمی نمی‌دهد!» [۲۶]

پیدا است که رهبران کرد درباره معنا و مفهوم این جنگی که به جایی منتهی نمی‌شد از خود سؤال می‌کردند.

دکتر محمود عثمان که از ۱۹۶۲ به جناح راست حزب دموکرات کردستان پیوسته است در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «ماخون مردم کرد را برای خوشایند شاه نخواهیم ریخت!» چند روز پیش از توافق الجزیره، بین شاه ایران و رهبران کرد شکرآب بود.

کردی که از حیث مقام و مرتبه در سطح دکتر محمود عثمان نبود و احساس آزادی گفتار بیشتری می‌کرد با تلخی بسیار می‌گفت: «ما برای کس دیگری می‌جنگیم... و از آن چیزی عاید نخواهیم کرد! کردستان ویران شده، وضع پناهندگان وحشتناک است، اما در مذاکرات آتی (حقوقی) کمتر از ۱۹۷۰ به دست خواهیم آورد...»

«طولانی شدن جنگ دولت بغداد را ضعیف کرد، ما را هم ضعیف کرد... در این میان برنده بزرگ شاه است!»

از این روشن‌تر نمی‌توان بود.

چند روز بعد توافقی که بین شاه ایران و صدام حسین در الجزیره حاصل شد به جنبش بارزانی و تمام رؤیاهای استقلال کردستان پایان داد.

فصل ۱۵ . توافق الجزیره (۶ مارس ۱۹۷۵)

وفروپاشی نهایی

در اکتبر ۱۹۷۳ رهبران کرد که از کوهستان وقایع دیپلماتیک جنگ اعراب و اسرائیل را دنبال می‌کردند با دیدن پذیرایی گرم برژنف از کمی سینجر در مسکو، تعجب کنان گفتند: «ما نمی‌خواهیم اینها همدیگر را در آغوش کشند... دلمان می‌خواست به همدیگر درکونی می‌زدند!»

در مورد عراق و ایران هم همین‌طور: هر قدر که روابط ایران و عراق تیره‌تر می‌شد رهبران کرد بیشتر خوشحالی می‌کردند، و تا سخن از نزدیکی این دو به میان می‌آمد غمزده می‌شدند.

اما چنین نزدیکی را محال می‌دانستند: اینها با به یادآوردن خشم شاه پس از امضای موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ می‌گفتند امکان این که روزی شاه با رهبران بحث کنار بیاید «جای بحث و گفتگو نیست.» [۱]

و اما در واقع، از اکتبر ۱۹۷۲ به این سوشاه ایران توسط یکی از وزیران خارجه یکی از کشورهای جهان سوم - که بی‌گمان ترکیه است - به دولت عراق فهماند که چنانچه دولت مزبور بپذیرد پیمان سال ۱۹۳۷ را درباره شط العرب، که ایران سه سال پیشتر آن را باطل اعلام کرده بود، علناً لغو کند او نیز آماده است بپذیرد صلح بر منطقه حاکم باشد. [۲]

«سیا» از این جریان آگاه بود اما کردها از این ماجرا بی‌خبر بودند.

با اینهمه پاره‌ای نشانهای نگران‌کننده باید به کردها که پیشتر قربانی آشتی بعث و شورویها (به شیوه تایوان) شده بودند می‌فهماند که توافق بین شاه و صدام یک امر محال نیست.

از برقراری مجدد روابط دیپلماتیک بین ایران و عراق، از فردای تعرض رمضان^۱ به این سو، وزیران خارجه بغداد و تهران هر چند گاه در استانبول با هم دیدار می‌کردند، و در همان حال تماسهایی در سازمان ملل نیز صورت می‌گرفت. راست است، این دیدارها به چیزی منتهی نمی‌شد، اما همین که چنین دیدارهایی انجام می‌گرفت خود یک نشان نگران‌کننده بود.

در اکتبر ۱۹۷۴ امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران در مصاحبه‌ای طولانی که به مسأله کرد اختصاص داشت موضعی قهقراپی به نسبت گذشته اتخاذ کرده و تأکیدش بیشتر بر «سنتهای انساندوستانه ایران بود، که نمی‌توانست در خانه خود را به روی کسانی که از ترس و گرسنگی و بمباران می‌گریزند ببندد.» نخست‌وزیر ایران در این مصاحبه در ورود به قلمرو سیاست احتیاط می‌کند، و ضمن انکار هرگونه کمکی به کردها می‌گوید: «ما در امور داخلی عراق مداخله نمی‌کنیم... این قصه‌ای است که عراقیها که دارند از کردها شکست می‌خورند جمل کرده و رنگ و روغن زده‌اند... به گمان من این مسأله مربوط به عراق است... بی هیچ شک و گمانی کردها حقوقی دارند، و نمی‌توانند بپذیرند که عراقیها با آنها چون اتباع درجه دوم رفتار کنند.»

وقتی از او می‌پرسند پس چه کسی به کردها کمک می‌کند، نخست‌وزیر ایران پاسخ می‌دهد: «چه کسی؟ شاید «سیا»... یا سازمان امنیت فرانسه.» [۳]
در پایان دسامبر ۱۹۷۴ شاه ایران با روزنامه کوبیتی السیامه مصاحبه‌ای کرد که بسیار نگران‌کننده‌تر از مصاحبه هویدا بود. در این مصاحبه شاه ایران عراق را متهم کرد به این که به توافقی که در استانبول به عمل آمده «صادقانه عمل نکرده» و گفت که او کردها را «تشویق نمی‌کند» به این که درخواست استقلال کنند، و افزود «ایشان فقط خواستاریک خودمختاری محدود اند، در چارچوب کشور عراق، نه در خارج از آن. [۴]

۱. تعرض ارتش مصر در اکتبر ۱۹۷۳.

۲. در متن، *picine*.

در همین هنگام پاره‌ای وقایع جدی مرزی، ایران و عراق را به آستانه جنگ کشید: یک توپولف ۱۷ و یک سوخوی، با موشکهای ایرانی در مرز ایران سرنگون شدند. [۵]

چند روز پس از آن شاه در وین اعلام کرد که مسأله تحویل «سلاحهای تعرضی» به کردها اصلاً مطرح نیست، زیرا وی خود «با استقلال کردستان موافق نیست». [۶]

گذشته از این چیزها نشان دیگری از رویت بسیار مبهم مقامات ایرانی باید رهبران کرد را نگران می‌کرد. در ماه ژوئن دولت ایران از «کمیته بین‌المللی صلیب سرخ» و «کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان» درخواست کرد نمایندگانش خود را برای بازدید از اردوگاههای پناهندگان کرد عراقی به ایران اعزام دارند.

این نمایندگان در پایان بازدید خود از مقامات ایرانی پرسیدند آیا نیازی به کمک دارند؟ پاسخ ایران منفی بود.

نمایندگان مزبور سپس از دولت ایران درخواست کردند اجازه دهد نمایندگان صلیب سرخ از ایران به کردستان عراق بروند، و کمکهای صلیب سرخ از این طریق برای مصدومین جنگ فرستاده شود، اما دولت ایران از صدور این اجازه سر باز زد.

در همان هنگام نخست‌وزیر ایران با تأکید بر این که دولت وی تاکنون ۸۰ میلیون دلار خرج این ۱۱۲۰۰۰ پناهنده کرد عراقی کرده است (اکتبر ۱۹۷۴) اعلام کرد: «باید بگویم که از این بی‌اعتنایی که سازمانی چون «صلیب سرخ جهانی» یا «کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان» نسبت به این مسأله ابراز کرده‌اند، متأسف و متعجبیم.»

نخست‌وزیر ایران در پاسخ به این پرسش که دقیقاً از این سازمان جهانی چه انتظار دارد، افزود: «باید می‌آمدند و آنها را می‌دیدند! اینها بر طبق منشور خود موظف‌اند بیابند و مسأله را بررسی کنند... آخر این مردم روزی باید به خانه‌های خود برگردند.» [۷]

در واقع منظور ایرانیها از آمدن نمایندگان سازمانهای بین‌المللی برای بازدید از اردوگاههای پناهندگان «انجام یک مبارزه تبلیغاتی بود.» و اقامت آنها پس از کسب اجازه ترانزیت از سوی صلیب سرخ سوئد بود (۲۴ اکتبر ۱۹۷۴) که صلیب سرخ جهانی به

نوبه خود این اجازه را دریافت کرد. [۸]

دشوار بتوان پنداشت که ژنرال بارزانی و پیرامونیانش پاک از این جریانات ناآگاه بوده باشند. به ویژه مخالفت شاه با اعلام خودمختاری یا ایجاد یک کشور به «صورت جزیی از جمهوری فدرال عراق» قاعداً باید سوءظنی را که ژنرال بارزانی از ۱۹۴۷ نسبت به شاه داشت تشدید کرده باشد!

شاید امید ژنرال بارزانی به تضمین آمریکاییها بود، و نمی‌دانست که «سیا» با همان بیشرمی و بی‌احساسی شاه ایران بر او تنها به چشم «وسيله و افزاری برای تضعیف بنیه و ظرفیت ماجراجویی بین‌المللی عراق» می‌نگریست. [۹]

به هرحال، در ۲۰ فوریه ۱۹۷۵ سفیر مصر در بیروت به نماینده بارزانی اطلاع داد که پرزیدنت سادات مایل است با نماینده «مسئول» ژنرال بارزانی ملاقات کند. چهل و هشت ساعت بعد سامی ناگهان از کردستان به تهران رفت (ژنرال بارزانی نیز در ۲۶ فوریه به تهران رفت) و از آنجا عازم قاهره شد، و در آنجا با پرزیدنت سادات و هیکل ملاقات کرد. (بی‌گمان در ۲۸ فوریه).

پرزیدنت سادات در این ملاقات به سامی گفت که در الجزیره توافقی بین ایران و عراق به عمل خواهد آمد، و این توافق به کردها هم مربوط خواهد شد.

اما پرزیدنت سادات افزود که با این همه شاه «از کردها دفاع خواهد کرد». سامی در گفت‌وگوی با هیکل به لحنی قاطع گفت: «توافق بین شاه و صدام هر چه باشد، ما در صورت لزوم سالها به جنگ ادامه خواهیم داد، و تسلیم نخواهیم شد» [۱۰]

۱. نقش پرزیدنت سادات و بومدین

با توجه به محرمانه بودن تماسهای اولیه دشواربتوان دریافت که برای این آشتی‌شگفت قدم اول را چه کسی برداشت - پرزیدنت سادات، پرزیدنت بومدین، یا ملک حسین پادشاه اردن؟

اگرچه در این جریان نقش سادات مهم بوده لیکن «تضمین» اودر نظرشاه، که خواستار تضمین یک رهبر عربی «سخت»، چون بومدین، بود کافی نمی‌نمود. هدف پرزیدنت سادات روشن بود: اعراب در مواجهه با اسرائیل نمی‌توانستند جبهه دومی را هم بگشایند، حال این جبهه کردستان بود یا ظفار فرقی نمی‌کرد.

برای ملک حسین نیز قضیه همین بود.

طرح پرزیدنت بومدین وسبتر از این بود: در مستوای جغرافیایی، او می‌کوشید از نفوذ دو ابرقدرت - ایالات متحد آمریکا و اتحاد شوروی - در خلیج فارس و مدیترانه بکاهد، و برای نیل به این منظور باید به جنگ کردستان، که به سرعت و بطرزی خطرناک گسترش می‌یافت خامنه داده می‌شد.

در جبهه نفت، سازش ایران و عراق با مساعی الجزیره منافع قابل ملاحظه‌ای در برداشت: شاه ایران مانند الجزایریها موضع بسیار سختی در زمینه نفت اتخاذ کرده بود، و به شدت از ملک فیصل پادشاه سعودی انتقاد می‌کرد، چندان که حتی یک بار گفت: «اگر فیصل و یمنی^۳ می‌خواهند به آمریکا تعارف بدهند می‌توانند به آنها چک بدهند! ولی ما نمی‌توانیم به خودمان اجازه چنین کاری را بدهیم.» [۱۱]

به این ترتیب پرزیدنت بومدین با کمک به دستیابی به چنین سازشی امیدوار بود عراق را به اوپک بازگرداند و جبهه «سخت» ها را با مثلث الجزایر - بغداد - تهران تقویت کند.

و باز از دیدی دیگر، و بنا به گفته پاره‌ای اشخاص، پرزیدنت بومدین بدش نمی‌آمد با کمک به راندن شورویها از خلیج فارس «چشمکی» به آمریکاییها بزند. نخستین تماسها در جریان کنفرانس سران، در رباط برقرار می‌شود (۲۶ اکتبر ۱۹۷۴): به گفته الجزایریها که اولین گام را در این زمینه برداشتند از صدام حسین پرسیدند «آیا حاضر است با شاه ایران به دور یک میز بنشیند؟»

پرزیدنت بومدین پس از دریافت پاسخ مثبت از معاون رئیس جمهور عراق، به «استمزاجهای» خود ادامه داد - باز در سطح بالا.

در ۶ ژانویه ۱۹۷۵ شاه ایران برای یک دیدار رسمی سه روزه وارد عمان شد. در ۸ فوریه وارد قاهره شد و در آنجا به گرمی از او استقبال شد، خاصه که پیش از آمدنش به مصر وعده اعطای یک اعتبار یک میلیارد دلاری به کشور مزبور داده بود! [۱۲]

این استمزاجها تا کنفرانس سران اوپک ادامه یافت، و پیشرفت کار چندان رضایتبخش بود که به پرزیدنت سادات امکان داد پیش از تشکیل کنفرانس سران

کردها را از سازش و توافق آتی آگاه سازد.

۲. کنفرانس سران اوپک و توافق ششم مارس ۱۹۷۵

اجلاس سران اوپک در ۴ مارس ۱۹۷۵، در پایتخت الجزیره این فرصت را به پرزیدنت بومدین داد که شاه و صدام حسین را به گرد هم آورد. هر شب پس از جلسه اوپک، شاه و «مرد نیرومندی» عراق می‌نشستند و تا سپیده‌دم بطور خصوصی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند.

نخستین شب از این شبهای بی‌خوابی تاریخی، گفت‌وگویی بود دوفره، بی‌شاهد و واسطه، «برای هموارکردن راه.»

پرزیدنت بومدین در شب دوم مداخله کرد: گفت‌وگوها به زبان فرانسه بود و یکی از همکاران بسیار نزدیک پرزیدنت بومدین مطالب را برای صدام به عربی ترجمه می‌کرد.

پرزیدنت بومدین صدام حسین را مردی «بسیار واقع‌بین» یافت، که می‌فهمید بهای جنگ در کردستان (به گفته عراقیها ۱۰۰۰۰ کشته در یک سال، و نزدیک به چهار میلیارد دلار هزینه) [۱۳] چندان هست که اگر بخواهد این مبلغ را صرف توسعه و آبادانی عراق کند به زودی «جراحات» را التیام بخشد.

و اما روابط با مسکو - معاون رئیس جمهور عراق در متقاعد کردن مخاطبان خود به این که انزوای عراق اجباراً موجب نزدیکی عراق به شورویها بوده با دشواری خاصی روبرو نبود.

شاه ایران نیز به نوبه خود مدتها بود (به هرحال از آوریل ۱۹۷۲، یعنی از هنگام امضای پیمان دوستی عراق و اتحاد شوروی) که می‌خواست اتحاد شوروی را از منطقه براند.

شاه ایران نیک درمی‌یافت که با حمایت از کردها در حقیقت با آتش بازی می‌کند: در ایران پنج میلیون کرد زندگی می‌کردند که هیچ گونه حقوقی نداشتند، و تنها ایرانیان خوبی بشمار می‌آمدند! این مردم در مدارس از آموزش به زبان مادری خود محروم بودند (آموزگاران کرد را هر چند گاه به مناطق دیگر ایران منتقل می‌کردند) و نثریات به زبان کردی ممنوع بود، و ملی‌گرایان کرد سخت معروض تعذیب و آزار بودند.

کریس کوپرا/ ۱۰۳

شاه با گشودن مرز بین کردستان عراق و کردستان ایران تصمیمی اتخاذ کرده بود که عواقب و آثار نامعلوم و غیرقابل تقویمی به دنبال داشت: همراه هزاران پیشمرگ برای گذراندن مرخصی دو سه روزه خود به نزد خانواده‌های خود در ایران، که در اردوگاه‌های پناهندگان در رضاییه و کرمانشاه می‌زیستند، می‌آمدند.

داستان‌هایی که این پیشمرگها بازمی‌گفتند چه اثری در ذهن کردهای ایران باقی می‌گذاشت؟

شاه که همیشه از این جریان نیک آگاه بود در جریان سفرش به فرانسه در ژوئن ۱۹۷۴ اعلام کرد: «ببینید، اگر شیر را بندهم کار تمام است!» [۱۴] اکنون آن لحظه رسیده بود که شاه «شیر را بندهد!»

پس از یک شب بی‌خوابی دیگر، که به نشستن دور میز صبحانه منتهی شد، پرزیدنت بومدین در پایان جلسه سران اوپک اعلام کرد که یک «توافق جامع به منظور پایان بخشیدن به اختلافات موجود بین دو کشور برادر صورت گرفته است» و شاه و صدام در برابر چشم سران مبهوت کشورها یکدیگر را در آغوش کشیدند.

اینک آن زمان دور بود که پرزیدنت ناصر شاه ایران را «مسلمان عزیز دردانه اسرائیل» می‌خواند. [۱۵]

۳. مواد رسمی موافقتنامه مارس ۱۹۷۵

موافقتنامه الجزیره رسماً مشتمل بر ۴ ماده است که این موارد را پیش‌بینی می‌کند:

— تحدید حدود زمینی بین ایران و عراق براساس مقاوله‌نامه‌های سال ۱۹۱۳ قسطنطنیه و عملیات کمیسیون سال ۱۹۱۴؛

— تعیین مرزهای آبی، براساس خط میانه رود^۱؛

— نظارت شدید و «موثر» بر مرزها برای جلوگیری از نفوذ هرگونه «عناصر

مخرب»؛

— این نکات، ترتیبات جامعی هستند و نفی آنها به منزله به خطر انداختن

روح این توافقنامه خواهد بود. [۱۶]

۴. مواد سزای موافقتنامه

توافق الجزایر در واقع نه یک توافق ساده مرزی که توافقی اساسی و درازمدت (استراتژیک) بود، و اگر به تمام و کمال اجرا می‌شد عواقب و آثاری دیر پا در منطقه خلیج فارس به دنبال می‌داشت.

رهبران بعث عراق با شناخت خط مرزی کمیسیونهای مرزی سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ نه تنها مسأله شط العرب را حل و فصل کرده بلکه از حقوق تاریخی اعراب بر خوزستان (یا به قول آنها عربستان) و حاشیه شمالی خلیج فارس نیز چشم پوشیده بودند - و به همین جهت مطبوعات دمشق به زودی و با الفاظی تند آنها را از این بابت نکوهش کردند.

اما موافقتنامه الجزیره به ویژه حاوی ماده‌ای است درباره لزوم جلوگیری از بدل شدن کشورهای خلیج فارس به مهره‌هایی در بازی ابرقدرتها، با حمایت از کشمکشهای محلی: در این معنا ایران کردها را رها می‌کرد.

عراق نیز به نوبه خود متعهد می‌شد هرگونه پشتیبانی خود را از سازمانهای ضدایرانی که بغداد پایگاهشان بود - به ویژه حزب دموکرات کردستان ایران - و شورشیان ظفار، قطع کند.

۵. کردها در برابر توافق ۶ مارس ۱۹۷۵

کردها خبر توافق الجزیره را از رادیوشنیدند - نه از رادیو «صدای کردستان»، که کلمه‌ای در این باره نگفت، بلکه از بی بی سی، از صدای آمریکا، از رادیو قاهره، و رادیو اسرائیل و رادیو بغداد!

تنها تنی چند از عناصر نزدیک به رهبران کرد در شب ۵ مارس از این جریان آگاه بودند: برای سایر کردها، به ویژه پیشمرگهایی که در جبهه‌های زاخو و رواندز و قلادزه می‌جنگیدند و نیز پناهندگان و کارکنان «وزارتخانه»‌های دره چومان این خبر چون بمب صدا کرد.

لما واکنش در قبال این خبر در جبهه و پشت جبهه متفاوت است. در جبهه‌ها پیشمرگها، به رغم بهت و حیرتی که از این بابت به آنها دست داده بود، هیچ باور نمی‌کنند که همه چیز پایان پذیرفته باشد و امیدوارند که با وساطت شاه این توافق به توافقی بین ژنرال بارزانی و بغداد بیانجامد.

اگر هم واقعاً مرز را ببندند باز آنها دست کم برای این که نشان دهند که «می‌توانند بی یاری ایران نیز بر پای خود بایستند» به جنگ ادامه خواهند داد!

در پشت جبهه، در درهٔ چومان، فروپاشی کامل بود... عده‌ای از دانشجویان که چندماه با چند هفته پیش به جنبش مقاومت کرد پیوسته بودند از فرط ناامیدی در صدد خودکشی برآمدند، و ناچار اسلحه‌شان را از آنها گرفتند.

معلوم است که چرا روحیهٔ خود را باخته‌اند: در همان شب ۶ مارس ایرانیها واحدهای توپخانه و سلاحهای ضد هوایی را که از فرارگاه ژنرال بارزانی در حاج عمران دفاع می‌کردند برچیدند، و بردند.

این مردم با دیدن کامیونهای ایرانی که پشت به جبهه کرده بودند و بر جادهٔ هامپتن ره می‌سپردند درمی‌یافتند که توافق ۶ مارس برای جنبش کرد عواقبی مرگبار به دنبال خواهد داشت.

و فردای آن، یعنی در ۷ مارس ۱۹۷۵، نیروی هوایی عراق که واهمه‌ای از اسلحهٔ ضد هوایی و موشکهای ایرانی نداشت تمام درهٔ چومان، از گلاله تا ناپردان و دربند و نزدیک مرز را عرصهٔ تاخت و تاز مرتب و بمباران و گلوله باران خود ساخت. منطقه دستخوش آشفتنگی است، چندان که وقتی مترجمی که به همراه روزنامه‌نگاری به یکی از جبهه‌های دوردست رفته است به دربند باز می‌گردد، مرکز مطبوعات و انتشارات و همهٔ «وزارتخانه» را تهی و خالی از جنبنده می‌یابد: کادری از ادارې پشت جبهه همه به ایران پناهنده شده‌اند.

در همان هنگام ارتش عراق دست به تعرض عمومی زد. تنها در جبههٔ رواندز یک لشکر و نیم را با پشتیبانی حدود ۲۰۰ تانک علیه مواضع پشمرگها وارد عمل کرد. عراقیها (شاید ایرانیها هم) کمترین شکی نداشتند در این که جبهه درهم خواهد شکست و فرو خواهد ریخت و نخستین واحدهای ارتش عراق ظرف چهل و هشت ساعت به مرز ایران خواهند رسید.

اما پشمرگها با سرسختی و عزم فوق‌العاده جنگیدند، و خوب ایستادند، و تلفات سنگینی بر ارتش عراق وارد کردند. [۱۷] درست یک هفته پس از توافق الجزیره دولت عراق اعلام کرد عملیات نظامی را در کردستان به حال تعلیق درمی‌آورد: این آتش‌بس که به درخواست شاه ایران صورت گرفت بنا بود تا پایان ماه دوام کند، و به کردها امکان دهد از بین پناهنده شدن به ایران و تسلیم شدن به دولت

عراق یکی را انتخاب کنند.

۶. ژنرال بارزانی و توافق ۶ مارس

رهبران کرد تا پایان از پذیرفتن واقعیت سرباز می‌زدند، و به این امید دل خوش می‌داشتند که آمریکاییها نزد شاه به سود آنها پادرمیانی خواهند کرد!

ژنرال بارزانی، که به منظور به عمل آوردن آخرین تلاش نزد شاه در ۲۶ فوریه به تهران رفته بود بی آنکه از سوی شاه پذیرفته شود به کردستان بازگشت. اما به او گفته بودند که توافقی در کار خواهد بود، و این توافق به حال کردها سودمند خواهد بود.

اما در ۵ مارس ۱۹۷۵، شب پیش از اعلام توافق الجزیره، یکی از افسران سازمان امنیت ایران به نزد او آمد و با «الفاظ و عباراتی خشن و تصوّرناپذیر» به او گفت که «مرز به روی هرگونه آمد و شدی بسته خواهد شد... دیگر نباید توقع کمک (از ایران) داشته باشد... و باید شرایط (عراق) را بپذیرد، و واحدهای پیشمرگ اجازه پناهنده شدن (به ایران) نخواهند داشت، مگر در گروههای کوچک، و تنها پس از این که اسلحه خود را به ارتش ایران تسلیم کنند...» [۱۹]

بارزانی و پیرامونیانش هنوز همچنان امیدوار بودند، که توافق الجزیره متضمن «چیزهایی برای کردها هم» خواهد بود، اما پس از آغاز تعرض ارتش عراق در ۷ مارس ۱۹۷۵ ناچار این آخرین توهمنات را از سر بدر کردند و در ۱۰ مارس پیامی نویدانه به «سیا» در تهران فرستادند:

«سرگشتگی و آشفتگی بر مردم و نیروهای ما حکمفرما است. خطری بی سابقه سرنوشت مردم ما را تهدید می‌کند. ما در معرض تهدید به نابودی کامل هستیم. این چیزها همه بی توضیح و توجیه است. ما به دولت آمریکا و شما مراجعه می‌کنیم و از شما می‌خواهیم موافق با وعده‌های خود در این جریان مداخله کنید و مگذارید متحدتان از پا درآید، و جان ژنرال بارزانی و ششون خانواده‌های ما را حفظ کنید، و راه حل شرافتمندانه‌ای برای این مسأله بیابید.» [۲۰]

همان روز ژنرال بارزانی به کی سینجر نوشت: «ایالات متحد آمریکا در قبال مردم ما، که برای پیشبرد سیاست کشور شما درگیر این ماجرا بوده، مسئولیت اخلاقی و سیاسی دارد، و از او خواست در این زمینه‌ها اقداماتی به عمل آورد:

— جلوتر از ارتش عراق را بگیرد و برای رسیدن به راه حلی که «حفظ ظاهر

را بکنند!» بایی برای مذاکره بگشاید؛

— در این لحظه تاریخی و غم‌انگیز، برای کمک به مردم کرد از نفوذ خود بر ایران استفاده کند، دست کم تا این اندازه که مردم (و ارتش ما) بتوانند لااقل تا هنگامی که مسأله ما در چارچوب یک توافق جامع حل می‌شود به جنگ چریکی ادامه دهند.» [۲۱]

کی سینجر هرگز به این پیام بارزانی پاسخ نداد.

۷. آخرین روزهای (جنبش) مقاومت کرد

پس از اعلام آتش‌بس ۱۳ مارس ۱۹۷۵، تمام سران نظامی کرد و بیشتر اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب مصمم بودند به رغم قطع کمک ایران به جنگ ادامه دهند.

برای ادامه جنگ نقشه‌ای تنظیم شد: به موجب این طرح بنا بود شمار پیشمرگها به میزان قابل ملاحظه‌ای، حداکثر به ۱۴ تا ۱۵ هزار تن، کاهش یابد؛ جوانها در خدمت بمانند و بقیه به خانه‌های خود بازگردند. انبارهای آذوقه ایجاد شود؛ رهبری جنبش و اعضای دفتر سیاسی حزب در پنج منطقه پراکنده شوند، و ژنرال بارزانی در «بالک» مستقر شود.

در ۱۶ مارس ۱۹۷۵ در جریان یک گردهمایی در گلاله، با حضور تمام سران نظامی و فرماندهان گردانها، ژنرال بارزانی نقشه تعرضی را در جهت رواندز تصویب کرد: مقرر شد تمام پیشمرگهای موجود در این جبهه، در این تعرض شرکت کنند. فرماندهی ارتش کردستان آماده بود ۲۰۰۰ پیشمرگ را فدا کند، به این امید که مابقی پیشمرگها خطوط عراقیها را بکوبند و برویند و تا «گلی علی بیگ» پیش بروند. [۲۲]

۸. فروپاشی مقاومت

اما همه این طرحها و برنامه‌ها به زودی صورت خوابی آشفته به خود گرفت: در ۱۵ مارس، چنانکه در توافق الجزیره پیش‌بینی شده بود، وزیران خارجه ایران و عراق (عباسعلی خلیعتبری و سعدون حمادی) در تهران، به ریاست بوتفلیقه، وزیر خارجه الجزیره، با هم به گفت‌وگو نشستند.

وزیران مزبور پس از چهل و هشت ساعت گفت‌وگو، درباره نحوه اجرای

مواقتنامه به توافق کامل رسیدند: در ۱۷ مارس ۱۹۷۵ مقاوله نامه‌ای امضا کردند که در آن به ویژه تأسیس سه کمیسیون و فعالیت پنجاه افسر الجزایری در دو سوی مرز پیش بینی شده بود.

در ۱۸ مارس، در اجلاسی دیگر اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان عراق برآن شدند از جنگ دست بکشند.

دست کشیدن ژنرال بارزانی از جنگ هنوز یکی از رازهای بزرگ لحظات پایانی جنبش مقاومت کرد است... کبر سن و خستگی توضیح همه چیز نیست: «رها کردن» (ایران) نیز به همینین.

بنابر پاره‌ای روایتها، پس از جلسه وزیران خارجه در تهران، یک افسر عالی‌رتبه ایرانی به نزد بارزانی آمد و به او اخطار کرد چنانچه به جنگ علیه ارتش عراق ادامه دهد ارتش ایران بیکار نخواهد نشست... مطلبی که حمید برواری^۵، یکی از فرماندهان ارتش کردستان، به یک روزنامه‌نگار اظهار داشته مؤید این مدعاست: نامبرده به روزنامه‌نگار خارجی گفت: «حالا اگر بجنگیم نه با یک دولت بلکه باید با چندین دولت بجنگیم.»

بنابر قول منابع دیگر ژنرال بارزانی پس از توافق ۶ مارس به تهران بازگشت و پس از دوسه روز که در اقامتگاهش عملاً در حال بازداشت بود شاه او را پذیرفت.

شاه او را احضار کرده و از او خواسته بود دست از جنگ بکشد، و پس از اتمام حجت به او به وی پیشنهاد کرده بود به ایران پناهنده شود و گفته بود: «۱۲ سال در اتحاد شوروی زندگی کردی، بیا اینجا دوسه سال هم در ایران زندگی کن.»

یکی از غربیان نادری که یک هفته پس از توافق الجزیره با بارزانی دیدار کرد (و این هنگامی بود که ژنرال بارزانی در کردستان بود و آزادانه سخن می‌گفت) او را به هیأت «پسر مردی سپیدمو» وصف می‌کند «که روحش زخمی عمیق برداشته... دو ساعت تمام درباره «خیانتی» که به او شده بود حرف زد... اما خود را شکست خورده نمی‌دانست!

بارزانی خود معتقد به ادامه جنگ بود، اما این نکته را هم از نظر دور نمی‌داشت که مردم غیرنظامی (به ویژه مردم بادینان) دیگر این توانایی را نداشتند که

او پیروی کنند.

می‌گفت که آماده است بی درنگ با بغداد وارد گفت و گو شود و مذاکراتی را که یک سال پیش قطع شده بود از سر بگیرد. «! [۲۳]

هیكل نیز که از این موقعیت ویژه بهره‌مند بود که چند هفته بعد، یعنی در اوایل آه مه ۱۹۷۵، در تهران با بارزانی دیدار کند درصدد برآمد عللی را که موجب شد دست به جنگ بکشد دریابد.

ژنرال بارزانی - که اکنون عملاً گروگانی است در دست شاه و از آزادی رفتار گفتار بی بهره است - به او پاسخ می‌دهد: «حتی اگر مرزها را هم می‌بستند من باز یاد بر ادامه جنیش بودم، اما ترجیح دادم بیش از این باعث ریختن خون مردم کرد و راق نشوم.»!

و می‌افزاید: «من تسلیم نشده‌ام» (!). ترجیح دادم موقتاً به جنیش پایان هم. « [۲۴]

عده‌ای از سران نظامی نمی‌خواستند از جنگ دست بکشند. به ویژه اسعد حوشه‌وی، که از فرمان ژنرال بارزانی سر پیچید، و گفت: «شما هم اگر ادامه ندهید، من خودم این اندازه مهمات دارم که تا دو سال دیگر به جنگ ادامه بدهم!» اما بارزانی تلگرام دیگری برایش فرستاد و به او دستور داد با خانواده‌اش به حاج عمران برود.

برخی از سران نظامی و رهبران حزب یکچند (تا ۲۴ مارس) به این فکرند که جنیشی چریکی در منطقه پنجوین به راه اندازند، اما با توجه به بحران سال ۱۹۶۴ هیچ‌یک از آنها جرأت نکرد گام قاطعی در این راه بردارد.

۹. فرار همگانی

پایان ماجرا نزدیک می‌شد...

رهبران، راه حاج عمران و مرز ایران را در پیش گرفتند.

در بادینان که دوری راه مانع از این بود که توده مردم و پناهندگان به «مأمین»

ایران برسند، وقایع غم‌انگیزی روی داد.

چنین بود که عیسی سوان یکی از فرماندهان گردان، هنگامی که خواست

افراد خود را ترک کند به دست آنها کشته شد.

در تمام دره چومان همه، به اتفاق، رهبرانشان را خائن می‌دانستند: در این روزهای آخر مارس، پیش از رسیدن اول آوریل (پایان مهلت آتش‌بس) که روزی سرنوشت‌ساز بود، «اگر یک عضو کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی حزب یا یکی از پسران بارزانی خطر می‌کرد و بر راه حاج عمران و چومان پدیدار می‌شد، بی درنگ کشته می‌شد.» این را یکی از شاهدان صحنه‌های غم‌انگیزی نقل می‌کند که در آخرین ساعات حیات «باروی کردستان» روی می‌داد.

آخرین ساکنان گلابه و چومان و دربند، بنزین بر وسایل و اثاث و دکانچه‌های خود ریختند و آنها را آتش زدند، در حالی که از فرط نومیدی می‌گریستند، و صدای رگبار تفنگ و مسلسل در تمام دره پیچیده بود - این تیرها را پیشمرگها در می‌کردند، که می‌خواستند پیش از شکستن سلاحهای خود و رفتن به آن سوی مرز مهمانشان را تمام کنند.

در ۲۰ مارس ۱۹۷۵، رشید سیندی^۶، یکی از سران نظامی بارزانی، فرمان متوقف شدن^۷ جنگ را تأیید کرد.

در بیست و یکم مارس «صدای کردستان» بی هیچ توضیحی پخش برنامه‌های خود را قطع کرد.

در سی ام مارس، شب هنگام، ژنرال بارزانی، که از ۲۲ مارس از طریق مجاری دیپلماتیک از ایالات متحد آمریکا [۲۵] درخواست پناهندگی کرده بود برای آخرین بار در حاج عمران از مرز گذشت.

ژنرال بارزانی قریب سی سال پس از قاضی محمد، رئیس جمهوری کوتاه عمر مهاباد، که وی او را به این علت که بی هیچ جنگی ۱۰۰۰۰ قبضه تفنگ را به ایران تحویل داده...» به خیانت متهم کرده بود، به نوبه خود از جنگی که برای کسب «حقوق مردم کرد» آغاز کرده بود دست کشید و پس از اینکه چهل سال از زندگی خود را وقف این مبارزه مسلحانه کرد باز راه تبعید را در پیش گرفت، و پشت به دستگامی کرد که از عصر «افسانه گونه» امیر بدرخان به این سونیر و مندترین «حکومت» کرد بود.

چند هفته بعد، آخرین گروه رهبران کرد وفادار به ژنرال بارزانی را در اردوگاه نقده واقع در نزدیک مهاباد می‌دید.

هیچ مصیبت دیدگانی هرگز ترحم‌انگیزتر از اینها نبودند.

چند چادر در حاشیه شهرک نقده جایگاه «دفتر» رهبران کرد بود: ادريس، مسعود، سامی، علی عبدالله... مسعود که ترجیح می‌داد سقوط و ابدار خود را به نمایش نگذارد از دیدار با اشخاص پرهیز می‌کرد.

سامی از دم و دستگاه دفتر تنها یک میز کوچک داشت، در زیر یک چادر، با دو صندلی، و بر میز یک کلاسور نیم‌باز - آنهم خالی. با دیدن قیافه «نخست وزیر» کردستان دشوار می‌شد پنداشت که این مرد تکیده و رنگ‌ورو پریده و وارفته‌ای که در پیش چشمت بود چند هفته پیشتر توانسته باشد، با وزن و نیروی سی هزار رزمنده ارتش کردستان - یکی از بهترین ارتشهای خاورمیانه -، با شاه ایران و پرزیدنت سادات و کی سینجر به گفت‌وگو نشسته باشد...

سامی چیزی برای گفتن نداشت... همین می‌توانست بگوید که «جنش مسلحانه کرد پایان پذیرفته... و از نظر سیاسی کار این دسته از رهبران کرد تمام است.»

این شخص که معمار اتحاد با «سیا» بود با تلخی افزود: «کسی خیلی مهمتر از ایران به ما وعده‌های صریح داده بود، و به این وعده‌ها وفا نکرد.» [۲۶]

اما به رغم واهمه و نگرانی «سیا» کردها تا به آخر به قول خود وفا کردند و درباره نقش آمریکا هیچ مطلب لوده‌ده‌ای بروز ندادند.

در اردوگاه نقده، فعالان رژیم بارزانی، غمزده و بیگان از این به آن چادر می‌گشتند: فرانسوا^۷، «فرماندار» سابق گلاله؛ علی عبدالله، وزیر سابق دارایی؛ شوان شاخه وان، مسئول دفتر عمران روستایی، و بسیاری دیگر.

اما بی‌گمان از همه نومیدتر دانشجویان بودند که با نگرانی و تشویش از خود می‌پرسیدند به کجا بروند؟

عده‌ای قبلاً انتخاب خود را کرده بودند، مانند صالح یوسفی، که به محض

اعلام توافق الجزیره خود را در رواندز به مقامات عراقی تسلیم کرد... دیگران، که با اتومبیلهایی که ساواک در اختیارشان گذاشته بود، در تهران می‌گشتند، و یکچند بعد با گذرنامه عراقی به بیروت رفتند.

اما برای بیشتر دانشجویانی که در عراق یا اروپا دست از تحصیل کشیده بودند و به بارزانی پیوسته بودند وضع بسیار رقت‌انگیز بود: برای آنها مسأله استفاده از عفوی که دولت عراق اعلام کرده و شورای فرماندهی انقلاب در ۳۰ آوریل آن را به مدت ۲۰ روز نمیدید کرده بود تا کسانی که مایل به استفاده از آن باشند بتوانند به عراق باز روند، اصولاً مطرح نبود. [۲۷]

به رغم اطمینانهایی که صدام حسین می‌داد بسیاری از آنها بیم داشتند از این که اگر به عراق بازگردند آزادیشان را از دست بدهند و بسیاری دیگر نگران جان خویش بودند. صدام حسین در جریان سفر رسمی خود به تهران (۲۹ آوریل - اول مه ۱۹۷۵) اعلام داشت که تنها «چهار نفر اجازه بازگشت به عراق را ندارند: ژنرال بارزانی، ادریس، مسعود، و محمد خالد (یکی از دو پسر شیخ احمد)... بقیه، هر که هستند و هر جرمی مرتکب شده‌اند، چیزی علیه آنها عنوان نخواهد شد: برای جرمی که در آینده ارتکاب خواهد یافت کسی از پیش قصاص نخواهد شد.» [۲۸]

پس از خیانت شاه، مانند همه این دانشجویان در ایران، یعنی در کشوری که زبانش را در نمی‌یافتند و از رژیمش نفرت داشتند، خارج از بحث بود.

این دانشجویان که بیشترشان بی گذرنامه بودند نومیخانه می‌کوشیدند به پاریس یا لندن برسند؛ اما در بانان سفارتخانه‌ها دستور یافته بودند (آنها را به محوطه سفارت راه ندهند)، و این مردم حتی نمی‌توانستند با کنسول دیدار کنند... سرانجام کشورهای کوچکی چون سوئد و هلند و اتریش بودند که سنت پناهندگی را محترم شمردند، و هر یک چندین ده نفر کرد را پذیرفتند، و همچنان می‌پذیرند.

برای توده کثیر پناهندگان، مسأله بازگشت به عراق یا ماندن در ایران و پراگنده شدن در این کشور اصولاً مطرح نبود... در اکتبر ۱۹۷۵ دهها هزار تن از پناهندگان کرد هنوز حاضر نشده بودند به عراق بازگردند، و در بسیاری از اردوگاهها بین مأموران ساواک و پناهندگان برخوردهایی روی داد!

و اما ژنرال بارزانی، که یکچند در ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۵ با موافقت و حمایت «سبا»، در آمریکا ماند، در اقامتگاهش در کرج، واقع در نزدیک تهران، تحت

مراقبت بود.

در آغاز مه ۱۹۷۵ روزنامه‌ای ایرانی مصاحبه‌ای با بارزانی به عمل آورد و عکسی از این رهبر کرد را در لباس اروپایی منتشر کرد. در این مصاحبه بارزانی اعلام می‌کرد که شورش «پایان پذیرفته و هرگز هم از سرگرفته نخواهد شد» و می‌افزود که «ادامه جنگ بیهوده» بود. [۲۹]

شاه با پخش این سخنان تحریف شده یا دروغ، در حالی که ژنرال بارزانی را از آخرین حق یک کرد - یعنی از حق پوشیدن لباس سنتی خود - محروم کرده بود می‌خواست به شیوه خاص خود نقطه پایانی بر ماجرای کردستان بگذارد.

اما در همان هنگام ژنرال بارزانی در دیدار خصوصی خود با هیکل، که بی حضور شاهد و ناظر خارجی صورت گرفت، توانست آخرین پیام خویش را به جهانیان برساند: «نقش شخص من تمام شده است... اما پایان دادن به حیات ملت کرد ممکن نیست... و رهبرانی دیگر از دامن ملت کرد برخوانند خاست.» [۳۰]

بخش چهارم
ترازنامه و چشم انداز

فصل ۱. جنبش کرد در ترکیه

از ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۵

طی سالهای دراز جنگی بارزانی برای کسب خودمختاری - یا استقلال (۱۹۶۱ - ۱۹۷۵)، کردستان عراق پیش صحنه را اشغال کرده و شخص بی میل نیست آنچه را که در کردستان ترکیه و ایران می‌گذرد فراموش کند: راست است، این هر دو شاهد دوره‌ای طولانی از جزر و فروکشی جنبش بوده‌اند، که می‌توان آن را در چند صفحه خلاصه کرد.

در مارس ۱۹۷۵، پس از توافق الجزیره و فروپاشی جنبش ژنرال بارزانی، وضع کردستان عراق نیز به همان بدی و آشفتنگی سایر بخشهای کردستان است و جنبش ملی کرد که یکی از غم‌انگیزترین لحظات تاریخ خود را می‌گذراند همچنان به روی هرگونه چشم‌اندازی گشوده است...

• • •

پس از سرکوب خونین شورش درسیم، باید قریب بیست سال صبر کرد تا بتوان از نو شاهد نخستین کوششها به منظور تجدید قوا و گردآوری نیروها در کردستان ترکیه بود. در سال ۱۹۵۸ موسی آنترا^۱ و جانب یولدرم^۲، از درس‌خواندگان دیاربکر، هفته‌نامه‌ای

به نام ایلری یورت^۳ منتشر می‌کنند، که به مسائل منطقه ای می‌پردازد.

در همان هنگام درس خوانندگان کرد استانبول و آنکارا در درون سازمانهای فرهنگی به گرد هم می‌آیند.

تأثیر و نفوذ وقایع عراق بر این جزریان، به ویژه پس از سال ۱۹۶۲ و آغاز جنگ بین بارزانی و قاسم، جای حرف نیست.

کردهای ترکیه پنهانی بارزانی را یاری می‌کنند و بارزانی به زودی برای آنها صورت قهرمان ملی را می‌یابد.

سرکوب بی درنگ از پی این ماجرا درمی‌رسد: در نوامبر ۱۹۵۹ چهل ونه درس خوانده^۴ کرد بازداشت و به اتهام فعالیت‌های جدایی خواهانه در آنکارا محاکمه می‌شوند. این عده که متهم به «توطئه چینی به منظور ایجاد یک کشور کرد» هستند به حبسهای درازمدت محکوم می‌شوند، اما پس از کودتای نظامی ۲۷ مه ۱۹۶۰ آزاد می‌گردند. [۱]

ژنرال گورسل^۵، رئیس جمهور جدید، هوادار «شدت عمل» است، و به یک روزنامه نگار سوئدی می‌گوید: «اگر این «کوهیهای» اصلاح ناپذیر آرام نگیرند ارتش در بمباران شهرها و روستاهایشان تردید نخواهد کرد چنان حمام خونی به راه خواهد افتاد که آنها و همه سرزمینشان را در خون غرقه خواهد ساخت.» [۲]

اتما- نخست وزیر، عصمت اینونو، با چنین عملیاتی موافق نبود، و کردها در زمان صدارت این نخست وزیر که «علاقه مند به حفظ ظاهر دموکراسی بود» از یک مقدار آزادی بهره مند شدند: نشریات کردی مجاز شدند، اما بعد توقیف شدند. دانشجویان کرد می‌توانستند نمایشهای فولکلوریک بر صحنه بیاورند.

حوالی سال ۱۹۶۳، سه سازمان سیاسی، ملیون و درس خوانندگان کرد را به گرد هم می‌آورند.

۱. حزب دموکرات کردستان ترکیه

حزب دموکرات کردستان ترکیه که بنیادگذار آن حقوقدانی به نام فایق بوجاک^۵ از مردم اورفه^۶ و نماینده مجلس ترکیه بود، سازمانی است خالص ملی، و سخت متأثر از

ملی گرایان کرد سوریه. این سازمان، افزارستان^۷ و درس خوانندگان و اشراف روستای کردستان را به گرد هم می آورد، در حالی که اختلاف رهبران سالهای دهه بیست و ملاکین بزرگ جذب رژیم شده و به حزب «ترکیه نوین»^۸ پیوسته اند، با عزیز اوغلو، نماینده دیار بکر، که در سال ۱۹۶۳ وزیر بهداشتی شد.

۲. کردها و حزب کارگران ترکیه

در ترکیه نیز مانند عراق حزب کمونیست در میان کوشندگان ملی گرای کرد نفوذ بسیار دارد، و در درون حزب کارگران ترکیه است که عناصر مترقی تر جامعه کرد، به ویژه درس خوانندگان، از ۱۹۶۳ به این سو به تعداد زیاد فعالیت می کنند.

حزب کارگران ترکیه در آغاز نسبت به مسأله کرد موضعی بسیار منفی داشت — در سال ۱۹۶۷، رئیس این حزب، محمدعلی آیار^۹، که خود ترک است، در استکهلم در جریان یک کنفرانس بین المللی اظهار داشت که «مسأله کرد در ترکیه وجود ندارد!» و از ۱۹۶۶ کردها به این تصمیم رسیدند که یا در درون حزب کارگران ترکیه سازمانهای خودمختار تشکیل دهند یا خود جداگانه فعالیت کنند...

در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۶۵ پانزده نامزد انتخاباتی حزب کارگران ترکیه، از جمله ۴ کرد، به مجلس راه یافتند، که یکی از آنها دکتر طارق اکینجی^{۱۰}، نماینده دیار بکر بود، که بعدها در ۱۹۶۸ — ۱۹۶۹ دبیر کل حزب کارگران ترکیه شد. در ۱۹۶۹ محمدعلی اصلان، که کرد است و در اواخر سال ۱۹۶۹ به رهبری حزب کارگران ترکیه رسید، در آنکارا ماهنامه ای دوزبانه (به کردی و ترکی) منتشر کرد به نام پنی آکوچ^{۱۱} و در آن برای نخستین بار در مجله ای مجاز مسأله حقوق ملی مردم کرد را عنوان کرد. این مجله در پایان چهارمین شماره خود توقیف شد.

۳. بحران ۱۹۶۷

شمار مجلات دوزبانه ترکی — کردی فزونی می یابد: دجله — فرات، و دنگ^{۱۲} (صدا) نیز

7. Artisan 8. Parti de la Nouvelle Turquie 9. Aybar

11. Yeni Akouch 12. Dang

۱۰. در متن (Ekinji) Tarel

به نوبه خود پس از چند شماره توقیف می‌شوند.

موسی آنترلفت نامه ای کردی-ترکی منتشر می‌کند، در حالی که نویسنده دیگری به نام محمد امین بوز ارسلان (مؤلف پژوهشی اجتماعی - اقتصادی درباره کردستان) [۳] چاپی کردی-ترکی از اثر کلاسیک ادبیات کردی معروف به مموزین^{۱۳} را منتشر می‌کند.

این دوه زودی بازداشت می‌شوند.

در ژانویه ۱۹۶۷ دولت سلیمان دمیرل با صدور تصویبنامه ای «ورود و نشر هرگونه مواد و مطالب (نوار و نشریات کردی) تهیه شده از خارج را به هر صورت و شکل ممنوع می‌کند.» [۴]

چند ماه بعد مجله پان‌تورانی اونوکن^{۱۴}، که پیشتر، یعنی در آوریل ۱۹۶۷، مقاله ای بسیار تهاجم آمیز علیه کردها منتشر کرده بود باز در ژوئن ۱۹۶۷ دست به کار می‌شود و در مقاله ای با عنوان «زوزه کردهای سرخ» (!) به میدان می‌آید.

نویسنده مقاله رسن می‌گسلد، و با شدت و خشونت که یادآور سخنان رهبران ترک سالهای بیست است (رجوع شود به فصل ۴ از بخش ۲) می‌نویسد: «اگر می‌خواهند همچنان به سخن گفتن به زبان ابتدائیشان که بیش از چهار یا پنج هزار کلمه ندارد ادامه دهند، و اگر می‌خواهند کشوری برای خود ایجاد کنند و نشریاتشان را دنبال کنند، به جای دیگری بروند.

«ممکن است (در استانهای خود) صد درصد اکثریت داشته باشند، اما رؤیایشان به تأسیس یک کشور در خاک ترکیه شبیه رؤیای یونانیان به تأسیس بیزانس و رؤیای ارمنه به تأسیس ارمنستان بزرگ خواهد بود... به هر جا که می‌خواهند بروند، به ایران، به پاکستان، به هند، به نزد بارزانی! - بروند از سازمان ملل متحد تقاضا کنند جایی برایشان در آفریقا (!) بیابد. شما در خدمت ناسیونالیسم کرد هستید. از ما زبان جداگانه و مدارس علیحده و برنامه های رادیویی و مطبوعات مخصوص خودتان را می‌خواهید. برای ایجاد کشورتان جلسات مخفی تشکیل می‌دهید، بارزانی را رهبر خود می‌خوانید، برایش از ترکیه اسلحه می‌فرستید، و در جلسات خصوصی نان اشعار کردی برای بچه هایتان می‌خوانید.»

نویسنده مقاله در پایان سخن می‌گوید: «روزی که برای تجزیه ترکیه شورش کنید خواهید دید که ما چه هستیم! خواهیم دید!» [۵]

کردها بی درنگ واکنش نشان می‌دهند... در بیانیه‌ای تحت عنوان: «باشد، به میدان بیایید، تا ببینیم چه کسی دیگری را خواهد راند» انجمنهای دانشجویان ۱۹ شهر کرد، از جمله بینگول و بنلیس (بدلیس) و العزیز و جزیره و دیاربکر و ارزروم و وان و اورفه و موش و سه‌ورک، خطاب به نویسنده اوتوکن، اعلام می‌کنند:

«شما می‌خواهید ما را به جنگ و برادرکشی بکشانید و کشور را در حمام خون غرقه کنید و آن را به میدان جنگ بدل کنید. بسیار خوب، بفرمایید، به میدان بیایید، تا ببینیم چه کسی دیگری را از این کشور می‌راند.» [۶]

به دعوت انجمنهای دانشجویان کرد در سوم اوت ۱۹۶۷ تظاهرات وسیعی در تمام کردستان برگزار شد. در این تظاهرات، در سیلوان بیش از ۱۰۰۰۰ تن و در دیاربکر بیش از ۲۵۰۰۰ تن شرکت کردند.

این تظاهرات در تاریخ جنبش ملی معاصر کردهای ترکیه جای بسیار مهم و نمایانی دارد، زیرا کردهای ترکیه پس از گذشت سی سال برای نخستین بار جرأت کرده بودند مقامات ترکیه را با قدرت نمایی خویش به مبارزه بخوانند.

موجی از سرکوب بر کردستان فرو می‌افتد: یکچند پس از این تظاهرات، فایق بوجاک، نماینده اورفه و بنیادگذار حزب دموکرات کردستان ترکیه، در اوضاع و احوال بسیار مرموزی به دست مأموران امنیت ترکیه کشته می‌شود، و پسرعمویش، مصطفی بوجاک، که روشنفکر و نماینده سابق مجلس است ناچار به خارج از کشور پناه می‌برد. [۷]

در آغاز سال ۱۹۶۸ پلیس سایر رهبران عمده حزب دموکرات کردستان ترکیه، از جمله سعید الجی را بازداشت، و سپس آزاد می‌کند.

۴. تجزیه حزب دموکرات کردستان ترکیه (۱۹۶۹)

در سال ۱۹۶۹ حزب دموکرات کردستان ترکیه به دو گروه رقیب تجزیه می‌شود، رهبری از این دو سعید الجی است، که نماینده جریان قدیم حزب دموکرات کردستان (سوریه) است؛ در رأس گروه دیگر پزشکی است به نام دکتر شوان، که با دو سازمان دیگر که در ۱۹۶۸ تأسیس شده‌اند متحد می‌شود: «حزب دموکرات کردستان

ترکیه». (پارتیا دموکرات^{۱۵} کردستان ترکیا) و کوملا آزادی^{۱۶}.

دکتر شوان، که از ۱۹۶۹ در کردستان عراق به طبابت اشتغال دارد به گفته پاره‌ای منابع کرد در آنجا پایگاهی برای آموزش هوادارانش که عده‌شان ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر بود در اختیار داشت.

مبارزه بین دو گروه رقیب حزب دموکرات کردستان ترکیه سریعاً تغییر صورت می‌دهد، و سعید الجی در شرایط و اوضاعی مرموز کشته می‌شود. به گفته برخی، توسط عاملان دکتر شوان... دکتر شوان نیز توسط پیشمرگهای بارزانی توقیف می‌شود و در محکمه‌ای به ریاست حبیب کریم، دبیر کل حزب دموکرات کردستان عراق، محاکمه می‌شود و اعدام می‌گردد.

۷. کانونهای فرهنگی انقلابی «شرق»

در اواخر سال ۱۹۶۸ و اوایل سال ۱۹۶۹ در حالی که تظاهرات در شرق ترکیه ادامه داشت شمار کثیری از دانشجویان و دانشگاهیان کردی که تا آن وقت در حزب کارگران ترکیه فعالیت می‌کردند از این حزبی که رسماً مسأله کرد را ندیده می‌گرفت فاصله گرفتند و در فدراسیونی متشکل از دانشجویان کردی که در بدو امر در حزب کارگران ترکیه به هم مربوط شده بودند تحت عنوان «کانونهای فرهنگی انقلابی شرق» (دوربینجی دوگو کولتور اجاک لری: د.د.ک. او) گرد آمدند.

۹. عملیات کماندویی

دولت ترکیه که از رستاخیز ملی کرد و شتاب گرفتن آن به دنبال توافق ۱۱ مارس ۱۹۷۰ و اعطای خودمختاری به کردستان عراق به وحشت افتاده بود تحت فشار ارتش علیه کردها دست به عملیات کماندویی زد.

یکی از این عملیات در ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ در سیلوان روی داد: شب هنگام ۲۰۰۰ کماندو متشکل از نیروهای ویژه و ژاندارم، با ۲۰۰ کامیون و شش هلیکوپتر شهر را محاصره کردند. کماندوها سپیده دم وارد شهر شدند و به بهانه بازرسی، تمام

15. Partiya Demokrat e Kurdistan e Turkiya

16. Komala Azadi

17. Devrinji Dogu Kultur Ocaklari

خانه‌ها را غارت کردند... تمام مردهای شهر، دقیقاً ۳۱۴۴ (؟) نفر را در بیرون شهر گرد آوردند و مورد بدرفتاری قرار دادند؛ سربازان کتکشان می‌زدند و دشنامشان می‌دادند، و بر سرشان فریاد می‌زدند: «کردهای سگ! جاسوسهای بارزانی! بگویید اسلحه‌تان را کجا مخفی کرده‌اید!»

عملیات کماندویی مشابهی در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ در شماری از شهرکهای کردستان، به ویژه بینگول و باتمان و ناتوان و بسیاری از روستاها انجام شد. در اکتبر ۱۹۷۰ حدود سی تن از درس‌خواندگان کرد، از جمله دکتر طارق اکینجی، جانب یولدوم، موسی آنتر و محمد امین بوزارسلان بازداشت و پس از چندروز آزاد شدند و همزمان، پلیس شماری از دانشجویان وابسته به «کانونهای فرهنگی انقلابی شرق» را بازداشت کرد.

۷. حزب کارگران ترکیه و مسأله کرد

حزب کارگران ترکیه نیز مانند حزب کمونیست عراق سرانجام تحت فشار وقایع ناچار از تجدیدنظر در مواضع خود نسبت به مسأله کرد شد.

در اواخر سال ۱۹۶۹ محمدعلی اصلان، که کرد است، به جای محمد علی آیار که ترک بود به رهبری حزب کارگران ترکیه برگزیده می‌شود، در حالی که دبیر کل جدید، سابان اریک^{۱۸}، که ترک است جای دکتر طارق اکینجی را می‌گیرد. و در چهارمین کنگره حزب کارگران ترکیه (۲۹ - ۳۱ اکتبر ۱۹۷۱) رهبری جدید حزب با صدور قطعنامه‌ای درباره مسأله کرد این موارد را تصدیق می‌کند:

— «ملت کرد در شرق (کشور) وجود دارد (این واقعیتی است، اما از سوی مقاماتی که اصرار دارند کردها را «کوهی» و کردستان ترکیه را «شرق» بخوانند انکار می‌شود).

قطعنامه حزب کارگران ترکیه می‌افزاید:

«از همان آغاز، رژیم فاشیستی طبقات غالب نسبت به مردم کرد سیاست سرکوب و ارباب و جذب را در پیش گرفت و این سیاست به دفعات در وجوه و اشکال مختلف عملیات خونین تجلی کرد.» [۹]

اما حزب کارگران ترکیه با این که گام بسیار مهمی در راستای شناخت جنبش ملی کرد برداشت تا آنجا پیش نرفت که حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری را برای این مردم بشناسد - دیگر بگذریم از حق جدایی - و در این موضعی که نسبت به مسأله اتخاذ کرد در مثل از موضعی که حزب کمونیست عراق هشت سال پیش از آن اتخاذ کرده بود عقب بود.

در این قطعنامه هرگز سخنی از «کردستان» و «حقوق ملی» مردم کرد در میان نیست، آنچه هست مبارزه این مردم «برای نیل به آرزوها و حقوق دموکراتیک» او است؛ و این مبارزه‌ای است که با «مبارزه در راه انجام انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر و سازمان پیشرو آن، یعنی حزب ما، و در یک موج واحد انقلابی، اكمال می‌یابد.» [۱۰]

این قطعنامه به رغم نقایصی که دارد مرحله مهمی را در تاریخ جنبش ملی کرد در ترکیه ارائه می‌کند: برای نخستین بار حزبی قانونی به وجود مردم کرد اعتراف می‌کند و از «آرزوهای» او سخن به میان می‌آورد... و به ویژه اتحاد بین جریان چپ کرد و جریان چپ ترک را اعلام می‌دارد.

۸. سرکوب پس از کودتای ۱۹۷۱

پس از کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ نظامیان ترکیه، تمام سازمانهای چپ منحل می‌شوند: حزب کارگران ترکیه (در ژوئیه ۱۹۷۱)؛ سازمان جوانان انقلابی ترکیه^{۱۱}، و کانونهای فرهنگی انقلابی شرق.^{۱۲}

شماری سازمان مخفی - مانند «ارتش رهایی بخش مردمی ترکیه» و «جبهه خودمختاری طلب» و جنبش مائوئیستی «شفق» به مبارزه ادامه می‌دهند، و گاه اقدام به عمل مستقیم نیز می‌کنند (ربودن کنسول اسرائیل، و تکیسینه‌های آمریکایی). اما ارتش بر فشار خود می‌افزاید.

وزیر جدید کشور با متهم کردن کردها به «تجزیه کشور به دو بخش» با کمک بارزانی، [۱۱] صدها تن از مبارزان کرد را بازداشت می‌کند و به محکمه می‌سپارد - و این مبارزان وابسته به کانونهای فرهنگی انقلابی شرق و حزب دموکرات

کردستان ترکیه و حزب کارگران ترکیه اند.

با برسر کار آمدن دولت اجوییت (اکتبر ۱۹۷۳ - سپتامبر ۱۹۷۴) رژیم مشخصاً به آزادی می‌گراید: در هشتم ژوئیه ۱۹۷۴ تمام رؤسای کرد بخشوده می‌شوند، و بسیاری از مبارزان کرد وابسته به سازمانهای باهوز^{۲۱} و هوره^{۲۲} به ترکیه باز می‌گردند. اما عملاً وضع روشن نیست، و رهبران کرد ترکیه از خود می‌پرسند آیا بهتر است در درون یکی از احزاب موجود به فعالیت خود ادامه دهند یا خود حزب چپ بزرگی تشکیل دهند که بطور مخفی فعالیت کند.

۲۱. Bahoz: تیغان، سازمان دانشجویان ترک مقیم اروپا.

۲۲. Hevra: پگانیگی، سازمان کارگران کرد مقیم اروپا، و بطور عمده مقیم آلمان، که در آن ۱۰۰۰۰۰ کارگر کرد ترکیه فعالیت می‌کنند.

فصل ۲. حزب دموکرات کردستان ایران از ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۶

حزب دموکرات کردستان ایران پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ عراق و بازگشت بارزانی به عراق، دوران بلندی از رکود را از سر می‌گذرانند، و این رکود ناشی از فشار و سرکوب «ساواک» و ... سیاست ژنرال بارزانی است!

در واقع بلافاصله پس از بازگشت ژنرال بارزانی از اتحاد شوروی در اکتبر ۱۹۵۸، شماری از رهبران کرد ایران برای «هماهنگ» کردن سیاست خود با وی به بغداد رفتند. در آغاز همه چیز خوب و خوش بود، و بارزانی حتی پیشنهاد کرد یکی از آنها دبیر کل حزب واحدی برای ایران و عراق باشد...

اما در همان هنگام در ایران ساواک عده‌ای از رهبران حزب دموکرات را بازداشت کرد، از جمله در ۱۹۵۸ عزیز بوسفی و سپس غنی بلوریان، که هر دو عضو کمیته مرکزی بودند و هنوز هم (۱۹۷۶) در زندان هستند.^۱

سال پس از آن یعنی در ۱۹۵۹ ساواک دامش را جمع می‌کند: صید خوبی است: یحتمل در اتریک خیانت، و ۲۵۰ تن از اعضای حزب دموکرات، از جمله شریعی، عضو کمیته مرکزی را بازداشت می‌کند.

بنابر این در اواخر ۱۹۵۹ حزب دموکرات کردستان ایران عملاً فاقد رهبری

۱. عزیز در ۱۹۷۷ از زندان آزاد شد و در ۱۹۷۸ وفات کرد. غنی بلوریان در ۱۹۷۹ آزاد شد. شریعی پیش از آنها آزاد شده بود. م.

است: رهبرانش یا در زندان هستند یا در ... بغداد! اما حتی اینها هم فسر در نمی‌روند: پس از بهم خوردن روابط قاسم با کمونیستها از بغداد اخراج می‌شوند (رجوع شود به فصل ۵ از بخش ۳) و ناچار به سوریه و لبنان یا اروپا پناه می‌برند.

۱. چرخش به راست حزب دموکرات کردستان ایران (کنگره دوم، ۱۹۶۴)

حزب دموکرات کردستان، اینک به ویژه از رهبران انقلابی که برنامه مترقی سال ۱۹۵۶ را تنظیم کرده بودند محروم مانده است.

حزب دموکرات کردستان ایران نیز مانند حزب دموکرات کردستان عراق که از دو سو دستخوش کشاکش چپهای متمایل به کمونیسم و راستهای مافوق ملی بود در ۱۹۵۹ پس از دورانی از گرایش شدید به چپ تحت تأثیر ژنرال بارزانی به راست گرایید، و در ۱۹۶۰ تحت تأثیر عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) چرخشی به راست کرد.

عبدالله اسحاقی که یکی از بنیادگذاران کمیته مهاباد و از اعضای جوان آن بود بسیار با بارزانی مربوط بود و در ۱۹۶۲ مسئول شبکه پشتیبانی حزب دموکرات کردستان ایران از مبارزه‌ای بود که بارزانی در آن سوی مرز آغاز کرده بود.

عبدالله اسحاقی که دبیر کل حزب دموکرات کردستان شده بود در ۱۹۶۴ در روستای سونه^۲ واقع در نزدیک قلاذره عراق، کنگره دوم حزب را دعوت به اجلاس کرد: کنگره در شرایط و اوضاع بالنسبه مبهمی برگزار شد - عده‌ای از نمایندگان با اعمال زور از شرکت در کنگره محروم شدند... اما رهبرانی چون سلیمان و عبدالله معینی، که در ۱۹۶۷ جزو «کمیته انقلابی» می‌شوند در کنگره شرکت کردند. کنگره با کوشش عبدالله اسحاقی قاضی محمد را به اتهام «خیانت» و ترقیخواهان کمیته مرکزی ۱۹۵۴ را به اتهام «کجروی» محکوم کرد.

۲. شورش ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸

اما بحران واقعی پس از ۱۹۶۴ و در زمانی روی داد که ژنرال بارزانی پس از استفاده از کمکهای خصوصی مردم کردستان ایران، با دولت ایران رابطه برقرار کرد و دولت ایران کمکهای مهم در اختیارش گذاشت - و تعهد متقابل او در ازاء این کمکها این

بود که آرامش مطلق بر کردستان ایران حاکم باشد.

انجام این تعهد برای ژنرال بارزانی بیشتر از این رو آسان بود که آن زمان با واسطه عبدالله اسحاقی نظارتی کامل بر حزب دموکرات کردستان ایران اعمال می‌کرد. اما در ۱۹۶۶ بارزانی از عبدالله اسحاقی سلب اعتماد کرد (بعثیها عبدالله اسحاقی را گرفتند و پس از یکچند او را آزاد کردند) و او را از خود دور کرد و به بادینان فرستاد.

چندی بعد، در ۱۹۶۷، تنی چند از کادرها و فعالین حزب دموکرات کردستان ایران که با سیاست «همکاری» عبدالله اسحاقی مخالف بودند «کمیته‌ای انقلابی» تأسیس کردند، که اعضای عمده آن عبارت بودند از سلیمان و عبدالله معینی (سران وزیر کشور جمهوری مهاباد) و محمد امین روند و عبدالرحمن قاسملو (که آن وقت در اروپا بود). در مه ۱۹۶۷ ژنرال بارزانی چون از وجود این گروهی که سیاسی مستقل در پیش گرفته بودند آگاه شد توسط «سامی» این اتهام حجت را به آنها کرد: «با در بغداد می‌مانید و به تمام فعالیت‌هایتان پایان می‌دهید، یا به کردستان ایران می‌روید و همه روابطتان را با ما قطع می‌کنید.»

آن گاه اعضای کمیته انقلابی برآن شدند به ایران بروند.

«انقلابیون» با هواداران‌شان که جمعاً حدود صد رزمنده بودند در دو گروه به ایران رفتند: گروه اول در اواخر مارس ۱۹۶۷ و گروه دوم در ژانویه ۱۹۶۷.

جنبش این گروه که در مثلث مهاباد - بانه - سردشت تمرکز یافته بود ظرف چند ماه با مرگ بیشتر اعضای آن پایان گرفت. از یازده عضو «کمیته انقلابی» پنج تن از آنها از جمله شریف زاده^۳ و ملااحمد شلماشی، معروف به آواره^۱، و عبدالله معینی^۵ کشته شدند و دو تن دیگر به اسارت درآمدند.

راست است، به ندرت جنبشی شورشی را می‌توان یافت که این گونه بد تدارک شده باشد: تمام تسلیحاتی که این گروه در اختیار داشت عبارت بود از حدود چهار کلاشینکف، دو تفنگ خودکار، و هشتاد و پنج تفنگ کهنه! این عده گذشته از نابهره‌مندی از پشتیبانی داخلی، به زودی با کمبود مهمات روبرو شدند و مرتکب این اشتباه بزرگ نیز شدند که میدان عمل خود را به منطقه‌ای بسیار کوچک محدود کردند،

و همین به ارتش ایران امکان داد نیروی خود را علیه آنها متمرکز کند. و بعد از همه اینها ژنرال بارزانی، که ارتباط آنها را با کردستان عراق قطع کرده بود، در «خوش خدمتی» چندان پیش رفت که در بهار ۱۹۶۸ سلیمان معینی را در بازگشت از سفری از اروپا کشت و جنازه اش را به مقامات ایرانی تحویل داد تا در مهاباد به معرض تماشای مردم بگذارند.

«بهای» کمک شاه (به بارزانی) اینک معلوم بود.

۳. کنفرانس دوم حزب دموکرات کردستان (۱۹۶۹)

در سال ۱۹۶۹ در جریان کنفرانس حزب دموکرات کردستان که توسط همین و شماری دیگری از کادرهای باقیمانده حزب در کردستان عراق، سازمان یافته بود عبدالله اسحاقی که آن هنگام به تمام و کمال از چشم بارزانی افتاده بود از حزب اخراج شد... اخراج عبدالله اسحاقی بیانگر چرخش جدیدی است که حزب به چپ می‌کند.

۴. از کنفرانس سوم (ژوئن ۱۹۷۱) تا کنگره سوم (سپتامبر ۱۹۷۳)

پس از توافق ۱۱ مارس ۱۹۷۰، بغداد باز به مرکز جهان کرد بدل شد: دیگر چیزی مانع از بازگشت رهبران ترقیخواه حزب دموکرات کردستان ایران از سوریه و لبنان و اروپا نبود. این عده از ۱۹۶۰ مجبور به اقامت در این ممالک شده بودند... و از پایان ماه مارس ۱۹۷۰ «کمیته مرکزی موقت» جدیدی مأمور تهیه و تدوین اساسنامه و برنامه جدید حزب شد: این اساسنامه و برنامه جدید در سومین کنفرانس حزب (ژوئن ۱۹۷۱) از تصویب گذشتند. در همین کنفرانس هم بود که رهبری جدید حزب برگزیده شد: کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، با عبدالرحمن قاسملو، در مقام دبیر کل. قاسملویکی از اخراجیان سال ۱۹۶۴ بود.

باری، پس از فاصله طولانی سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰، حزب دموکرات کردستان به مواضع ترقیخواهانه اولیه خود بازآمده بود... این چرخش جدید به چپ، از سوی کنفرانس سوم حزب تأیید شد (۲۲ - ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۳). کنفرانس بر له مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، با همکاری سازمانهای دیگر انقلابی، نظر داد: برنامه این مبارزه را شاید بتوان در شعار «مبارزه به منظور انجام اصلاحات بنیادی، دموکراسی در

ایران، و حقوق ملی مردم کرد» خلاصه کرد.

۵. حزب دموکرات کردستان ایران در رقابت و چشم‌همچشمی ایران و عراق، حزب دموکرات کردستان ایران با استفاده از این پایگاه پشت جبهه، یعنی عراق، سازمانش را به میزان قابل ملاحظه‌ای تحکیم و تقویب کرد - با کمک دولت بغداد! برای دولت عراق، که سخت مصمم به ضربه‌زدن به رژیم «مرتجع و توسعه‌طلب» شاه است که اولین گروه از سربازانش را در آوریل ۱۹۷۳ به ظفار فرستاده است، حزب دموکرات کردستان با پایگاه‌هایی که در خاک ایران داشت ابزاری کمال مطلوب بود...

و در ماه‌های بین قطع رابطه نیم‌رسمی و رسمی بارزانی و بغداد^۶، از نظر رهبران کردستان ایران چیزی مانع از اتحاد حزب دموکرات با دولت بغداد علیه رژیم شاه نیست: مگر این دولت ترقیبخواه و ضدامپریالیست همین اواخر به کردهای خود - برای نخستین بار در تاریخ - خودمختاری نداد؟

کمک بغداد به حزب دموکرات کردستان ایران هرگز به پای کمکی نمی‌رسد که شاه به بارزانی می‌کند - خوب دیگر، دارندگی است و برآزندگی!
اما حزب دموکرات کردستان ایران از بهار ۱۹۷۳ دفتر مهمی در بغداد در اختیار دارد، و از دولت عراق پاره‌ای کمک‌های مادی و لوژیستیکی دریافت می‌کند، که درباره آن هر دو سو سخت سخن‌پوشی به خرج می‌دهند.

به این ترتیب اتحاد دوگانهٔ بمث و حزب دموکرات کردستان ایران در برابر اتحاد شاه و بارزانی در وجود می‌آید.
اینک تراژدی کرد کامل است.

دو جنبش کردهای ایران و عراق متحد حکومت‌هایی شده‌اند که در کشورهای خود بدترین دشمنان همنژادان ایشانند، و در واقع دشمنان ملت گرداند. این دو حزب به جای این که به اتفاق مبارزه کنند به دشمنی با یکدیگر برخاسته‌اند!

۶. حزب دموکرات کردستان ایران پس از ۱۱ مارس ۱۹۷۴
اما از سرگیری مخاصمات بمث و بارزانی پس از ۱۱ مارس ۱۹۷۴، رهبران حزب

۶. به ترتیب تابستان ۱۹۷۲ و مارس ۱۹۷۴.

دموکرات کردستان ایران را ناگزیر از انتخاب می‌کند: بعث به آنها فشار می‌آورد در روزنامه ارگان حزب، کردستان، بارزانی را محکوم کنند، و آنها نمی‌پذیرند. بعثیها به کمکهای خود پایان می‌دهند، و شماری از رهبران حزب که در بغداد مقیم هستند باز باید پناهگاه دیگری برای خود بجویند.

در ایران سیاست شاه بازتابی گسترده یافته است: روستاییان کرد نخستین کسانی بودند که از رفتار شاه نسبت به کردهای عراق زبان به ستایش گشودند. یکی از روستاییان یکی از روستاهای مرزی ایران در فوریه ۱۹۷۵ گفت: «پیشتر، ما و بخصوص مردم مه‌باد در ایجاد مشکلات برای حکومت شاه از هیچ عملی دریغ نمی‌کردیم. [۲] اما از وقتی که به بارزانی کمک می‌کند قضیه فرق کرده!» و افزود: «حتی خانواده قاضی محمد گفته: با دیدن این کارهایی که در حق پناهندگان کرد می‌کند، ما آنچه را که در حق خانواده ما کرده بر او می‌بخشیم» پیدا بود که زیر پای رهبران کرد ایران کم کم خالی می‌شد.

۷... ویس از توافق ۶ مارس ۱۹۷۵

توافق ۶ مارس آنها (حزب دموکرات کردستان ایران) را از امکان اقدام به هرگونه عملی از خاک عراق محروم کرد.

اما می‌توان گفت که این توافق دست کم یک نتیجه مثبت داشت: این آشتی جالب و تماشایی دو رژیم بغداد و تهران بر جنازه مردم کرد، به اتحاد خلاف طبیعی که جنبش کرد در آن سقوط کرده بود پایان داد.

رهبران حزب دموکرات کردستان ایران در جلسه ماه مه ۱۹۷۶ ترازنامه‌ای از توافق ۶ مارس به دست دادند و سیاستی نوبرای فعالیت حزب تهیه و تدوین کردند.

فصل ۳. وضع در عراق، در سال ۱۹۷۶

در عراق، پس از توافق الجزیره، آشفتگی به حد کمال است: از لحاظ شکلی رسمی کار، دولت همچنان به اجرای طرح خودمختاری «خود»، که مرکز آن را اربیل قرار داده است ادامه می‌دهد: «حزب جدید دموکرات کردستان عراق» در مه ۱۹۷۶ «نهمین کنگره» خود را برگزار می‌کند. در جریان این کنگره صالح الحیدری، [۱] عضو دفتر سیاسی، این تعریف را از «انقلاب ما» به دست می‌دهد: «انقلابی ناسیونالیستی، که برای آزادی و وحدت ملت عرب مبارزه می‌کند.» (!)

آدم به شک می‌افتد نباشد که کنگره را عوضی گرفته است!
اگر مقامات عراقی می‌توانستند در سیاست خود قابلیت و کفایتی نشان دهند و بر گذشته‌ها قلم بطلان بکشند و به پناهندگانی که تصمیم به بازگشت به کشور گرفته بودند اجازه می‌دادند جای شایسته خود را در جامعه باز یابند، به احتمال زیاد می‌توانستند از بی‌اعتباری کاملی که دستگاه رهبری سابق جنبش - یعنی دستگاه بارزانی - در چشم مردم پیدا کرده بود کمال استفاده را بکنند: اکثریت کردهای عراقی را که امید به زیستن در کردستانی خودمختار را از دست داده بودند به سهولت می‌شد به همکاری با مقامات عراقی جلب کرد، البته اگر مقامات عراقی با سیاست «آغوش گشوده» عماما م‌ک‌دند

دستگاه سرکوب و فشار

اما رهبران بعث بغداد بار دیگر سیاست سرکوب را برگزیدند: این رهبران پس از این که بازگشتگان را مجبور به پر کردن پرسشنامه های مفصلی درباره فعالیت های سابق خود کردند که یادآور پرسشنامه ای است که اعضای حزب کمونیست چکوسلواکی پس از «بهار» پراگ مجبور به پرکردن آن شدند، تمام کادرهای سابق جنبش را به جنوب - به کوت، عتاره، نصیریه - تبعید کردند: این عده در آنجا کارمند شهرداریها یا جنگلبانیها شدند (در مثل، حمزه عبدالله، هر چند که به اردوی بارزانی نپیوسته بود). دانشگاه سلیمانیه دیگر عملاً تعطیل بود: تمام استادان آن قربانی سیاست

فشار و سرکوب بودند.

آکادمی کرد نیز تقریباً تعطیل بود.

از سوی دیگر، بعث کار «عربی کردن» مناطق کرکوک و سنجار و شیخان و زاخورا تشدید کرده بود، و مردم روستاهای کرد را گروه گروه به جنوب کشور می کوچاند و به جای آنها عرب می نشانند.

خلاصه، فشار چنان است که از هم اکنون کردها سر بلند کرده اند و با امید و امیدواری به کوهستان می نگرند... بارزانی دیگر مورد لعن و نفرین نیست، و باز صحبت از جنگهای چریکی است.

اما در مستوای سیاسی، وضع بسیار آشفته است: گروه سابق در چشم درس خواندگان و دانش آموختگان هیچ وزن و اعتباری ندارد، و جلال طالبانی، که در دمشق پناه جسته است می کوشد کوشندگان کردی را که آماده اقدام به عمل مستقیم اند به گردهم آورد.

نمایندگان سه جنبش: «جنبش سوسیالیستی کردستان»، «کمیت» مارکسیست - لنینیست کردستان» و «خط عمومی» در کنگره ای که از ۳۱ اوت تا ۱۲ سپتامبر در منطقه برادوست به ریاست طالبانی اجلاس کرد برآن شدند در سازمانی با نام «اتحادیه میهنی کردستان» به هم بیامیزند. این سازمان کمیته ای مرکزی و دفتری سیاسی را برگزید، و جلال طالبانی را به دبیر کلی انتخاب کرد و برنامه جنبش جدید را تدوین نمود.

از سوی دیگر، پس از دورانی بلند از نومی، رهبران سابق حزب دموکرات کردستان عراق، به ویژه سامی، امید به گردآوردن بازمانده های جنبش و تأسیس

حزبی جدید را از دست نداده‌اند. از بهال سال ۱۹۷۶ به این سو، سامی می‌کوشد کادرهای پناهنده در اروپا را در «حزب دموکرات کردستان - قیاده موقت» به گرد هم آورد، در حالی که دکتر محمود عثمان با تأسیس «حزب دموکرات کردستان - کمیته مقدماتی» امیدوار است نیروی سومی ایجاد کند.

جنبش کردهای عراق به احتمال زیاد در اثر مبارزه برای کسب نفوذ در میان هواخواهان و مخالفان بارزانی، بین جناحهای راست و چپ خود، چند پاره خواهد بود.

فرجام سخن

برای به دست دادن تراژنامه‌ای درست از عمل ژنرال بارزانی هنوز زود است، به ویژه که امروز آنچه بیشتر نظر شخص را جلب می‌کند جنبه‌های منفی عمل او، خاصه دست کشیدن نهایی او از مبارزه است تا جنبه‌های مثبت مبارزه‌ای که وی چهل سال دنبال کرده است.

اما هر قضاوتی هم که درباره ژنرال بارزانی بشود باید با توجه به گفته‌های دو شخصیت بسیار متفاوت از همی چون قدری جان شاعر، از مردم کردستان ترکیه، و دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران باشد.

شاعر می‌پرسد: بارزانی، بارزانی

کیست که با نام او آشنا نیست؟

کیست که در تابستان و زمستان می‌جنگد؟

بارزانی است، بارزانی ...

بجز بارزانی کیست که در برابر حکومت‌های ضد مردمی

به سدی بدل شده است؟

هرگاه که بخواهد به عراق می‌رود،

و گاه تیری می‌شود، و

به ایران می‌گذرد.

و رجال افیونی این کشور

چون بر این نکته واقف می‌شوند

می‌گویند: «این بارزانی است، بارزانی است

که می‌آید،

ستانندهٔ جانها...»

دربارهٔ عمل سیاسی ژنرال بارزانی نکته‌ای که رهبر حزب دموکرات کردستان ایران در اکتبر ۱۹۷۳ گفته بسیار جالب است:

«آنچه درس خوانندگان درنیافته‌اند، آنچه سیاست‌پیشگان درنیافته‌اند، و آنچه من خود در پاره‌ای اوقات درنیافته‌ام این است که بارزانی تنها کسی است که توانسته این مردم کوچک کردی را که در روستاهاشان می‌بینیم - این مردم بی‌سواد و عقب‌مانده را - با رهبری سیاسی جنبش ملی کرد پیوند دهد و متحد کند» [۱]

این داوری که از سوی یک روشنفکر، و یکی از رهبران چپ انقلابی کرد، به عمل آمده حائز وزن و اهمیت فراوان است، هر چند این داوری یک سال و اندی پیش از توافق الجزیره به عمل آمده و گویندهٔ این سخنان بعدها - از وقایع اخیر به این سو - در این قضاوت تجدید نظر کرده است.

اینک که بارزانی از صحنه ناپدید شده است، احزاب سیاسی کرد خواهند توانست نقششان را ایفا کنند - نقشی که از تأسیس نخستین حزبهای کرد پیش از جنگ جهانی دوم [۲] هرگز قادر به ایفای آن نبوده‌اند؛ و می‌توانند دربارهٔ وقایع گذشته دست به پژوهشی وسیع بزنند و بر آنها تأمل کنند.

درسهایی که باید از شکست بارزانی آموخت

رژیم «کردستان آزاد شده» ژنرال بارزانی با همهٔ نارساییها و ناتوانیهایش «سرمشق و نمونه» است - بسی پیش از جمهوری کوچک و کوتاه‌عمر مهاباد، که فاقد مرزهای مشخص بود و بی‌شلیک گلوله‌ای فروپاشید. بررسی وضع این «باروی کرد» که کردها به مدتی بیش از ده سال و به رغم تهاجمات ارتشی سهمگین امور خود را در درون آن اداره کردند به ما امکان دهد واکنش کردها یا برخی از سرانشان را در قبال

رؤیاهایی که تقریباً متحقق شده‌اند، یعنی در قبال تأسیس یک حکومت خودمختار یا مستقل کرد، بینیم و تجزیه و تحلیل کنیم.

در ضمن، حماسه ژنرال بارزانی تنها به کردهای عراق مخصوص و مربوط نیست بلکه مربوط به تمام کردها است، خواه کردهایی که در ترکیه زندگی می‌کنند یا آنها که در سایر جاها مقیم‌اند و رهبرانشان رؤیای روزی را می‌بینند که بتوانند «کانونی» انقلابی، حتی ده بار کوچکتر از «باروی» ژنرال بارزانی در اختیار داشته باشند.

«عقدۀ جنگ قلعه‌ای»

یک نکته و نتیجه خواه ناخواه به ذهن متبادر می‌شود: چنانکه دیوید آدامسن از سال ۱۹۶۲ اظهار داشته پیشمرگهای ژنرال بارزانی خصوصاً، و کردها عموماً، هر چند فوق‌العاده خوب می‌دانند در کوهستان چگونه علیه دشمنی که از جلگه دست به تعرض می‌زند بجنگند، جز این جنگ «تدافعی» با شیوۀ دیگری آشنا نیستند و راه استفاده از موفقیت را نمی‌دانند.

کردها که از «عقدۀ» ای رنج می‌برند که شاید بتوان آن را «عقدۀ جنگ قلعه‌ای» نام کرد جز بر سرزمین خود، و در کوهستانهای خود، با جنگیدن در جاهای دیگر آشنا نیستند... در عمل هرگز جنگ را به قلب عراق نکشاندند: مباران و تخریب و گرسنگی، مردم کرد را ناتوان می‌کرد و رمق مردم را می‌گرفت، درحالی که در بغداد مردم هیچ خبری از جنگ نداشتند... اشتباه اساسی مسئولان «باروی کرد» اقدام به جنگ «کلاسیک» بود... هیچ جنش‌رهایی بخش ملی نمی‌تواند با ارتش مدنی که مجهز به تانک و توپخانه سنگین و هواپیما است در یک جبهه ثابت مقابله کند (مگر این که خود این سلاحها را داشته باشد). اصرار این «باروی» غول‌آسا به دفاع از حدود و ثغور خود، به شیوۀ وهم‌آمیز رزمندگان عصر و زمانی دیگر، اشتباه دیگری بود که عواقب و نتایج سنگینی به دنبال داشت، در حالی که ژنرال بارزانی با جمعیت کردی که یک سوم یا یک چهارم کل جمعیت عراق را تشکیل می‌داد می‌توانست جنگی انقلابی را در تمام خاک عراق دنبال کند که در برابر آن کاری از تانک ساخته نمی‌بود.

ژنرال بارزانی امتناعش را از این اقدام به براه انداختن شورش در مابقی کشور، یا یک مبارزۀ تروریستی، بدین گونه توجیه می‌کرد: «ما با تروریسم به سبک فلسطینها

و کشته شدن مردم غیرنظامی مخالفیم.» [۴] راست است، ژنرال بارزانی درک و برداشتی «عیارانه و پهلوانانه» از جنگ داشت، اما با این حال شخص از خود می‌پرسد به این جهت از اقدام به جنگی «نو» خودداری کرده که بیم داشته از این که حکم و اختیارش خارج شود؟

و باز شخص از خود می‌پرسد: چرا پیشمرگها به تأسیسات نفتی کرکوک حمله نکردند؟ آیا همانطور که یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان می‌گوید شاه ایران، که پالایشگاه آبادانش مدام از سوی توپخانه عراق تهدید می‌شد، بارزانی را از اقدام به این عمل منع کرده بود؟ یا بارزانی خود بیم داشت از این که با این عمل کشورهای غربی را از خود بیگانه سازد؟

یا به این علت که از تأسیسات نفتی به خوبی حفاظت می‌شد؟

مرزهای جنبش ملی کرد

در حالی که ژنرال بارزانی رزمگاه خود را به کردستان عراق محدود کرده بود اخلافش، یعنی رهبرانی که در رأس جنبشهای کردستان عراق و ترکیه و... جای گرفته اند این رزمگاه را به «کشورهای» مربوط خود محدود می‌کنند: یکی از رهبران کرد در کتابش به نام کردستان ایران می‌نویسد: «بدیهی است شرایط اقتصادی و سیاسی اجتماعی مشابهی» در تمام بخشهای کردستان وجود دارد، که بدانها «جنبه و حالتی مشترک» می‌دهد. اما می‌افزاید.

«اما نباید درباره این مشترکات غلو کرد» و تأکید می‌کند که تنها «خط مرزی» نیست که کردهای ترکیه و ایران و عراق را که دهها سال است تحت تأثیر نفوذهای مختلف کشورهای مربوط بوده اند «از یکدیگر» جدا می‌کند.

اگر کردها این پیوندهای موجود بین ستمگران و ستمکشان را چون حقیقتی مسلم بپذیرند از هم اکنون نیمی از جنگ را باخته اند.

در این زمینه باید پژوهشی را که لوران رینه^۱ درباره ناکامیهای جنبش ملی چک کرده و نیز تجزیه و تحلیلی را که از «ناتوانی در بریدن از قدرت آزادیبخش» و

«جست و جوی حامی» - که میلیون چک را به شکست کشانده [۵] - به عمل آورده است به دقت مطالعه کرد.

ژنرال بارزانی مسلماً از «ستمگران» بریده بود، و سخنانش به هنگامی که اعلام کرد هرگز با بعثیها مذاکره نخواهد کرد [۶] بعضی از وزیران را که خود به کنی از بغداد نبریده بودند مضطرب کرد (اینها امروز کجا هستند؟). اما وی همیشه در جست و جوی «حامی» بود.

بیشتر کسانی که به دور ژنرال بارزانی گرد آمده بودند مانند رهبران کرد سالهای دهه بیست قسطنطنیه که «پایی در دستگاه آل عثمان داشتند» به تمام و کمال از بغداد نبریده بودند، چنانکه یکی از همین «پیوستگان» به بارزانی که در میان پیوستگان سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ یکی از شخصیت‌های بسیاری غل و غش بود و از همه کمتر فرصت طلب بود، در این خصوص با اشاره به پایان مخاصمات می‌گفت: «اگر دولت همه حقوقات و مزایای عقب افتاده‌ام را به حساب بریزد فلان چیز را برای خود خواهم خرید...»

این مرد که لباس پیشمرگی به تن داشت و کلاشیکفی بر دوش انداخته بود، تا چندی پیش در بغداد بود، یا هنوز هم هست.

برای رهبران احزاب انقلابی کرد مسأله چیز دیگری است.

در مستوای ایدئولوژیک، اینها شایق به اتحاد با سایر جنبشهای انقلابی «کشور» خود هستند - در مثل، در ایران، با سازمانهای انقلابی، و بخشهایی از «جبهه ملی»، ادامه دهندگان راه مصدق.

در مستوای استراتژیک، رهبران کرد همیشه بیم داشته‌اند از این که با اتخاذ یک برنامه «حداکثر» کشورهای دیگری را که در آنها اقلیت‌های کرد زندگی می‌کنند علیه خود برانگیزند - در مثل، ترکیه و عراق علیه کردهای ایران. اینها امیدوار بوده‌اند و هنوز همچنان امیدوارند با اتخاذ شعار مبارزه برای خودمختاری در چارچوب مرزهای موجود، دست کم از بی طرفی غیرفعال سایر کشورها استفاده کنند.

آدم نمی‌فهمد کردها چگونه می‌پندارند که دولتهای این کشورها چنین مانورهایی را درنیاوند؟ چیزی که دولتها را نگران می‌کند نه شعار بلکه نیروی حقیقی جنبشهای ملی است.

اما امروزه جنبش ملی کرد اگر بخواهد شانس موفقیت داشته باشد نباید خود

را مقید به سرزمین محدود یک بخش از کردستان کند، حال خواه این کردستان کردستان ترکیه باشد، یا کردستان عراق...

از این پس روشن است که کردها نمی‌توانند توقع کمک از خارج داشته باشند، و نباید هم به امید این کمک باشند: محدود کردن مبارزه «به یک استان» کردستان، به معنی به استقبال شکست رفتن است... کردها اکنون که بر حسب «کشور» می‌اندیشند باید طالب «کشوری» باشند که شایسته این نام باشد، و همه منابع جمعیت بخشهای مختلف کردستان را به هم بیامیزد.

البته سخن از اقدام به برانگیختن شورش همگانی در همین فردای امروز نیست؛ چنین عملی به احتمال زیاد جز دعوت به کشتاری عام نخواهد بود.

اما تنها با گرد آوردن تمام نیروها، و هماهنگ ساختن آنها، و پیش از گرد آوردن آنها در درون جنبشی واحد، زدودن این ذهنیتی که کم کم مرزها را می‌پذیرد، بخت این را خواهند داشت که «ملت» خود را تحمیل کنند.

آندره مالرو درباره خودمختاری طلبان نکته‌ای شنیدنی دارد:

«به نظر من خودمختاری خواهان چیزهایی هستند که جزیی از عصر و زمان ما را تشکیل می‌دهند... ولی... انگار صدای زنگوله دلفک می‌آید! برترن‌ها^۱، باسک‌ها^۲، کرسی‌ها^۳... (از کردها نام نمی‌برد). اینجا است که دلقکهای^۴ شکسپیر بر صحنه ظاهر می‌شوند!» [۸]

هیچ کس نمی‌تواند سرنوشت ملتی را به جای او رقم بزند. بر کردها است که ثابت کنند نمی‌خواهند «دیوانه‌های شکسپیر» باشند؛
و ثابت کنند که امکان ندارد «بتوان حیات پانزده میلیون کرد را در منطقه‌ای به اهمیت خاور نزدیک» نادیده و نابوده گرفت؛

و سرانجام این که «مسأله کرد مسأله سالهای دهه هشتاد خواهد بود.» [۹]

1. Bretons 2. Basques 3. Corses

۱. شاید اشاره‌ای به هملت و اوتللو و لیر باشد: هملت مظهر تفکر و تأمل بی عمل و اوتللو مظهر عمل بی تأمل است، و لیر دنیا را از زاویه‌ای تشنگ می‌بیند. یا دور نیست منظور گوینده این باشد که اینها (خودمختاری طلبان) جزو بازیگران اصلی و اصل بازی نیستند و برای ننج و سرگرمی تماشاچیان بر صحنه می‌آیند یا آورده می‌شوند، و شاید به همین علت است که نویسنده در اشاره به آنها لفظ chose را بکار می‌برد، تا بدان وسیله ناچیز بودن آنها را بر خواننده یادآور شده باشد. م.

منابع و مأخذ

بخش ۱

۱. پتی دولاکروا، در ۱۷۶۵. رابطه دوری الهندی، پاریس، ۱۸۱۰، صفحه ۹۵.
۲. بجر، نستویها و مناسک آنها، صفحه ۳۰۵.
۳. دکتر رایت، یک رسالت، بوستون، ۱۸۴۶- صفحه ۳۸۱.
- ۴ و ۵. همان.
۶. سرآوستین هنری لیارد، کشفیات در حرابه‌های نینوا، ۱۸۵۳، صفحه ۵۴.
۷. نامه مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۸۴۵، به نقل از آوریل، مندرج در کلمه مسیحی، صفحه ۶۱.
۸. به گفته دکتر شیرگوه (جلالت بدوخان) در ۱۸۶۸، و به گفته مازور نوتل در ۱۸۷۰.
۹. کردها به روایت خودشان، نوشته بازیل نیکیتین، آسیای فرانسه، ۱۹۲۵، صفحه ۱۴۹.
۱۰. همان، صفحه ۹۹.
۱۱. جورج کرزن، سؤالا ایران، لندن، ۱۸۹۲، صفحه ۵۵۳.
۱۲. کتاب آبی، شماره ۵، ۱۸۸۱، صفحه ۵۴.
۱۳. ساموئل جی. ویلسن، زندگی و عادات ایرانیان، نیویورک، ۱۹۰۰، صفحه ۱۲۲.
۱۴. و. جویده، جنبش ملی کرد، رساله ارائه شده به دانشگاه سیراکنی ایالات متحد آمریکا، ۱۹۶۰، صفحه ۲۹۲.
۱۵. مصاحبه با نگارنده، پاریس، ژوئیه ۱۹۷۵.
- ۱۵ مکرر. اعلامیه فرانسه و انگلیس، مورخ ۱۹۱۸/۱۱/۸.
۱۶. حسن اربیع، کردها، صفحه ۳۱.
۱۷. همان، صفحه ۳۱.

۱۸. یادداشت درباره احوال شخصی شریف پاشا، ۱۹ آوریل ۱۹۲۰، دیوان هند^۱.

۱۹. آرشیو وزارت جنگ فرانسه، پاریس.

۲۰. دیوان هند

۲۱. یادداشت ژان گو، معاون مدیر امور آسیا، آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه، پاریس.

۲۲. نامه مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۸، آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه. ۳۱۱-۳۳۱.

۲۳. به ویژه یادداشت مورخ ۹ آوریل ۱۹۱۹.

۲۴. یادداشت تسلیسی به رابرت وانستارت، دبیر اول سفارت بریتانیا در پاریس (۲۹ ژوئیه ۱۹۱۹) برای

بالفور، دیوان هند

۲۵. پيشون، تقسیم حاور نزدیک، پاریس، صفحه ۱۷۴.

۲۶. مصاحبه با نگارنده، پاریس، ژوئیه ۱۹۷۵.

۲۷. امین علی بدرخان، طی تلگرافی به تاریخ نیمه آوریل ۱۹۱۹ به عنوان رجال و اعیان نصیبین خود را

نامزد این مقام می‌کند (یادداشت مازور نوتل).

۲۸. درباره این مذاکرات دو روایت در دست است: یکی یادداشت همان وقت در پاسالار کالتروپ،

کمیسر عالی بریتانیا در قسطنطنیه که گزارشی از مذاکراتی را که در ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۹ بین ترکها و

کردها انجام گرفته به دست می‌دهد. دیگری روایتی که بعدها، در سال ۱۹۳۰، دکتر شیرگوه

(جلالت بدرخان) از این وقایع می‌کند. هر دو گزارش چیزهایی کم دارند. رجوع شود به یادداشت

گارت، ۱۹۲۰، وزارت امور خارجه انگلستان شماره ۳۷۱ ۵۰۶۷ و شماره

ژوئیه ۱۹۱۹ دیوان هند، و نوشته دکتر شیرگوه به نام صأله کرد، ۱۹۳۰.

۲۹. آرشیو وزارت جنگ فرانسه، ۱۹۱۹/۱۲/۱۷.

۳۰. آرشیو وزارت جنگ فرانسه، ۱۹۱۹/۱۲/۱۱، همان.

۳۱. مصاحبه امین علی بدرخان با بسفور.

۳۲. آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه، ۱۲-۳۱۱.

۳۳. یادداشت حزب دموکرات کردستان به کمیسر عالی بریتانیا در قسطنطنیه، ۸ اکتبر ۱۹۱۹، وزارت

جنگ فرانسه،

۳۴. ترجمه از الاقدام، وزارت جنگ فرانسه،

۳۵. همان.

۳۶. وزارت جنگ فرانسه

۳۷. گزارش کمیسر عالی رویک، قسطنطنیه، ۱۹۱۹/۱۲/۹، دیوان هند

۳۸. گزارش ۱۹ آوریل ۱۹۲۰، وزارت خارجه انگلستان.

۳۹. ضمیمه شماره ۵، گزارش مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۱۹، وزارت جنگ فرانسه،

۱۰-۱۶ ژوئن ۱۹۲۰، وزارت امور خارجه فرانسه ۳۱۲-۳۱۳ صفحه ۱۹۹.

۴۱. نامه مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۲، وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱.
۴۲. نامه به عنوان سرهنگ دوم پایک، ۲۳ ژانویه ۱۹۱۸، تفلیس، وزارت امور خارجه انگلستان، ۵۰۶۸-۳۷۱.
۴۳. یادداشت مورخ فوریه ۱۹۲۰ گاربت، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۵۰۶۷.
۴۴. وزارت جنگ فرانسه،
۴۵. رجوع شود به کمپوین کینگ کرین نوشته هاری هاورد، صفحه های ۱۷۲ - ۱۷۳ و ۲۱۵.
۴۶. عبدالرحمن فاسلو، کرد و کردستان، لندن ۱۹۶۵، صفحه ۴۹.

بخش ۲

فصل ۱

۱. دکتر شیرگوه (جلالت بدرخان)، سؤاله کرد، ۱۹۳۰.
۲. یادداشت مورخ ۱۹۲۱/۱۱/۲۹ ژنرال په له، کمیسر عالی شرق، درباره جنبش کرد، وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱ .
۳. همان.
۴. به ویژه مولان زاد رفعت بیگ و مصطفی پاشا، که به رواندوز و مهاباد می رود و با سکو ملاقات می کند.
۵. برای تفصیل این واقعه رجوع شود به گزارش مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۲۱ سرپرسی کا کس. دیوان هند،
۶. تلگرام مورخ ۱۹۲۱/۱۱/۱۱، دیوان هند.
۷. کمیسر عالی، بغداد، وزارت خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۰۱۰۰۸۹.

فصل ۲

۱. حسن ارفع، کردها، صفحه ۵۸.
۲. این تاریخی است که کنسول فرانسه در تبریز نقل کرده است. به گفته سرلشکر حسن لرفع این مهاجم در اواسط سپتامبر ۱۹۲۱ انجام گرفته است.
۳. به گفته کنسول فرانسه در تبریز «مردم» جانب مهاجمان کرد را گرفتند. پیام تلگرافی مورخ ۱۳ اکتبر ۱۹۲۱، ۱۲-۳-۳۱۱ .
۴. نامه مصطفی پاشا به پرش، ۱۹۲۱/۱۱/۲، دیوان هند، ۳۷۱۷۷۸۱.
۵. حسن ارفع، در عهد پنج پادشاه، صفحه ۱۲۲.
۶. سی. سی. ادموندز، کردها، صفحه ۳۰۷.
۷. حسن ارفع، در عهد پنج پادشاه، صفحه ۱۳۷.
۸. همان، صفحه ۱۲۵.
۹. نامه مذکور مصطفی پاشا.
۱۰. نامه مورخ ۳۱ مه ۱۹۲۲ سسکو به ظفرالدوله. این نامه را پیک مربوط به کنسول بریتانیا در تبریز رسانده است.
۱۱. مصطفی پاشا پس از دو جلسه گفت و گوی مفصل با سسکو و طه در نامه مفصلی به صورت پرش و

- پاسخ این مطالب را بیان کرد. سانسور بریتانیا در عراق پیش از ارسال نامه به مقصد رونوشتی از این نامه برداشت، و مصطفی پاشا که به این امر ظنمین شده بود در نامه دیگری نوشت: «همه چیز را نمی‌توان در نامه گفت.»
۱۲. دیوان هند L FUB 10/781-782 ۳ ژوئیه / ۱۲ مه ۱۹۱۹.
۱۳. بنابرگفته حسن ارفع (در عهد پنج پادشاه، صفحه ۱۰۹) وثوق الدوله برای امضای این قرارداد ۱۳۲۰۰۰ لیره گرفته بود.
۱۴. یادداشت محرمانه دستیار حاکم سیاسی (افسر سیاسی) در رانیه - گلد اسمیت - به حاکم سیاسی سلیمانیه، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۱، وزارت امور خارجه انگلستان، ۶۳۴۷ ۳۷۱.
۱۵. نامه مصطفی پاشا.
۱۶. پیام مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۱ گاربت، منشی کمیسر عالی بریتانیا در بغداد، به حاکم سیاسی سلیمانیه. وزارت امور خارجه انگلستان.
۱۷. نامه مصطفی پاشا.
۱۸. اطلاعاتی درباره جنبش کرد، مورخ ژوئیه ۱۹۲۲ وزارت امور خارجه فرانسه. 313 - 311 E
۱۹. نامه مصطفی پاشا.
۲۰. وزارت امور خارجه انگلستان، ۹۰۰۴ ۳۷۱.
۲۱. یادداشت مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۲ درباره جنبش کرد، وزارت امور خارجه فرانسه، 313-311 E
۲۲. گزارش مورخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۲، کنسول بریتانیا در کرمانشاه، وزارت امور خارجه انگلستان. ۷۸۰۸ ۳۷۱.
۲۳. حسن ارفع، در عهد پنج پادشاه، صفحه‌های ۹۴-۹۵ و ۱۲۶.
۲۴. وزارت امور خارجه انگلستان، ۷۸۰۸ ۳۷۱، ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۲.
۲۵. وزارت امور خارجه انگلستان، ۷۸۰۸ ۳۷۱، ۳ ژوئیه ۱۹۲۲.
۲۶. برای آگاهی از تفصیل جنگ شکر یازی نگاه کنید به صفحه‌های ۱۳۵-۱۳۶، در عهد پنج پادشاه، نوشته حسن ارفع.
۲۷. ارفع، همان کتاب، صفحه ۱۴۱. در واقع نگارنده زیر پوشش الفاظ و عبارات تعرض مشترکی را که از سوی ایرانیها و ترکها سازمان یافته است پنهان می‌کند. سی. جی ادمنونز نیز به اشاره این مطلب را می‌رساند (صفحه ۳۰۵).
۲۸. سی. جی. ادمنونز کردها، صفحه ۳۰۷.
۲۹. این عنوانی است که در شماره ۸ مجله روزی کردستان، شیخ محمود آمده است.
۳۰. سی. جی. ادمنونز کردها.
۳۱. گزارش سالانه درباره ایران برای سال ۱۹۲۸، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۳۷۹۹ ۳۷۱.

فصل ۳

۲. همان، صفحه ۳۹۵.
۳. نامهٔ وایکانت ساموئل، به نقل از جان باول در وایکانت ساموئل، صفحه‌های ۲۰۱-۲۰۵.
۴. برتولد، وزیر امور خارجهٔ فرانسه، به لئوید جورج. استاد مربوط به سیاست خارجی انگلیس، سری ۱، جلد ۲، ۱۹۱۹، صفحه‌های ۷۲۰-۷۲۱، به نقل از !. کدوری.
۵. نامهٔ مورخ ۱۵ اوت ۱۹۲۰ کوزن به وایکانت ساموئل، وایکانت ساموئل.
۶. سر پرس کاکس، نامه‌های گزترودیل، صفحه ۴۲.
۷. نتایج تفصیلی برای کرکوک به شرح زیر است:

مخالف	موافق	
۲۷۸۹	۶۴	شهر کرکوک
۷۲۰	۱۹۷	بخش‌ها
۱۵۰۰	.	آلتون کوپری
۱۰۰۰۰	.	طوق (دقیق)
۱۵۰۰۰	.	ملحه
۱۲۶۳	.	شوان

۸. رجل مذهبی بنیاد، از اعقاب شیخ عبدالقادر گیلانی، و رئیس موقت حکومت.
۹. برای انتخابات مه و همه پرس ژوئیه ۱۹۲۱ رجوع شود به گزارش سر پرس کاکس، دیوان هند
L P & S 10/962
۱۰. نامه‌های گزترودیل، صفحه ۵۰۰.
۱۱. یادداشت مورخ ۱۹۲۱/۱۱/۲۴ چرچیل به عنوان Shuckbury، معاون وزارت مستعمرات، به نقل از کلین در اساس سیاست بریتانیا در عاومیان، صفحه ۱۶۶.
۱۲. آ. ویلسن، در مققه‌ای بر چاپ سال ۱۹۱۹ اثر سون به نام سفر با هیأت مبدل به کردستان.
۱۳. قصه‌ای را هنوز در جنوب عراق باز می‌گویند: در مجلس شینی به فیصل خطاب کرده گفت: «تا سوار بر خر به اینجا آمدی، و حالا می‌خواهی بر ما حکومت کنی؟»
۱۴. یادداشت مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۱ سر پرس کاکس، وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۳۷۴ ۳۷۱. در واقع انتخابات مجلس مؤسسان دو سال به طول انجامید...
۱۵. همان.
۱۶. یادداشت مورخ ۱۹۲۱/۱۲/۱۳ وزارت مستعمرات، وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۳۴۷ ۳۷۱.
۱۷. سی. جی. ادمندنز کرده‌ها، صفحه ۱۲۳.
۱۸. گزارش سون از تخلیهٔ سلیمانیه، ۱۹۲۳ JCAS X.
۱۹. یادداشت سر پرس کاکس، نامه‌های گزترودیل، صفحه ۴۳.
۲۰. نسب شیخ برزنج به امام موسی کاظم می‌رسید، و با خانواده‌های سلطان مراکش و امیر یمن، و شریف حضرموت چهار خانواده‌ای را تشکیل می‌دادند که نیشان به امام مذکور می‌رسید، و شریفهای مکه مدعی خویشاوندی با آنها بودند!

۲۱. نگاه کنید به بررسی که ادموندز دربارهٔ مطبوعات سلیمانیه کرده است. JCAS X، ۱۹۲۵، (مجله انجمن سلطنتی آسیای مرکزی).
۲۲. ادموندز کردها، صفحه ۲۸۰.
۲۳. وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۹۰۴، ۳۷۱.
۲۴. ادموندز کردها، صفحه ۳۱۴. نیز نگاه کنید به عملیات دو جنوب کردستان (مجله فصلی ارتش)، ژانویه ۱۹۳۶ (کتابخانه دیوان هند).
۲۵. ادموندز کردها، صفحه ۳۱۴.
۲۶. نگاه کنید به مقاله ادموندز در مجله انجمن سلطنتی آسیای مرکزی، شماره میوچ ۱۹۲۵: دو شماره دیگر از بانگی حق چاپ می‌شوند، اما شماره ۲ پخش نمی‌شود؛ شماره ۳ تأسیس کمیتهٔ دفاع ملی را اعلام می‌کند.
۲۷. یکی از تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس قاهره (مارس ۱۹۲۱) واگذاری فرماندهی کلیه نیروهای بریتانیا در عراق به فرمانده نیروی هوایی بود.
۲۸. یادداشت سرهزنی دابز، نامه‌های گزترودبل، صفحه ۴۴۰.
۲۹. ادموندز کردها، صفحه ۳۱۲.
۳۰. یادداشت سرهزنی دابز، نامه‌های گزترودبل، صفحه‌های ۴۴۰-۴۴۱.
۳۱. ادموندز کردها، صفحه ۳۳۷.
۳۲. در واقع این نامه را ادموندز انشاء کرده بود.
۳۳. ادموندز کردها، صفحه ۳۴۴.
۳۴. همان.
۳۵. همان، صفحه ۳۸۳.
۳۶. این گفت‌وگوها، تا حدی به علت سرسختی سرپرسی کاکس منتهی به شکست شد: سرپرسی کاکس سرزمینهایی را می‌خواست که هرگز جزو ولایت موصل نبودند، مانند منطقه حکاری که هفت تا هشت هزار نفر از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ از آن رانده شده بودند.
۳۷. یادداشت ستاد نیروی هوایی دربارهٔ عملیات سلیمانیه، ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴، وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۰۱۱۳، ۳۷۱.
۳۸. نامهٔ میوچ ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴ وزارت مستعمرات، وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۰۱۱۳، ۳۷۱.
۳۹. یک نیروی مختلط مرکب از ارتش عراق و مزدوران آسیری، شامل دو هنگ سوار صدنفری پلیس، با زره پوش، و مشارکت نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) (یادداشت ستاد نیروی هوایی).

فصل ۴

۱. گزارش میوچ ۴ مارس ۱۹۲۵ مائور هارنک، وزارت امور خارجهٔ انگلستان، ۱۹۸۶۷، ۳۷۱.
۲. بنابر شهادت یکی از کارکنان بانک عثمانی، مقیم دپارکری، در نامه‌ای به زبان فرانسه و به تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۲۵. این تنها گواهی ناظر محل وثوقی است که بلافاصله پس از شورش در محل تحریر شده

است.

۳. نامه کارمند فوق‌الذکر بانک عثمانی، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱.
۴. مذاکرات مجلس ملی، مندرج در بوطن مرکز پرسه‌های کردی، کامران بفرخان، شماره ۲، ۱۹۴۸.
۵. La Peuple، بروکسل، ۲۸ فوریه ۱۹۲۵.
۶. یادداشت جی. مورگان، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱، چهارم مارس ۱۹۲۵.
۷. گزارش ایرکودوس عراق، مارس ۱۹۲۷، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲۲۵۵-۳۷۱.
۸. نگاه کنید به نوشته ویلسن هاول، به نام اتحاد شوروی و کردها، مطالعه‌ای درباره یک الهیت لوسی، رساله ارائه شده به دانشگاه ویرجینیا، ایالات متحد آمریکا، ۱۹۶۵.
۹. گزارش لیندزی سفیرکبیر انگلستان در آنکارا، ۹ مارس ۱۹۲۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱.
۱۰. سخنان عصمت پاشا، نخست‌وزیر، در مجلس ملی، ۷ آوریل ۱۹۲۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱.
۱۱. گزارش موخ ۱۴ مارس ۱۹۲۵ سفیرکبیر فرانسه، قسطنطنیه، وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۱-۳۱۱ B.
۱۲. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱.
۱۳. یادداشت موخ ۹ مارس، لیندزی سفیرکبیر بریتانیا در قسطنطنیه.
۱۴. گزارش موخ ۲۹ مارس ۱۹۲۵ ژنرال موژن، آنکارا. وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۱۳-۳۱۱۳ B.
۱۵. سرهنگ دوم کارتی وابسته نظامی در قسطنطنیه، ۱۷ مارس ۱۹۲۵. وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱ E.
۱۶. شیخ عبدالله، شیخ علی مهوند (محمود۴) آغا، تیمور آغا، خرگه پازارلی رشید آغا، وقاسم علی (سرگرد سابق ارتش ترکیه).
۱۷. حسن ارفع، کردها، صفحه ۳۷.
۱۸. نامه کارمند بانک عثمانی.
۱۹. و ۲۰. همان.
۲۱. ولیده، موخ ۲۸ ژوئن ۱۹۲۵، به نقل از عصمت شریف واتلی در کردستان عراق، موجودیت ملی، صفحه ۳۴۷.
۲۲. آلب سارو سفیر کبیر فرانسه، ۲۳ ژوئن ۱۹۲۵، وزارت خارجه فرانسه، ۳۱۱-۳-۳۱۱ B.
۲۳. یادداشت موخ ۱۶ مارس ۱۹۲۵ وزارت خارجه انگلستان تهیه شده توسط آبرون (۴). وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۰۸۶۷-۳۷۱.
۲۴. Daily Chronicle فهرستی از سفرا کیهایی که در مرزهای بین‌النهرین روی داده به دست می‌دهد.
۲۵. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۱۴۷۰-۳۷۱.
۲۶. مجلس ناهار روز ۲۳/۱۱/۱۹۲۶. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲۲۵۵-۳۷۱.

۲۷. گزارش مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۲۷ سر جسی کلرک درباره گفت و گوی مورخ ۱۶ ژانویه با وزیر امور خارجه ترکیه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲ ۲۵۵ ۳۷۱.
۲۸. گزارش مورخ ۳ مارس ۱۹۲۷ مازور هارنک، وابسته نظامی بریتانیا.
۲۹. گفت و گوی مازور هارنک با وابسته نظامی ایران. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲ ۲۵۵ ۳۷۱.

فصل ۵

۱. دکتر شیرگوه (جلالت بدرخان)، صألا کرد، ۱۹۳۰.
۲. ع. قاسلو، صفحه ۵۳.
۳. برنامه خویبون، صألا کرد، دکتر شیرگوه.
۴. گزارش دستگاه اطلاعاتی نیروی هوایی سلطنتی، عمان، ۵ سپتامبر ۱۹۲۸. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴۰ ۳۷۱.
۵. قاسلو بدون ذکر مأخذ مدهی است که پاپازیان در نخستین کنگره خویبون شرکت کرده است. صفحه ۵۳.
۶. دکتر شیرگوه، عکس از مجلس مهمانی که به مناسبت گشایش این بخش بر پا شده (در دیترویت) بدست می دهد. شمار شرکت کنندگان ۲۴ نفر است از جمله سه زن.
۷. پیام تلگرافی کنسول فرانسه در تبریز، مورخ ۱۹۲۷/۱۲/۵ وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱ E صفحه ۲۰۰.
۸. همان.
۹. یادداشتی درباره جنبش کرد، مورخ ۱۹۲۷/۱۱/۲ وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱ E صفحه ۱۹۲.
۱۰. رزینا فاریز پیش از رفتن به آرارات گروهی ده دوازده تنی ارمنی را دید که موفق شده بودند از رود بگذرند و خود را به خاک ایران برسانند در حالی که دهها تن از فراریان ارمنی با آتش گاردهای مرزی شوروی کشته شدند یا در رودخانه غرق شدند.
۱۱. پیام تلگرافی کنسول تبریز، مورخ ۱۹ اوت ۱۹۳۰، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴۵۸۰ ۳۷۱.
۱۲. «محرکین شوروی کردها» بپنترنشئل پرسی کورسینفلت، ۲۸ اوت ۱۹۳۰، به نقل از و. هاول، در اتحاد شوروی و کردها، ۳۴۱. کتاب ژورژ آغابکف به نام وحشت سری روس را که از توجه سازمان گ. پ. او به کردان سخن می دارد نمی توان مؤید واقعه مله کور دانست، مگر اینکه خلاف این موضوع ثابت شود (نگاه کنید به صفحه ۱۰۱ کتاب آغابکف).
۱۳. پیام تلگرافی مورخ ۱۹۲۷/۲/۵ کنسول فرانسه در تبریز. وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱ E.
۱۴. دکتر شیرگوه، صألا کرد. سفر استبان، کردها و کردستان.
۱۵. نگاه کنید به سالنامه جغرافیایی، تألیف شاتنر، ۱۸۹۳، پاریس.
۱۶. حسن لرض، در عهد پنج شاه، صفحه ۱۴۸.
۱۷. نامه مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۸ لریما بیگ، و پاسخ حکمی تللوقر کتاب صألا کرد نوشته دکتر شیرگوه

- استخراج شده‌اند.
۱۸. همان کتاب.
۱۹. گزارش مازور اولیبری، وابسته نظامی بریتانیا، آنکارا. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۱ ۵۸۰، ۳۷۱.
۲۰. دکتر شیرگوه، همان کتاب.
۲۱. گزارش رزینا فاربز، ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۰. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴ ۵۸۰، ۳۷۱.
۲۲. همان. نامبرده پس از چند روز که در گزارشات می‌ماند متوجه غرب می‌شود، به این امید که تا بتلیس برود. اما چون با راهنمایش به کوهستان مشرف در دریاچه وان، نزدیک آرشاس می‌رسد، درمی‌یابد که جنگ‌های سختی در بتلیس و موش و سامسون در جریان است و نمی‌تواند به راه خود ادامه دهد. سرانجام به رواندوز می‌رسد.
۲۳. پیام تلگرافی مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۸ کنسول فرانسه در تبریز. وزارت امور خارجه فرانسه، ۳۱۳-۳۱۱. E.
۲۴. پیام تلگرافی کنسول بریتانیا در تبریز. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۲۵. گزارش مورخ ۲۶ اوت ۱۹۳۰ وابسته نظامی بریتانیا در تهران. وزارت امور خارجه انگلستان ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۲۶. این اطلاعات که در شماره ۱۳ اوت ۱۹۳۰ در روزنامه تابمز لندن منتشر شد، توسط مقامات ترک تکذیب شد.
۲۷. پیام تلگرافی مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۱، استانبول پالمیر، کنسول بریتانیا در تبریز. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۲۸. پیام تلگرافی مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۱ سفیر بریتانیا در تهران. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۲۹. پیام تلگرافی مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۱ کنسول بریتانیا در تبریز. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۳۰. مصاحبه، منتشر شده در ایران، ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۱.
۳۱. پیام تلگرافی مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۱ کنسول بریتانیا در تبریز.
۳۲. ایضاً، ۲۳ ژوئیه.
۳۳. حسن ارفع، در عهد پنج پادشاه، صفحه‌های ۲۳۰-۲۳۱.
۳۴. نگاه کنید به نامه مورخ ۳ آوریل ۱۹۳۱ وزیر امور خارجه عراق به وزیر امور خارجه ترکیه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۶ ۹۱۶، ۳۷۱.
۳۵. پیام تلگرافی مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۳۱ سرکلرک، قسطنطنیه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵۳۶۹، ۳۷۱.
۳۶. به نقل از رامبو (پدرو) (Pere Bobo)، کردها و حق، صفحه‌های ۲۲-۲۳.
۳۷. پیام تلگرافی مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۱ کنسول بریتانیا در تبریز.

۳۸. پیام تلگرافی مورخ ۱۹۳۲/۱۲/۲۰ و دمایین، کنسول بریتانیا در مرسین. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۶ ۹۸۱ ۳۷۱.
۳۹. گزارش ادموندن وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴ ۵۷۹ ۳۷۱.

فصل ۶

۱. نگاه کنید به در عهد پنج پادشاه، نوشته حسن ارفع، صفحه های ۶۴-۶۵.
۲. یادداشت گلا دیوین وب، دبیر سوم سفارت در تهران، ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۶. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۱ ۱۴۹۱ ۳۷۱.
۳. یادداشت مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۲۶. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۱ ۴۹۱ ۳۷۱.
۴. گزارش مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۶ وزارت امور خارجه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۱ ۴۹۱ ۳۷۱.
۵. گزارش ایر کمودور درباره جنبش کرد - مارس ۱۹۲۷ وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲ ۲۵۵ ۳۷۱.
۶. همان
۷. جامعه ملل به بریتانیای کبیر مأموریت داده بود که برای تأمین مشارکت مردم در اداره امور خود به ویژه «استفاده از کارمندان کرد در ادارات، محاکم، و آموزش مدارس و کاربست زبان کردی به عنوان زبان رسمی در تمام دستگاههای دولتی» اقداماتی به عمل آورد. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴۵۳ ۳۷۱.
۸. عصمت شریف وانلی، کردستان عراق، موجودیت قومی، صفحه ۷۱.
۹. نامه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۳۰ نخست وزیر عراق به منشی سیاسی کمیسر عالی بریتانیا، بغداد. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴ ۵۲۳ ۳۷۱.
۱۰. نامه مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۰ به کمیسر عالی بریتانیا. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴ ۵۲۳ ۳۷۱.
۱۱. همان.
۱۲. سر کلرک، ۱۷ ژوئن ۱۹۳۱، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵ ۳۶۹ ۳۷۱.
۱۳. البریفکائی، حقایق، صفحه ۴۰، به نقل از جویده، جنبش ملی کرد، خاستگاهها و رشد و گسترش آن، رساله ارائه شده به دانشگاه سیراکوز ایالات متحد آمریکا، ۱۹۶۰.
۱۴. پیام تلگرافی مورخ ۱۹۳۰/۱۲/۱۳ وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۴ ۵۲۳ ۳۷۱.
۱۵. نامه مورخ ۳ فوریه ۱۹۳۱ کونوالیس به جمیل المدفعی (۲). Medfaei
۱۶. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵ ۱۳۲ ۳۷۱.

فصل ۷

۱. ادموندن، مدل ایست جرمال، ۱۹۵۹.
۲. همان.
۳. یادداشت مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۲، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۶ ۴۵ ۳۷۱.

۴. لانگ ریگ، عراق، ۱۹۰۰-۱۹۵۰، صفحه ۱۹۵.
۵. ادموندز، مدل ایست جرنال، ۱۹۵۹.
۶. ا. هامبلتن، راه کردستان (Road Through Kurdistan)، صفحه ۲۹۹.
۷. یادداشت موخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۲ وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵. ۱۶. ۳۷۱.
۸. نامه موخ ۱۸ ژانویه ۱۹۳۲ دفتر شورای وزیران عراق به سر فرانسس هامفری، کمبر عالی بریتانیا در بغداد. وزارت امور خارجه انگلستان. ۱۵. ۱۶. ۳۷۱.
۹. شماری از «افسران رابط» ژنرال هدلم را باری می‌کشند: مازور وارن، مازور کلارک، مازور دیکینسن، سروان آلفری، ستوان لاورتی، وستون پلی.
۱۰. گزارش ژنرال رندل. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵. ۱۶. ۳۷۱.
۱۱. یادداشت موخ ۲۱ اوت ۱۹۳۲ سرجان سایمن، سفیر بریتانیا در قسطنطنیه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵. ۱۶. ۳۷۱.
۱۲. یادداشت موخ یکم اکتبر ۱۹۳۲ وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۵. ۱۶. ۳۷۱.
۱۳. خلاصه گزارش اطلاعاتی نیروی هوایی سلطنتی، ژانویه ۱۹۳۳، وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۶. ۱۹. ۳۷۱.
۱۴. به گفته بریشکاتی، حطایی، صفحه های ۱۵-۱۶ به نقل از جریده، صفحه های ۶۶۹-۶۷۰.

فصل ۸

۱. مجله عربی القیس، دمشق، شماره ۱۹ اوت ۱۹۳۴، به نقل از رامبودر کردها و حق، صفحه ۳۴.
۲. مقاله خبرنگاران Temps، در آنکارا، موخ ۱۸ اوت ۱۹۳۷.
۳. گزارش پروفیسور بیلی، مارس ۱۹۴۴، وزارت امور خارجه انگلستان ۱۹. ۲۰. ۳۷۱.
۴. همان.
۵. درسم در تاریخ کردستان، منتشر به زبان ترکی در حلب - سال ۱۹۵۲. دکتر نوری درسیمی حوالی سال ۱۹۷۵ در سوریه از جهان رفت. وی از ۱۹۱۹ در جنبشهای مختلف ملی کرد، به ویژه شوش درسم، در کنار سیدرضا، مشارکت داشت.
۶. همان، صفحه ۲۹۱.
۷. در نامه موخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۷ سیدرضا، محل نگارش با عبارت «درسم کردستان» مشخص شده. این نامه با ماشین تحریر شده و به زبان فرانسه است، و مخاطب آن «وزارت امور خارجه» است، بی ذکر کشور منظور. نسخه ای که از این نامه در آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان موجود است نسخه دومی است به امضای «سیدرضا». احتمال دارد سید رضا عین این نامه را برای شماری از وزارتخانه های امور خارجه ممالک اروپایی فرستاده باشد. نامه ای که به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۷ به مقصد نرسیده. آنطور که از یادداشت یکی از کارمندان وزارتخانه برمی آید پاکت نامه همراه نامه نبوده، به این ترتیب دانسته نیست چه وقت به لندن رسیده

- است. دولت انگلستان، در پاسخ، نامه را برای دولت ترکیه فرستاده و به دولت مزبور هم اطلاع داده که به نامه پاسخ نگفته است...وزارت امور خارجه انگلستان، ۸۶۴ ۲۰ ۳۷۱.
۸. دکتر نوری درسی، صفحه ۲۷۰.
 ۹. همان، صفحه ۲۷۲.
 ۱۰. حسن ارض، کردها، صفحه ۴۳. به گفته دکتر نوری درسی، گروهی رزمنده، به سرکردگی فصیح نامی (پسر محمد امین بیگ که به سوره پناهنده شده بود) تا ۱۲ کیلومتری دیار بکر پیش رفتند.
 ۱۱. لوتان، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۳۷.
 ۱۲. دکتر نوری درسی، صفحه ۲۷۴. دکتر درسی باز تاریخ دقیق را مشخص نمی‌کند.
 ۱۳. تاریخ احتمالی.
 ۱۴. پیام تلگرافی مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۷ سفیر بریتانیا. وزارت امور خارجه، ۸۶۴ ۲۰ ۳۷۱.
 ۱۵. دکتر نوری درسی، صفحه ۲۹۰.
 ۱۶. لوتان، ۱۸ اوت ۱۹۳۷.

بخش ۳

فصل ۱

۱. در سال ۱۹۳۰ بیش از ۱۰۰ درس خواننده کرد زنده‌زنده در گونیهای درسته به دریاچه وان افکنده شدند: دکتر شیرگو، سألته کرد.
۲. نوری شاپس، مصاحبه با نگارنده در ناوپردان، فبریه ۱۹۷۵.
۳. نگاه کنید به نوشته و. لاکر به نام کمونیس و ناسیونالیسم در خاور میانه، صفحه ۱۷۷.
۴. نوری شاپس، همان.
۵. گزارش مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۴۴ ماجد مصطفی به شورای وزیران. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۸ ۱۰۰ ۳۷۱.
۶. به گفته بریفکاسی، در حقایق، صفحه‌های ۱۶-۲۱، به نقل از و. جویله. شیخ احمد ۲۵ و ملا مصطفی ۱۲ دینار در ماه می گرفت!
۷. لاکر، صفحه ۱۷۹.
۸. به گفته ال. رامبو (توماس بوا) ششصد کرد در نیروهای بریتانیا استخدام شدند: کردها و حق، صفحه ۷۱.
۹. گزارش مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۴۳ کنونالیس درباره وقایع پس از فرار بارزانی. وزارت امور خارجه انگلستان، ۱۲ ۳۵ ۳۷۱.
۱۰. گزارش ماجد مصطفی به شورای وزیران، همان.
۱۱. کلسان خیاط «کردها خواستار خودمختاری هستند»، پشرفت مصر، ۲۰ مه ۱۹۴۶، به نقل از رامبو، صفحه ۷۰.
۱۲. گزارش کنونالیس، همان.

۱۳. نامه مورخ ۱۹۴۳/۲۱/۲۴ وزارت امور خارجه به کنونوالیس، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۵۰۱۳.
۱۴. ۱۹ اکتبر ۱۹۴۳، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۵۰۱۲.
۱۵. همان.
۱۶. نامه مورخ ۱۹۴۳/۱۲/۱۳ وزارت امور خارجه به کنونوالیس، همان.
۱۷. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۵۰۱۳.
۱۸. نامه مورخ ۱۹۴۳/۱۲/۲۱، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۵۰۱۳.
۱۹. نامه مورخ ۱۹۴۳/۱۲/۲۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۱۹. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۵۰۱۳.
۲۰. نوری شاپیس، مصاحبه با نگارنده، همان.
۲۱. گزارش ماجد مصطفی به شورای وزیران، همان.
۲۲. به گفته اردلان، نویسنده اسرار بارزان، صفحه ۷. پسبان، مرگ بود، صفحه ۱۳۲ ژباووک
Ma'aat Barzan (Jiyawuk) صفحه ۱۱۵۷ به نقل از جویده، صفحه های
 ۶۷۷-۶۷۸ جنبش ملی کرد، ملا مصطفی بارزانی حقوق درخواستی مردم کرد را بدین سان
 برمی شمارد:
- ایجاد یک ولایت (Province) کرد، شامل لواهای کرکوک و اربیل و سلیمانیه، تمام
 بادینان و دهوک، عمادیه، عفره، زاخو و سنجار و منطقه خانقین ۱
- انتصاب یک کرد با مقام وزارت به مدیریت این ولایت ۱
- توسعه حداکثر خودمختاری فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی کردستان ۱
- انتقال تمام کارمندان نادرست، و کسانی که از قدرت سوء استفاده کرده اند.
- زبان کردی زبان رسمی باشد.
۲۳. گزارش مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۴۴ وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۲۴. ژباووک، صفحه ۱۶۵، به نقل از جویده، صفحه ۶۷۸.
۲۵. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۲۶. این گفت و گوها در ۱۴ مارس ۱۹۴۴ در موصل و با حضور افسری انگلیسی، مازور کینج، انجام
 گرفت. نامبرده نسخه ای از مفاد این گفت و گو تهیه کرد. وزارت امور خارجه انگلستان، ۴۰۰۳۸
- ۳۷۱.
۲۷. در تاریخی نامعین، بین ۱۵ و ۲۲ مه ۱۹۴۴.
۲۸. یادداشت مورخ ۲۲ مه ۱۹۴۴، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۲۹. ۱۶ ژوئن ۱۹۴۴، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۳۰. یادداشت مورخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۴ سفیر بریتانیا در بغداد به وزارت خارجه. وزارت امور خارجه
 انگلستان، ۳۷۱ ۴۰۰۳۸.
۳۱. نامه عربی مورخ ۲۰ مارس ۱۹۴۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۰. کنونوالیس، که

- از «قدیمی»‌های مقیم عراق بود، پیشتر به ویژه با شیخ محمود مذاکره کرده بود (نگاه کنید به فصل ۱۲)، و با رؤسای کرد روابط حسنه داشت.
۳۲. «تذکره‌ای» (Aid-memoir) مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۴۵ سفیر (استون هیوئر برد). وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۰.
۳۳. یادداشت سفیر بریتانیا در بغداد به وزارت خارجه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۰.
۳۴. یادداشت مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۰.
۳۵. ۹ سپتامبر ۱۹۴۵، وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۱.
۳۶. یادداشت مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵ مازور رکزس ماریوت (افسر امنیت)، بغداد.
۳۷. گزارش مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۵ سفیر بریتانیا (استون هیوئر برد) در بغداد.
۳۸. مصاحبه نوری شایس با نگارنده در ناوپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۳۹. همان.
۴۰. زید عثمان، که در ۱۹۷۴ یکی از نمایندگان رسمی پارزانی در فرانسه بود، از پارزانی به عنوان «عشیره‌ای ضد روشنفکر» انتقاد می‌کند... همان.
۴۱. همان.
۴۲. به گفته علی عبدالله، در مصاحبه با نگارنده در «دریند»، فوریه ۱۹۷۵.
۴۳. نگاه کنید به نوشته لاکر به نام کمونیم و تاسیونالسم در خاورمیانه.
۴۴. همان، صفحه ۲۲۵.
۴۵. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۴۵۳۴۱.
۴۶. لاکر، همان، صفحه ۲۲۶.
۴۷. همان.
۴۸. حمزه عبدالله، مصاحبه با نگارنده، بغداد، ۱۹۷۳.
۴۹. همان.

فصل ۲

- مکتبه با رحیم قاضی، ۱۹ مارس ۱۹۷۶، باکو.
- انگلیسی‌ها به نیروهای ایران اجازه دادند اقتدار دولت مرکزی را در دیواندره و سقز اعاده کنند، در حالی که یکی از سران کرد - حمه رشید - که بمه عراق است تا سال ۱۹۴۴ حکومتی نیم مستقل در بانه تشکیل داده است.
- یادداشت مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ ژنرال ویول، ژنرال کینان و ژنرال سلیم، و یادداشت مورخ ۱۹۴۱/۱۲/۲۵ ستاد مشترک. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۲۷۲۴۴.
- یادداشت مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۴۲ وزارت خارجه وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱۳۸۸.
- همام تلگرافی مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۴۴، اورکرت، کنسول بریتانیا در نیریز، براساس گفته‌های خانم

- نروزی - میس داخل - که به یکی از اهالی مهاباد شوهر کرده، و نقش مترجم را برعهده داشته است. (خانم حبیبی).
۶. به روایت کوک، کنسول بریتانیا در تبریز، ۱۹۴۱/۱۱/۳۰. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۱ ۴۲۶، ۳۷۱.
۷. یک پزشک، یک روزنامه‌نگار، یک موسیقیدان... جزو این گروه بودند. یادداشت کوک، همان.
۸. گزارش مورخ ۱۳ مه ۱۹۴۲ سرهنگ فلچر، مشاور سیاسی در کرمانشاه. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱ ۳۹۱.
۹. همان.
۱۱. یادداشت مورخ ۱۹۴۱/۱۲/۲۰ آنتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلستان؛ وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱ ۳۸۸.
۱۲. یادداشتهای اسپانداو (Journal de Spandan)، آلبرت اشپیر: «مصاحبه با هیتر در وینیتسا (Winnitza)» اواسط اوت ۱۹۴۲، صفحه‌های ۶۲ و ۶۳.
۱۳. پیام تلگرافی مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۴۲ ریفر بولارد سفیر بریتانیا در تهران؛ وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱ ۳۸۸؛ و یادداشت مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۴۲ کوک، کنسول بریتانیا در تبریز. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱ ۴۲۶.
۱۵. در اواسط آوریل ۱۹۴۲ بی. ای. کونیل هوم، به کنسولی آمریکا در تبریز نصب می‌شود. وی متخصص امور شهری و کشورهای بالتیک است، و آشکارا «سگ پاسانی» است که باید عملیات روسها را زیر نظر بگیرد، اما از مرحله پرت است.
۱۶. پیام تلگرافی اورکرت درباره دیداری که بین روزهای ۱۳ و ۱۵ اکتبر ۱۹۴۲ از مهاباد به عمل آورده است. وزارت امور خارجه انگلستان، ۳۷۱ ۳۱ ۳۹۱.
۱۷. پیام تلگرافی کنسول بریتانیا در کرمانشاه.
۱۸. برای اطلاع از تاریخ جمهوری مهاباد نگاه کنید به اثر جالب ویلیام ایگلتن به نام جمهوری کرد ۱۹۴۶، لندن، ۱۹۶۳. ویلیام ایگلتن که در سالهای ۱۹۵۱ - ۱۹۵۵ مدیر مرکز فرهنگی آمریکا در کرکوک و سپس در سالهای ۱۹۵۹ - ۱۹۶۱ کنسول آمریکا در تبریز بوده طبعاً در وضع و موقی بوده که با بسیاری کسان که از نزدیک شاهد و ناظر وقایع سالهای ۱۹۴۵، ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ بوده‌اند دیدار کند. کتابش که تنها کتابی است که در این زمینه در غرب منتشر شده بسیار مستند است، وی نرید یکی از بهترین کتابهایی است که درباره مسأله کرد نوشته شده‌اند.
۱۹. همان.
۲۰. این، به هر حال چیزی است که ویلیام ایگلتن و آرچبالد روزولت می‌گویند: مه‌ل ایست جرنال، ژوئیه ۱۹۴۷.
- روزولت که از ژوئیه ۱۹۴۴ تا دسامبر ۱۹۴۵ معاون وابسته نظامی آمریکا در عراق، و سپس در ایران بود یکی از قلیل اروپاییانی بود که در زمان جمهوری مهاباد از این شهر دیدار کرد. مقاله‌ای که درباره این دیدار در مجله مه‌ل ایست جرنال منتشر کرد بسیار مفید است.

۲۱. وزارت امور خارجه انگستان، ۱۷۳-۱۴۰ ۳۷۱.

۲۲. حسن ارفع، کردها، صفحه ۷۵.

۲۳. تاریخ «رسمی»، به گفته مورخین حزب دموکرات کردستان ایران.

۲۴. مکتبه نگارنده با رحیم قاضی، باکو، مارس ۱۹۷۶.

۲۵. به گفته آ. روزولت.

و شگفت این که متن این «بند» - تنها بندی که بر سیاست اجتماعی حزب دموکرات اشاره می‌دارد - در منابع مختلف به شکل‌های مختلف آمده است.

در اثر ایگلتن به این صورت آمده است: «درآمدهای کردستان باید به مصرف محل برسد.» در نوشته روندو به نام درسزمن اسلام (۱۹۴۶ شماره ۳۴) بنیادگذاران حزب دموکرات کردستان «خواستار تجدید نظر در روابط ملاکین و کشاورزان» هستند، در حالی که دکتر قاسملو در اثر خود به نام کردستان ایران (۱۹۷۶) می‌گوید: «توافقی باید بین دهقانان و ملاکین، به منظور حمایت از انتظارات دوطرف، به عمل آید.»

۲۶. و. ایگلتن، همان، و حسن ارفع، کردها، صفحه ۷۸.

۲۷. و. ایگلتن، صفحه ۴۵.

۲۸. همان، صفحه ۴۶. این روایت ایگلتن با روایت حمزه عبدالله راست نمی‌آید (بخش ۳، فصل ۱)، ظاهراً مؤید این است که کسی آمدن بارزانی را به ایران خوش نداشت.

۲۹. شهباز، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، به نقل بی‌بروندو، درسزمن اسلام، ۱۹۴۶، شماره ۳۴، صفحه ۱۱۸.

۳۰. ویلیام ایگلتن، صفحه ۶۱.

۳۱. همان، صفحه ۷۸.

۳۲. ویلیام لین وسترن، امور خارجه، ژوئیه ۱۹۴۶، از تحویل بیست ارباب جنگی از پادگان روسی میاندوآب به نیروهای مهاباد سخن می‌دارد (با از سرگرفتن موضوع در مقاله‌ای در نیویورک تایمز).

۳۳. ویلیام ایگلتن، همان، صفحه ۷۴.

۳۴. «جنبش ملی کرد در ۱۹۴۶»، نوشته بی‌بروندو، درسزمن اسلام، ۱۹۴۷، صفحه ۱۲۹ با نقل پیام صوبخ ۴ مه ۱۹۴۶ رویت از تهران که طی آن ملخصی از گفتار رادبو تیریز را نقل می‌کند و

و. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۳۰.

۳۵. روندو، همان، صفحه ۱۳۰.

۳۶. آ. روزولت مبدل‌اپست جرنال، ۱۹۴۷.

۳۷. همان.

۳۸. ویلیام ایگلتن، صفحه ۵۸.

۳۹. به گفته ایگلتن قاضی محمد نقشه‌ای برای تعرض در جنوب طرح کرده بود، که بنا بود چند روز بعد، یعنی در اواسط ژوئن ۱۹۴۶ به مورد اجرا گذاشته شود. قاضی محمد مناف کریسی را برای صدور فرمان تعرض به جبهه فرستاده بود اما با مدافعه هاشم اف، کنسول شوروی در رضائیه، این برنامه لغو

شد. ایگلتن، صفحه ۹۷.

۴۰. پیام تلگرافی خبرگزاری فرانسه به نقل از رامبو، صفحه‌های ۱۰۶-۱۰۷.
۴۱. رحیم قاضی، مکتبه با نگارنده، مارس ۱۹۷۶.
۴۲. همان.
۴۳. رامبو، کردها و حق، صفحه ۱۰۴.
۴۴. آ. روزولت، میدل‌ایست جرنال، ۱۹۴۷.
۴۵. همان.
۴۶. و. ایگلتن، صفحه ۱۰۶.
۴۷. مکتبه با نگارنده، آوریل ۱۹۷۶.
۴۸. حسن ارفع، کردها، صفحه ۹۶.
۴۹. و. ایگلتن، صفحه ۱۱۲.
۵۰. هژاس مصاحبه با نگارنده، بغداد ۱۹۷۳.
۵۱. رحیم قاضی، مکتبه با نگارنده، مارس ۱۹۷۶.
۵۲. و. ایگلتن، صفحه ۱۴۶.
۵۳. برای آگاهی از این واقعه نگاه کنید به «جنگ آذربایجان» نوشته رابرت روسو در میدل‌ایست جرنال، زمستان ۱۹۵۶، و «جنبش کمونیستی در ایران» نوشته ژوزفس زوفسکی (Lenczowski)، میدل‌ایست جرنال، ژانویه ۱۹۴۷.
۵۴. ر. روسو، میدل‌ایست جرنال، ۱۹۵۶، صفحه ۲۹.
۵۵. و. ایگلتن، صفحه ۱۱۵.
۵۶. مصاحبه با حمزه عبدالله، بغداد، ۱۹۷۳.
۵۷. و. ایگلتن، صفحه ۱۲۸.

فصل ۳

۱. پسر مصطفی سلطانیان.
۲. غنی بلوریان برادر وهاب بلوریان، یکی از پنج نماینده مهاجد در مجلس ایالتی تبریز است. نگاه کنید به و. ایگلتن، صفحه‌های ۱۲ و ۶۰.
- عزیز یوسفی آمیزگار بود.
۳. احمد توفیق پس از ۱۹۶۰ به دبیر کلی حزب دموکرات کردستان می‌رسد.

فصل ۴

۱. حمزه عبدالله، مصاحبه با نگارنده، بغداد، ۱۹۷۳.
۲. نوری شاپوس، مصاحبه با نگارنده، در ناوپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۳. ابراهیم احمد، مصاحبه با نگارنده، در ناوپردان، اکتبر ۱۹۷۳.
۴. همان.
۵. حمزه عبدالله، همان.

۶. نوری شاپوس، همان.
۷. همان.
۸. حمزه عبدالله، همان.
۹. و. لاکر، کمونیسم و ناسیونالیسم در عاوورمانه، صفحه ۱۹۲.
۱۰. ابراهیم احمد، همان.
۱۱. نیویورک تایمز، ۳ آوریل ۱۹۵۰.
۱۲. بولتن مرکز مطالعات کردی، شماره ۱۰، ۱۹۵۰.
۱۳. نوری شاپوس، همان.
- ۱۴ و ۱۵. همان.
۱۶. این «بند» در متن سند حزب کمونیست عراق به صورتی است که در شماره ۳۰ ژانویه مجله شباب الشعب با سه سال تأخیر منتشر شده؛ اما از مقاله جمال حیدری مندرج در مجله عراق، حذف شده است (۴ ژوئن ۱۹۵۹).
- متن فرانسۀ مندرج در کتاب حاضر از شماره ۱۰ مجله عاوور، ۱۹۵۹، صفحه ۱۵۱ گرفته شده. این متن با متن ناقصی که عصمت شریف وائلی در کتاب خود به نام کردستان عراق، صفحه های ۱۴۶ و ۱۴۷ به دست داده فرق دارد.
۱۷. عصمت شریف وائلی، همان، صفحه ۱۶۶.
۱۸. همان.
۱۹. نوری شاپوس، همان.

فصل ۵

۱. لوموند، ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۸.
۲. عاوور، ۱۹۵۸، شماره ۷، پ. روندو، «مسأله کرد در قبال جنبشهای عربی».
۳. دکتر شاکر خوشیاک، کردها و مسأله کرد، بغداد، فوریه ۱۹۵۹، به نقل از روندو، عاوور، ۱۹۵۹، شماره ۱۰.
۴. زندگینامۀ عارف، نوشته اریک رولو، لوموند، ۱۹۶۳/۱۱/۲۰.
۵. عاوور، ۱۹۵۸، شماره ۸ «وضع در عراق» نوشته ژرژ کلن.
۶. و. جویده، جنبش ملی کرد.
۷. نگاه کنید به نوشته هلن کارر دانکوس به نام سیاست شوروی در عاوورمانه، ۱۹۵۵ - ۱۹۷۵، صفحه ۱۱۹.
۸. پانویس شماره ۳ صفحه ۳۴۸ کردستان عراق، نوشته عصمت شریفی وائلی.
۹. به گفته یکی از شاهدان.
۱۰. نگاه کنید به نوشته عصمت شریف وائلی، صفحه ۱۶۷.
۱۱. منبع صحرانته.
۱۲. حمید عثمان دبیر کل سابق حزب کمونیست عراق.

۱۳. برای اطلاع از این وقعه نگاه کنید به خاور، ۱۹۵۹، شماره ۱۲ «محاكمة عارف» نوشته سبوتن زارزی، و خاور، ۱۹۵۸ شماره ۸ «وضع در عراق» نوشته ژرژکلن.
۱۴. خاور، ۱۹۵۹، شماره ۹ «ماجرای موصل».
۱۵. منتشر از نسوی اتحاد الشعب، ۷ مه ۱۹۵۹، ترجمه ر. کوشی، خاور، ۱۹۵۹، صفحه های ۱۵۹-۱۶۰.
۱۶. نگاه کنید به مقاله نوره وان، در خاور، ۱۹۵۹، صفحه های ۱۵۵-۱۵۷.
۱۷. عصمت شریف وانلی، صفحه ۹۱.
۱۸. عصمت شریف وانلی، محل و تاریخ برگزاری کنگره را ذکر نمی کند.
۱۹. عصمت شریف وانلی، صفحه ۱۱۷.
۲۰. حزب حقیقی کمونیست عراق را این اشخاص رهبری می کردند: سالم عادل، دبیر کل، عزیز محمد (دبیر کل در سال ۱۹۷۶) و ذکی خیری. در رأس گروه اشعابی که مورد تأیید قاسم بود. داود صانع قرار داشت.
۲۱. عصمت شریف وانلی، صفحه ۸۸.
۲۲. همان، صفحه های ۹۰-۹۱.
۲۳. همان، صفحه ۹۴.
۲۴. نامه جلال طالبانی به عصمت شریف وانلی، صفحه ۹۹.
۲۵. نگاه کنید به کتاب عصمت شریف وانلی، صفحه های ۹۵-۹۶، و یادداشت ذیل صفحه ۳۴۹.
۲۶. همان، صفحه های ۹۶-۹۷-۹۸.

فصل ۶

۱. نگاه کنید به نوشته عصمت شریف وانلی، کردستان عراق، موجودیت ملی، صفحه های ۹۴-۱۰۰-۱۰۱.
۲. «کردستان عراق بر پشت قاطر»، II. «پارتیزانها» اریک رولو، لوموند، ۱۱ آوریل ۱۹۶۳.
۳. همان.
۴. همان، IV: «سیاستمداران غارتشین» ۱۴-۱۵ آوریل ۱۹۶۳.
۵. نگاه کنید به نوشته عصمت شریف وانلی، صفحه های ۱۷۰-۱۷۴.
۶. همان، صفحه ۱۰۱.
- در ۱۹۷۴ عبدالله اسماعیل یکی از رهبران حزب انقلابی کرد بود که با جت همکاری می کرد.
۷. اریک رولو، لوموند، ۱۱ آوریل ۱۹۶۳.
۸. در ۱۹۶۲ تنها در شهر کرکوک ۱۰۰۰۰۰ دینار گردآوری شد (ابراهیم احمد، ناوبردان، ۱۹۷۳).
۹. اریک رولو، لوموند، ۱۱ آوریل ۱۹۶۳.
۱۰. همان، ۱۴-۱۵ آوریل ۱۹۶۳.
۱۱. همان، ۱۱ آوریل ۱۹۶۳.
۱۲. دانا آدامز اسمیت، نیویورک تایمز، ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۲.

۱۳. طبق اساننامه مادام‌العمر رئیس حزب بود.
۱۴. اریک رولو، «بک پاتریسین انقلابی»، لوموند، ۱۳ آوریل ۱۹۶۳.
۱۵. اریک رولو، همان، ۱۴ - ۱۵ آوریل ۱۹۶۳.
۱۶. عصمت شریف وانلی، صفحه ۱۱۷.
۱۷. اریک رولو، لوموند، ۱۳ آوریل ۱۹۶۳.
۱۸. سندی تلگراف، ۳۰ دسامبر ۱۹۶۲.
۱۹. حسن ارفع کردها، صفحه ۱۳۶.
۲۰. منبع محرمانه.
۲۱. عصمت شریف وانلی، صفحه ۱۱۷.
۲۲. همان.
۲۳. اریک رولو، «هنگام با تاج‌تاجیان»، لوموند، ۱۰ آوریل ۱۹۶۳.
۲۴. همان، ۱۴ - ۱۵ آوریل ۱۹۶۳.
۲۵. همان.
۲۶. عصمت شریف وانلی، صفحه ۱۲۰.
۲۷. همان، صفحه ۱۲۱.
۲۸. نگاه کنید به شماره اول اکتبر ۱۹۶۲ عبات، به نقل از عصمت شریف، صفحه‌های ۱۲۲ - ۱۲۳.
۲۹. اریک رولو، لوموند، ۱۳ آوریل ۱۹۶۳.
۳۰. دانا آدامز اسمیت، نیویورک تایمز، ۱۳ آوریل ۱۹۶۲.
۳۱. بجز اریک رولو، که می‌توانست به زبان عربی با او گفت‌وگو کند.
۳۲. دیوید آدامسن، جنگ کردستان *The Kurdish War*، لندن، ۱۹۶۴، صفحه ۱۴۷.
۳۳. همان، صفحه ۱۶۶.
۳۴. همان، صفحه ۱۸۱.
۳۵. همان، صفحه ۱۵۱.
۳۶. همان، صفحه‌های ۱۸۶ - ۱۸۷.
۳۷. دانا آدامز اسمیت، نیویورک تایمز، ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۲.
۳۸. و. هاول، اتحاد شوروی و کردها، صفحه ۴۱۱، و یادداشت ذیل صفحه ۴۱۲.
۳۹. به گفته دانا آدامز اسمیت این ملاقات در ۱۷/۱۴/۱۹۶۱ و در سرسنگ روی داده: صفحه ۲۰۷، سفر در میان شجاعان.
۴۰. جرجیس فتح‌الله، مترجم عربی کتاب دانا آدامز اسمیت، مصاحبه با نگارنده، حاج عمران، ۱۹۷۴.
۴۱. د. آدامسن، جنگ کردستان، صفحه ۱۹۶.
- پادگان رابرت مشتعل بر ۱۰۵ سرباز عراقی بود که به رزم نبود خوراک و آب مقاومت کردند.
۴۲. به گفته دیوید آدامسن ۷۰ افسر، از جمله یک ژنرال (۴) در اواخر سال ۱۹۶۳ از خدمت ارتش گریخته بودند: جنگ کردستان، صفحه ۱۱۷.

۱۳. اریک رولو، لوموند، ۱۲ مارس ۱۹۶۳.

۱۴. همان.

۱۵. عصمت شریف واتلی، کردستان عراق... صفحه ۱۷۵.

۱۶. پیام تلگرافی آژانس فرانس پرس (خبرگزاری فرانسه)، ۱۴ فوریه ۱۹۶۳.

۱۷. همان.

۱۸. همان.

فصل ۷

۱. اریک رولو، لوموند، ۲۰ نوامبر ۱۹۶۳.

۲. نگاه کنید به نوشته کمال جابره به نام حزب سوسیالیست بعث عربی، دانشگاه سیراکنه، نیویورک، ۱۹۶۶. نویسنده از ملاقاتی با طارق عزیز یاد می‌کند، از فوریه تا نوامبر ۱۹۶۳ که سردبیر الحماهر بود و پس از بازگشت بعث به قدرت سردبیر الشوره شد. در پایان ۱۹۷۴ طارق عزیز وزیر اطلاعات شد، و تا ۱۹۷۶ در این سمت باقی ماند.

۳. اریک رولو، لوموند، ۱۲ مارس، ۱۹۶۳.

۴. همان.

۵. سایر اعضای هیأت نمایندگی کرد عبارت بودند از دو وزیر کرد: باباعلی و قزاد عارف.

۶. اریک رولو، لوموند، ۱۲ مارس ۱۹۶۳.

۷. جرجیس فتح الله، همان.

۸. کامل ابوجابر، حزب سوسیالیست بعث عربی، صفحه ۷۹.

۹. جرجیس فتح الله، همان.

۱۰. اریک رولو، لوموند، ۱۲ مارس ۱۹۶۳.

۱۱. نیویورک تایمز، ۲ مارس ۱۹۶۳.

۱۲. اریک رولو، لوموند، ۸ مارس ۱۹۶۳، نقل قولها مأخوذ از این مقاله است.

۱۳. فهرست راجرجیس فتح الله تدوین کرده است، حاج عمران، ۱۹۷۴.

۱۴. لوموند، ۱۶ آوریل ۱۹۶۳.

۱۵. همان.

۱۶. اریک رولو: «پرزیدنت ناصر از مذاخه در جنگ کردستان پرهیز می‌کند»، لوموند، ۱۹ ژوئن ۱۹۶۳.

۱۷. لوموند، ۱۶ آوریل ۱۹۶۳.

۱۸. همان، ۳۰ آوریل ۱۹۶۳.

فصل ۸

۱. لوموند، ۱۱ ژوئن ۱۹۶۳.

۲. برای اطلاع از متن کامل نگاه کنید به نوشته عصمت شریف واتلی، کردستان عراق...، صفحه‌های

۳. حیات، شماره ۴۶۹، ژوئن ۱۹۶۳، به نقل از عصمت شریف وائلی، صفحه ۱۹۶.
۴. لوموند، ۱۸ ژوئن ۱۹۶۳.
۵. لوموند، ۲۰ نوامبر ۱۹۶۳.
۶. اریک رولو، لوموند، ۱۶ آوریل ۱۹۶۳.
۷. عصمت شریف وائلی، صفحه ۱۹۷.
۸. دبلی تلگراف، ۱۹ ژوئن ۱۹۶۳.
۹. دیوید آدامسن، جنگ کردستان، صفحه ۱۱۷.
۱۰. لوموند، ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۳.
۱۱. عبدالوهاب اطروش، مصاحبه با نگارنده، ناپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۱۲. اریک رولو: «پرزیدنت ناصر از مداخله در جنگ کردستان پرهیز می‌کند»، لوموند، ۱۹ ژوئن ۱۹۶۳.
۱۳. همان.
۱۴. میشل علفق، بنیاد گذار بخت، مسیحی تیار است.
۱۵. لوموند، ۲۰/۱۱/۱۹۶۳.
۱۶. همان، ۱۷-۱۸ فوریه ۱۹۶۳.
۱۷. دیوید آدامسن، صفحه ۱۶۴، بدون ذکر مأخذ.
۱۸. لوموند، ۱۶ فوریه ۱۹۶۳.
۱۹. همان، ۱۹ فوریه ۱۹۶۳.
۲۰. همان.
۲۱. اما کمکهای شوروی تا ژوئیه همچنان ادامه دارد.
۲۲. پراودا، ۲۳ فوریه ۱۹۶۳، به نقل از هاول، در نوشته اوبه نام اتحاد شوروی و کردها، صفحه های ۴۱۳-۴۱۵.
۲۳. پراودا، ۶ مه ۱۹۶۳، ترجمه مقاله در شماره ۲۶، سال ۱۹۶۳ صفحه های ۱۷۰-۱۷۳ آمده است.
۲۴. اعلامیه خبرگزاری تاس، لوموند، ۱۸ ژوئن ۱۹۶۳.
۲۵. لوموند، ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۳.
۲۶. همان.
۲۷. واشنگتن پست، ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۳، به نقل از و. هاول، صفحه های ۴۲۲-۴۱۳.
۲۸. و. هاول، صفحه ۴۲۴، نقل گفته های سرهنگ محمد کشو، وابسته نظامی سفارت عراق در واشنگتن.
۲۹. دیوید آدامسن، جنگ کردستان، صفحه ۱۹۷.
۳۰. نگاه کنید به اثر کامل ابوجابر به نام حزب سوسیالیست بخت هری، صفحه های ۸۲-۸۳.
۳۱. لوموند، ۱۱/۱۱/۱۹۶۳.
۳۲. هاور، ۳۰/۱۱/۱۹۶۳.

فصل ۹

۱. ترجمه س. گانتنر (ژان بی یروینو)، خاور، ۱۹۶۵، ۳۳/۳۲.
۲. در ملاقات سران حرب و در ژانویه ۱۹۶۴ پرزیدنت ناصر به عارف فشار آورد که برای حل مسأله کرد و به منظور آزادی ارتش عراق از وظایف داخلی، با کردها به توافق برسد (لویوند، ۱۲ ژوئیه ۱۹۶۴).
۳. دانا آدامز اسمیت، در نیویورک تایمز و سفر در میان شجاعان؛ دیوید آدامسن، سندی تلگراف، و جنگ کردستان؛ اریک رولو، لویوند.
۴. دیوید آدامسن، جنگ کردستان، صفحه ۱۶۲.
۵. این موضوع را س. گانتنر - ژ پ. وینو، در رساله خود درباره جنبش کرد ذکر می‌کند: خاور، ۱۹۶۵.
۶. عصمت شریف وائلی، صفحه ۲۲۰.
۷. اریک رولو «وقفه در کردستان عراق» لویوند، ۷ ژوئیه ۱۹۶۴.
۸. مصاحبه پرزیدنت عارف با اریک رولو، لویوند، ۱۳ ژوئن ۱۹۶۴.
۹. عصمت شریف وائلی متن یکی از این «توقفهای محرمانه» را در کتاب خود آورده است. صفحه های ۲۱۸ - ۲۲۰.
۱۰. ژنرال بی یروینو، اعلامیه مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۶۴ حزب دموکرات کردستان را درباره آتش‌بس، در رساله خود می‌آورد؛ خاور، ۱۹۶۵.
۱۱. عصمت شریف وائلی، صفحه ۲۲۲.
۱۲. ژ پ. وینو، خاور، ۱۹۶۵.
۱۳. عصمت شریف وائلی، صفحه ۲۲۳.
۱۴. اریک رولو، لویوند، ۷ ژوئیه ۱۹۶۴.
۱۵. همان، ۸ ژوئیه ۱۹۶۴.
۱۶. این تفصیلات از مقاله اریک رولو که در این ملاقات حضور داشته گرفته شده؛ لویوند، ۸ ژوئیه ۱۹۶۴.
۱۷. همان.
۱۸. عصمت شریف وائلی، صفحه ۲۲۳.
۱۹. ژ پ. وینو، همان، صفحه ۱۰۵.
۲۰. همان.
۲۱. به گفته ژ پ. وینو، خاور، صفحه ۱۰۶. عصمت شریف وائلی شمار کشتگان را ۱۲ تن ذکر می‌کند، صفحه ۲۲۳.
۲۲. خاور، ۱۹۶۵، صفحه ۱۰۷.
۲۳. عصمت شریف وائلی، صفحه ۲۲۴.
۲۴. عنوان مقاله‌ای از اریک رولو.
۲۵. برای اطلاع از کیفیت این نهادها رجوع شود به بررسی مشروح عصمت شریف وائلی، صفحه های ۲۳۲ - ۲۴۰.

فصل ۱۰

۱. سحرگاه نو، از مجله های پنداد، ۱۱ فوریه ۱۹۶۵، به نقل از عصمت شریف وانلی، صفحه ۲۵۸.
۲. مجله لبنانی المحرر، به نقل از عصمت شریف: «تاریخ جنبش ملی کرد»، عاوه، ۱۹۶۵، ۳۲، ۳۳.
۳. همان.
۴. پیتر منسفیلد، سندی تابمز، ۱۶ مه، ۱۹۶۵.
۵. نگاه کنید به نوشته عصمت شریف وانلی، صفحه ۲۶۰.
۶. اسلحه و مهمات از افسران ایران خریداری می شد.
۷. دانا آدامز اسمیت، اوت ۱۹۶۲، و دیوید آدامسن، اکتبر ۱۹۶۲.
۸. صرف نظر از پیامهای بارزانی که بی پاسخ مانده بود. دیوید آدامسن به این پیامها اشاره می کند.
۹. پیتر منسفیلد: «کردها، جنگ با سلاحهای جدید»، سندی تابمز، ۱۶ مه ۱۹۶۵.
۱۰. لوموند، ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵.
۱۱. همان، ۱۱/۱۷/۱۹۶۵.
۱۲. مصاحبه ژنرال عقلی با الصار، ۳ ژانویه ۱۹۶۶، به نقل از لوموند، ۵ ژانویه ۱۹۶۶.
۱۳. پیام تلگرافی مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ آژانس فرانس پرس (خبرگزاری فرانسه) ۱ لوموند، ۶ ژانویه ۱۹۶۶.
۱۴. جواد علامیر، خبرنگار لوموند در تهران، ۵ ژانویه ۱۹۶۶.
۱۵. لوموند، ۲۵ ژانویه ۱۹۶۶.
۱۶. به گفته عصمت شریف وانلی، صفحه ۲۶۴.
۱۷. ر. موریه، کردستان یا مرگ، صفحه های ۱۷۵ - ۱۸۵.
۱۸. حبیب کریم، مصاحبه با نگارنده، ناپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۱۹. گزارش عبدالله پژدی به عصمت شریف وانلی، صفحه ۲۶۶.
۲۰. مصاحبه با نگارنده، ناپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۲۱. همان.
۲۲. برای اطلاع از متن کامل موافقتنامه نگاه کنید به نوشته عصمت شریف وانلی، صفحه های ۳۷۹ - ۳۸۰.
۲۳. مصاحبه با نگارنده، ناپردان، فوریه ۱۹۷۵.
۲۴. همان.

فصل ۱۱

۱. پیام تلگرافی خبرنگاری فرانسه، لوموند، ۳۰ - ۳۱ اکتبر ۱۹۶۶.
۲. عصمت شریف وانلی، صفحه ۲۶۹.
۳. لوموند، ۱۱/۳/۱۹۶۶.
۴. همان، ۱۲/۲۹/۱۹۶۶.

۵. اریک رولو «وزنه کردستان»، لوموند، ۱۲ اکتبر ۱۹۶۸.
۶. مصاحبه با یکی از رهبران شورش در بغداد، ۱۹۷۳.
۷. اریک رولو، لوموند، ۱۲ اکتبر ۱۹۶۸.
۸. کاروان شهدان، کریم حسامی (به کردی)، صفحه‌های ۷۵-۷۹.
۹. رهبری این گروه با عزیز الحاج، بزرگ کل حزب کمونیست عراق، خط مرکز (هوادار چین) بود. جناح هوادار شوروی را عزیز محمد رهبری می‌کرد؛ که هنوز دبیر کل کمیته مرکزی است.
۱۰. اریک رولو، لوموند، ۱۲ اکتبر ۱۹۶۸.
۱۱. همان.
۱۲. عصمت شریف واتلی، صفحه ۲۷۵.
۱۳. همان.
۱۴. لوموند، ۱۲ اکتبر ۱۹۶۸.

فصل ۱۲

۱. نگاه کنید به مقاله لرد کیل براکن، در سندی تایمز، مورخ ۱۱ مه ۱۹۶۹، تحت عنوان «حمله کنندگان به تأسیسات نفتی» که بیشتر اطلاعات زیر از آن گرفته شده است.
۲. در این هنگام دولت بریتانیا تنها ۱۱/۶ درصد و آمریکا و فرانسه ۲۳/۰ درصد و هلند ۴/۱٪ سهام را داشتند.
۳. نیویورک تایمز، ۳۰ مارس ۱۹۶۹.
- در این هنگام درآمد نفت بر اساس ۵۰ - ۵۰ تقسیم می‌شد.
۴. سندی تایمز، ۱۱ مه ۱۹۶۹.
۵. ایراد مهم این پیمان که میراث «استعمار بریتانیا» بود از نظر شاه این بود که ناوگان جنگی نمی‌توانستند بدون توافق طرفین از آن بگذرند. و بر طبق ماده دیگری، که چندان مهم نبود، اما تحقیرآمیز بود، ناخدایی ناوگانی که از شط می‌گشتند با عراقیها بود.
۶. به گفته ژنرال عقیلی، وزیر دفاع عارف، به نقل از اریک رولو، در شماره ۹ اکتبر ۱۹۶۸، لوموند.
۷. NYT (نیویورک تایمز) ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۹.
۸. منبع سری.
۹. صدام حسین در سال ۱۹۳۷ در تکریت تولد یافته...
۱۰. مصاحبه با دارا توفیق، در بند، فوریه ۱۹۷۵.
۱۱. همان‌جا، با دکتر محمود عثمان.
۱۲. خبرگزاری فرانسه، لوموند، ۱۹ فوریه ۱۹۷۰.
۱۳. نامه به عصمت شریف واتلی، صفحه ۳۴۱.

فصل ۱۳

۱. مصاحبه با نگارنده، ناویردان، ۱۹۷۳.
۲. همان، حاج عمران، اکتبر ۱۹۷۳.

۳. «سامی»، احسان شیرزاد، نوری شایوس، صالح یوسفی، نافذ.
۴. پس از امضای موافقتنامه ۱۰ مارس ۱۹۷۰ ابراهیم احمد از رهبران بحث خواست پولی به او بدهند که بتواند سه ماه زندگی او را کفایت کند و به ایران برود.
۵. دهلستان، بیروت، ۱۲ مارس ۱۹۷۱.
۶. «عراق: بوی تند نفت» کریس کوجرا، آفرطای جوان، ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۱.
۷. دهلستان، ۱۰ اکتبر ۱۹۷۱.
۸. مصاحبه با L'orient-Le Jour، و بلژیک آزاد، ۱۹ نوامبر ۱۹۷۱.
۹. منبع سری.
۱۰. «درجهت داخلی عراق»، کریس کوجرا، آفرطای جوان، ۹ سپتامبر ۱۹۷۲.
۱۱. نگاه کنید به مصاحبه امبرهاس هویدا، نخست‌وزیر ایران، با کریس کوجرا، اکتبر، ۸ آوریل ۱۹۷۳.
۱۲. نگاه کنید به «خلیج فارس، خلیجی آمریکایی؟» نوشته کریس کوجرا، لافرانس کاتولیک، ۱۹۷۲/۱۱/۳.
۱۳. صدای دهکده، نیویورک، ۱۶ فوریه ۱۹۷۱.
۱۴. گزارش پایک، یادداشت ۴۵۹.
۱۵. بنابر گفته منابع کرد شمار این ملاقاتهای خصوصی دست کم سه تا چهار بود.
۱۶. گزارش پایک، صدای دهکده.
۱۷. گزارش پایک، یادداشت ۴۶۲.
۱۸. همان.
۱۹. راست است، و راجرز که در ۱۹۷۳ از کار کناره گرفته بود همیشه مخالفت خود را با هرگونه «ماجراجویی در کردستان» اعلام کرده بود...
۲۰. خبرگزاری رویتر، دهلستان، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵.
- این گزارشی ژسوی محافل رسمی آمریکا تکذیب شد.
۲۱. گزارش پایک، یادداشت ۴۶۶.
۲۲. خبرگزاری رویتر، دهلستان، ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲.
۲۳. نگاه کنید به مقاله تحت عنوان «ما کیاول، بحث و کردها» نوشته کریس کوجرا، دهلستان، جوان، ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۳.
۲۴. دهلستان، ۱۳ اوت ۱۹۷۲.
۲۵. رویتر، دهلستان، ۱۹۷۲/۱۱/۳.
۲۶. مصاحبه با نگارنده، ناپرونده، آوریل ۱۹۷۳.
۲۷. نگاه کنید به مقاله کریس کوجرا تحت عنوان: «از مبارزه برای خودمختاری تا وسوسه استقلال» در لوسلند دهلستانیک، آوریل ۱۹۷۴.
۲۸. مصاحبه ژرال بارزانی با جیم هوگلاند، واشینگتن پست، اینترنتل هرالد تریبون، ۲۲ ژوئن ۱۹۷۳.

۲۹. «از مبارزه برای خودمختاری تا وسوسه استقلال»، کریس کوچرا.
 ۳۰. همان.
 ۳۱. همان. این اطلاعات را حبیب کریم و دکتر محمود عثمان در اختیار نگارنده گذاشتند، ناوپردان، اکتبر ۱۹۷۳.
 ۳۲. گزارش پاییک، یادداشت ۱۶۵.
 ۳۳. نگاه کنید به شماره آوریل ۱۹۷۴، لوموند دیپلماتیک.
 ۳۴. بنا بر گفته مقامات رسمی، ناظم خضارخواست در ۳۰ ژوئن ۱۹۷۴ زمام قدرت را به دست گیرد و کلیه رهبرانی را که به استیصال حسن البکر به فرودگاه رفته برونزد از بین ببرد (البکر از سفری رسمی به کشورهای اروپای شرقی بازمی‌گشت). ناظم خضارپس از شکست امین توطئه - و پس از این که حماد شهاب وزیر جنگ را کشت و سعدون غیدان، وزیر کشور را زخمی کرد - بازداشت شد. در محکمه‌ای به ریاست عزت دوری محاکمه و محکوم به اعدام شد. نگاه کنید به شماره‌های مورخ ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۳ لوموند، مقاله لریک رولوتحت عنوان «کشوری در سایه توطئه‌ها».
 ۳۵. کریس کوچرا «از مبارزه برای کسب خودمختاری تا وسوسه استقلال» این مصاحبه در اکتبر ۱۹۷۳ انجام گرفت.
 ۳۶. مصاحبه نخست‌وزیر ایران با کریس کوچرا، مارس ۱۹۷۳، منتشر در شماره ۱۰ مارس ۱۹۷۴ دلی استار.
 ۳۷. دکتر محمود عثمان، ناوپردان، اکتبر ۱۹۷۳.
 ۳۸. به نقل از شخصیت‌های کردی که در این مذاکرات شرکت داشتند.
 ۳۹. صدام حسین، بحث درباره مسائل روز، چاپ انوره، بغداد.
 ۴۰. نگاه کنید به شماره مورخ آوریل ۱۹۷۴ لوموند دیپلماتیک.
- ### فصل ۱۴
۱. مصاحبه مطبوعاتی، ۸ آوریل ۱۹۷۴.
 ۲. نگاه کنید به کتاب عصمت شریف وانی تحت عنوان **کردستان عراق**، ... صفحه‌های ۱۳۰ - ۱۳۱.
 ۳. هاشم عقراوی (متولد سال ۱۹۲۶) در دانشسرای «تربیت معلم» بغداد تحصیل کرده، و از ۱۹۵۹ عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان عراق بود.
 ۴. عبدالله اسماعیل، که در استان لریل تولد یافته یکی از نخستین کسانی بود که در ۱۹۶۱ دست به اسلحه برد، این عده در منطقه شقلاوا توسط ارتش عراق سرکوب شدند. نگاه کنید به کتاب **عصمت شریف وانی**، صفحه‌های ۱۰۰ - ۱۰۱.
 ۵. لوموند، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۷۴.
 ۶. رویش دلی استار، ۲۵ آوریل ۱۹۷۴.
 ۷. لوموند، ۱۱ مارس ۱۹۷۴، حاوی گزارش «صدای کردستان».
 ۸. «اراهیمایی طولانی کردها» اولیو پوستل وینه، لوموند، ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۴.
 ۹. این خبر از پرتال دستگاه اطلاعات کرد گرفته شده است.

۱۰. به گفته مسعود بارزانی عراقیهای نیروهای زیر را در جبهه کردستان متمرکز کرده بودند: لشکریهای یکم و دوم، چهارم و ششم (بطور کامل) ۱ - لشکریهای سوم و پنجم ۵ هنگ نیروی ویژه، و تمام واحدهای کماتسو، جمعاً ۸۰۰۰۰ نفر، یعنی حدود ۹۰ درصد ارتش عراق، نگاه کنید به مقاله مورخ ۹ ژانویه ۱۹۷۵ کوفتدین دوهاری، تحت عنوان: «پیشمرگها نقشه های بنیاد را نقش بر آب می کنند.»
۱۱. دلی استار، ۲۷ اوت ۱۹۷۴. انترنشنل هرالد تریبون، لسوشیتنپرس، ۲۸ اوت ۱۹۷۴.
۱۲. نگاه کنید به مقاله کریس کویجرا در شماره ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ کوفتدین دوهاری تحت عنوان «جنگ صمصاله در عراق».
۱۳. لرقام به دست داده شده از سوی مسعود بارزانی، کوفتدین دوهاری، ۹ ژانویه ۷۵.
۱۴. این مطلب را حاج عمران برای نگارنده تعریف کرده اند، ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۴.
۱۵. «بنیاد مصمم است پیش از رسیدن زمستان جنبش کرد را از میان بردارد»، ژ. پ. مرسیه، لپگارو، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴.
۱۶. عصمت شریف وانلی مساحت کل کردستان را ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع برآورد می کند، صفحه ۲۴۸.
۱۷. لرقام را علی عبدالله به دست داده.
- آخرین بودجه سالانه وزارت امور شمال ۱۹ میلیون دینار عراقی یعنی ۱۲ درصد کل بودجه عراق بود.
۱۸. مصاحبه با نگارنده، سرسنگ، سپتامبر ۱۹۷۴.
۱۹. مصاحبه با نگارنده، عمادیه، سپتامبر ۱۹۷۴.
۲۰. مصاحبه با نگارنده، حاج عمران، سپتامبر ۱۹۷۴.
۲۱. نگارنده، آخر فوریه ۱۹۷۵.
۲۲. یک عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان.
۲۳. واشینگتن پست، ۱۷/۱۱/۱۹۷۴.
۲۴. مصاحبه با نگارنده، حاج عمران، فوریه ۱۹۷۵.
۲۵. همان.
۲۶. مصاحبه با نگارنده، دربند، فوریه ۱۹۷۵.

فصل ۱۵

۱. دکتر محمود عثمان، فوریه ۱۹۷۵.
۲. گزیرش پایک، یادداشت ۴۶۶.
۳. مصاحبه با نگارنده، ۱۳ اکتبر ۱۹۷۴ زاهدان.
۴. روی، دلی استار، ۲۸ دسامبر ۱۹۷۴.
۵. نگاه کنید به شماره مورخ ۱۷/۱۲/۱۹۷۴ لپگارو، و شماره مورخ ۱۷/۱۲/۷۴ واشینگتن پست.
۶. لویوند، ۱۶ ژانویه ۱۹۷۵.
۷. مصاحبه با نگارنده، ۱۳ اکتبر ۱۹۷۴.
۸. سرانجام صلیب سرخ سوئد ۱۳۰۰۰ تنه پنبه و ۳۵ تن پشاک و دارو و وسایل جراحی برای کردهای عراق فرستاد. کمیته بین المللی صلیب سرخ نیز ۱/۵ تن دارو فرستاد؛ طبقی کمکهای این کمیته از

- جمله ۱۰ تن گوشت و ۵ آسولانس پس از امضای موافقتنامه الجزیره به تهران رسید.
۹. گزارش پایک، یادداشت ۴۶۶.
 ۱۰. مصاحبه بارزانی با هیکل، منتشر در *الوقوف*، بیروت، ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۵ و مجله *اوزگورلوک*، ترکیه.
 ۱۱. منبع دیپلماتیک، تهران.
 ۱۲. سرمقاله *لوموند*، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵، درباره نزدیکی مجدد جهان عرب و ایران.
 ۱۳. *واشینگتن پست*، ۷ مارس ۱۹۷۵.
 ۱۴. نگاه کنید به مقاله کریس کوچرا در شماره ۱۲ ژانویه *کوفیدین دویاری*، تحت عنوان:
 ۱۵. *اخبار الیوم*، به نقل از *الاحرار*.
 - نگاه کنید به نوشته کامل ابوجابر به نام *حزب سوسیالیست بحث هرمی*، صفحه ۲۱.
 ۱۶. برای اطلاع از متن این سند نگاه کنید به گزارش خبرگزاری فرانسه در *لوموند* شماره ۸ مارس ۱۹۷۵ دبی استار، ۷ مارس ۱۹۷۵.
 ۱۷. به گفته ادیس بارزانی ۳۰۰ کشته و ۱۸۰ ارباب جنگی و ۳ هواپیمای.
 ۱۸. نگاه کنید به *لوموند*، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۷۵ و دبی استار، ۱۴ مارس ۱۹۷۵.
 ۱۹. گزارش پایک، یادداشت ۴۶۳.
 ۲۰. همان، یادداشت ۴۶۹.
 ۲۱. همان، یادداشت ۴۷۰.
 ۲۲. از نظر منابع مطلع کرد این مطلب را باید با احتیاط تلفی کرد: ژنرال بارزانی همیشه در این زمینه رعایت اسماک را می‌کرد، به ویژه هنگامی که خطر با جان افراد خود او ارتباط پیدا می‌کرد.
 ۲۳. منبع سری.
 ۲۴. مصاحبه بارزانی با هیکل، *اوزگورلوک*.
 ۲۵. پیام تلگرافی جیم هوگلاند، خبرنگار *واشینگتن پست*، اینترنشنل *هرالد تریبون*، ۲۴ مارس ۱۹۷۵.
 ۲۶. مصاحبه با نگارنده در قنده، ۲۶ آوریل ۱۹۷۵.
 ۲۷. خبرگزاری رویتر، دبی استار، یکم مه ۱۹۷۵.
 ۲۸. کنفرانس محدود مطبوعاتی، یکم مه ۱۹۷۵ در تهران.
 ۲۹. *کیهان اینترنشنل*، تهران، ۴ مه ۱۹۷۵.
 ۳۰. مصاحبه با هیکل، *اوزگورلوک*.

بخش ۴

فصل ۱

۱. از این عده شش تن مجدداً در سپتامبر ۱۹۶۵ محاکمه می‌شوند. نگاه کنید به شماره ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۵ *لوموند*.
۲. *داگنس نی هنر*، استکهلم، ۱۱/۱۱/۱۹۶۰، به نقل از صمت شریف وائلی در بررسی *مسأله ملی کردستان در ترکیه*، هوره، ۳۰۱۹۷۱. نگاه کنید به مقاله ژ. پ. وینو، تحت عنوان: «کردستان سرزمین پاره‌شده»، *لوموند دیپلماتیک*، اوت ۱۹۷۱.

۳. نگاه کنید به مقاله ژ. پ. وینو تحت عنوان: «کردستان سرزمین پاره شده»، لویوند دیپلماتیک، اوت ۱۹۷۱.
۴. همان.
۵. ترجمه و نقل از عصمت شریف وائلی در کردستان عراق، موجودیت ملی، صفحه‌های ۲۹۸-۲۹۹.
۶. همان، صفحه‌های ۳۰۰-۳۰۱.
۷. عصمت شریف وائلی، بررسی سؤال ملی کردستان ترکیه.
۸. بولتن ماه آوریل ۱۹۷۰ سازمان کانونهای فرهنگی انقلابی (د.د.ک.ا)، به نقل از عصمت شریف وائلی، بررسی...، صفحه ۴۷.
۹. ترجمه و نقل از ژ. پ. وینو، لویوند دیپلماتیک، اوت ۱۹۷۱.
۱۰. همان.
۱۱. عصمت شریف وائلی، بررسی...، صفحه ۶۵.

فصل ۲

۱. عزیز یوسفی سرانجام در سال ۱۹۷۷ از زندان آزاد شد و در ۶ ژوئن ۱۹۷۸ در تهران وفات کرد. مراسم خاکسپاری او در ۹ ژوئن در مهاباد به نظاهرانی عظیم بدل شد که در آن هزاران تن شرکت کردند.
۲. مصاحبه با نگارنده، در کردستان ایران، فوریه ۱۹۷۵.

فصل ۳

۱. از «فعالان» سابق «شورش» (حزب کمونیست کردستان عراق)، و بعدها عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق. نگاه کنید به صفحه ۵۲۳ (۲)
۲. نگاه کنید به مصاحبه صالح حدیری در *Bagdad Observer* ، با گزارش (جمع بندی) «کنگره نهم حزب دموکرات کردستان» *Bagdad Observer* ، ۲ ژوئن ۱۹۷۶.

فرجام سخن

۱. مصاحبه با نگارنده، بغداد، اکتبر ۱۹۷۳.
۲. این احزاب، در واقع نخستین احزاب کرد بودند، زیرا «احزابی، که بلافاصله پیش و پس از جنگ جهانی اول در قسطنطنیه بنیاد شدند بیش و کم به باشگاه شبیه بودند تا به حزب.»
۳. دیوید آدامس، جنگ کردستان، صفحه ۱۱۷.
۴. مصاحبه با نگارنده، اکتبر ۱۹۷۳، حاج عمران.
۵. فیروز رینه، پس از بهار پراگ، پاریس، ۱۹۷۶. نگاه کنید به ویژه به صفحه‌های ۱۹۷-۲۸۳.
۶. مصاحبه با نگارنده، سپتامبر ۱۹۷۴.
۷. سازمان مارکسیستی، که در برنامه خود حق خودمختاری را برای همه خلقهای ایران شناخته است.
۸. آندره مالزی، *فول ايسروواتوار*، شماره ۵۷۲، صیخ ۲۷/۱۰/۱۹۷۵.
۹. ابراهیم احمد، ناوردان، اکتبر ۱۹۷۳.